

به نام بی نام او

عرفان کیهانی (حلقه)
(دوره چهارم)

استاد : محمد علی طاهری

((حلقه ها))

کنترل دشارژ خارجی

| | |
|-------------------------|-------------------|
| تشعش مثبت ۲ | تشعش مثبت ۱ |
| کنترل تشعش منفی ۲ | کنترل تشعش منفی ۱ |
| کنترل تشعش منفی ۴ | کنترل تشعش منفی ۳ |
| قطع ارتباط از شبکه منفی | تزکيه تشعشی |

جلسه اول

توجه؛ غیر از کنترل دشارژ خارجی و تزکیه تشعشعی سایر حلقه ها برای دیگران هم استفاده می‌شود

- معرفی مباحث دوره ؛ الف (معرفی مباحث نظری ؛ مقدمه عرفان و خود شناسی ب) مباحث عملی ؛ کنترل ذهن (- کنترل دشارژ خارجی - تشعشع مثبت ۱ - تشعشع مثبت ۲ - کنترل تشعشع منفی ۱ - کنترل تشعشع منفی ۳ - کنترل تشعشع منفی ۴ - تزکیه تشعشعی - قطع ارتباط از شبکه منفی). - تعریف انرژی نوع دوم (بررسی نیاز انسان به محبت ، توجه ، تعریف و تمجید و ستایش و...) اشاره به منشاء نیاز) . - بیان ارتباط بین انرژی نوع دوم ، دشارژ و حریم خود شیفتگی (رابطه بین نیاز به انرژی نوع دوم و ایجاد بیماری - نقش واکنش دفاع روانی مادر دوم در وقوع بیماریهای مرتبط با انرژی نوع دوم (بیماری نمائی) .
- تعریف حریم خود شیفتگی (اساس جنگ روانی ؛ بازی با انرژی نوع دوم و حریم خود شیفتگی) - بررسی عامل خود نمائی ؛ نیاز به انرژی نوع دوم (نیاز به جلب توجه) - بررسی این که با زیر نظر گرفتن هر جامعه ای از نظر نیاز به انرژی نوع دوم وضعیت رشد معنوی و عرفانی آن جامعه قابل ارزیابی است - تعریف بلوغ عرفانی (تبدیل انسان معمولی به انسان متعالی) . بیان ارتباط بلوغ عرفانی با بی نیازی از انرژی نوع دوم - توضیح این که انسان متعالی مانند خورشید بخشنده لطف و محبت است .
- توضیح عدم قناعت انسان (مراتب ثروت طلبی ، قدرت طلبی و ستایش طلبی) - تعریف دشارژ شدن - اشاره به جنود الله و جنود شیطان و ترسیم جدول مربوطه - توضیح نقش دشارژ در وقوع بیماری (از طریق آفت سیستم دفاعی بدن و یا ایجاد اختلال در شعور بدن) . - شرح مدیریت بحران (- بررسی مدیریت بحران در حرفه های مختلف مانند جراح ، آتش نشان و... - بیان این که در آفت و خیزهای سیر و سلوک هم مدیریت بحران لازم است) .
- بیان رابطه آستانه تحریک پذیری با کمال . - نقش استقلال فکری در شارژ یا دشارژ بودن - نقش اتصال در کنترل دشارژ . - برقراری ارتباط کنترل دشارژ خارجی (استارت حلقه) - توضیح اینکه ارتباط کنترل دشارژ خارجی دارای دو مرحله تست و پذیرش قطعی است (مانند ارتباط کنترل ذهن) .
- اشاره به موارد کاربرد حلقه کنترل دشارژ خارجی (- وقتی احتمال دشارژ شدن وجود دارد - وقتی در حال دشارژ شدن هستیم) تا قبل از این که حلقه به صورت خود کار عمل کند) .
- شرح اسکن دوره ؛ (بازسازی علائم بیماریهای ناشی از دشارژ - بیماریهای ناشی از دشارژ که بصورت مزمن در آمده‌اند) .

جلسه دوم

- برقراری ارتباط کنترل دشارژ - بررسی نتایج استفاده از حلقه کنترل دشارژ و اسکن دوره (بر اساس گزارش افراد حاضر در کلاس) .
- توضیح جهان تک قطبی و دو قطبی و تغییرات تضاد در چرخه جهان دو قطبی . - توضیح خلقت عام ، خاص و خلقت میانه .
- تعریف آدم و شجره در چرخه جهان دو قطبی (آدم غیر زمینی) - منظور از نزدیک شدن به درخت - منظور از میوه درخت - منظور از استنفاذ) .
- برقراری ارتباط .
- توضیح بستن های انسانی . - اشاره به انواع بستن (عام - خاص) . - معرفی بستن عام (بستن ناشی از بخل و تنگ نظری ، نفوس بد و...) - اثرات بستن . - اشاره به بصیرت نسل های قبل در پیشگیری از بستن (استفاده از روش های شرطی شدن و گرفتن فرصت) .
- شرح کاربرد تشعشع مثبت ۱ به عنوان راه حل بستگی عام (به عنوان یکی از حلقه های طلب خیر) . - ویژگیهای حلقه های طلب خیر . - برقراری ارتباط تشعشع مثبت ۱ (استارت حلقه) .

جلسه سوم

➤ برقراری ارتباط کنترل دشارژ.

➤ بررسی نتایج استفاده از حلقه و اسکن دوره (بر اساس گزارش افراد حاضر در کلاس).

➤ معرفی برزخ (زندگی در جانی که نیاز انسان به مکان به طور کامل از میان می‌رود) - آزمایش و بازنگری در برزخ - امکان رشد در برزخ - نقش سواد کمالی و وابستگی در گذشتن از برزخ یا ماندن در آن - توضیح معاد - اشاره به قیامت زمینی و قیامت اصلی .

➤ اشاره گذرا به مراحل معاد (صور اسرافیل ، حشر و نشر ، یوم المجدله ، قیامت ، جهنم ، بهشت در کثرت ، بهشت در وحدت و امتحان آخر) .

➤ توضیح یوم المجدله و جهان های موازی (با اشاره به موضوع عدالت الهی) - توضیح معاد جسمانی .

➤ تعریف بستن خاص (طلسم و جادوی سیاه) و اشاره به روش های آن (استفاده از موجودات غیر ارگانیک و یا اتصال مستقیم به شبکه منفی) .

➤ معرفی کنترل تشعشع منفی ۱ به عنوان حلقه طلب خیر در رابطه با خنثی کردن طلسم و جادو .

➤ برقراری ارتباط کنترل تشعشع منفی ۱ (استارت حلقه) .

➤ معرفی تشعشع مثبت ۲ به عنوان حلقه طلب خیر در رابطه با کالبد های ذهنی .

➤ برقراری ارتباط تشعشع مثبت ۲ (استارت حلقه) .

جلسه چهارم

➤ بررسی نتایج استفاده از حلقه ها و اسکن دوره (بر اساس گزارش افراد حاضر در کلاس) .

➤ شرح مکانیزم جهنم (دلیل طراحی جهنم - منظور از سوختن در جهنم -.....) - توضیح خلیفه الهی (بعد از جهنم) - معرفی اعراف -

توضیح اسرار حق و اسرار خلق - توضیح مفهوم توکل (توکل به خدا - توکل به خود) .

➤ معرفی کنترل تشعشع منفی ۲ (به عنوان حلقه طلب خیر در رابطه با چشم زخم) .

➤ برقراری ارتباط کنترل تشعشع منفی ۲ (استارت حلقه) .

➤ معرفی کنترل تشعشع منفی ۳ (به عنوان حلقه طلب خیر در رابطه با رفع مشکل نفوذ و مسخ شدن) .

➤ اشاره به روش های مسخ کردن (استفاده از موجودات غیر ارگانیک و یا اتصال مستقیم به شبکه منفی) .

➤ بیان تفاوت طلسم ، تسخیر و نفوذ .

➤ برقراری ارتباط کنترل تشعشع منفی ۳ (استارت حلقه) .

جلسه پنجم

- برقراری ارتباط کنترل دشارژ .
- بررسی نتایج استفاده از حلقه ها و اسکن دوره (بر اساس گزارش افراد حاضر در کلاس) .
- توضیح تفاوت رب ، ملک و اله - درک انالحق .
- اشاره به جنگ های تشعشعی (با توضیح عرفان قدرت و قدرت نمائی سردمداران آن از جمله دجال) .
- توضیح در مورد نفرین .
- یادآوری مباحث مربوط به بخش اشتیاق در کالبد روان (دعا و نفرین) .
- اشاره به کور عمل کردن تشعشع نفرین - بیان نتایج رواج نفرین در جامعه .
- اشاره به کاربرد حلقه کنترل تشعشع منفی ۴ و اشاره به نقش من معنوی به عنوان مکمل تأثیر این حلقه (با ارجاع به ترم ۵) .
- برقراری ارتباط کنترل تشعشع منفی ۴ (استارت حلقه) .

جلسه ششم

- برقراری ارتباط کنترل دشارژ .
- بررسی نتایج استفاده از حلقه ها و اسکن دوره (بر اساس گزارش افراد حاضر در کلاس) . - پاسخگویی به سؤالات .
- تعریف انسان کامل (به عنوان کسی که در مسیر کمال از دیگران جلوتر است) .
- تعریف تناسخ - دلایل رد تناسخ .
- توضیح در باره تزکیه .
- تعریف گناه در عرفان .
- معرفی انواع تزکیه (رفتاری ، تشعشعی و ...) . - توضیح تزکیه تشعشعی . - توضیح این که اول تزکیه است یا کمال و یا برعکس . - معرفی حلقه تزکیه تشعشعی .
- برقراری ارتباط تزکیه تشعشعی (استارت حلقه ؛ با چشم بسته - با چشم باز)
- توضیح در باره دریافت اطلاعات شبکه منفی (علت دریافت این اطلاعات) .
- برقراری ارتباط تزکیه تشعشعی .
- معرفی روش عام (ختم الشیطان) و خاص (قطع اتصال از شبکه منفی) برای جلوگیری از دریافت این اطلاعات .
- برقراری ارتباط تزکیه تشعشعی .
- برقراری ارتباط قطع اتصال از شبکه منفی (استارت حلقه) .

پایان دوره ۴

فهرست

| شماره صفحه | عنوان مطلب |
|------------|---|
| ۱۰ | معرفی مباحث دوره |
| ۱۱ | تعریف انرژی نوع دوم |
| ۱۲ | تعریف حریم خود شیفتگی |
| ۱۳ | چگونه می توان انسان متعالی را از انسان معمولی تشخیص داد |
| ۱۵ | تعریف بلوغ عرفانی - بیان ارتباط بلوغ عرفانی با بی نیازی از انرژی نوع دوم |
| ۱۷ | عدم قناعت انسان (مراثب ثروت طلبی - قدرت طلبی - ستایش طلبی) |
| ۱۸ | مدیریت بحران |
| ۲۱ | جنود شیطان - جنود الله |
| ۲۴ | نقش دشارژ در تولید بیماری؛ آیا دشارژ در تولید بیماری تأثیر دارد |
| ۲۵ | بیماریهای مرتبط با دشارژ |
| ۲۶ | سؤال : آیا می شود دشارژ نشد؟ |
| ۲۶ | ادامه بحث مدیریت بحران |
| ۲۸ | سؤال : احساس وجدان بیدار برای شخص من بوجود می آید ، مع الوصف بعضی وقتها ندیده می گیرمش چرا؟ |
| ۲۸ | سؤال : من از هواپیما می ترسم ، شما می گوئید بخاطر نوع نگرش آدم است، یعنی ما خوب می شویم. |
| ۳۰ | ارتباط کنترل دشارژ خارجی (تست و پذیرش قطعی) |
| ۳۳ | در پاسخ به سؤال : در مورد چند شخصیتی ها |
| ۳۴ | موارد کاربرد حلقه کنترل دشارژ خارجی |
| ۳۴ | بحث بهشت نقد |
| ۳۸ | سؤال : اگر سرشار از حقیقت بشویم چی می شود ، با سرشار از حقیقت شدن به کجا می رسد آدم . |
| ۳۸ | شیکه منفی و کنترل ذهن |
| ۳۹ | اسکن دوره |
| ۳۹ | سؤال : آیا با این حلقه ما انتظار داریم که اگر یک اتفاقی برای ما افتاد ما هیچ برخورد احساسی با این قضیه نکنیم؟ |
| ۴۱ | سؤال : مدام این مسأله در هنگام دشارژ شدن به ذهن من خطور می کند که اگر دشارژ نشوی طرف، حساب کار دستش نمی آید |
| ۴۲ | در پاسخ به سؤال : در خصوص اینکه گاهی اوقات انکار تأثیر ارتباطها برداشته می شود |
| ۴۳ | توضیح جهان تک قطبی و دو قطبی و تغییرات تضاد در چرخه جهان دو قطبی |
| ۴۵ | در پاسخ به سؤال : در خصوص اینکه اگر جواب الست بریکم را منفی بدهیم چه می شود؟ |
| ۴۵ | خلقت عام ، خلقت خاص و خلقت انسان در میانه |
| ۴۷ | پاسخ یک ادعا ؛ شنیده ایم که افرادی گفته اند که با اولیائالله ، ائمه اطهار ، پیامبران در ارتباط هستند |
| ۴۷ | توضیحی در خصوص فاتحه |
| ۴۷ | تعریف کافر |
| ۴۷ | سؤال ؛ آیا خلقت آدم بدینگونه طراحی شده است که در نهایت عده ای به جهنم و عده ای به بهشت بروند ؟ |

فهرست

| شماره صفحه | عنوان مطلب |
|------------|--|
| ۴۷ | تعریف آدم و شجره |
| ۴۹ | تشعشع مثبت یک (توضیح بستن های انسانی) |
| ۵۱ | بحث استخاره و شفاعت |
| ۵۲ | بحث برزخ |
| ۵۳ | سؤال : چطور پس کالبد ذهنی می رود و بر می گردد ، شما می گوئید که آنطرف می رود دیگه بر نمی گردد؟ |
| ۵۳ | چرا کالبد ذهنی به پیام روح توجه نمی کند ؟ |
| ۵۴ | یوم المجادله - معاد جسمانی |
| ۵۶ | در پاسخ به سؤال : در خصوص معاد جسمانی |
| ۵۷ | جهان های موازی - فلسفه وجود جهان های موازی |
| ۵۷ | طریقه ورود طلسم |
| ۵۸ | کنترل تشعشع منفی ۱ |
| ۶۰ | در پاسخ به سؤال : در خصوص ماندگاری اثر کنترل تشعشع منفی |
| ۶۰ | تشعشع مثبت ۲ |
| ۶۱ | در پاسخ به سؤال : در خصوص اینکه می گویند تا ۴۰ روز روح مُرده هست |
| ۶۲ | مفهوم توکل |
| ۶۳ | مکانیزم جهنم |
| ۶۶ | در پاسخ به سؤال : در خصوص اینکه آیا همه وارد جهنم می شوند؟ |
| ۶۶ | در پاسخ به سؤال : در خصوص اینکه گفته می شود تا ابد در آنجا (در جهنم) می مانند |
| ۶۸ | ادامه بحث مکانیزم جهنم |
| ۶۹ | چرا قبض روح؟ |
| ۶۹ | سؤال : این که می فرمائید سمبلیک بوده یعنی چه ؟ |
| ۷۳ | در پاسخ به سؤال : در خصوص اثر نکردن ارتباط کنترل تشعشع |
| ۷۴ | سؤال : کارماهای منفی باید قاعدتاً دور من متحرک را بگیرد ، چرا دور من ثابت را می گیرد ؟ |
| ۷۶ | کنترل تشعشع منفی ۲ |
| ۷۷ | در پاسخ به سؤال : در خصوص چشم زخم مادر به بچه خودش |
| ۷۸ | کنترل تشعشع منفی ۳ |
| ۷۹ | در پاسخ به سؤال : در خصوص مسخ |
| ۸۱ | درک اناللق |
| ۸۱ | جنگ تشعشعاتی |
| ۸۱ | توضیح در مورد نفرین |
| ۸۴ | سؤال : وقتی که ما دعا می کنیم یا نفرین می کنیم ، این هم دیکتاتوری محسوب می شود پس چطور این مؤثر واقع می شود؟ |

فهرست

| شماره صفحه | عنوان مطلب |
|------------|---|
| ۸۴ | تعریف زکات |
| ۸۴ | تعریف انفاق |
| ۸۴ | تعریف خمس |
| ۸۴ | تعریف صدقه |
| ۸۴ | تعریف نذر |
| ۸۵ | کنترل تشعشع منفی ۴ |
| ۸۵ | بیان نتایج رواج نفرین در جامعه |
| ۸۵ | اشک - عشق - معشوق |
| ۸۵ | مخدر آسمانی |
| ۸۸ | در پاسخ به سؤال : در خصوص آمدن آگاهی در خلسه |
| ۸۹ | در پاسخ به سؤال : در خصوص عاملی که سیستم کالبدی ما را بهم می‌ریزد |
| ۸۹ | رمز خاک و آتش |
| ۹۱ | تسخیر غیر ارگانیکی - تسخیر اطلاعاتی |
| ۹۵ | در پاسخ به سؤال : در خصوص خروج موجودات غیر ارگانیک در تشعشع دفاعی |
| ۹۵ | در پاسخ به سؤال : در خصوص کنترل تشعشع منفی یک |
| ۹۶ | در پاسخ به سؤال : در خصوص اینکه اگر افرادی بخواهند فردی حرکت کنند و به این اتصالها بصورت فردی برسند |
| ۹۹ | علم - سؤال - تجربه |
| ۱۰۰ | در پاسخ به سؤال : در خصوص آدم و حوا |
| ۱۰۱ | در پاسخ به چند سؤال : در خصوص کنترل تشعشع منفی ها |
| ۱۰۲ | در پاسخ به سؤال : در خصوص اینکه جنگ نا برابر است |
| ۱۰۲ | توضیحاتی بیشتر در مورد کنترل تشعشع منفی ها |
| ۱۰۵ | عدم نگهداری و حمل چیزهائی با عنوان دعا |
| ۱۰۹ | تناسخ |
| ۱۱۰ | تزکیه تشعشعاتی |
| ۱۱۲ | صحبت‌های بعد از برقراری ارتباط تزکیه تشعشعاتی |
| ۱۱۳ | سؤال : آدم عارف که می‌خواهد به سمت کمال برود چرا باید تزکیه تشعشعاتی داشته باشد . |
| ۱۱۶ | در پاسخ به سؤال : در خصوص ملائک |
| ۱۱۶ | روزی زمینی روزی آسمانی |
| ۱۱۷ | مجادله |
| ۱۱۸ | صحبت‌های یکی از حاضرین در خصوص آدمهائی که در مقاطعی پیام حق را بر اُمتی جاری می‌کنند |
| ۱۱۹ | فطرت و نهاد |

فهرست

| شماره صفحه | عنوان مطلب |
|------------|---|
| ۱۲۰ | سؤال : مکانیزم آمدن ما از زندگی قبلی به این زندگی چگونه است ؟ |
| ۱۲۲ | حلقه انا لله و انا الیه راجعون |
| ۱۲۳ | جبر معلوم و مجهول |
| ۱۲۵ | سؤال : مرد بودن و زن بودن کالبد ذهنی در لامکانی مشخص است یا نیست ؟ |
| ۱۲۶ | در پاسخ به سؤال : در خصوص اینکه چرا کالبد ذهنی دوباره نوزادی را انتخاب نمی کند و متولد نمی شود |
| ۱۲۶ | در پاسخ به سؤال : در خصوص اینکه آیه داریم که ما هر شب شما را می میرانیم و به نزد خود می بریم |
| ۱۲۶ | در پاسخ به سؤال : در لامکان همدیگر را می شناسند پدر، مادر و... |
| ۱۲۶ | در پاسخ به سؤال : در خصوص اینکه فرمودید که تشعشع منفی در ما باید به صفر برسد |
| ۱۲۸ | سؤال : مسیر کمال در آن جهان با جبر و اختیار همراه است یا نه ؟ |
| ۱۳۲ | سؤال : اگر کالبد ذهنی مادری را تسخیر کرده باشد آیا می تواند به بچه انتقال یابد؟ |
| ۱۳۳ | سؤال : فرمودید که این انتخاب جنین بر اثر آگاهی و اطلاعاتی است انتخاب بر اثر اطلاعات و آگاهی کی ، کی انتخاب می کند . |
| ۱۳۳ | سؤال : هدف خدا از خلقت آدم و این جهان هستی چی بوده؟ |
| ۱۳۴ | سؤال : آیا دریافت آگاهی پایانی ندارد ؟ |
| ۱۳۴ | سؤال : آیا می توانیم بگوئیم اطلاعات هر مقطعی نحوه شروع مقطع بعدی را مشخص می کند ؟ |
| ۱۳۵ | سؤال : این الست بریکم چقدر اهمیت دارد که بار اول بله بگوئیم یا بار دوم ویا... چون بالاخره ما این بله را می دهیم |
| ۱۳۵ | در پاسخ به سؤال : در خصوص بیگ بنگ |
| ۱۳۶ | توضیحاتی در خصوص برقراری ارتباط تزکیه تشعشعی |
| ۱۳۶ | در پاسخ به سؤال : در خصوص مخلد شدن |
| ۱۳۷ | سؤال : خداوند می فرماید که سر پرست کسانی هست که ایمان آوردند و خارج می شوند از ظلمات بسوی نور..... |
| ۱۳۷ | در پاسخ به سؤال : در خصوص درمان |
| ۱۳۸ | ارتباط قطع اتصال از شبکه منفی |
| ۱۳۹ | توضیح در خصوص عرفان کمال و عرفان قدرت |
| ۱۳۹ | در پاسخ به سؤال : در خصوص قطع ارتباط از شبکه منفی |
| ۱۳۹ | در پاسخ به سؤال : در خصوص طی الارض |
| ۱۴۰ | در پاسخ به سؤال : در خصوص رمز اعدا |
| ۱۴۱ | در پاسخ به سؤال : در خصوص فرق تشعشع دفاعی با قطع اتصال از شبکه منفی |
| ۱۴۲ | بحث آئینه |
| ۱۴۳ | سؤال : بخش مثبت آئینه چه ؟ |
| ۱۴۳ | توضیح اینکه اول تزکیه است یا کمال یا برعکس (در پاسخ به سؤال ذیل) |

فهرست

| شماره صفحه | عنوان مطلب |
|------------|---|
| ۱۴۴ | در پاسخ به سؤال : در خصوص تزکیه و کمال |
| ۱۴۵ | سؤال : یک کالبد ذهنی که در زوال بوده آمده این مرکب را انتخاب کرده ، می تواند بسمت کمال برود یا این که امکانش نیست ؟ |
| ۱۴۶ | سما؛ گاو صندوق هفت آسمان |
| ۱۴۷ | در پاسخ به سؤال : در خصوص اینکه اصلاً چرا خلق شدیم |
| ۱۴۸ | و خدا گفت مراد یابید (اثری از استاد) |
| ۱۴۹-۱۵۲ | آیات قرآن استفاده شده در دوره ۴ |
| ۱۵۳-۱۶۱ | اشعار استفاده شده در دوره ۴ |
| ۱۶۷-۲۲۴ | خلاصه دوره ۴ |

به نام خدا

مباحث عملی دوره

- ۱- کنترل دشارژ خارجی
- ۲- تشعشع مثبت ۱
- ۳- تشعشع مثبت ۲
- ۴- کنترل تشعشع منفی ۱
- ۵- کنترل تشعشع منفی ۲
- ۶- کنترل تشعشع منفی ۳
- ۷- کنترل تشعشع منفی ۴
- ۸- تزکیه تشعشعاتی
- ۹- قطع ارتباط از شبکه منفی

جلسه اول

توجه؛ غیر از کنترل دشارژ خارجی و تزکیه تشعشی سایر حلقه ها برای دیگران هم استفاده می‌شود

- معرفی مباحث دوره ؛ الف (معرفی مباحث نظری ؛ مقدمه عرفان و خود شناسی ب) مباحث عملی ؛ کنترل ذهن (- کنترل دشارژ خارجی - تشعشع مثبت ۱ - تشعشع مثبت ۲ - کنترل تشعشع منفی ۱ - کنترل تشعشع منفی ۳ - کنترل تشعشع منفی ۴ - تزکیه تشعشی - قطع ارتباط از شبکه منفی) . - تعریف انرژی نوع دوم (بررسی نیاز انسان به محبت ، توجه ، تعریف و تمجید و ستایش و ...) (اشاره به منشاء نیاز) . - بیان ارتباط بین انرژی نوع دوم ، دشارژ و حریم خود شیفتگی (رابطه بین نیاز به انرژی نوع دوم و ایجاد بیماری - نقش واکنش دفاع روانی مادر دوم در وقوع بیماریهای مرتبط با انرژی نوع دوم (بیماری نمائی) .
- تعریف حریم خود شیفتگی (اساس جنگ روانی ؛ بازی با انرژی نوع دوم و حریم خود شیفتگی) - بررسی عامل خود نمائی ؛ نیاز به انرژی نوع دوم (نیاز به جلب توجه) - بررسی این که با زیر نظر گرفتن هر جامعه ای از نظر نیاز به انرژی نوع دوم وضعیت رشد معنوی و عرفانی آن جامعه قابل ارزیابی است - تعریف بلوغ عرفانی (تبدیل انسان معمولی به انسان متعالی) . بیان ارتباط بلوغ عرفانی با بی نیازی از انرژی نوع دوم - توضیح این که انسان متعالی مانند خورشید بخشنده لطف و محبت است .
- توضیح عدم قناعت انسان (مراتب ثروت طلبی ، قدرت طلبی و ستایش طلبی) - تعریف دشارژ شدن - اشاره به جنود الله و جنود شیطان و ترسیم جدول مربوطه - توضیح نقش دشارژ در وقوع بیماری (از طریق اُفت سیستم دفاعی بدن و یا ایجاد اختلال در شعور بدن) . - شرح مدیریت بحران (- بررسی مدیریت بحران در حرفه های مختلف مانند جراح ، آتش نشان و ... - بیان این که در اُفت و خیزهای سیر و سلوک هم مدیریت بحران لازم است) .
- بیان رابطه آستانه تحریک پذیری با کمال . - نقش استقلال فکری در شارژ یا دشارژ بودن - نقش اتصال در کنترل دشارژ . - برقراری ارتباط کنترل دشارژ خارجی (استارت حلقه) - توضیح اینکه ارتباط کنترل دشارژ خارجی دارای دو مرحله تست و پذیرش قطعی است (مانند ارتباط کنترل ذهن) .
- اشاره به موارد کاربرد حلقه کنترل دشارژ خارجی (- وقتی احتمال دشارژ شدن وجود دارد - وقتی در حال دشارژ شدن هستیم (تا قبل از این که حلقه به صورت خود کار عمل کند) .
- شرح اسکن دوره ؛ (بازسازی علائم بیماریهای ناشی از دشارژ - بیماریهای ناشی از دشارژ که بصورت مزمن در آمده اند) .

به نام بی نام او

اسرار ازل را ز تو دانی ز من / وین سرممانه تو خوانی ز من / هست از پس پرده کنگتوی من و تو / چون پرده بر اقدار تومانی و نه من - خیام

معرفی مباحث دوره

مباحث دوره را یک مروری داشته باشیم، مباحث نظری که مقدمه عرفان و خود شناسی است و مباحث عملی که چندین موضوع هست شامل کنترل دشارژ خارجی - تشعشع مثبت ۱ و ۲ - کنترل تشعشع منفی ۱ و ۲ و ۳ - تزکیه تشعشی و قطع ارتباط از شبکه منفی، مباحث عملی است که با هم در این دوره وارد حلقه‌ها و اتصالهایش می‌شویم و رویشان کار عملی انجام خواهیم داد، تشعشع مثبت ۲ را در دفاعی هم داریم، منتها بعضی از دوستان ممکن است دوره دفاعی نیامده باشند و این هم اصلاً مال دوره ۴ بوده که ما انتقال دادیم اونجا به دوره دفاعی، اینجا ما در حاشیه این را استارت می‌زنیم که دیگه دوستان مشکلی نداشته باشند و تکمیل شده باشد.

کنترل دشارژ خارجی

تعریف انرژی نوع دوم (بررسی نیاز انسان به محبت ، توجه ، تعریف و تمجید و ستایش و اشاره به منشاء نیاز) ؛ در مورد کنترل دشارژ خارجی یا اصلاً بطور کلی در مورد دشارژ بزرگترین نقطه ضعف انسان موضوع دشارژ هست و همانطور که خواهیم دید یک بحث دیگر این است که انسان مثل یک گدا است ، یعنی در واقع انسان گداست، گدای؛ محبت، توجه، تعریف، تمجید و ستایش و همه این چیزها، اینها را که اسم می‌بریم اگر یادتان باشد از دوره یک اشاره‌ای به آن داشتیم وقتی که ما در معرضشان قرار می‌گیریم نوعی انرژی در ما بوجود می‌آید یعنی فرض کنید که ما خسته هستیم، گرسنه هستیم، بمحض اینکه در این رابطه با مسأله‌ای برخورد کنیم یعنی یکی به ما برسد یک تعریفی بکند از ما، یک ستایشی، یک توجهی، محبتی می‌بینیم که رفع خستگی شد از ما و گرسنگی ما هم برطرف شد ، خوب این را شاید کسی نباشد که تجربه نکرده باشد، مجموعه اینها ایجاد نوعی انرژی می‌کند که ربطی به انرژی نوع اول که ناشی از مصرف غذا هست ندارد ، آن بنزین سلولی انرژی نوع اول که ما از طریق غذا خوردن به آن می‌رسیم و این انرژی نوع دوم که هیچ ارتباطی به آن انرژی ندارد، تازه در ما می‌تواند تا حد زیادی جبران انرژی نوع اول را داشته باشد، پس این ماجرا در ما ایجاد انرژی نوع دوم می‌کند و معکوسش می‌تواند انرژی ما را ببلعد، یعنی کافی است که یک اتفاقی رخ بدهد یکی به اصطلاح حال ما را بگیرد، این حال گیری عکس این است، یعنی مثلاً کافی است به یک کسی بگوئیم که این چه لباسی است، این چه قیافه‌ای هست، چرا قیافه‌ات اینجوری شده و در اون صورت می‌توانیم انرژی آن را ببلعیم و او در واقع دشارژ می‌شود و اگر کاملاً استراحت کرده باشد ، غذا خوب خورده باشد و اینجور چیزها، بمحض اینکه ما به او برسیم و این حال گیری را انجام بدهیم او اصلاً انگار غذا نخورده ، انگار استراحت نکرده، کاملاً بی‌حوصله است.

- دشارژ بزرگترین نقطه ضعف انسان است .
- در مورد انسان حریمی را تعریف می‌کنیم و به یک تعریف ویژه‌ای از آن می‌رسیم .

انرژی نوع دوم ←

• محبت، توجه، تعریف و تمجید، ستایش و

← انسان = گدا

انرژی نوع اول: یا بنزین سلولی که از طریق مصرف غذا به آن می‌رسیم.

انرژی نوع دوم: انرژی که قابل رد گیری فیزیکی نیست که از طریق محبت ، توجه ، تعریف و تمجید ، ستایش و... بدست می‌آوریم .

مثال ۱: ما در پایان روز خسته از کار می‌خواهیم برویم منزل ، تلفن به صدا در می‌آید و به ما خبری می‌دهند ، این خبر خوشحال کننده است و ما را آنچنان شاد می‌کند که با قبل از تلفن قابل قیاس نیست و اساساً دیگر احساس خستگی نمی‌کنیم .

مثال ۲: به شخصی می گوئیم بشین و پاشو برای دقایقی انجام دهد در نهایت آنقد خسته می شود که دیگر نمی تواند از جای برخیزد ولی اگر در همین موقع خانه به لرزه درآید و بگویند که بیرون بروید زلزله است همین شخص که نمی توانست از جای برخیزد با سرعت از جای برمی خیزد و به بیرون می رود .

مثال ۳: برعکس مثال فوق نیز ممکن است اتفاق بیافتد یعنی ما صبح سرحال ، با نشاط و پرانرژی از منزل به بیرون می رویم با شخصی مواجه می شویم که به ما می گوید شما امروز چرا اینجوری شده ای ، قیافه ات ، لباس ، موهایت و به یکباره دشارژ در ما رخ می دهد و بشدت احساس خستگی ، بی حالی و ... می کنیم.

تعریف حریم خود شیفتگی؛ هرکسی یک حریمی دارد که این حریم خود شیفتگی اوست، مثلاً شما اگر بگوئید که این چه ماشینی است که دارید، ماشین من مستقل از من است، اگر.... هرچی باشد ربطی به من ندارد، مثلاً می گویند که محله شان را نگاه کن، این هم محله است، خوب محله من ربطی به خود من ندارد، شخصیت من مستقل از ماشین، لباس، محله و همه این چیزهاست، اما یک ماجرائی من را به همه اینها وصل می کند، آنچیزی که متعلق به من باشد در این حریم خود شیفتگی من جای می گیرد، محل من، ماشین من ، لباس من ، بچه من و.... هر چیزی که در این بحث تعلق بگیرد و هر چیزی که بیاید نقض توجه، ستایش ، محبت، تعریف، تمجید و... بکند ، مثلاً من انتظار دارم

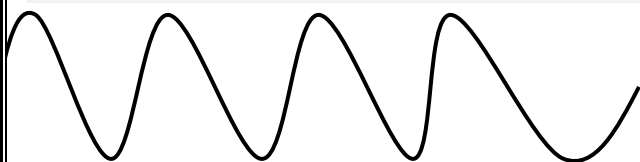
، دوست دارم که بیایند از من تعریف بکنید وقتی که این انجام نمی شود، عکس این انجام بشود نقضش که صورت گرفت عامل دشارژ پیش می آید، پس یک دشارژی داریم بیرونی است در رابطه با حریم خود شیفتگی و یک سری مسائل دیگر که صحبت کردیم در واقع این عمل می کند اما یک موقع هست که اصلاً کسی با من کاری ندارد ، من در یک جایی هستم تنهای تنها ، در اونجا یک دفعه می روم سراغ خاطرات، یک واقعه ای بیست سال پیش من را افسرده کرده در این بیست سال هر بار به یادش افتادم دوباره من را افسرده کرده و حالم را گرفته ، بنابراین یک اتفاق یکبار افتاده ولی تا حالا هزار بار حال گیری کرده ما یک رزونانس و تشدید داریم در این مسائل یعنی یک اتفاق یکبار افتاده ولی این خودش یک عاملی است درون من که بارها و بارها بیاید در من دشارژ ایجاد کند، یا اینکه من در درون خودم انتظار دارم که بیایند من را دعوت کنند ، بعد می بینیم که نه خبری نشد ، کسی اصلاً کاری با من ندارد و به سراغ من نیامده ولی من دشارژ می شوم یا آرمانهایی مثلاً می خواهم که به فلان چیز برسم ، نمی رسم ، آرمانم تحقق پیدا نمی کند، کسی اصلاً کاری با من ندارد ولی من دشارژ می شوم بنابراین یک مسأله درونی داریم که ترم دیگر صحبت می کنیم و یک مسأله بیرونی داریم که در این ترم صحبت می کنیم و در اینجا اول درهای بیرونی شهر وجودمان را می بندیم که ستون پنجم چیزی واردش نشود بعد که دورش را بستیم می رویم درون ، حالا بینیم درون چه خبره ، یعنی اول بیرون را می بندیم ، بعد می رویم درون، برویم بینیم که ماجرای درون چه جوری هست.

ادامه بحث حریم خود شیفتگی؛ هرکسی برای خود حریم خود شیفتگی اختصاصی دارد (خانه من، ماشین من ، شهر من، تحصیلات من، کارخانه من ، و) اگر با حریم خود شیفتگی اشخاص بازی کنیم بهم می ریزد. هرچه حریم خود شیفتگی اشخاص وسیعتر باشد بیشتر می توان آنها را به بازی گرفت و بهم ریخت ، برای مثال اگر در میهمانی خانمی به خانمی دیگر بگوئید این چه لباسی است که پوشیده ای اگر این جزو حریم خود شیفتگی شخص باشد او

هیچگاه فراموش نخواهد کرد و حتی بعد بیست سال هم ممکن است بگوید فلانی بیست سال پیش به من گفت این چه لباسی است که پوشیده‌ای، ماجرای خودنمایی راهی است برای کسب انرژی نوع دوم، در خیابان موتور سواری را می‌بینیم که تک چرخ می‌زند و حرکات نمایشی از خود نشان می‌دهد او برای کسب انرژی نوع دوم از طریق خود نمایی اینکار را می‌کند و لذا نیروهائی که سبب سقوط انسان می‌شوند را باید تحت کنترل درآورد، یکی از تعاریف عرفان هنر ضد ضربه شدن است، انسان معمولی را به راحتی می‌توان تحت تأثیر قرارداد و وادار به واکنش منفی نمود ولی انسان متعالی اگر چنین شود حتماً اشکالی در او می‌باشد.

چگونه می‌توان انسان متعالی را از انسان معمولی تشخیص داد؟ اگر از انسانی، تشویق، تشکر، تقدیر، تعریف و تمجید و ... که به انسانهای معمولی انرژی نوع دوم می‌بخشد نشود و او ناراحت بشود معلوم است که او انسان متعالی نیست، تشویق خوب است ولی محتاج تشویق بودن بداست، محبت خوب است ولی محتاج محبت کردن بداست، تعریف خوب است ولی محتاج تعریف کردن بداست، تمجید خوب است ولی محتاج تمجید کردن بداست، ستایش خوب است ولی محتاج ستایش کردن بداست، دریک جامعه عقب افتاده انرژی نوع دوم از طریق خودنمایی، ستایش، تعریف و تمجید و... تأمین می‌گردد.

هر کسی حریم خود شیفتگی خاص خود دارد (خانه من، ماشین من، پست و مقام من، فرزند من، مدرک من و ...). که درارتباط با دشارژ خارجی قرارداد.. انسان متعالی حریم خود شیفتگی ندارد و دشارژ خارجی دچار او نمی‌شود. اگر بشنویم کسی بگوید من رنجیدم پس معلوم می‌شود که او حریم خود شیفتگی دارد و ضربه پذیر است.



جریان برق متناوب که در هر ثانیه ۵۰ بار شارژ و دشارژ می‌شود



جریان برق مستقیم که دشارژ ندارد و از حالت قبلی متعالی‌تر است

انسان به برق مستقیم نیاز دارد ولی با توان شخصی نمی‌تواند به این منظور برسد (بعنوان مثال بخواهیم و بگوییم که از فردا نمی‌خواهیم ناراحت بشویم اینکار با توان فردی شدنی نیست) لذا از هوشمندی باید بهره بجویم و برق متناوب را به برق مستقیم تبدیل کنیم تا جریان دائم شارژ داشته باشیم. جریان برق متناوب سبب خستگی انسان می‌شود (مثال گاهی انسان با وجود اینکه استراحت می‌کند ولی احساس می‌کند که خسته است زیرا خستگی او از شارژ و دشارژ متناوب است).

در پاسخ به سؤال ضمن بحث؛ در مورد شماها این کارها را کسی نمی‌تواند انجام بدهد و با این تجهیزات و با این مسائلی که داریم در واقع یکی از مسائلی که در موضوع عرفان ما دنبال می‌کنیم و می‌گوئیم ضد ضربه شدن یعنی کسی هم نمی‌تواند به حریم شما نزدیک بشود کسی نمی‌تواند کاری برای شما انجام بدهد، کسی نتواند موجود غیر ارگانیک را به جان شما بیاندازد، نتواند برای شما تشعشع منفی خاصی کار کند، نتواند شما را قفل کند، خوب یکی از

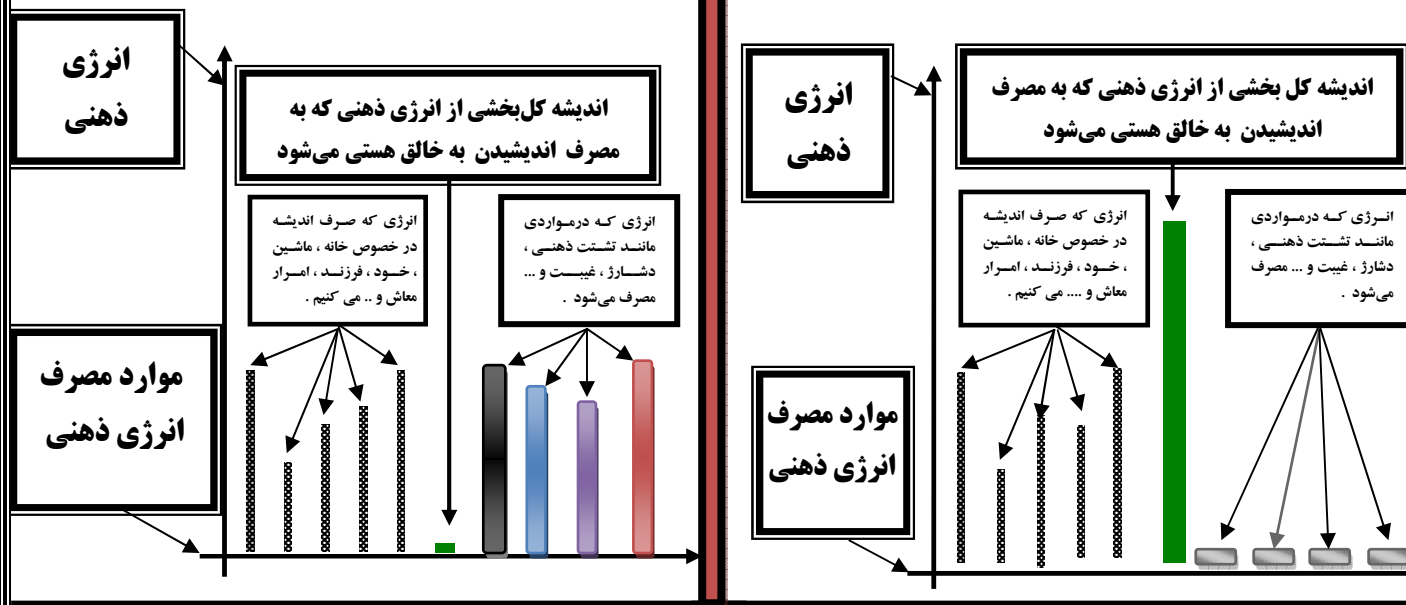
مسائلی که مواجه هستیم این است و ببینید در این وادی متأسفانه وادی اینکارهاست، وادی قدرت نمائی هاست ، یک دو سه هفته گذشته یکی از دوستان دوره هفت ما آمد در کلاس سراسیمه من را کشید کنار و گفت که من یک جائی با یک کسی داشتیم صحبت می کردم گفتم من فلانجا می روم گفته نرو آنجا بیا پیش ما آنها جوجه هستند، کی کلاس داری گفتم امروز، گفته من می بندمش ، چیکارش می کنم و.... یعنی توجه بکنید که کسی که از کمال می خواهد صحبت بکند عملاً از قدرت صحبت کرده شما الآن حواستان جمع است ولی ممکن بود اگر شما حواستان جمع نباشد دهانتان باز بماند و حیران که پس این حتماً متعالی تر است که این می تواند کس دیگر را ببندد ولی خوشبختانه دوستان ما دیگه حواسشان روی این عرفان کمال و عرفان قدرت جمع است قرار نیست ما همدیگر را ببندیم قرار است او به من کمک کند من به او کمک کنم، یک چیزی من نمی دانم او به من انتقال بدهد، یک چیزی او نمی داند من به او انتقال بدهم، تازه اگر که ما چیزی بلد باشیم ، نه که او من را ببندد و من بگویم من را بستی حالا بین من هم تو را مُجالهات می کنم اما متأسفانه یعنی شاید ماهی نباشد ما چند تا شرط بندی از این جور چیزها به گوشمان نرسد متأسفانه همه وادی ها می تواند وادی خوب و بدی باشد، وادی قدرت نمائی باشد و وادی کمال باشد، من به آن دوستانم گفتم که نگفتی که تو هدفت چیه از این قدرت نمائی، گفت من دیگه اصلاً با او حرف نزدم، فقط فرار کردم، گفتم نه بابا جان فرار نمی کردی با او صحبت می کردی که خوب حالا می خواهی چکار بکنی، حالا گیریم که تو توانستی اینکار را هم انجام بدهی و طرف را قفلش کنی ما یکی از چیزهایی که مربی هایمان تجهیز می شوند همین است که کسی نتواند قفلشان کند، چون خوب بعضی ها مرض دارند، فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا خدا بر مرضشان افزود - بقره ۱۰ می بینی که طرف آمده نشسته آنجا و انگشترش را گرفته بسمت شما و یا یک کار دیگری دارد می کند و می گوید الآن قفل می شود، یک دقیقه دیگر می شود، الآن زبانش بند می آید، یک دقیقه دیگر زبانش بند می آید ، بنابراین درست است که ما کاری نداریم ولی دیگران ممکن است با ما کار داشته باشند، خوشبختانه در حلقه های رحمانیت الهی پیش بینی شده و همشان هست و ما می توانیم بهره مند بشویم و خودمان را در زیر چتر رحمانیت قرار بدهیم، هرچی بیشتر با این مفاهیم آشنا بشویم می توانیم استفاده بهینه تری را از آنها داشته باشیم یعنی یک چتر امنی که ما بتوانیم کار خودمان را بکنیم، ما نمی خواهیم حال کسی را بگیریم، نمی خواهیم به کسی لطمه ای بزیم ولی می خواهیم کسی در واقع با ما کاری نداشته و ما بتوانیم کارهای خودمان را داشته باشیم ، دریافتی داشته باشیم چیزی بفهمیم چیزی بدانیم همین قدر .

در پاسخ به سؤال ضمن بحث؛ در خصوص اینکه آیا انرژی او بسمت ما می آید ؛ نه بسمت ما نمی آید ولی از او بلعیده می شود، بلعیده می شود یعنی نه اینکه ما انرژی او را بلعیدیم، البته در بُعد منفی این مسأله هست که انرژی دیگران را می بلعند، یکی از تخصصهایشان در واقع بلعیدن انرژی دیگران است ، خوب در این رابطه ما یک حریمی را برای هر کسی می توانیم تعریف بکنیم که نزدیک شدن به این حریم می تواند نقل و انتقال انرژی نوع دوم را به همراه داشته باشد ، حالا یا انرژی به او بدهیم یا انرژی را از او بگیریم، این حریم برای هر کسی یک حریم مشخصی است و کمتر، بیشتر ولی وجود دارد و ملموس هست و همه ما درکش کردیم، انرژی نوع دوم اساس جنگ روانی است، البته ممکن است

با بیان ما نباشد ، متخصصین جنگ روانی ممکن است با این بیانهها به مسأله نزدیک نشوند و آنها بصورت تجربی مثلاً بیایند بگویند که ما روحیه دشمن را باید تضعیف کنیم ، قبل از اینکه هر جنگی رُخ بدهد ، جنگ کلاسیکی رُخ بدهد ، متخصصین جنگ روانی می آیند روی موضوع که چگونه می توانند روحیه طرف مقابل را درهم بشکنند کار می کنند، آنها اینطوری نگاه می کنند ولی ما می دانیم که در این مسأله جنگ روانی با انرژی نوع دوم است، یعنی هر کسی می تواند دیگری را مُچاله کند که البته می کنیم، در تجارب زندگیمان می بینیم که یکدفعه می توانیم یک نفر را مثل موشک بفرستیم آسمان یا به عبارتی می توانیم تمام رمقش را از او بگیریم، خلاصه هر بازی خواهیم بکنیم می توانیم داشته باشیم که البته همش خودمان هم در معرض هستیم، روی دیگران پیاده می کنیم، دیگران هم روی ما پیاده می کنند و خلاصه بخش اعظمی از انرژی ذهنی ما این وسط صرف بررسیهای بعدیش می شود، یعنی یک انرژی را از دست دادیم جای خودش، بعد از آن هم بخش عظیمی از انرژی ذهنی ما صرف این قضیه می شود که در مدیریت انرژی ذهنی اگر یادتان باشد این نمودار را هم کشیدیم و دیدیم که در واقع این انرژی را ما داریم صرف می کنیم (شکل ۱ مدیریت صحیح مصرف انرژی ذهنی - شکل ۲ مدیریت ناصحیح مصرف انرژی ذهنی).

مدیریت ناصحیح صرف انرژی ذهنی (۲)

مدیریت صحیح صرف انرژی ذهنی (۱)



تعریف بلوغ عرفانی (تبدیل انسان معمولی به انسان متعالی) - بیان ارتباط بلوغ عرفانی با بی نیازی از انرژی نوع دوم؛ خوب حالا در چارچوب تعالی شما می توانید انسانی را متصور بشوید که می خواهد در کمال و تعالی حرکت بکند و چنین صدمه و لطمه پذیری را دارد آیا می توانید تصورش را بکنید، نه، هر چقدر متعالی بشود، هر چقدر برود بالا اگر قرار باشد با یک حال گیری از آن بالا ساقطش کنیم یعنی هر چی بدست آورده بی فایده هست، اگر یادتان باشد گفتیم که یکی از تعریفهای عرفان هنر ضد ضربه شدن است، عرفان بحث کیفیت را می خواهد مورد بررسی قرار بدهد، کیفیت می خواهد بگوید که چطور می شود ضد ضربه شد ، حالا در این مورد هم یکی از چیزهایی را که در چارچوب عرفان

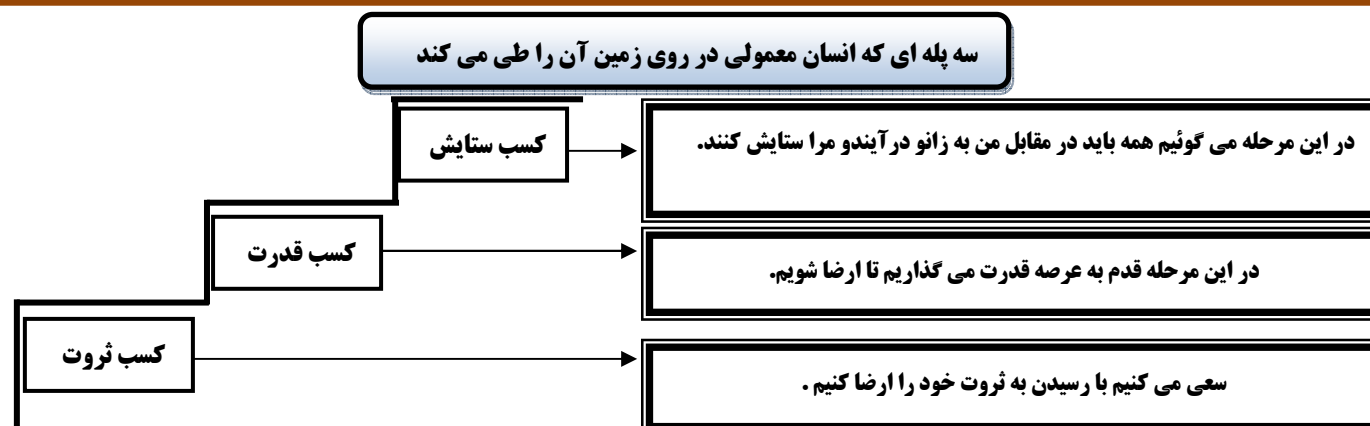
است که ما صحبتش را می‌کنیم که راجع به انسان است بحث ضد ضربه شدن ماست، چرا ضد ضربه ، برای اینکه این کشتی در اقیانوس از امواج سهمگینی که پیش می‌آید و با آن اصابت می‌کند تکه پاره نشود ، بتواند دوام بیاورد که به مقصد برسد ، اگر نتواند در این امواج دوام بیاورد یعنی اصلاً حرکتی را به سمت مقصدی نمی‌تواند داشته باشد ، مثلاً نمی‌شود یک ذورق را بیاندازند در اقیانوس و بگویند این ذورق می‌خواهد برود آمریکا، خوب معلوم است که هرگز نمی‌رسد ، بنابراین یک انسان معمولی را اگر بخواهند بیاندازند در این اقیانوس و بگویند که می‌خواهد به تعالی برسد ، نمی‌رسد ، اولین، دومین، سومین روز، این حالش را نگیرید، اون یکی روز چهارم دیگه اصلاً حوصله حرف زدن راجع به تعالی را ندارد چون زدند داغونش کردند و او دیگر رمقی ندارد که بخواهد راجع به تعالی خودش صحبت کند ، اگر هم تا یک جایی هم برود حالا شانس آورده اقیانوس آرام بوده و یک مسافتی را طی کرده با پیش آمدن یک مسأله کوچکی بعد از طی کردن کلی مراحل کمال آنجا شکسته می‌شود و دست از پا درازتر بر می‌گردد منتها هرچه بالاتر برود سقوط بکند ضربه سنگین‌تر می‌شود، میزان سرخوردگی بیشتر می‌شود، آن کجا یک آدم معمولی سر خورده بشود و آن کجا یک آدمی مثلاً بگویند که یک مدارج کمالی را طی کرده ، سر شکستگی کدامشان بیشتر است؟، برای کسی که یک جاهائی رفته و حالا سقوط کرده، برای او خیلی سنگین‌تر است تا یک آدم معمولی ، آدم معمولی خوب عادی است، بنابراین در این بُرهه مطلب مهمی پیش می‌آید حالا که تصمیم به خود شناسی گرفتیم و تصمیم گرفتیم حرکتی بکنیم بسمت تعالی و یک ارتباطاتی برقرار بکنیم در این جهت لازم است که جلوی نقاط ضعف و جلوی آن بخشهایی که صدمه پذیرش می‌تواند ما را متوقف بکند واردش بشویم که یکی از ضروری‌ترینش شاید بحث کنترل دشارژ است که در موضوع کنترل دشارژ یکی از مهمترین بخشهای صدمه پذیر ما مورد بررسی قرار می‌گیرد، اگر یک جریان برق معمولی را در نظر بگیریم جریان برق متناوب را در نظر بگیریم یک چنین جریانی است و مرتب دشارژ و شارژ می‌شود یعنی ثانیه‌ای ۵۰ بار ، این برق معمولی بالای سرما می‌گویند فرکانس ۵۰ هرتز ، یعنی ۵۰ بار در ثانیه خاموش و روشن می‌شود، یعنی ۵۰ بار شارژ و دشارژ می‌شود ، این شارژ و دشارژ ایجاد خستگی می‌کند، حتی خود سیم برق کار کرده با سیم برق کار نکرده فرق می‌کند، یعنی یک سیم برق چندین سال کار کرده فرق می‌کند با یک سیمی که هنوز مورد استفاده قرار نگرفته، در مورد انسانهای معمولی ما یک خستگی داریم که در واقع خستگی شارژ و دشارژ است ، بعضی‌ها می‌گویند که ما روحاً خسته‌ایم، مثلاً استراحت کردند، خوب تفریح کردند و.... ولی می‌گویند که ما روحاً خسته‌ایم در اصطلاح عامیانه است ولی وقتی که به اینجا می‌رسیم که تخصصی‌تر رویش کار بکنیم منظور آنها از این شارژ و دشارژ و این نوسانها آنها را خسته کرده ، نه یکسره دشارژ هستند و نه یکسره شارژ هستند یک نوسانی روی اینها هست که این نوسان آنها را خسته کرده، خوب حالا این جریان برق معمولی یک کارآئی دارد و درحد و حدودهای معمولی ما از آن استفاده می‌کنیم، اما اگر قرار باشد در یک جاهای متعالی‌تری از این استفاده کنیم کارآئی ندارد ، مثلاً اگر یک جائی برقی را لازم داشته باشیم که انقطاع نداشته باشد مثلاً برای حافظه کامپیوتر این دیگه کاربُردی ندارد و ما باید یک جریان برق کاملتر یا متعالی‌تری را در اختیار داشته باشیم، در اینصورت همین جریان برق را از یک وسیله‌ای عبور می‌دهند به نام دیود یا یکسو ساز، دوستانی

که آشنائی دارند با مدارهای الکترونیک و برق قدرت با این قضیه آشنا هستند با عبور از این یکسوساز، این جریان غیر متعالی به جریان برق متعالی تری تبدیل می شود، در جریان برق مستقیم دیگه کامل و تمام شارژ هست و حالا این کاربُردی دارد که هم می تواند کار برق متناوب را انجام بدهد و هم می تواند یک کاری را انجام بدهد که آن جریان متناوب نمی تواند، آن جایی که پیوستگی جریان می خواهیم این جریان متعالی تر است و می تواند به ما کمک بکند.

عدم قناعت انسان (مراتب ثروت طلبی - قدرت طلبی - ستایش طلبی)

انسان در وهله اول دنبال ثروت است، حالا این ثروت ممکن است یک چیز کمی باشد، یکی می گوید من فقط یک سقفی می خواهم بالای سرم باشد همین، من دیگه چیزی از دنیا نمی خواهم بعد این سقف وقتی ایجاد می شود می گوید بغلش یک آشپزخانه، یک اتاق بعدیوآش یواش طبقه بالا اگر مهمان آمد یک اتاق اضافی برای او... بعد این گسترش پیدا می کند یعنی با یک لقمه نان خشک شروع می شود به یک سقف بالای سر و بعد به چیزهای دیگر می کشد بعد بمحض اینکه احساس کرد از این بابت ارضا شده قدرت می خواهد، دیگه ثروت ارضایش نمی کند قدرت می خواهد، حالا این در مورد افراد مختلف متفاوت است، یک کسی ممکن است با یک مبلغی پول که از نظر شما جزئی باشد بلافاصله به فکر قدرت بیافتد، یک کسی ممکن است نه پیمانهاش میلیاردی است و بعد وقتی قدرت بدست آورد و ارضا شد یک جایی رسید دید ارضا شده دنبال کسب ستایش است، مورد پرستش قرار گرفتن، این سه تا پله تاریخ را می سازد و شما در تاریخ می بینید که وقتی قدرت فرد در یک کشوری به حد اعلای خودش رسید می گوید همه دنیا باید در مقابل من به زانو در بیایند، اول می گوید که این شهر در مقابل من به زانو در بیاید بعد اینجا بعد آنجا بعد می گوید که دنیا باید در مقابل من به زانو در بیایند، این آنجاست که دیگه ثروت او را ارضا نمی کند، قدرت او را ارضا نمی کند آن چیزی که دارد دنبال این است که در مقابل او به زانو در بیایند لذا در آثار باستانی ممکن است با این مسأله زیاد بر بخوریم که همیشه یکی آن بالا نشسته و یک جایی چند پله پائین تر یک عده ای ایستاده اند و پشت سر آنها عده زیادی به زانو در آمده اند و حتی می خواهند که این نقش در دل سنگها و کوهها هم زده بشود تا همه عالم تا ابدالدهر بدانند که بابا یک عده ای در مقابل این بابا به زانو درآمدند و تاریخ را این مسأله در واقع می سازد، هیتلر، اسکندر، ناپلئون و... صرفاً بخاطر اینکه دوتا پله انسان را وقتی که ارضا کردند حالت بعدیش پیش می آید که مورد پرستش قرار گرفتن و مورد ستایش قرار گرفتن است، میل به مورد ستایش و پرستش قرار گرفتن، عطف به، رجعت به گذشته است، رجعت به زمانی است که ما اولین فاز را طی کردیم، در اولین فاز عاشق خودمان بودیم، عشق به خودمان را شناختیم و یک میل هم ما را به سمت جلو می برد که کار روح است که احساس گم کردن چیزی را به ما می دهد، احساس گم کردن یک چیزی یک بخش است که در افراد مختلف شدت وضعف مختلف دارد در یکی شدید و در یکی ضعیف عمل می کند، گفتیم آنهایی که این شاخه به آن شاخه می پرند و ناآرام هستند، دنبال ماجراجویی هستند در آنها قوی هست، منتها شاید خودشان ندانند که دنبال چه چیزی می گردند، حالا دیگران گفتیم ممکن است بگویند که اینها پشتکار ندارند لذا از این شاخه به آن شاخه می پرند و در مقابلش آن چیزی که ما را به عقب بر

می‌گرداند میل به مورد ستایش و تعریف و تمجید قرار گرفتن هست که مانع رشد ما می‌شود و ما را در واقع بر می‌گرداند به عقب، خوب این میل به مورد پرستش قرار گرفتن گفتیم که انرژی نوع دوم را در واقع ایجاد می‌کرد ، افراد معمولی نیازشان به انرژی نوع دوم بسیار زیاد است و در افراد متعالی این میزان به سمت صفر میل می‌کند ، که البته در این قضایائی که دنبال می‌کنیم در یک جایی ما باید این را قطعش کنیم، در این بُرهه میل به مورد ستایش قرار گرفتن به سمت صفر میل نکند که البته با کمکی که می‌گیریم قطع بشود و نیازی به آن نباشد .



مدیریت بحران

آنچه را که می‌خواهیم به آن برسیم در این دوره بعنوان عاملی که ما را ضد ضربه بکند در مقابل دشارژ ممکن است برای ما ایجاد سؤالاتی بکند که اگر قرار باشد ما کنترل دشارژ داشته باشیم و دشارژ را کنترل کنیم خوب یکسری روابط به چه صورتی در می‌آید ما خیلی از مسائل مان را با دشارژ شدن نشان می‌دهیم، مثلاً می‌رویم یک مجلس ترحیمی، می‌رویم تشیع جنازه و اینجور جاها وقتی که وارد می‌شویم، باید قیافه ما حالت دشارژ داشته باشد و آنجا وارد شدیم باید بعضاً بر سر و کله خودمان هم بزنیم تا معلوم بشود که ما همدرد هستیم و اگر بر سر و کله خودمان نزنیم معلوم نمی‌شود که ما همدرد هستیم و این خودش مسأله ساز هست و اصولاً ممکن است این سؤالات پیش بیاید که آخه چطوری می‌شود بدون بهره گرفتن از مسأله دشارژ ما اموراتمان بگذرد، ظاهراً بنظر می‌آید بدون این مسأله اموراتمان نگذرد، خوب بحث مدیریت دشارژ، مدیریت بحران به ما نشان می‌دهد که در واقع رفع رجوع بحرانها ارتباطی به دشارژ شدن ما ندارد و ما در یک بد آموزی قرار گرفتیم و تعلیم و تربیت ما در واقع در یک فضائی صورت گرفته که صرفاً بد آموزی بر آن حاکم بوده ، مثال بزنیم برای شما که این مدیریت بحران را مشخص بکنیم که بتوانیم رویش صحبت بکنیم و بحث داشته باشیم، ببینید اگر که ما جایی قرار بگیریم و جلوی چشممان ببینیم یک نفر آتش گرفته و دارد در آتش می‌سوزد ما چه حالی به ما دست می‌دهد، چه کمکی می‌توانیم بکنیم، چه حالی به ما دست می‌دهد، همه اینها را مورد بررسی قرار بدهیم اول از همه ممکن است خودمان غش بکنیم، یا غش نکنیم و ممکن است بر سر و کله خودمان بزنیم اصلاً دست و پایمان را گم بکنیم، بگوئیم آئی سوخت، وای سوخت ، چند درصد احتمال دارد ما بتوانیم به او کمک بکنیم، خیلی کم چرا؟، چون که عامل دشارژ باعث شده که ما اصلاً دست و پایمان را گم کردیم ، یک

تلفن دورقمی، سه رقمی را شاید ما در اون لحظه اصلاً ندانیم که باید بگیریم و هیچ کاری از ما بر نیاید، یعنی خلایق ما اینجا نمی‌توانسته فعال باشد و تحت تأثیر فضای دشارژ قرار گرفته، اما اگر همینجا یک مأمور آتش نشانی حضور داشته باشد در آن حالت او چکار می‌کند، او بدون اینکه دشارژ شده باشد در کوتاهترین مدت می‌فهمد از شرایط و امکانات موجود چگونه باید استفاده بکند و او را نجات بدهد، خوب ما دشارژ شدیم، توی سروکله خودمان زدیم، گریه کردیم، ولی آتش نشان بدون اینکه دشارژ بشود او را نجات می‌دهد، خوب حالا نتیجه بگیریم ببینیم آیا دشارژ شدن می‌تواند عملاً بدرد ما بخورد، مثلاً ببینیم یک نفر را ماشین زده داغونش کرده چه حالی به ما دست می‌دهد، دشارژ می‌شویم، چه کمکی می‌توانیم برای او بکنیم هیچی، اما همین جسد داغون را برمی‌دارند می‌برند اورژانس و یک پزشک اورژانس می‌آید در نهایت صبر و حوصله و بدون اینکه یک ذره دشارژ شده باشد شروع می‌کند از همه تواناییهای خودش و امکانات موجود استفاده می‌کند که بتواند این بدن داغون را وصله و پینه بکند و بهم متصل بکند او دشارژ نیست ما دشارژ هستیم در تمام وضعیتها اگر بیائیم یکی یکی مثال بزنیم و دنبال بکنیم متوجه می‌شویم که قضایائی را که ما با دشارژ شدن بخوایم برایش پاسخ پیدا بکنیم هرگز پاسخ ندارد و در جاهائی هم مسأله دشارژ شدن حتی قابلیت ابتکار عمل را از ما می‌گیرد، مثلاً در یک مسابقه، در ورزشهای رزمی اگر حریف دشارژ بشود امکان باختش بیشتر می‌شود، لذا در تمام این ورزشها و مسابقات سعی می‌کنند که با انجام مانورهای حریفشان را دشارژ کنند و یک کاری کنند از کوره بدر برود، عصبی‌اش کنند چون ابتکار عملش را از دست می‌دهد با استفاده از همین قاعده و قانونی که صحبت کردیم و تمام تلاش این است که به یک نحوی او را وارد فاز دشارژ بکنند تا ابتکار عملش را از دست بدهد، خوب فرضاً در همان موردی که رفتیم در یک مجلس ترحیم حالا ما رفتیم آنجا به حالت دشارژ، یعنی به ما آموختند که باید به حالت دشارژ بروید، ما رفتیم تسلیت بگوئیم یعنی او را ارتقاء بدهیم، اگر خودمان در سطح او تنزل پیدا بکنیم در واقع کمکی به او نشده و در این موقع ما هستیم که می‌رویم او را در معرض تشعشع مثبت خودمان قرار بدهیم، در فاز مثبت هستیم، برویم او را تحت تأثیر قرار بدهیم و بکشیم بیاوریم بالا و حصول نتیجه مثبت مدنظر مدیریت بحران است که برود آنجا بگوید که من چه کاری می‌توانم در این شرایط برای شما انجام بدهم، چه باری را می‌توانم از دوش‌تان بردارم، این بهتر است یا اینکه من بروم آنجا و بزنم سر و کله خودم و یک شام و نهار، آنچیزی هم که برای این بازمانده باقی مانده آن را هم بخورم و دیگه برویم که برویم، کدام یکی بهتر است، مسلماً این بهتر است که ما برویم آنجا دشارژ نباشیم و بتوانیم باری را از روی دوشش برداریم نه یک باری را هم بگذاریم روی دوشش، اینها موضوعات مدیریت بحران است، مدیریت بحران مخالف احساسی عمل کردن است و احساسی عمل نمی‌کند، منطقی روشن است، حالا ممکن است این در سرما و در وهله اول نرود، یعنی یک مقداری عجیب و غریب است، اما مرحله به مرحله همه مشکلات ما بحران است، همش بحران است، این بحران حل و فصل می‌خواهد، حل و فصل کار احساس نیست، ما پاسخهای احساسی می‌دهیم و عمده این پاسخ احساسی ما ابزارش دشارژ است یعنی با دشارژ می‌خواهیم عمده‌تاً پاسخ بدهیم و مثلاً بر سروکله خودمان بزنیم، گریه کنیم، تصادفی پیش آمده، مشکلی پیش آمده و ما می‌خواهیم با ابزار رایج که بر سرو کله خودمان بزنیم یا دشارژ باشیم و این هم که مشکل ما را حل

نمی‌کند، در واقع ما در جو بد آموزی بزرگ شدیم و پدران ما مجبور شدند تظاهر کنند و ما هم مجبور هستیم تظاهر کنیم ، بچه‌های ما هم همچین، حالا می‌آئیم سر این زاویه، پس شد دو تا موضوع، یک موضوع هست که اصلاً بطور کلی در بحران این مسأله پیش آمده، یک مسأله هست که بنیادی هست، مسأله بنیادی جهان بینی ما هست ما اگر یک جاهائی اینچینی عمل می‌کنیم باز بخاطر این است که یک مسائل بنیادی در جهان بینی ما با یک علامت سؤال روبرو هست، مثل همان که در ترم قبل مورد بررسی قرار دادیم قانون تولد و مرگ، چون در جهان بینی ما مرگ به شیوه خاصی معنا شده، طبیعتاً ما با پیش آمدن و روبرو شدن با چنین واقعه‌ای مسلماً باید از ابزار دشارژ استفاده بکنیم ولی آیا دو نفر در مقابل یک حادثه واحد واکنش مساوی نشان می‌دهند، واکنش مساوی نشان نمی‌دهند، یکی می‌گوید انا الله وانا الیه راجعون، یکی در حدی که تعادل روانی و ذهنی‌اش را هم از دست بدهد پیش می‌رود واز طریق دشارژ به جائی می‌رسد که تعادل روانی و ذهنی‌اش از دست می‌رود ، پس این جهان بینی است و این مسأله‌ای است که در مدیریت بحران یک بخشش جهان بینی است ، یک بخشش منطق خاص خودش است، مثل همین که یکی دارد می‌سوزد، من الآن باید ذهنم و فکرم درگیر این مسأله بشود که چه جوری از امکانات موجود می‌توانم این بحران را مهار کنم یا اینکه توی سروکله خودم بزنم به یک شکلی کار برد احساس را می‌خواهد در بحران نشان بدهد و یک مسأله دیگر بحث جهان بینی است، من نمی‌خواهم وارد بحث خیلی عمیقی بشوم در این ماجرا قبول دارید که یک جهان بینی قوی می‌تواند یک فرد را قدرتمندتر نگاه‌اش دارد، اصلاً بدون هیچ استلالی معلوم می‌شود که یک جهان بینی قدرتمند ، یک مادری را که فرزندش را از دست داده خیلی بهتر می‌تواند نگاه‌اش دارد تا آن مادری که جهان بینی ندارد و فرزندش را از دست داده است، هر دو تایشان مادر هستند، آنکه جهان بینی جا افتاده‌تری دارد، این بحران را بهتر پشت سر می‌گذارد، پس نقش جهان بینی در مدیریت بحران، حالا چی هست، ما چگونه می‌بینیم ، چگونه به جهان نگاه می‌کنیم، حالا می‌توانیم نگاه بکنیم به گونه‌ای که در جهان بینی ما اصلاً مرگ مفهومی نداشته باشد ، می‌تواند هم یکی از تلخترین چیزهائی باشد که حتی فکرش هم تعادل ما را بهم می‌زند و داریم افرادی که اسم مرگ بیاید لرزه بر اندامشان می‌افتد و آنچه که در رابطه با مرگ بخواهد مطرح بشود یا کوچکترین خطری را از آن زاویه احساس بکند در واقع تعادل آنها را بهم می‌زند، مثلاً مجبور می‌شود مسافرت هوائی بکند با هواپیما ، چند نفر در واقع جان بسر می‌شوند تا این پرواز انجام بشود، تا این مسافرت انجام بشود و به اصطلاح عدم وجود یک جهان بینی قدرتمند یکی از دلایل و علت‌های بیماری هست، شما حسابش را بکنید چه ارتباطی بین پرواز با هواپیما و بیماری هست، آیا ظاهراً ارتباطی دارد ، ولی از ابتدا و همین که سوار بشود شروع می‌شود به ایجاد سم و تولید سم تا زمانیکه پیاده می‌شود این مدت بدن او مسموم شده و قتیکه پیاده می‌شود و می‌رود به مقصد عوارضش بزودی ظاهر می‌شود، بنابراین در بحث مدیریت بحران می‌توانیم پاسخ سؤالات افرادی را بدهیم که می‌گویند آخه مگر می‌شود که انسان یک بُعد وجودیش که دشارژ هست از آن استفاده نکند، می‌خواهیم این را از نظر تئوری ببینیم واقعاً می‌شود یا نمی‌شود، حقیقتاً امکانپذیر هست یا نیست، از یک زاویه دیگر هم نگاه می‌کنیم که قبلاً صحبت کردیم و الآن فقط یادآوری است.

ادامه مدیریت بحران؛ اگر بینیم شخصی آتش گرفته است و کمک می‌خواهد افراد واکنشهای مختلفی نشان می‌دهند، عده‌ای که از این حادثه ناراحت شده‌اند حتی تا مدت‌ها ناراحتی این حادثه در ذهن آنها بجا مانده و بعضاً افرادی تعادل روحی و روانی خود را ممکن است از دست بدهند، اما اگر در جمع فوق‌الذکر شخصی باشد که تخصص در آتش‌نشانی داشته باشد، رفتار آن شخص با دیگران در برخورد با این حادثه کاملاً متفاوت و متمایز خواهد بود، با خونسردی اقدام لازم در کمک‌رسانی را انجام می‌دهد و در کوتاهترین زمان بهترین کمک را انجام داده و بعد هم به دنبال کار و زندگی خود می‌رود و این موضوع در روح و روان او تأثیر منفی نمی‌گذارد و دشارژ در او صورت نمی‌گیرد، همین مثال در مورد یک جراح نیز مصداق دارد، در مثال فوق‌مأمور آتش‌نشانی چون آموزش دیده و متخصص شده است به یک مدیریت بحران رسیده است، زندگی انسانها نیز همانند اقیانوس با امواج ریز و درشت توأم است، افرادی قادر هستند که بر امواج سوار شده و آن را مدیریت کنند و ادامه زندگی دهند.

بازیهای احساسی ← در مثال فوق افراد معمولی بدلیل عدم کارآزمودگی در مواجهه با حوادث بازی احساسی از خود بروز می‌دهند.

مدیریت بحران ← در مثال فوق فرد آتش‌نشان بدلیل کارآزمودگی در مواجهه با حوادث، بازی احساسی از خود بروز نمی‌دهد بلکه یاد گرفته است که چگونه بحران را مدیریت کند.

• بازیهای احساسی ← تولید انواع بیماری

مشاغلی هستند که افراد از اول تا پایان ساعت کار مکرر از فاز مثبت به فاز منفی می‌روند که اینکار بسیار انرژی‌بر و خسته‌کننده است، بسیاری از افراد در کارشان از اعصاب خود خرج می‌کنند، در مدیریت بحران، کار و خواسته ما جدا از احساسات ما انجام می‌گیرد و بازی احساسی نخواهیم داشت.

سؤال؛ آیا نمی‌توان در کار و زندگی خود مدیریت بحران را بکار بیندیم و از بازیهای احساسی پرهیز کنیم، تا سلامتی ما بخطر نیفتد **جواب؛** اینکار امکانپذیر است، ما می‌توانیم با کنترل دشارژ خارجی خود را بی‌نیاز از بازیهای احساسی کنیم و از مصرف بیهوده انرژی پرهیز نماییم.

جنود شیطان - جنود الله؛ قانون صلیب، بعضیها معتقدند که امکان ندارد بدون دشارژ، محال ممکن است، انسان گاهی شاد و گاهی غمگین هست ولی طراحی ما بگونه‌ای هست که باید در انتها مثل همان جریان برق متناوب به اینصورت متعالی بشود در انتهایش باید این قضیه را داشته باشد، **وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا** سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد سپس پلیدکاری و پرهیزگاری‌اش را به آن الهام کرد - شمس ۸ و ۷ به ما هم این (خیر) الهام شد و هم آن (شر) الهام شد اما آیا قرار است که هم از این استفاده کنیم و هم از آن، قرار بوده چطور بشود **فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا** - شمس ۸، الهام کردیم هم اینطرف را هم آنطرف را یعنی این اختیارش را نشان می‌دهد اما قرار است که ما از هر دو استفاده کنیم، یعنی یک موقع اینجا باشیم، یک موقع آنجا باشیم درواقع اینجا اگر که شارژ و دشارژ است، اگر غم لنگر انگیزد که خون عاشقان ریزد من ساقی بهم سازیم و

نیایش براندازیم - حافظ.

قانون صلیب



و اینجا در واقع بحث دشارژ یکی از مهمترین حربه‌ها در دست شیطان است، انسان در حالت دشارژ قابلیت تعادلی ندارد، **أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند - بونس ۶۲، نه ترس و نه حزن چون همه عوامل منفی از این دو تا پیش می‌آید، چرا فقط به این دو تا اشاره کرده، ترس که می‌آید نگرانی می‌آید، اضطراب می‌آید، دلشوره می‌آید و... حزن که آمد پشت سرش.... می‌آید همه چیز را می‌بینید که از این دو تا ناشی می‌شود برای همین اشاره دارد ، فقط هم همین دو تا را اسم می‌برد ، غم می‌آید، حزن می‌آید دشارژ می‌آید، پشت سرش افسردگی می‌آید، افسردگی که آمد امکان ندارد کسی به خدا نزدیک شده باشد و یا نزدیک بشود بعد این دو تا در او جایگاهی داشته باشند، حالا ممکن است که کسی بگوید که در دنیای عرفان صحبت از غم شده، ممکن است این صحبت پیش بیاید ولی غمی که در دنیای عرفان به آن اشاره می‌شود این غمی نیست که ما در واقع راجع به آن می‌خواهیم صحبت بکنیم، آن غم دوری از یار است، غم دوری از اصل خویش است ، غم فراغ از یار است، بعد تازه بعداً هم می‌آید این غم را بگونه‌ای تبدیلس می‌کند به چیز دیگری، چون این غم که ناشی از شکایت دوری است در یک جای دیگر تبدیل به یک چیز دیگر می‌شود ، **بهنواری چون شکایت میکند در جهانی با شکایت میکند - مولانا** ظاهراً صحبت از یک شکایت، یک حزنی است، ولی در اصل اینجوری نیست ، حافظ می‌گوید **چون نمت را توان یافت بجز در دل شاد ما به امید نمت خاطر شادمی طلبیم - حافظ**، من غم دوری از تو را دارم ولی می‌دانم تو پایت را نمی‌گذاری جایی که غم وجود دارد ، به این خاطر من خاطر شاد می‌طلبم که تو بتوانی پایت را بگذاری ، به این علت است که من خاطر شاد می‌طلبم ، **مظردل نیست جایی صحبت اضداد و دو چوپایون رو دفترش در آید - حافظ** نمی‌تواند هم غم باشد هم این باشد، اگر هم غم باشد با وجود او خورند ندارد و نمی‌آید ، بنابراین ممکن است که ما بگوئیم که چرا با ما ارتباط برقرار نمی‌شود، چون از دوره دو صحبت کردیم که ما نیاز داریم که ارتباط برقرار کنیم جزء وکل را با هم صحبت کردیم و بعد می‌گوئیم که چرا نمی‌آید، کجا بیاید، جایی که غم هست که نمی‌تواند بیاید، این قانون هست، جایی که حزن باشد نخواهد آمد، **چون نمت را توان یافت بجز در دل شاد ما به امید نمت خاطر شادمی طلبیم - حافظ** (سؤال ضمن بحث ؛ بحث دوری از خداوند را می‌توان اسمش را غم گذاشت استاد ؛ ببینید بحث این نیاز ، بحث این دوری به شکوه و شکایت یعنی در واقع نوعی دشارژ، باز هم در دنیای عرفان حتی آن هم حالت دشارژ نیست که من خدایا از تو دورم، حالا من دشارژم، بعد شما می‌بینید که من افسرده‌ام، می‌گوئید چرا افسرده‌اید می‌گویم من افسرده دوری از او هستم آیا می‌شود چنین چیزی، نمی‌شود، با قانون صلیب جور در نمی‌آید افسردگی حربه شیطان است ، محال ممکن است کسی به خدا فکر کند، دنبال خدا برود بعد افسرده بشود، حتی اگر به جدایش هم بخواهد فکر کند ، بهر صورتی محال ممکن است ، اگر به افسردگی رسیدیم یک جای دیگر کارمان اشکال داشته و از یک جایی که خودمان خبر نداریم زیر علم شیطان بودیم و گرنه **أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ آگاه باش که با یاد خدا دلها آرامش می‌یابد - وعد ۲۸** حالا با آن تعریف که از ذکر کردیم امکان ندارد که با حس حضور او ما بیائیم افسرده بشویم این نمی‌شود، این جور در نمی‌آید با همدیگر، کسی از نزدیکی به بخش مثبت آیا**

باید پاسخ افسردگی بگیرد، آیا می شود چنین چیزی، نمی شود، ما در بخش مثبت باشیم بعد نتیجه کارمان را بگویند چی پیدا کردی بگوئیم بله ما افسرده شدیم، مگر می شود چنین چیزی، محال ممکن است و این یکی از چیزهای خود شناسی، خود آزمائی این است، اگر احساس تنهائی داریم، اگر احساس افسردگی داریم، اگر اضطراب، یأس، ناامیدی، ترس داریم، حالا ترس از هر چیزی، ترس از مرگ، فقر از هر چیزی، هر جور ترسی وجود ما را اگر گرفته ناشی از چی هست، این است که یک اشکالی در کار ما وجود دارد، خوب دسته بندی اش کنیم می شود ترس و خُزن ، همان دو تائی را که قرآن اشاره دارد ، خوب ما می توانیم روی این مسأله یک خود آزمائی داشته باشیم و در این خود آزمائی ببینیم که ما در چه وضعیتی هستیم ، خلیها مثلاً می آیند می گویند که ما با خدائیم بعد می گویند که یک ارتباط به من می دهید، می گوئیم خوب چیه، می گوید من شدیداً می ترسم ، احساس افسردگی دارم، احساس تنهائی هم که دارد من را از پا در می آورد و... یک دفعه همه اینها را ردیف می کند و بعد شما حیران می مانید که این چه جور با خدائی هست که تنهاست ، چه جور با خدائی هست که افسرده هست ، اندوه دارد ، غم دارد ، و... دارد ، غم خوردن دو باره می آید در مدیریت بحران خوب من الآن برای شما غم می خورم ، برای شما ناراحت می شوم ، چه باری از دوش شما برداشته می شود، مدیریت بحران می گوید چه کار عملی می توانی بکنی ، چه باری از روی دوش ایشان می توانی برداری، من الآن می گویم دارم برای شما غم می خورم ، می زنم پشت دستم یا شما برای من غم بخورید ، چه مشکلی از شما حل می شود آیا اتفاقی می افتد برای من، نه، حالا اتفاقی که برای من نمی افتد بلکه شما هم در معرض صدمه قرار می گیرید ، ابراز همدردی که می فرمائید خوب من در غم شما شریک هستم ، چه کاری از دست من بر می آید انجام بدهم، من حی و حاضر اینجا آماده ام، اینها عادهای ذهنی ما هست که دوست داریم اگر من دارم می سوزم همه بسوزند، من یک غمی دارم، دارم می سوزم ، این هم بر می گردد به خود شیفتگی ما ، دوست دارم حالا که من غم دارم همه بیایند بگویند آقا ما هم داریم می سوزیم برای تو و وقتی دیدیم همه دارند می سوزند یک مقداری ما ارضا می شویم ولی از نظر این مدیریتی که صحبت می کنیم اگر همه عالم هم بسوزد به حال من تأثیری ندارد چرا من باید اجازه بدهم یکی دیگر برای من بسوزد ، چرا من باید اجازه بدهم حال یکی دیگر هم بد بشود ، خوب یک مشکلی برای من پیش آمده دیگه چرا باید بگذارم کس دیگر هم بدنش ، وجودش مسموم بشود و بیاید درگیر مشکلات من بشود ، بدون اینکه بتواند برای من کاری انجام بدهد ، پس یک تغییراتی در جهان بینی ما، تفکر ما، فرهنگ ما اینجا لازم می شود، عادت بکنیم به کار عملی، اگر کاری از دستت بر می آید بیا جلو، اگر کاری از دستت بر نمی آید بیخود هم نمی خواهد بیائی جلو، معمولاً آنجا که می آید جلو مثلاً می گوید من شریک هستم، می گوید ببخشید من مادی نمی توانم کمک بکنم ولی می توانم کمک فکری، کارهای دیگری می توانم بکنم، یکی می گوید قدماً ، یکی می گوید قلماً، یکی می گوید مالا، لذا بخش عمل راه را برای تعارفات، ریا و اینجور چیزها باز کرده، خوب آن ریا و تظاهرات هم وجود ما را مسموم کرده، بیماریهای روان تنی از یک جائی روی دستمان گذاشته، از یک جای دیگر چیز دیگری روی دستمان مانده و بعدش آخرش هیچی به هیچی، یک فرهنگ ضعیف و بعد تازه در همانجا می بینید که آن افراد می آیند اول می زنند سر و کله خودشان بعد صاحب عزا می گوید خودش را ولش کنید این را بچسبید بعد که غذا را

خورد و... می رود می گوید که این کم بود آن اونجوری بود و... یعنی یک دردی را که بر نداشته یک هفت هشت تا درد جانگداز و جانسوز هم می گذارد روی دستمان (خنده حاضرین در کلاس) البته یک حسنی دارد چون اصلاً مصیبت اصلی از یاد می رود ، اینقدر این درد جانسوز هست، آن ماجرا اصلی فراموش می شود سر این موضوع که نه بابا اینجوری نبود ... بعد به خودشان می آیند می بینند سر سال شد و سالگرد است خوب نتیجه قضیه این است که ما اتلاف وقت و اتلاف عمر سرمان با این گونه مسائل گرم شده و بدنال این سرگرم شدن اصولاً خیلی چیزها را از دست دادیم ، خوب اسمش هست که مصیبت، مصیبت آنچه که اصابت بکند می شود مصیبت ، ازدواج هم یک مصیبت است چون اصابت کرده، یک واقعه ای است که پیش آمده آنچه که پیش می آید چه خوبش، چه بدش، الَّذِينَ

إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ - همان] کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد می گویند ما از آن

خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم - بقره ۱۵۶ ، شادی کن از زادن چون کن از مرگ زین کوفری آمد زین کوفری رفت - ابتهاج این هم

قانون است، این هم یک اصل بزرگ است، آنچه که اصابت کرد، آنچه که پیش آمد بدانیم که در مسیر الیه راجعون است چه خوبش بدانیم که در این مسیر هست و به هیچکدامش بند نکنیم، حالا ماجرای گله و شکایت ما از این گله و شکایت چه منظوری داریم تا حالا چه نتیجه ای گرفتیم، چقدر گله و شکایت ما به ما ضرر زده به او ضرر زده ، یک برآوردی بکنیم می بینیم که گله و شکایتهای ما هیچ ثمری نداشته، ما زدیم زار خود آنها کردند کار خود و هیچی به هیچی، ما فقط خون خودمان را به قول قدیمها کثیف کردیم ، بنابراین آنجا که در این مدیریت احساس بکنیم که چیزی را انتقال دادیم چیزی را یاد دادیم این مجاز است ولی معمولاً اینها فایده و ثمری به آن صورت نداشته (در پاسخ به سؤال؛ در یک جاهائی فرض کنید در کانادا اگر دو نفر از مقابل هم عبور کنند و به هم یک های، چیزی نگویند مسلماً از دید یک ناظر سوم آن کسی که پیشقدم نشده یک اشکالی دارد، اما اگر در اینجا یک کاری بکنند یک اشکالی هست، مثلاً در فرهنگ قدیم انگلیسی ها کلاهشان را بر می دارند، لازم هم نیست همدیگر را بشناسند خوب حالا بهر حال متأسفانه ما با سابقه و قدمت فرهنگی که داریم آن کاربردهای عملی یک ارتباط خوب، یک ارتباط جمعی را نداریم و بهر حال مثل همینجا ما اسم مسلمانی را یدک می کشیم ولی محتوا ندارد و در یک جائی اسم مسلمانی ندارند ولی آن محتوا را دارد .

نقش دشارژ در تولید بیماری؛ یکی از دلایل بیماری ما در بحث این نوسان هست که بدیهی است و طبیعی است و

عامل دشارژ بطور کلی یکی از مواردی است که می تواند عامل بیماری باشد، یعنی در موقع دشارژ سیستم دفاعی بدن آفت می کند، زمانیکه ما دشارژ هستیم غیر از این که حضور در فاز منفی خودش عاملی است که مغز ما سم ایجاد

بکند و روان ما تشعشعات منفی تولید بکند، خود نوسانات و ماجرای دشارژ باعث پائین آمدن قابلیت سیستم دفاعی

بدن می شود و بدنال دشارژ شدن ممکن است بیماری رُخ بدهد، مثلاً ممکن است یک خبر ناراحت کننده بیاید و ما

دشارژ بشویم پشت سرش تب بکنیم، بمحض اینکه خبر ناراحت کننده آمده گوشه را که گذاشتیم ببینیم که تب

کردیم و بیماری اتفاق افتاد، خوب تب علامت عفونت است، چه ارتباطی بین خبر ناگوار با بیماری ما از جمله تب

دارد، معمولاً در بدن ما یک میکروارگانیسم‌هایی همراهش هستند درحالت معمولی قابلیت نفوذ و خرابکاری ندارند ، آنجا منتظرند که ببینند چه فرصت مناسبی پیش می‌آید بمحض اینکه خبر ناگوار می‌آید حالت دشارژ اتفاق می‌افتد و سیستم دفاعی بدن اُفت پیدا می‌کند تازه این میکرو ارگانیسمها از موقعیت اُفت سیستم دفاعی بدن استفاده یا سوء استفاده می‌کنند و خودشان را به جاهای که می‌خواهند می‌رسانند و بلافاصله بدن ما هم آلام می‌دهد و تب ایجاد می‌شود، وجود عفونت، میکرو ارگانیسم و چیزی در بدن از طریق تب اعلام می‌شود و یا بیماری‌های که ناشی از آن نفوذها باشد خودش را نشان می‌دهد، یکی از علت‌های بیماری الآن با این توضیحات می‌تواند عامل دشارژ باشد و دوباره اینجا از یک زاویه دیگری این مسأله را می‌توانیم نگاه بکنیم که در واقع یک عامل دیگری را داریم که خودمان عامل بیماری در آن هستیم، حالا یکی یکی داریم بررسی می‌کنیم و در آخر می‌بینیم که اصلاً خداوند در مسأله بیماری ما نقشی ندارد و قانون است و مسائل زمینی است که خدا و هوشمندی و قانون و بیماری از قوانین در واقع دارد به ما می‌رسد و این قوانین همین مسائلی هست که داریم بررسی می‌کنیم و داریم به آنها می‌پردازیم تا با شناخت این قوانین از خودمان شناخت پیدا بکنیم و بتوانیم جلوی ضرر و زیانها را بگیریم، خوب تا اینجا مسأله را توانستیم با هم بررسی بکنیم به یک مسأله دیگری اشاره می‌کنیم و آن بحث مدیریت بحران هست .

آیا دشارژ در تولید بیماری تأثیر دارد؟ جواب مثبت است ، اغلب سرطان خون بزرگسالان را که بررسی می‌بینیم که بعد از شوک ناشی از دشارژ ایجاد شده است بیماران زیادی وجود دارند که با شوک ناشی از دشارژ به بیماری‌های مختلفی دچار شده‌اند، اختلال در شعور سلولی (تغییر در شرح وظیفه سلول) غالباً عامل انواع سرطانها می‌باشد شعور سلولی را مدیریت بدن و سلول مدیریت می‌کند و عواملی که این اختلال را در شعور سلولی ایجاد می‌کنند متعدد هستند .

مدیریت بدن و سلول از دشارژ (از اینکه انرژی در موارد غیر ضروری مصرف می‌شود) در نهایت با کمبود انرژی مواجه شده و دستور اشتباهی صادر می‌کند و با تغییر نرم افزار در ادامه منجر به بروز بیماری می‌شود. مثال ؛ کلیه کسی که سنگ ساز شده است برنامه نرم افزاری آن تغییر یافته است ، اگر سنگ را هم خارج کنند مجدداً سنگ می‌سازد .

مدیریت بدن و سلول
مدیریت انرژی ذهنی
بخش نرم افزاری

هرگاه بین اجزای شعوری جزء و کل و مدیریت بدن و سلول ارتباط برقرار شود مدیریت بدن و سلول قادر به اصلاح نرم افزارهای معیوب می‌باشد.

بیماری‌های مرتبط با دشارژ ؛ افرادی بمحض دشارژ شدن نوع خاصی از بیماری در آنها ظاهر می‌شود مانند (سردرد ، درد در اعضاء مختلف بدن ، میگرن ، حملات آسمی ، فشارخون و).



سؤال : آیا می‌شود دشارژ نشد؟

جواب : بله، اینکار با بهره مندی از حلقه‌های رحمانیت الهی شدنی است ، عامل بخشی از دشارژ خود شیفتگی است عامل بخشی دیگر از دشارژ برخورد با حوادث است که سبب خروج از فاز مثبت و ورود به فاز منفی می‌شود. هر دو عامل فوق الذکر را می توان کنترل کرد .

ادامه بحث مدیریت بحران؛ پس با این توضیحات متوجه شدیم که ما راهی نداریم جزء اینکه یواش یواش به دیدگاه مدیریت بحران که متکی بود به قانون صلیب و خیلی از مسائل دیگر است مجهز بشویم و بهر حال این جهان بینی را از این زاویه هم چون زوایای متعددی دارد ما بتوانیم به آن تجهیز بشویم و در این راستا یکی از حلقه‌هایی که به ما کمک می‌کند حلقه کنترل دشارژ است ولی متنها اینکار انجام می‌شود ولی اگر ما از نظر جهان بینی اشکال داشته باشیم همش می‌گوئیم آخر چطوری می‌شود که یک اتفاقی افتاده باشد ولی ما دشارژ نشویم یعنی بعضی از دوستان احساس گناه می‌کنند ، یعنی اتفاقهای بدی می‌افتد آنها دشارژ نمی‌شوند بعد می‌آیند پیش ما و می‌گویند ما احساس گناه می‌کنیم رفتیم مثلاً مجلس ترحیم و ناراحت نبودیم ، احساس می‌کنیم که مثل اینکه به صاحب عزا خیانت شده باشد یا نسبت به خود فرد به علت اینکه با یک عمر عادات ما مغایرت دارد خلاصه احساس گناه بکنیم ، من این توضیحات را که خدمت شما دادم برای این بود که این که من درآوردی ما نیست که اگر حلقه‌اش در واقع می‌خواهد این قابلیت را برای ما بوجود بیاورد و ما را ضد ضربه بکند که ما دشارژ نشویم در همه عرصه‌ها، حالا یکسری از کاربردش را با هم عنوان می‌کنیم این بواسطه این است که قرار است ما تثبیت پیدا بکنیم یا اینطرف صلیب یا آنطرف صلیب تثبیت پیدا بکنیم و وقتی که تثبیت پیدا کردیم ثبات شخصیتی و ثبات کارکتری هم به اصطلاح پیش می‌آید و ما به ثبات شخصیتی و کارکتری هم نیاز مبرمی داریم و حالا دیگه در این رابطه شما خودتان تصور بکنید مثلاً ممکن است بگوئید که یک انسانی هست مثل کوه استوار است ، خوب انسانی که مثل کوه استوار است چه مشخصاتی باید داشته باشد ، یکی از مشخصات این است که او کنترل دشارژ باید داشته باشد وگرنه دیگه مثل کوه استوار مفهومی ندارد ، انسان متعالی لازم هست که بگویند مثل کوه استوار است ، آیا غیر از این است ، ببینید دو بخش است یک بخش دشارژ درونی داریم، یک بخش دشارژ بیرونی داریم که در این دوره دشارژ بیرونی را و در دوره بعد دشارژ درونی را مورد بررسی قرار می‌دهیم ، چون اینها اصلاً مکانیزمشان کاملاً با هم فرق می‌کند ، دشارژ بیرونی من در معرض مسائل بیرون هستم، الان شما به من می‌رسید می‌گوئید کفشش را نگاه کن، لباسش را نگاه کن، این چه قیافه‌ای است و... یعنی شما به حریم خود شیفتگی من حمله کردید، حریم خود شیفتگی همان حریمی است که توضیح دادیم.

در پاسخ به یک سؤال؛ در خصوص کسانی که بخواهند بر علیه ما کاری بکنند ؛ استاد ؛ حالا من توضیح می‌دهم راجع به تشعشعات منفی و کنترل آنها صحبت می‌کنم و می‌توانید استفاده بکنید و آنها هم کاری نمی‌توانند بکنند و علت دوری از شما هم این است که موجوداتشان آنها را به ستوه در می‌آورد که فرار کن ، فاصله بگیر، دوری کن .

سؤال؛ من مشکلی که جدیداً با آن برخورد کردم این است که در هر مجلسی نمی‌توانم آن آرام و قرار را داشته باشم و یا در عالم همکاری وقتی صحبت می‌کنند ، احساس سنگینی فوق العاده‌ای می‌کنند ، حالا نمی‌خواهم اسمش را بگذارم غیبت ، حرفهای که یک زمانی از نظر خودم هم خیلی عادی بود ولی الآن که مطرح می‌شود احساس می‌کنم که انرژی فوق العاده منفی به من دست می‌دهد و خوب از طرفی هم باید یک تعادلی برقرار کرد بالاخره ما همه یکجورهای مسئولیت داریم در قبال کارمان و خانواده مان .

جواب؛ عرض کنم یکی از تجاربی که ما پشت سر می‌گذاریم این تجارب بعنوان درسهای عملی هست، نامحسوس است، مثل همان دوره یک، حس حضور، شکر وجودی، بعضی چیزها مثل آن ترمز دستی اینها درسهای نامحسوس است، یکی از این مسائل، مسأله بیداری است، مثلاً شنیدید در اصطلاح عامیانه می‌گویند وجدان بیدار، ببینید یک موقع هست که ما می‌گوئیم وِیْلٌ لِّکُلِّ هُمْزَةٍ لُّمَزَةٍ وای بر هر بدگوی عیبجویی - همزه ۱ در مزمت غیبت می‌گوئیم می‌توانیم استدلال کنیم که مزمت دارد زشت است ولی درکش نمی‌کنیم اما این رحمانیت و حلقه‌ها به ما کمک می‌کند یک جایی ما درکش کنیم، این دائمی هم نیست، معمولاً می‌آئیم در یک برهه‌ای قرار می‌گیریم می‌بینیم که دو نفر دارند مثلاً غیبت می‌کنند، شما یک دفعه می‌بینید که وای چه تشعشع منفی وحشتناکی است، یک نفر را می‌بینید که در قالب شرک است، در قالب من دون الله است، شما می‌بینید که چقدر وحشتناک است، اینها ما را به ادراکات نزدیک می‌کند که بدانیم چرا، ممکن است در قالب حلال و حرام ما را آگاه بکنند و ممکن است که در آنجا این وجدان بیدار بیاید روی آن مساله و در این مورد مثلاً احتمالاً شاید دوستان تجاربی را تا اینجا بدست آورده باشند ، مثلاً من زمانی که خودم یکسری از این چیزها بود یک دوره‌ای را گذراندم، کوچکترین مسأله آشکار می‌شد، یادم می‌آید در آن سالها من می‌خواستم بروم جنوب (رامهرمز) یک کاری را انجام بدهم و خیابان ولی عصر را داشتم می‌رفتم بسمت زعفرانیه یک خانمی آمد زد به ماشینم و خساراتی بیار آورد ، من دیدم فرصت برای تعمیر ماشین نیست و با همان وضعیت عازم رامهرمز شدم ، گفتم می‌روم در همانجا که از کارم هم باز نمانم و ضمن انجام کارم ماشین را هم تعمیر می‌کنم رسیدم اهواز با یک کسی که محلی آشنا بود و از اقوام بود (این ماجرا مال ۱۵ سال پیش است) رفتیم یک لیست دادیم بابت اجناس ماشین پولش را هم دادیم و رفتیم رامهرمز، در رامهرمز یک احساسی مرتب به من می‌گفت که این بابا اشتباه کرده، من کارم را آنجا انجام دادم برگشتم به اتفاق همان آشنا رفتیم همانجا که اجناس ماشین را خریده بودیم ، گفتیم که آقا آن چیزهایی را که داده بودی یکبار دیگر حساب کن، گفت که فکر کردی گران از تو گرفتم، گفتم نه دوباره حساب کن، حساب کرد و به پول آن زمان رقم قابل توجهی را اشتباه کرده بود، البته با ترس از اینکه الآن ممکن است من قبول نمی‌کنم تا گفت اشتباه کردم، پولش را گذاشتم جلوی من، گفت قیمتها را می‌دانستی، گفتم نه کارت نباشد، فقط آدمم که تسویه حساب بشود ، در یک برهه‌ای اینقدر می‌تواند سنسورهای ما حساس باشد، درس هست ، قرار نیست که ادامه پیدا بکند، چون اگر ادامه پیدا می‌کرد خوب دیگه همه چیز روبراه بود، با چنین سنسور قدرتمندی همه چیز تشخیص داده می‌شود ولی بعنوان تجربه اینکه بدانیم چی به چی است، این را در یک برهه‌ای تجربه می‌کنیم شاید همه ما این درس را به ما می‌دهند .

سؤال: من می‌خواهم بگویم که یک چنین چیزهایی در طولانی مدت این احساس وجدان بیدار برای شخص من بوجود می‌آید ، خیلی هم واضح است مع الوصف بعضی وقتها ندیده می‌گیرمش این چیه .

جواب: بحث سنسورهای این قضیه معمولاً در این چارچوبی که ما می‌رویم جلو ممکن است هر آن برای یک کسی درپچه‌ای را باز کنند تا بتواند اونجوری نگاه کند دقیق نگاه بکند و بحث تشعشع مال حلال و حرام را چرا قدیم بدترین فحش این بوده که بگویند حرام لقمه و تأثیرش روی موجود غیر ارگانیک همان چیزی که الان داریم با هم صحبت می‌کنیم و چگونه این لقمه حرام موجودات غیر ارگانیک را می‌کشند می‌آورند ، خوب اینها را ممکن است کاملاً پرده را بزنند کنار و ما اصل ماجرا را ببینیم بعد دو باره پرده را می‌بندند حالا شما یک درکی دارید با آن چکار می‌خواهی بکنی، یک چیزی رامتوجه شدی با آن چکار می‌خواهی بکنی، اصولاً واجد دیدن شدن خودش یک استحقاقی می‌خواهد هرکسی نشانش نمی‌دهند به یک کسی می‌گویند این بابا را ولش کن این اصلاً ختم‌الله علی قلوبهم شاید هم نشانش دادند، نمی‌دانیم، شما خودتان مثلاً برای فرادمانی به بعضیها می‌گویند بابا این را اصلاً ولش کن، می‌گویند این اصلاً گروه خونس به این ماجراها نمی‌خورد بعضیها عمداً عده کثیری اصلاً واجد شرایط نمی‌شوند که چیزی نشانشان بدهند یک عده‌ای واجد شرایط می‌شوند، شما می‌روید به یک عده‌ای می‌گوئید بله مثلاً فرادمانی این است از این عده یک عده‌ای قبول می‌کنند یک عده‌ای قبول نمی‌کنند ولی شما اونها را واجد شرایط تشخیص دادید که با آنها صحبت بکنید، بنابراین در این مسیر که می‌رویم واجد شرایط شدن است، پرده کنار زدن را عمداً داریم، حالا پرده را کنار زدند و دوباره بستند چه استفاده‌ای می‌خواهیم از آن بکنیم دوباره ما هستیم و اختیارمان هست .

سؤال: قبلاً می‌گفتند که ترس عدم شناخت است مثلاً در تاریکی ، من از هواپیما می‌ترسم سوار هم که می‌شوم آنقدر دعا و ثنا می‌کنم تا برسم ، کلاً از چیزی که روی هوا روی آب ، زیر زمین مثل مترو می‌ترسم ، فقط روی زمین دوست دارم راه بروم ، حالا شما می‌فرمائید که این ترسها بخاطر نگرش است ، چون نگرش ما صحیح نبوده یا گذشتگان افکارشان درست نبوده یا خودم یا نوع تربیت مان اصلاً اینطور بوده وقتی یک مادری خیلی ترسو است ، بچه‌اش هم ترسو به بار می‌آید ، یعنی وقتی من از مارمولک می‌ترسم جیغ می‌زنم ، بچه ام طبیعتاً می‌ترسد ، حالا من می‌خواهم این را بگویم وقتی که شما می‌گویید بخاطر نوع نگرش آدم است ، یعنی ما خوب می‌شویم ، یعنی من دیگه نمی‌ترسم از هواپیما .

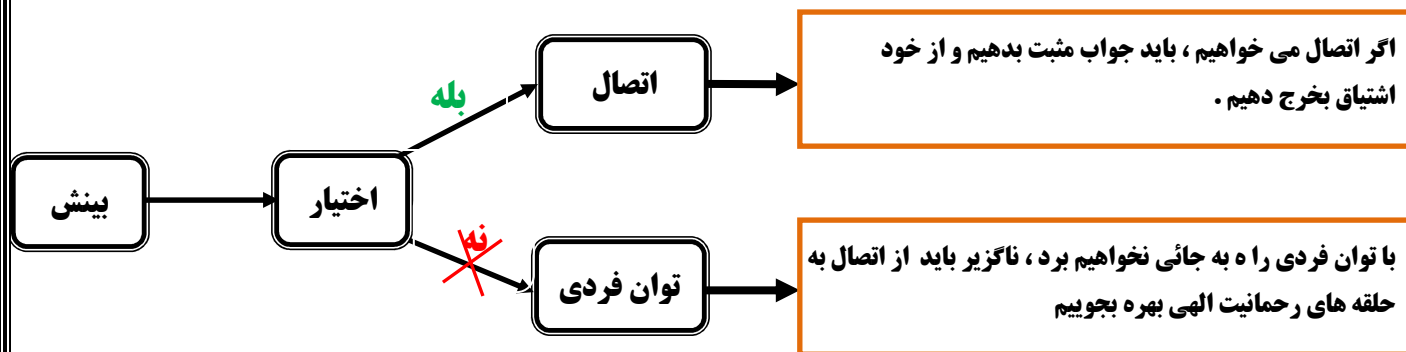
جواب: ببینید اگر قرار باشد که خوب نشویم یعنی بگوئیم که دیگه راه بسته است حالا نه این مورد بلکه همه موردها چون مشکل ما این یک مورد که نیست بی‌نهایت مورد داریم این بی‌نهایت مورد ناشی از نوع نگرش ما و نوع جهان بینی ماست، مثلاً شما فرض کنید که این تصور که یک جسد سوزانده بشود ، الان برای خود ما اگر قرار باشد که به ما بگویند جسدتان قرار است که سوزانده بشود، ما چه احساسی داریم، اگر همین موضوع را در هند مطرح بکنند می‌گویند مگر غیر از این چیز دیگری هم باید باشد، یعنی یک نفر در آنجا برایش عادی است که باید جسد سوزانده بشود، پس او با آن نگرش بزرگ شده و نگاه می‌کند و دنبال می‌کند ما با یک نگرش دیگری و مجموعه‌ای از ترسهای مختلف به جان ما ریخته ولی من یک مطلبی را می‌خواهم بگویم که ما مورد به مورد نمی‌توانیم حل و فصل کنیم، یکی از این مسأله می‌ترسد، یکی ترس از چیزهای دیگری دارد، اما اگر که ما در جهان بینی خودمان مسأله مرگ برایمان حل بشود ، دیگه در هواپیما باشیم ، کشتی باشیم و... پس ما نمی‌توانیم مورد به مورد بیائیم حل کنیم چون نمی‌توانیم

سوار هواپیما نشویم سوار کشتی نشویم پس وقتی که اون جهان بینی می گوید که از چی می ترسی من می گویم که خطر سقوط هواپیما، می ترسم که هواپیما سقوط بکند و من در آن سقوط کشته بشوم، خوب اینجا وقتی که اون جهان بینی مجهز شده باشد به یک چیز اصلی می گوید چون مرگ رسد چرا اسم کان راه به توست میثام - نظامی و یکدفعه می بینید که مسأله فرقی نمی کند به چه نحوی شکلی و صورتی، خصوصاً تجربه تشعشع دفاعی که به ما می گوید که اصلاً هیچ کالبد ذهنی راجع به نوع مرگش حساسیت ندارد که وای من چه جوری مردم، هواپیما سقوط کرد ، منفجر شدم و یا فرقی نمی کند (سؤال ضمن بحث؛ آیا یادشان نمی آید استاد ؛ یادشان می آید می گوئیم خوب چطور مُردی می گوید که من در یک انفجار مردم ولی خیلی عادی صحبت می کند ، نمی گوید وای نمی دانید انفجار شد من چه زجری کشیدم ، چون اصلاً چنین چیزی نیست، برای اینکه تجربه مرگ، تجربه جدائی کالبد ذهنی از جسم یکی از شیرین ترین تجارب است، در دوره ۷ حالا انشاءالله این تجربه را دوستان بتوانند داشته باشند که در ارتباطات نحوه این مسأله تجربه بشود ، من یک جمع بندی بکنم ، پس در واقع شاه کلیدهایی در جهان بینی وجود دارد ، آن شاه کلیدها باید حل و فصل بشود و با حل و فصل شدن آن کلیات یکدفعه می بینیم که ترس از این ، ترس از آن همه اینها به یک مطلب بر می گشت ، همه اینها بر می گردد به ترس از مرگ و مرگ هم یک بحث مهمی در جهان بینی است و با حل شدن این همه آنها حل و فصل می شود ، ببینید عشقبازی با مرگ دو جنبه دارد یکی جنبه عرفانی دارد ، جنبه ای است که عارف عشقبازی می کند، خرم از آن روزگزار این منزل ویران بروم - حافظ یا چون مرگ رسد چرا اسم کان راه به توست میثام این مرگ نه مرگ باغ بوستان است راهی به سرای بوستان است - نظامی بکشید مرا ای دوستان نزدیکم من را بکشید که همانا در مرگ من زندگی در زندگیست خوب این یک دیدگاه هست که در واقع می خواهد یک عشقبازی کرده باشد حالا آرزوی مرگ این آرزوی مرگ با آن آرزوی مرگ جداست در دوره ۷ یک تجربه ای هست که بتوانیم ما را جدا بکنند جدا شدن و برگشتن، جدا شدن بسیار لذت بخش است یعنی یکی از شیرین ترین تجارب است حالا لااقل خود من یکی از شیرین ترین تجربه ام بحث همین جدا شدن بود ولی وقتی که بر می گردد یکی از تلخترین تجارب است یعنی وقتی بر می گردد می خواهی وارد جسم بشوی و جسم را تکان بدهی دوباره بکار بگیری یکی از عظیم ترین فشارها را باید تحمل کنی و بسیار زجرآور است ببینید در ادراکات شبیه سازی است یعنی الگو می سازد ما که نمردیم عملاً تجربه اش در آن مسأله ای که پیش می آید واقعاً مثل مرگ بوده ولی نمی دانیم اصلاً مُردیم یا نمردیم اما مزه اش برای ما بجا مانده ، حالا در عمل عده ای که می میرند آنطرف رفتن بسیار شیرین است می توانید تحقیق کنید اما عده ای که به جسمشان و به زندگی وابستگی دارند (جسمشان خصوصاً) مرگ را قبول نمی کنند، می خواهد بیاید جسم را تسخیر کند و تکانش بدهد، آنجا در هنگام دفن که تکانش می دهند و می گویند تلقین، خوب تلقین به مُرده که معنی ندارد، جسم را تکانش می دهند که او ببیند که مُرده و کار تمام است و قبول بکند، اما قبول نمی کند درصد قابل توجهی قبول نمی کنند که مُردند دوباره می خواهند جسم را تسخیر کنند، تکانش بدهند می روند در جسم سخت ترین و دردناکترین تجربه برایشان پیش می آید و فشار وحشتناک، می توانید این را هم سؤال بکنید، گویا اینجا هم دوستان باشند که ما در دوره تشعشع دفاعی از

کسانی سؤال کرده باشیم ، تجربه داریم که سؤال کرده باشیم که آیا تلاش کردی جسمت را دوباره تسخیر کنی، اگر یک جایی وقت کردید و سر فرصت بود سؤال بکنید، می بینید که یک درصد قابل توجهی آمدند این تجربه را کسب کردند و خواستند جسم را بروند داخلش و دوباره تکانش بدهند چون می بینند زنده اند، می گویند حالا که ما زنده ایم شاید دوباره بتوانیم این جسم را تکانش بدهیم (خانم ؛ توی قبر ، بیرون قبر استاد ؛ توی قبر، بیرون قبر، تا دم قبر که می خواهند دفنش کنند، بعد از اون حتی توی قبر می خواهند این را تکان بدهند و این مسأله برگشت فشار وحشتناکی است، این فشار قبری که گفتندنه قبر فشار بیاورد، قبر که تکان نمی خورد، شما دقیق ترین سنسورها در قبر کار بگذارید، اگر قبر یک ذره تکان خورد، تکان نمی خورد، فشار قبر، فشار وابستگی است، فشار وابستگی به جسم هست، ببینید در مورد نکیر و منکر که سؤال می فرمایند، اینها سمبلیک است و سمبلیک ما در معرض مسائلی هستیم که شما در این تشعشع دفاعی خیلی خوب می توانید تجارب با ارزشی روی این مسائل بدست بیاورید و ببینید که واقعیت قضیه چیه، آنجا دوباره همین دو تا نیرو هست روی کالبد ذهنی که یکی می خواهد بکشد بالا و یکی می خواهد بکشد پائین و در واقع دوباره ما در معرض یک دوگانگی هستیم حالا در این سالها در قرون متمادی برای اینکه این مفاهیم برسند بایک چیزهای سمبلیکی مانند فشار قبر و این حرفها شروع شده، کشش ذهنی انسان در هزار سال پیش، در عهد عتیق چقدر بوده ، یک عده ای بودند تیز هوش بودند همین عرفا تیز هوش بودند و مسائل را گرفتند ولی عده زیادی کشش ذهنی نداشتند در سطح خیلی عام بودند، اینها هم گفتند نکیر و منکر تمام شده دیگه و پائین و بالا برایشان قابل فهم نبوده، لذا باز با زبانهای کلی و سمبلیک ختم ماجرا را دارند و درست هم بوده و درست هم هست، منتها هر کسی به قدر فهم خود کند ادراک، پس فشار قبر می تواند برای عده زیادی نباشد، یعنی وابستگی به جسم نداشته باشند وقتی می گوئیم جهان بینی ، جهان بینی می خواهد بیاید به ما بگوید که وابستگی چیه، پس دیگه نمی آئیم بگوئیم فشار قبر وابستگی را اگر تعریف کردیم، حافظ یک کلمه می گوید غلام، هست آنم که زیر چرخ کبود زهره رنگ تعلق پذیرد آزاد است - حافظ در جهان بینی یک خط که مطرح می شود هزاران مسأله را پوشش می دهد مورد به مورد اگر آدم بخواهد بند کند به آنها مگر عمر ما می رسد مورد به مورد ، پس بایستی شاه کلید داشته باشیم ، شاه کلید بیان داریم یک دفعه یک قفل را که باز کردیم دری بروی خیلی جاها باز بشود.

ارتباط کنترل دشارژ خارجی (تست و پذیرش قطعی)

راجع به طرز کار این قضیه هم یک مرحله غیر اتوماتیک ، غیر خود کار را سپری می کنیم یعنی دستی است و خودمان تصمیم می گیریم، یک مرحله ای را پیش رو داریم که اتوماتیک و خود کار هست که خودش عمل کند، اگر یادتان باشد این مسأله بینش اختیار حالا بحث سعی و اتصال در بُعد عرفان، بُعد سعی، کوشش، تلاش نیست در بُعد عرفان بی ابزاری است، سعی مال روی پله عقل است ولی بحث دنیای عرفان تسلیم، اسلام، مسلمان هست، می خواهد در واقع چارچوب این ماجرا را بیان بکند، گفتیم که بینش اختیار بعد می آید توان فردی یا اتصال.



خوب ما الآن متوجه شدیم که اگر دشارژ بشویم در معرض بیماری قرار می گیریم دشارژ بشویم از تعالی باز می مانیم و این حرفها این می شود یک بیش جزء جهان بینی ما خوب قبول کردیم یعنی این بیش را می دهیم به اختیار ، بحث اختیار ما اختیار می کند که این را دنبال کند، اگر نه که خارج می شویم اگر اصلاً بیش نداشته باشیم که خارج می شویم، حالا اختیار کردیم که بشود دو تا راه داریم یا توان فردی است مثل سرکار خانم فرمودند که سعی می کنیم که دشارژ نشویم، خوب باید برویم سعی کنیم ممکن است موفق بشویم ممکن است موفق نشویم یک جاهائی رشته کار از دستمان در می رود ویا این است که ما از یک تسهیلات ویژه ای استفاده بکنیم که در اینجا همان تسهیلات رحمانیت الهی مد نظر ماست ، بجائی نرسد که توانائی خویش الا تو چراغ رحمتش داری پیش - **سری** ، اگر قرار بود به توانائیهای خودمان یک کارهائی می کردیم کرده بودیم یعنی در واقع اینجا دیگه متوجه شدیم که به توانائیهای خودمان نمی توانیم زیاد اتکا بکنیم، تصمیم گرفتیم که حالا این دفعه چیز دیگری را بیازمائیم پس توان فردی این وسط منتفی است پس ما یک راه بیشتر الآن پیش رو نداریم راه رفتن و برخورداری از این قضیه متکی بر تسلیم است و مسلمان کسی است که در واقع در این چرخه رحمانیت تسلیم است، بعضیها ممکن است بگویند تسلیم به قضا و قدر، تسلیم به خواست خدا ، ببینید ما قرار است زندگی بکنیم، ما قرار است دنبال بکنیم می گویند تسلیم در برابر مشیت الهی، می گوئیم یعنی چی، می گویند یعنی اینکه او هر چی برای تو می خواهد بگو چشم، آیا خداوند برای ما همه چیز را خواسته، خوب الآن داریم نتیجه گیری می کنیم، بحث مشیت الهی ، سرنوشت ، تقدیر را همه اینها را پاسخ دادیم برای اینکه بگوئیم بابا نه موضوع چیز دیگری است موضوع اینجا است که ما به این اعتراف برسیم که بجائی نرسد که توانائی خویش الا تو چراغ رحمتش داری پیش - **سری**، در مسأله زمینی صد در صد توانائی من مطرح است ، اما در مسائل بالا خیر اینجا تسلیم شاهد بودن و من خودم را به تو سپردن، می خواهیم خودمان را بسپاریم این مفهوم اسلام ، مسلمانی و تسلیم است و می گوید إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ در حقیقت دین نزد خدا همان اسلام است - آل عمران ۱۹ تنها مرام نزد او مرام تسلیم شدن است یعنی غیر از این مرامی انتخاب کنی پاسخی ندارد حالا می خواهد یهودی باشد، کلیمی، مسیحی باشد و... هر چه باشد می گوید که اگر تسلیم شد پاسخ دارد، اگر تسلیم نشد پاسخی ندارد، حالا این آیه اگر یک جور دیگر معنی بشود اونوقت یک تضادی پیش می آید چون در قرآن می خوانیم لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ در دین هیچ اجباری نیست - بقره ۲۵۶ در مرام زوری نیست، اجباری نیست، اکراه نیست، بعد اینجا اگر که بگوئیم إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ - آل عمران ۱۹ تنها مرام تنها دین نزد او اسلام است اینجا یک تضاد پیش می آید یکجا می گوید اجباری نیست، یکجا می گوید تنها دینی که من قبول

دارم این است خوب این چطوری می شود خوب پس این را هم در واقع اینجا با هم بد نبود که بشکافیم و بدانیم که آنجا تضاد نیست خیلی هم درست و خیلی هم بجا صحبت شده خوب ما اینجا وقتی می رویم در حلقه رحمانیت یک بیعانه ای به ما می دهند ، می گویند بچش اگر خوش آمد به تو بدهیم اول بچش بین اصلاً از این کنترل دشارژ خوش می آید چون بعضیها زندگیشان با غم و اندوه اصولاً صبح ظهر می شود و ظهر شب می شود، امورشان اصلاً با غم و اندوه می گذرد، عشق زندگیشان همان دشارژ شدنشان است، زانوی غم بغل بگیرند و بنالند عشق زندگیشان همین است، حتماً دور و بر خودتان زیاد دیدید، ممکن است بچشیم بعد ببینیم نه این باب میل ما نیست بگوئیم نه بابا نمی خواهیم، بنابراین دو مرحله دارد، یک مرحله بچشیم اگر خوشمان آمد دیدیم که نه به کارمان می خورد ما یک بله جانانه ای می دهیم که یعنی بابا ما می خواهیم واقعاً می خواهیم ، چشیدیم حقیقتاً خوب بود، بدهید از همین بدهید ، خوب پس ما اینجا برای تثبیت قضیه نیاز است که یک بله بگوئیم ، یک بله ای که یعنی مطمئناً ما می خواهیم ، پسندیدیم خوب است این به کار ما می خورد و بعد از اینکه این بله را گفتیم اتوماتیک می شود، اتوماتیک دیگه مسائلی که از بیرون می آید می خواهد ما را دشارژ کند، یک عامل هوشمند خودش می داند کدام را باز نگه دارد کدام را ببندد و این حیرت انگیز است، در واقع مثل کنترل ذهن اتوماتیک در دشارژ هم همین است می داند ، هوشمند است ، از من تشخیصش قطعاً بهتر است ، من ممکن است یک چیزی را تشخیص ندهم که صد در صد این من را دشارژ خواهد کرد یا نه ولی هوشمندی تشخیص می دهد، این از برکت این است که من خودم را سپردم ، گفتم من نمی دانم تو انجام بده و تسلیم شدم، شاهد شدم لذا آن هم اینکار را به نحو احسن در پاداش این تسلیم انجام می دهد و ممکن است که بعضی جاها چیزهایی را بخوانیم مثلاً هر کس اینکار را بکند سه در از درهای بهشت به رویش باز می شود، شنیدید دیگه اینها را که البته بعد دیگه اینها گسترش پیدا کرده و به یک چیزهای دیگری هم تعمیم پیدا کرده، اینها در قالب رمز است، اگر اینکار را بکنی سه در از درهای بهشت باز می شود، این یک درش، این یک در بهشت، اگر ما کنترل دشارژ داشته باشیم یکی از درهای بهشت به رویمان باز شده ، نداشته باشیم در جهنم باز است ، در واقع به زبان قدیم صحبت های که شده بعضی از صحبتها در واقع کشف رمز می خواهد، مثلاً کنترل ذهن یک در بهشت است، نداشته باشی یک در جهنم است، پس یک در بهشت، یک در جهنم حالا من زمان بچگی اینها را می شنیدم می گفتم خوب من اگر بخوام وارد بهشت بشوم همان یک درش باز بشود رفتم داخل دیگر من برای چی بخوام هفت درش باز بشود ، یک درش یک روزنه باز بشود من پریدم داخل دیگه اصلاً بقیه درها نمی خواهم باز بشود ولی در واقع اون تفکر شاید اهمیت یک مسائلی را نمی دانستند چه جوری بیایند مثلاً بیان کنند، گفتند بله اینکار را بکنی سه در از درهای بهشت باز می شود ، منظور این است که از سه زاویه شما برایت محاسنی ممکن است پیش بیاید منتها تشبیه شاید خوب نبوده، شاید بعدها نتیجه گیرها خوب نبوده، خوب بهر حال این ماجراها هست که می توانیم با ما حاصل یکسری صحبتها که دنبال می کنیم بدانیم که قدیم هم یک چیزهایی گفتند که باطن داشته و بعدها همانها مورد سوء استفاده قرار گرفته، یعنی سوء برداشت شده ، بعدیها آمدند گفتند که هر کس اینکار را بکند این را بخواند انگار ۳۶۰ بار رفته حج و برگشته هر کس اینکار را بکند یعنی در واقع لوٹ کردن یکسری مسائل پیش آمده ، مگر

می شود من اینکار را بکنم ۳۶۰ بار حج رفته باشم، چون خود مثلاً حج یک ماجرای عجیب و غریبی است، اینجوری نیست که مثلاً این را نگاه بکنی ، این را بخوانی انگار ۳۶۰ بار رفتی و آمدی ، یکبارش را یک نفر برود تمام است، یعنی یکبارش بفهمد یعنی انگار همه چیز را فهمیده ، بنابراین اصلاً ۳۶۰ بار هم نمی خواهد، خوب بنابراین بعد از اون در فرهنگ اغراق باز شده باشد یک جایی هم دیگه هر کسی آمده الکی یک چیزی هم از خودش گفته، آنجا که گفته شده یک باطنی داشته، اینجا که دیگه در فرهنگ اغراق باز شده، بهر حال یک مقدار هم که در فرهنگ ما هم که خوب از نظر تاریخی راه برای اغراق باز بوده پس ما چیزی که نیاز داریم این است که بچشیم و واقعاً پسند بکنیم واقعاً خواستارش باشیم یعنی واقعاً طالب می خواهد دیگه اینجا وادی طلب است چشاندند هم به ما حالا می خواهند ببینند که ما چقدر برایمان ارزش دارد ، چقدر خواهانش هستیم ، ببینید بحث اعتراف بحث مهمی است و جزئی از خود شناسی است که البته همین اعترافی هم که در مسیحیت است و ارزش بالائی دارد ، در اونجا هم ممکن است به انحراف رفته باشد ، در دوره ۵ به بعد یا مثلاً در دوره ۲ شما خاطرتان هست که اعتراف قرار بود بکنید نه بطور محسوس، بطور نامحسوس در مقابل رفتارهای دوگانه قرار بود نشانتان که دادند بگوئید آره این من هستم ، نگوئید نه من نیستم ، من کی پرخاشگر بودم ، اعتراف ، من این هستم قربانی اش می کنم حالا فلسفه قربانی را بگوئیم دوره بعد بیشتر با آن سر و کار داریم ، تیک های شخصیتی را می آورند رو و من باید هم اعتراف کنم که من هستم ، هم بگویم قربانی اش می کنم بنابراین در فرهنگهایی مثلاً در مسیحیت یک بچه هم از همان بچگی یعنی زودتر از ما آماده اعتراف هست، حالا کاری نداریم که همانجا هم ممکن است این مسأله لوث شده باشد ولی الآن ما خیلی مشکل به حرف می آئیم ولی آنها راحت تر از ما اعتراف می کنند، بنابراین جایگاهش در اینجاست زمانیکه می خواهند یک خدمتی برای ما انجام بدهند نشانمان می دهند من باید قبول کنم بگویم بله من هستم ولی می گویم نه این من نیستم، این که نشان من می دهی من اصلاً نمی شناسم، آنها هم می گویند خوب هر وقت شناختیش برای تو یک کاری می کنیم، بعد می شود یک ماه دو ماه و... (در پاسخ به یک سؤال ضمن بحث در مورد چند شخصیتی ها ؛ استاد ؛ ببینید در مورد چند شخصیتی که سؤال کردید چند شخصیتی در موضوع تشعشع دفاعی و روانشناسی با بحث رفتار دوگانه ای که من انتخاب می کنم تفاوت می کند، در مورد موجودات غیرارگانیک فرد نمی داند چرا اینکار را می کند، حرص هم نمی خورد معمولاً وقتی هم به او می گوئیم، می گوید اصلاً راجع به چی صحبت می کنید ، زجر نمی برد که بیست تا شخصیت دارد، برای خودش عادی است ولی شما در حالت معمولی الآن دوستان را می بینید و می دانید چشم دیدنش را ندارید ولی شروع می کنید به خندیدن و خوش و بش کردن ولی دارید حرص می خورید یعنی ما آگاه هستیم در این مورد اما آنجا ناآگاه هستیم آنجا نمی دانم که مسأله از کجا دارد ناشی می شود یک آدمی که شخصیت های مختلف دارد اصلاً ناراحت نیست اصلاً قبول نمی کند (سؤال ضمن بحث؛ اگر گناه بکند چی تقصیر خودش نیست استاد ؛ بحث اینکه گناه بکند خوب توی روزنامه ها می خوانیم که طرف می گوید یک روحی من را وادار کرد فلان کار را بکنم، حالا هنوز قانون مانده که بالاخره باید با اینها چکار بکند کسانی که چنین مسائلی را عنوان می کنند چون شناخته شده نیست اخیراً تعداد قضاتی که بین ما دوره دیدند و از جمله کمیته حقوقی ما دارند این مباحث را در بخشهای قضائی دارند باز

می کنند و این موضوعها را انتقال دادند به آنجا اینطور که گزارش می دهند شاید یک سوم از قضات تهران الآن در جریان تشعشع دفاعی و موضوعات مربوطه قرار گرفتند .

موارد کاربرد حلقه کنترل دشارژ خارجی؛ مرحله اول این است که تا یک عاملی می آید که الآن می رویم که دشارژ

بشویم، یعنی تشخیص می دهیم که الآن این که بمن گفت، این که شد ، این پدیده از بیرون می خواهد روی من دشارژ پیاده کند یا کرد یعنی گفت حرفش را زد، الآن گفت که لباسش را نگاه کن من الآن در شرف ویران شدن قرار گرفتم

لذا بلافاصله من می توانم از این مسأله استفاده کنم مثلاً فرض کنید هر قراری که با خودم بگذارم مثلاً بگویم کنترل ،

بگویم دیود، همان دیود آسمانی که سر راه وجود ما قرار بدهند، از یکسو اجازه ورود امواج تشعشع منفی از بابت

دشارژ را نمی دهد، یکجور دیود آسمانی است، می توانید هرچی که خودتان قرار می گذارید ، می دانید که همه ارتباطات

عرفان نظر است، نظر شما بر این است چون این مسأله یک نظر است ، حالا چون بحث نظر مشکل است باید درکش

کنیم، من می گویم مثلاً بگوئیم کنترل ، دیود ، اما حالا اگر دوستان آمادگی اش را پیدا کردند همان نظر، هر اسمی که

گفتید فوراً می بینید که دریچه را می بندد یعنی ما می بینیم که حالمان خوب است ، قبل از اینکه این دشارژ بخواهد

برود یک جایی بنشیند و ما را زمین بزند می بینیم که حالمان خوب است ، یک بار ، دو بار ، سه بار ، خلاصه بعد از

اینکه بله را گفتیم دیگه اتوماتیک می شود ، این حلقه مربوط به خودمان هست، این مقوله خود شناسی است ، هرکسی

برای خودش، شما نمی توانید به یک کسی کنترل دشارژ بدهید که اون حرص نخورد ، نه خیر او باید برود خودش را

بشناسد ببیند چکار می خواهد بکند .

بحث بهشت نقد

شما شنیدید از زبان عرفا که من که امروز بهشت تقد حاصل می شود و عده فردای زاهد را چرا باور کنم - حافظ یا اینجاست لعل بهشتی می سازد کجا که بهشت است رسی یا

نری - خیام یا این تقد بگردست از آن نیدار - خیام خوب اینها را شنیدیم ، چه برداشتی کردند و می کنند همه ، برداشت این است

که بی خیال اون دنیا و بعضیها می گویند که اینها معاد را قبول ندارند، در حالیکه همه اینها لحظه شماری می کنند که از

اینجا به آنجا بروند، بروند لقاءالله، بعد دوباره به یک تناقضی بر می خوریم که چطوری می شود که آنطرف را قبول

نداشته باشد ولی بگوید که خرم آن روز کز این مثل ویران بروم - حافظ، به کجا بروم ، مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک - مولانا اگر قبول ندارد

چرا می گوید مرغ باغ ملکوتیم، اگر قبول دارد این مسأله چی می شود ، خوب بیائیم یک موضوع را بررسی کنیم ببینیم

که این تیز هوشان به ما چی گفتند، گفتیم که واقعیت و حقیقت، واقعیت آن چیزی که واقع شده و حادث شده ، در

دنیای وارونه دیدیم که می گوید زندگی شیرین هست ، زندگی همان واقعیت است ، زندگی شیرین است، اما در دنیای

غیر وارونه دیدیم که نه زندگی کجایش شیرین بود وقتی آخر و عاقبتش به مرگ خاتمه پیدا می کند، ببینید وقتی

فقط از اینجا نگاه می کنید، اونی که ما می آئیم می گوئیم مرگ نیست، مگر واقعیت به ما می گوید مرگ نیست ، واقعیت

می گوید حتماً تو دیوانه شدی که می گوئی مرگ نیست، مرگ هست، می گوئی نه بیا برویم بهشت زهرا به تو نشانت

بد هم مرگ هست، خویش هم هست، برویم ببینیم روزی چند تا مُرده اونجا می‌شورند، پس ما از دید واقعیت نگاه بکنیم می‌گوئیم مرگ هست، چون مرگ هست واقعیت تلخ هست، مثل یک سیلابی هست که می‌آید همه را بر می‌دارد

و می‌برد، کجایش شیرین است، هر چه لذت برده باشی، همه اینها آخرش هیچ هست، دنیا دیدی حرا آنچه دیدی هیچ است وان

نیز که گنتی و شنیدی هیچ است سرتا سرتا فاق دیدی هیچ است وان نیز که در خازر میدی هیچ است دنیا هیچ، اصل دنیا بر هیچ ای هیچ برای هیچ بر خود تو هیچ و

این که عمر چون بر آید چه بفردا و چه بلخ یماز چو پر شود چه شیرین و چه تلخ - **خیام** بینید اینجا در بیت آخر خیام عین واقعیت را نگاه می‌کند می‌گوید چه شیرین و چه تلخ وقتی به سر بیاید دیگه فرقی نمی‌کند توی کاخ زندگی کردی یا توی کوخ زندگی

کردی چه فرق می‌کند پس واقعیت ما را به چی رهنمون می‌کند به تلخی، حقیقت چی، حقیقت است که می‌گوید شاید

که خوابی خیر تو در آن باشد - **ماظ** اینجوری نمی‌توانی ظاهر قضیه را نگاه بکنی و این است که می‌گوئی اصلاً مرگی نداریم، این

مرگ زمرگ نقل جای است از مورد کمی به خوابهای وز خوابگی به نرم شاهی - **نظامی** اگر بیائید از بُعد حقیقت نگاه کنی مرگ نیست، شیرینی

ایجاد می‌کند، خوب به یک فرمول سحر آمیز می‌رسیم، فرمول بهشت نقد = واقعیت + حقیقت، تلفیق واقعیت و

حقیقت می‌شود بهشت نقد، بهشت نقد شیرینی دارد که اگر روی واقعیت ریخته بشود تلخی واقعیت را از آن می‌گیرد

و هر جایی حقیقت به داد برسد دیگه ما تلخی واقعیت را متوجه نمی‌شویم، اگر حقیقت به داد ما نرسد زندگی

چیزی جزء تلخی و رنج و تألم نیست می‌گوئید نه یکسری بروید خانه سالمندان با ده تا سالمند صحبت بکنید، و

پرسید که زندگی چی بود، ببینید جز رنج و تألم چیزی هست، خوب اینها فردای خودمان هم هست، اما اگر هر

جایی حقیقت روی واقعیت ریخته بشود از آن یک شیرینی بدست می‌آید بهشت نقدی حاصل می‌شود اگر نکنیم

جهنم نقد حاصل است، یعنی عدم این قضیه جهنم نقد است، یعنی واقعیت خودش جهنم نقد است اما اگر حقیقت

را اضافه کردیم این می‌شود بهشت نقد، به دو دلیل بهشت نقد است یکی این دلیل است که اگر آمدیم اینکار را

کردیم هر لحظه بهشت است این چه حرفیست که در عالم بالاست بهشت هر کجا وقت خوش افتاد با نجات بهشت - **مناب تبریزی**، اینجاست لعل بهشتی می‌ساز - **خیام**

می‌لعل چیه آگاهی هست، اینجا از آگاهی با کمک آگاهی یک بهشتی درست کن کجا که بهشت هست رسی یا نرسی - **خیام** چرا

این را می‌گوید، برای اینکه اینجا اگر از این آگاهی استفاده نکنی معلوم نیست که آنجا هم به بهشت برسی یا نرسی،

اگر توانستی زمی لعل بهشتی درست بکنی، بهشت آنجا هم حاصل می‌شود، اگر نتوانستی آنجا هم خبری نیست،

این تقد بگردست از آن نبرد - **خیام** خیلیها الآن را نمی‌دانند چه جوری استفاده بکنند، همش منتظرند آنجا بشود بعد بگویند

بفرمائید بروید توی بهشت، حالا چه جوری می‌خواهد برود توی بهشت با چه آگاهی، چون بهشت رفتنی که نیست،

بهشت را باید بسازد، جَنَاتِ تَجْرِي، جنات گفتیم بهشت در کثرت است، بهشت آماده که نیست، هر کسی باید

بهشتش را خودش بسازد، جَنَاتِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ به بهشتهایی در آورده می‌شوند که از زیر [درختان] آن

جویبارها روان است - ابراهیم ۲۳، بهشتهایی که بر اساس آگاهیهای ما ساخته می‌شود، مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، نهر چی بود،

کانالهای آگاهی، نهر چه کاری انجام می‌دهد، آب در آن جاری می‌شود، آب چی بود آگاهی بود، مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

فرض کنید اینجا بهشت است و زیر زمین نهرهای آب جاری است خوب مرا چه حاصل ، چرا می گوید بهشتهائی زیرشان نهرهائی جاریست براساس این کانالهای آگاهی و این چیزهائی که ما داریم می بریم این بهشتها درواقع ساخته می شود ، چیز آماده ای نیست، خوب اگر اینجا چیزی بلد نباشیم آنجا هم نمی دانیم چی بسازیم ، مثل این می ماند که کسی از ساختمان سازی اطلاعی نداشته باشد و بگویند این آجر، آهن ، سیمان و... برای خودت یک چیزی درست کن خوب چی می سازد ، ولی یک کسی که آشنائی دارد یک چیزی می سازد بدرد بخور ولی آن کسی که آشنائی ندارد ممکن است یک چیزی بسازد که روی کله اش فرود بیاید ، خوب پس بنابراین این فرمول سحر آمیز را بکار ببریم جا به جای زندگی یعنی هر روز و هر دقیقه این است و معمولاً در این مسائل فقط واقعیت دیده می شود حقیقتش دیده نمی شود (در پاسخ به سؤال ؛ ببینید فرض کنید یک پسر آمده خواستگاری یک دختری و این پسر که تحصیلاتی دارد و رفته سر یک کاری ولی خانواده این پسر فقیر هستند و ضمناً سابقه خوبی ندارند شما نظرتان چیه راجع به چنین خواستگاری ، جواب مثبت است یا منفی، معمولاً هر واقعیتی حقیقتی در کنار خودش دارد، منتها حقیقت معمولاً اینجوری هلو برو تو گلو نیست که خیلی آشکار باشد ، یک ذره باید رویش کنکاشی کرد ، رویش یک بررسیهائی کرد ، بنابراین اصلاً جدا نیست، همیشه همه اینها دوتا با هم هست واقعیت و حقیقت دو روی یک سکه هست ، از دوره یک گفتیم سکه وجودی ، واقعیت وجودی ، حقیقت وجودی جدا نیست ، آن چیزی که واقع شده آن را می گوئیم واقعیت اما حقیقت پشت پرده این ماجراست ، پشت پرده با روی پرده تلفیق کنیم بهشت نقد حاصل می شود ، در این مورد مثال که زدیم حقیقت ماجرا یک چیزهای دیگری را برای ما عنوان می کند ، می گوید این پسر خودش لایق است ، لیاقت داشته آمده از چنین خانواده ای تحصیل کرده، کار پیدا کرده ، این ارزشمند است، یعنی این چیزی است که گیر نمی آید ، واقعیت تلخ است به هر کس بگوئید می گوید نه ، نه اینکار را نکنید ، ولی حقیقت را که می آوری رویش شما در واقع یک لیاقت را کشف کردید ، ببینید سرکارخانم مثال خوبی می زنند می گویند که مثلاً در یک بیمارستان وقتی می روید می بینید که دنیا همش مریضی، بد بختی، بیچاره گی و اینهاست ، همین است که من گفتم زندگی تلخ است ، یعنی یک نفر که در بیمارستان است هر جا نگاه می کند چی می بیند ، درد و تألم ، بیچاره گی ، اصلاً ممکن است بگویند که این زندگی به چه دردی می خورد اما آیا حقیقتش این است که زندگی بدرد نمی خورد ، حقیقتش می بینید که ما در همین میدان داغون زندگی قرار است چیزهائی را یاد بگیریم ، دلیل دوم این مسأله را من بگویم خدمت شما موقعیتی که ما اینجا هستیم موقعیتی است استثنائی ، فقط یکبار تکرار می شود، چنین کلاسی در زندگیها یعنی روی کره زمین در چنین کلاسی قرار می گیریم ، دیگه نمی گویند یکبار دیگر بیا این کلاس را تکرار کن ، دیگه الان آیا به شما می گویند یکبار دیگر بیا کلاس یک دبستان بشین ، موقعیتی است استثنائی و لحظه به لحظه اش برای این است که درس این دوره را بگیریم ، زندگی بعدی برای خودش مسائل جدید خودش را دارد ، دیگه نمی گویند یکبار دیگر برگرد برو توی جسم از نو زندگی بکن ، موقعیتی است استثنائی ، هر زندگی ما موقعیتی است استثنائی ، یادتان باشد از دوره سه قانون عدم تکرار را گفتیم ، تکراری در کار

نیست تا بچ نگذاری که نمی آئی باز نیام و بنابراین وقتی از این زاویه نگاه می کنیم می بینیم که یک موقعیت استثنائی داریم و مثل همان کلاس یک است که باید یک چیزی یاد بگیریم که کلاس دو بدرد ما بخورد کلاس دو موقعیت استثنائی است باید چیزی یاد بگیریم برای کلاس سه، چهار، پنج و... بنابراین این موقعیتش استثنائی است، حقیقت می آید می گوید که منهای همه این حرفها همین میدان آزمایشی که می بینی حالا بیمارستان ویا فردا اونجوری یک موقعیت استثنائی است، در این موقعیت استثنائی می توانی چیزی یاد بگیری، یک مثال بزنم خدمت شما دکتر ویکتوریا فرانکل رئیس دانشکده روانشناسی وین، در جنگ جهانی دوم، این فرد جزء آسرائی می شود که عازم کوره های آدم سوزی آشویست می شود و در این کوره ها بعنوان خدمه کوره آدم سوزی هم انتخاب می شود، یعنی از یک گروه اسراء یک افسر اس ۱۵۰۰ نفر را جدا می کند از جمله ایشان را و جلوی چشم خودش خانواده اش در کوره های آدم سوزی می سوزند، خوب شما تصور بکنید یک کسی که جلوی چشمش خانواده اش در کوره آدم سوزی سوختند و از بین رفتند، انتظار دارید که این آدم چه عاقبتی داشته باشد، قاعدتاً همه ما باید متفق القول بگوئیم که این باید تعادل روانی اش را از دست بدهد و... دیوانه بشود، ولی این فرد نه دیوانه شده نه تعادل روانی اش را از دست داده و بعد از جنگ تازه از تجربه زندگی در زندان آشویست می گوید، می گوید که یاد گرفتیم در هر شرایطی چگونه زندگی معنا پیدا می کند، من به این یک کلمه حرفش که انسان در هر شرایطی می تواند برای زندگی معنائی پیدا بکند، این خیلی حرف است، ممکن است ما فکر کنیم آخه در بیمارستان چه معنائی برای زندگی می تواند پیدا بشود، اتفاقاً معنا در بیمارستان پیدا می شود، معنا شاید در زندان برای زندگی پیدا بشود، پس در هر شرایطی معنائی برای زندگی می شود پیدا کرد و این از رسالتهای انسان است، یادتان هست بحث ورودی و خروجی، خوب حالا برای دکتر ویکتوریا فرانکل اگر این منفی که وارد شد او در شرایط زندگی قرار گرفت اینجا در خروجی مفهوم مثبتی می داد رسالتش را بجا آورده یعنی اگر همه چیز اونجور که دلخواه مان هست آماده بشود خروجی مثبت بدهیم بیرون هنری نبوده، اگر در زندان آشویست ما توانستیم معنا برای زندگی پیدا کنیم هنر است، اگر این منفی ورودی آمد و ما توانستیم فرآیند رویش انجام بدهیم و خروجی را مثبتش کنیم هنر است، در غیر اینصورت ما هنری نداشتیم که همه چی خوب بوده، بروفق مراد بوده و اونطرف قضیه هم خروجی مثبت شده، پس انسان تنها موجودی هست که دودوتا چهارتا نیست، یعنی اینطرف مثبت اونطرف هم مثبت باشد، اینطرف منفی اونطرف هم منفی باشد، انسان تنها موجودی هست در هستی که دو دو تا چهارتا در موردش صدق نمی کند شما نمی توانید بگوئید که من در اختیار یک دانش آموز چه امکاناتی قرار بدهم تا او موفق باشد، آیا می توانید تعریف کنید، تمام امکانات را فراهم می کنید هیچ چیز کم نمی گذارید، آخرش می بینید که نتیجه نداد و هستند کسانی که بدون هیچ امکاناتی اینطرف نتیجه بسیار بسیار مثبت، بنابراین موضوع تلفیق واقعیت و حقیقت این موضوعی که الآن توضیح دادیم بُعد حقیقت ماجرا را داریم توضیح می دهیم، اگر این را نریزیم روی واقعیت می گوئیم آقا دودوتا چهارتا چه امکاناتی به من دادی که من خروجی بدهم، ظاهراً هم حرف منطقی است، الآن می گوئیم پدران ما چی به ما دادند که ما به بچه هایمان بدهیم، مگر چیزی به ما دادند، چیزی به ما ندادند ما هم نمی دهیم، ظاهراً

هم منطقی است ولی حقیقت قضیه می آید می گوید که نه رسالت انسان مثل همان سیستم بازیافت زباله هست ، تو کاری با گذشته نداشته باش توجی هستی تو رسالت راداری بجا می آوری یا نمی آوری، یکدفعه می بینیم که بله حقیقت ماجرا یک چیز دیگر شد و ما تغییر در واقعیت توانستیم بدست بیاوریم و بهشت نقد را ایجاد بکنیم.

بنام قهر و تنگدستی در پیش کوش و مستی کین کیمای، هستی قارون کندگدارا - **ماشا** تا نگردی آنازین پرده رمزین نشومی کوش نهمرم باشد جای پناهم سروش - **مولانا**

سؤال ؛؛ اگر سرشار از حقیقت بشویم چی می شود ، با سرشار از حقیقت شدن به کجا می رسد آدم .

جواب ؛ بعضی واژه ها و بعضی از صحبتها را ما عنوان می کنیم و مثلاً می گوئیم اگر سرشار از حقیقت بشویم، حقیقت چیست، حقیقت کل اطلاعات پشت پرده است، حالا شما حسابش را بکنید اطلاعات هفت آسمان، اطلاعات هفت صندوقچه اطلاعات هستی می شود جزء حقیقت، خوب اگر این حقیقت را داشتیم که دیگه لازم نبود دنبال هیچ بدویم و موضوع اینجاست که این حقیقت را دنبالش هستیم که بدست بیاوریم تا با استفاده از آن اطلاعات بدانیم چکار بکنیم و ما وقتی که می گوئیم سرشار از حقیقت هستیم در این بُرهِه یعنی حقیقت جوئی ما گُل کرده، یعنی در واقع آن روح حقیقت جوی ما آن است که الان شکوفاست و دنبال مطلب است، این خوب خودش یک وادی هست، یک وادی مهمی هست که اصولاً ما روحیه کمال جوئی مان و روحیه حقیقت جوئی مان زنده بشود و بخواهد یک چیزی را پیدا بکند آیا خیلها می خواهند چیزی پیدا کنند ؟، اصلاً نمی خواهند ، بنابراین فرد احساس می کند سرشار از حقیقت است ولی شاید آن اطلاعات را داشته باشد شاید نداشته باشد پس این حقیقت جوئی رشد پیدا کرده و آن اطلاعات را ما بدست آوردیم یک احساس هست که آن احساس صرفاً می تواند به بهترین وجهی اینجوری بیان بشود که سرشار از حقیقت یعنی در واقع می خواهد بگوید که یک سرزندگی بر اساس حقیقت ایجاد شده .

شبکه منفی و کنترل ذهن

در این مورد ما چند تا می توانیم گزارش داشته باشیم که شبکه منفی روی ما پیاده بکند بحث حمله که این حمله به طرق مختلف می تواند صورت بگیرد یکی این که ممکن است که ما اصلاً بینیم که بدون دلیل دشوار هستیم ، حالا نمی دانم در بین دوستان چند نفر این تجربه را به یک شکل های موقت یا طولانی داشتند ، یکی دیگر بحث فریب است یعنی بگونه ای ما را متقاعد کردن که نه فایده ای ندارد ، نمی شود ، امکان ندارد (در پاسخ به سؤال ضمن بحث ؛ احتمال دارد که موجود غیر ارگانیک تأثیر در عدم کنترل ذهن داشته باشد استاد ؛ ببینید علی الظاهر هیچ ارتباطی ندارد ولی در بعضی مواقع افراد در واقع یاد و خاطره درگیری با موجود غیر ارگانیک اذیتشان می کند ولی بخودی خود نه ، هر ارتباطی که با شبکه مثبت گرفته می شود ، هر قدمی که نزدیک می شویم آنها تحت فشارند و خوششان نمی آید شما وقتی کنترل ذهن کار می کنید به آنها فشار می آید هر ارتباطی که بگیریم کسی که مشکل غیر ارگانیک دارد به صدا در می آید، هر ارتباطی فرق نمی کند، کلاً با شبکه مثبت وقتی ارتباط برقرار می شود آنها واکنش منفی نشان می دهند، پس هر ارتباطی با شبکه مثبت باعث تحریک می شود باید ادامه بدیم تا همه چیز تحت کنترل در بیاید چه در خواب و

چه در بیداری بالاخره آن هم هوشمندی است می‌داند که از کدام زاویه حمله را روی ما داشته باشد و نقطه ضعف ما را بهتر از خودمان می‌داند و ادامه می‌دهد و ما هم باید محکم بایستیم چون مسأله با ارزشی است اگر بتوانیم این قضیه را تحت کنترل در بیاوریم از این حلقه استفاده کنیم تأثیر مثبت در زندگی ما خواهد داشت .

اسکن دوره

گفتیم که یکی از عوامل بیماری‌زا یا بیماری ساز بحث دشارژ است ، حالا این عوامل الآن در چند نفر یک چیزهائی را آورده رو و جواب گرفتند، ببینید ما بر اثر دشارژ قبلاً بیمار شدیم یا نه، دشارژ عامل بیماری ما شده یا نشده ، قرار بود در این دوره مورد شناسائی قرار بگیرد پرونده‌هایش را بیاورند رو و یک پاکسازی بشود و ما هم یک نگاهی بکنیم، یکخورده بیشتر خودمان را بشناسیم و خلاصه یک چنین کارهائی قرار بود بشود در رابطه با دشارژ بیرونی مثلاً فرض کنید یک مهمانی بوده و ما را دعوت نکردند بعد ما گفتیم که دیدی چی شد من را دعوت نکردند و این ما را دشارژ کرده آیا در ایجاد بیماری ما نقشی داشته یا نداشته یا مثالی دیگر یکی به ما رسیده گفته اینجوری یا اونجوری حالا یاد محیط‌کاریا اینجا یا آنجا ما آن لحظه دشارژ شدیم، آن لحظه‌ای که دشارژ شدیم به بیمار شدن ما کمک شده یا نشده، خوب ما همه اینها را در واقع داریم می‌گوئیم، عاملی که از بیرون به ما حمله‌ی کرده و ما را دشارژ کرده، یعنی الآن خبرآمده که چه نشستی مهمانی هست و تو را دعوت نکردند، عروسی هست تو را دعوت نکردند و از اینجور ماجراها و ما حالمان گرفته شده همین الآن که حالمان گرفته می‌شود آیا در بیماری تأثیر دارد یا ندارد، نتیجتاً (در اسکن این دوره) این مسأله اینجا مورد شناسائی قرار می‌گیرد، پرونده‌هائی که وجود دارد یکبار بازخوانی می‌شود .

سؤال ؛ یکسری مسائلی وجود دارد که با پیش آمدنش قطعاً ما خوشحال می‌شویم و یکسری چیزها هم هست که قطعاً ما را ناراحت می‌کند که ممکن است عبارتی اشک ما را در بیاورد ، آیا با این حلقه ما انتظار داریم که اگر یک اتفاقی برای ما افتاد ما هیچ برخورد احساسی با این قضیه نکنیم ، یعنی شما فکر می‌کنید اگر ما این حلقه را خوب بگیریم در قبال هیچ قضیه‌ای ابراز احساساتی از ما نباید صورت بگیرد .

جواب ؛ ببینید اولاً راجع به مدیریت بحران که با هم مفصل صحبت کردیم چون این همیشه ایجاد سوء تفاهم می‌کند و در وهله اول اینجوری نشان می‌دهد که ما قرار است بشویم آدم ماشینی و مثل یک ربات برویم و بیایم، بحث اینجاست که در آن قانون صلیب گفتیم مثبت-منفی، شادی-غم، شارژ-دشارژ ، بحث مجاز است، بحث اینجاست که ما این بخش مثبت را استفاده می‌کنیم و آن بخش منفی مسدود است پس احساسات آنجائیکه می‌گوئیم دلسوزی و غمخواری طرز تلقی ما اینست که غمخوار یعنی اینکه من وقتی یک مشکلی دارم و برای ایشان تعریف کردم ایشان هم شروع کنند های های گریه کند و به سروکله خودش بزند حالا از من هم یک قدم جلوتر باید بیافتد تا بگوئیم غم خوار است در حالیکه گفتیم غمخوار یعنی اینکه چکاری از دستت بر می‌آید انجام بدهی ، این می‌شود مدیریت بحران ، کار عملی چکار می‌توانی بکنی برای من، گریه و اشکت بدرد من نمی‌خورد یعنی ما به آن طرف مقابل مان بگوئیم که بابا تو هم خودت را ناراحت نکنی مثل من، چکاری از دستت برای من بر می‌آید یا به عبارت دیگر چکاری از دست ما برای دیگران بر می‌آید این می‌شود غمخواری حالا در مورد خودمان هم مسائلی پیش می‌آید مثلاً یک ضررو زیبایی

کردیم خوب این یک ضرر آیا ضرردوم هم باید بدهیم یا ندهیم؟ ، ما یک چیزی را از دست دادیم حالا دشارژ شدن می شود ضرر دوم چون منجر به بیماری می شود آیا دشارژ بشویم گریه کنیم اشک بریزیم آنچیزی که از دست رفته برمی گردد، بر نمی گردد، تنها اثری که می ماند این است که ما ضرر دوم هم می کنیم یک ضرر کردیم لاقبل جلوی ضرر دوم را بگیریم، مدیریت بحران در واقع یک نگاه صرفاً منطقی به قضیه است اگر کاری از دستت بر نمی آید لا اقل سلامتی خودت را بخطر نیانداز حالا می خواهد این ضرر متوجه خودمان باشد یا متوجه دیگران باشد .

در پاسخ به سؤال؛ ایرادش به شما وارد است، اینکه تسلیم هستی و این بیماری کار خداست آن اشکال دارد، یعنی این بینش اشکال دارد ، دیدید که ما خدا را تبرئه کردیم گفتیم خدا بیگناه است و حالا رفتیم در این وادی که خدا ایشان را مبتلا به MS کرده خوب این دوباره غلط است اینجا الآن فعلاً سرکوب می شود ولی شما فردا یک دفعه می گوئید صبرکن ببینم راستی این خدا اصلاً به چه حقی به چه عدالتی به چه حکمتی این فرد را مبتلا به بیماری کرده، یعنی یک تضاد جانانه دیگری می آید رو، حالا البته عرض کردم خدمت شما ناراحت شدن شما نقض قانون صلیب است، نقض این مدیریت بحران است اگر ما بگوئیم که بله من قبول می کنم که خدا ایشان را مبتلا به MS کرده و می پذیریم یک اشکال دیگر پیش می آید، خدا می گوید من اصلاً کاره ای نبودم اینجا من اینکار را نکردم، مثلاً فرض کنید دیدگاههای بسیار زیادی هست که خدا انسان را بیمار می کند تا آن بیماری وسیله پاک شدن انسان بشود، یعنی برای حل و فصل یک اشکال یک اشکال دیگری را ما بوجود آوردیم که یک اشکالی را پاسخ بدهیم، خداوند برای پاک شدن انسان بیماری نیافریده ، اصلاً این چه بدردش می خورد که ما زجر بکشیم که پاک بشویم اگر قرار به این مسأله باشد بنابراین توجه به اصل مطلب داشته باشیم، اصل مطلب این است که شما در آن موقع می بایستی می گفתי بیا ارتباط و اتصال و از طریق بینشها به او کمک می کردی، بهر حال تجربه هست دیگه، چند مورد که اینطوری پیش می آید، ما یواش یواش کار آزموده می شویم و متوجه می شویم که چکار باید بکنیم در این لحظات ولی نمی دانم که آیا شما منطق قضیه را قبول کردید ، قبول دارید که این ناراحتی شما مشکلی را از ایشان حل نمی کند ، نقص ژنتیکی ، نقایص کروموزومی و... بهر حال مسائل زمینی است و این نیست که خداوند خواسته باشد، در گذشته اگر اشتباهاتی رخ نمی داد این نقص کروموزومی یا ژنتیکی اتفاق نمی افتاد .

در موضوع کنترل ذهن شاید در مورد بعضیها پله ای عمل می کند کم می شود کم و کمتر می شود ولی عمدتاً گزارشات را که شنیدیم دیدیم که عمدتاً یک در است و در را می بندد و مانع ورود می شود ، ما در این بحث حمله ای که وجود دارد قبلاً هم صحبت کردیم در این بحث ممکن است که یک موقعی می شود در حمله هست و کنترل نمی شود ولی ما باید کار خودمان را دنبال بکنیم تا آن ثبات لازم را بدست بیاوریم ، هدف ناامید کردن است و حالا چقدر زودتر بتواند اینکار را بکند و ما فکر کنیم که نمی شود و یا نه به این سادگی نیست موفق شدند اما وقتی بدانیم که نه یک پروسه ای است که باید طی بکنیم این ترفند خنثی می شود .

جلسه دوم

- برقراری ارتباط کنترل دشارژ - بررسی نتایج استفاده از حلقه کنترل دشارژ و اسکن دوره (بر اساس گزارش افراد حاضر در کلاس).
- توضیح جهان تک قطبی و دو قطبی و تغییرات تضاد در چرخه جهان دو قطبی . - توضیح خلقت عام ، خاص و خلقت میانه .
- تعریف آدم و شجره در چرخه جهان دو قطبی (آدم غیر زمینی) - منظور از نزدیک شدن به درخت - منظور از میوه درخت - منظور از استغفار .
- برقراری ارتباط.
- توضیح بستن های انسانی . - اشاره به انواع بستن (عام - خاص) . - معرفی بستن عام (بستن ناشی از بخل و تنگ نظری ، نفوس بد و.....) - اثرات بستن . - اشاره به بصیرت نسل های قبل در پیشگیری از بستن (استفاده از روش های شرطی شدن و گرفتن فرصت) .
- شرح کاربرد تشعشع مثبت ۱ به عنوان راه حل بستگی عام (به عنوان یکی از حلقه های طلب خیر) . - ویژگیهای حلقه های طلب خیر . - برقراری ارتباط تشعشع مثبت ۱ (استارت حلقه) .

سؤال (توسط خود استاد قرائت شد) ؛ مدام این مسأله در هنگام دشارژ شدن به ذهن من خطور می کند که اگر دشارژ نشوی طرف، حساب کارت دستش نمی آید ، پس برای ظاهر هم که شده یک اخمی و سکوت پُر معنائی داشته باش آیا این قضیه جزء فریب شبکه منفی می باشد

جواب؛ مسأله اینجاست که دشارژ صورت نگیرد ممکن است یک موقع ما یک فیلمی بازی بکنیم ظاهراً نشان بدهیم که درواقع خوشمان نیامده ولی دشارژ هم نشده باشیم در این اشکالی نیست که ما یک نقشی بازی می کنیم، یعنی مثل یک هنرپیشه، هنرپیشه کسی است که دشارژ نشده ولی دارد نقش دشارژ را ارائه می دهد حالا البته بعضی از هنرپیشه ها اصلاً دشارژ هم می شوند، یعنی با آن نقش که دارند بازی می کنند دشارژ می شوند، ولی در واقع تعریف هنرپیشه این است که بدون اینکه دشارژ بشود نقش دشارژ را بازی کند یا نقشها را بدون اینکه به درون انتقال پیدا بکند بازی بکند، لذا هنرپیشه ها ممکن است تحت تنش بسیار شدید قرار بگیرند، حالا علائم مشکلات هم خیلی سریع رویشان اثر کند، آنهایی که بخواهند با احساسشان نقشی را بازی بکنند در تنش و فشار زیادی قرار می گیرند، پس این مسأله را ما استفاده بکنیم بحث دشارژ شدن بهر دلیلی که وجود دارد مجاز نیست، حالا چه بمعنای اینکه حساب کار دستش بیاید و چه بمعنای هر مطلب دیگر، اما اگر بحث بازی کردن یک نقش است موضوعش فرق می کند، مثل همان جنگ می ماند که مثال زدیم گفتیم که بزرگان هم در جنگ شرکت می کردند بدون دشارژ شدن شمشیر می زدند در مسابقات توضیح دادم که این اصل است که بدون اینکه دشارژ بشود در مسابقه شرکت بکند حالا خصوصاً در مسابقات رزمی این مطلب خیلی حائز اهمیت است، این هم مثل آنجاست درواقع (ادامه سؤال ؛ حالا اگر ما بطور واقعی دشارژ نیستیم ولی برای ظاهر قضیه هم شده یک اخمی بکنیم چون اگر یک ذره هم ناراحت بشوم طرف ادامه می دهد حالا با کار زشتش نسبت به ما ادامه می دهد استاد؛ بنابراین موضوع اینجاست که یک موقع طرف ما معمولی هست و می خواهیم نشان بدهیم که کارش خوب نبوده، یک فیلمی بازی می کنیم، اما یک موقع هست که نه آثار دشارژ روی ما پیاده شده که در این مورد آن آثار مسمومیت و دشارژ روی ما ظاهر می شود، ببینید ما هر راهی که برویم گرفتاریم، اگر دشارژ بشویم گرفتاریم اگر دشارژ نشویم گرفتاریم، بهر حال و در شرایطی با یک سری اشکالات مواجه می شویم اما کدام راه را ما

باید انتخاب کنیم، مسأله‌ای که به کمال منجر می‌شود، آنها مجبور هستند یک فکری بحال خودشان بکنند اما شما که نمی‌توانید مسائل خودتان را متوقف کنید چون آنها دشارژ می‌شوند در این دوره ۶ تا موضوع (ارتباط) داریم که چهار ارتباط برای کار با دیگران است، دوارتباط هم مال خودتان است، کنترل دشارژ و تزکیه تشعشی داریم که مال خودتان است از بقیه ارتباطات می‌توانید روی دیگران کار کنید، امروز تشعشع مثبت را کار می‌کنیم که می‌توانید برای دیگران استفاده کنید، اما کنترل دشارژ برای خودتان است، ببینید یکی از دلایل این که اینها را (ارتباطات را) جدا جدا اجراء می‌کنیم این است که از شدت حملاتش کاسته بشود، شما الآن یک ارتباط کنترل دشارژ را متوجه می‌شوید که یک حملاتی ممکن است رُخ بدهد، وقتی موارد دیگری را می‌آوریم آنها هر کدام خودشان یک ترکشهایی را دارند، بنابراین وقتی یکی است می‌گوئیم خوب ما این یکی را حل و فصل بکنیم، وقتی گرفتیم و تمام شد بعد می‌توانیم همه را استفاده بکنیم با همدیگر، الآن ما مشکلمان در جا انداختن قضیه هست ولی وقتی که جا افتاد دیگه تمام است، الآن می‌بینید بعضیها گزارشاتی که می‌دهند جالب است مگر ما چکار کردیم یک لحظه گفتیم چشمتان را ببندید و یک ارتباطی برقرار کردیم اما الآن یک عده‌ای آمدند و می‌گویند که ما یک جوهراتی مورد حمله قرار گرفتیم ذهنمان اینجوری شد و اونجوری شد، دشارژ شدیم، بنابراین اینها را تا حد امکان جدا جدا می‌کنیم که تا ارتباط بعدیمان حلقه بعدیمان از این ترکشهای عبور کرده باشیم و همه اینها با هم مصادف نشود آنهایی که گذشته است دیگه جا افتاده است آنها را می‌توانیم اضافه داشته باشیم ارتباطی که جا افتاده دیگه مشکلی نیست، ارتباطهای جدید است که آن واکنشها را ایجاد می‌کند.

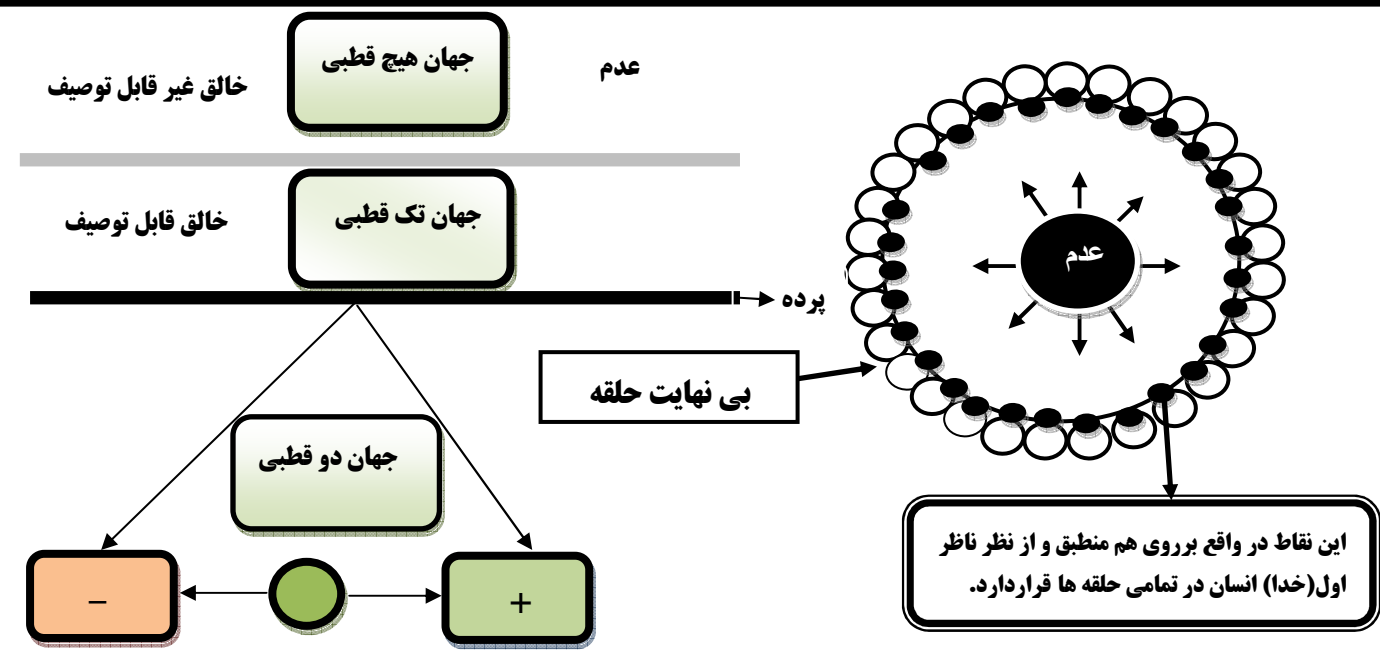
در پاسخ به سؤال؛ در خصوص اینکه گاهی اوقات انگار تأثیر ارتباطها برداشته می‌شود. استاد؛ ما یک مرحله‌ای را طی می‌کنیم در این رابطه، اولاً یک موردی هست که بطور کلی یک قانون است، هر چند وقت یکبار ممکن است یک چیزی را که به ما دادند لحظاتی، روزهایی دستشان را بردارند مثل همان ماجرای تعلیم رانندگی است، مربی تعلیم رانندگی بعد از هر چند ساعتی پایش را از روی پدالها بر می‌دارد و مداخله نمی‌کند ببیند که این شاگردش چقدر از این تعلیم را گرفته، چند درصد از این آموزش در او مؤثر واقع شده، این را بگیرد بعد اگر که نتواند دوباره شروع می‌کند به کنترل کردن در مورد ما هم همه حلقه‌هایی که داده می‌شود هر چند گهگاهی دستشان را بر می‌دارند و می‌کشند کنار، یک دفعه می‌بینیم که ما کنترل ذهنمان اتوماتیک بود قبلاً حالا دیگه نیست، ما که دشارژ نمی‌شدیم حالا دشارژ می‌شویم مثل سابق، یا نه مثل سابق نیستیم یکخورده بهتریم، این نشان می‌دهد که آن کارها روی خود ما هم یک تأثیرات مثبتی گذاشته و خوب چون معمولاً کم و کسری دارد بعد از یک مدتی دوباره در مسأله دخالت می‌کنند و ما آن کنترل را خواهیم داشت اما بهر صورت در نهایت داریم می‌رویم که خودمان هم بدون تسهیلات یک چیزهایی برای ما جا بیافتد در یک صورت این اتفاق می‌افتد و یک صورت دیگرش این است که زمانی ما دچار بنوعی غرور بشویم و بگوئیم که خوب من توانستم کنترل ذهن داشته باشم به یک نوعی برگردد به من، بنوعی اگر برگردد به من آن هم دستش را می‌کشد کنار، می‌گوید خوب حالا برویم ببینیم چه جوری و چقدر کنترل ذهن داری، این احتمال وجود دارد پس یکی در موضوع آزمایش و یکی در موضوع منیت، و یکی هم شک و تردید، شک و تردید می‌کنیم که

واقعاً حلقه به من داده شده یا این خودم هستم ، یعنی بعضی ها اینجوری می شوند یعنی بعد از یک مدتی می گویند نه نکند این من خودم هستم دارم کنترل می کنم و می توانم، بعد پایش را می کشد کنار، دستش را می کشد کنار، می بیند که نه موضوع اینجوری نیست، خیلی از دوستان اینجوری برایشان ثابت می شود که دارد به آنها ارفاق می شود و از تسهیلات برخوردار هستند، خیلی از دوستان فکر می کنند که نکند واقعاً این خودشان هستند که قادرند کنترل بکنند، بهر حال قرار است که عامل دشارژ کنارمان باشد بعد ببینیم که دشارژ نمی شویم و این قانون است که این باشد، کمال و ضد کمال ، حالا در زندگی یک کسی دائماً یک عامل هست و در زندگی یک کسی هم هر دقیقه ای یک چیز می شود ، ممکن است هر دقیقه ای یک چیزی عامل دشارژ بشود و توضیح دادیم که اگر عامل دشارژ بغل دستمان نباشد کمال هم معنی نمی دهد و ارزش ندارد و اگر توانستیم بر این نیرو فائق بیائیم و پیروز بشویم این ارزش پیدا می کند و در واقع می تواند عامل رشد هم باشد، همیشه وسیله آزمایش بغل گوشمان هست.

توضیح جهان تک قطبی و دو قطبی و تغییرات تضاد در چرخه جهان دو قطبی (در پاسخ به سؤال)

سؤال ؛ ترم قبل من یک سؤالی از شما پرسیدم که آخرش چی ، یعنی ما آمدیم و خداوند ما را یک طوری آفریده که ما به هر جا می رسیم می گوئیم خوب حالا چی ، این تفسیری که شما می فرمائید ما قرار است آخرش به چی برسیم که هرچی می رویم بالا می بینیم که گستره اش خیلی عظیم است ، عظیم تر می شود ، ما می خواهیم با دریافت اینها به آن حد نهائی چه چیزی برسیم که بشویم خدا یا چی می خواهیم بشویم ، خوب فرض بگیریم الآن این کلاس ما آخر است یعنی آخرین مرحله ای که ما رسیدیم ، بعد از این چی ، بعد از این چکار خواهیم کرد و چرا خدا ما را اینطوری آفریده که ما دائماً سؤال می کنیم مگر ما می توانیم از گستره عظیم الهی صد درصد استفاده کنیم نه این که فکر نمی کنیم بشود .

جواب ؛ ببینید یک بچه دو ساله ، سه ساله ، چهارساله آیا منظور همه چیز زندگی را می داند، می گوید خوب بابام این ثروتش به من برسد، اصلاً می تواند بفهمد که یعنی چی، نمی تواند، چه استفاده ای از این ثروت بکند می داند، نمی داند خرید و فروش، داد و ستد، سود، افزایش، به یک بچه چهار ساله بگو که این ثروت افزایش ایجاد می کند، اصلاً برایش غیر قابل فهم است، ما داریم الآن با ملاکها و معیارهای که اینجا سراغ داریم سؤال می کنیم و هرچی می رویم بالاتر سؤالات ما کمتر می شود، یعنی وقتی اینجا به لا تضادی می رسیم در لا تضادی سؤال چند تاست ، تضادی نیست ، بنابراین سؤال اینجا صفر است، هرچی می رویم بالاتر چون تضاد کاهش پیدا می کند سؤال کاهش پیدا می کند ، آخر فقط می ماند یک سؤال و اگر این یک سؤال بشود جواب مثبت باشد جنتی می شویم ، جنت من لا تضاد دیگه سؤال مطرح نیست، عدل معنی نمی دهد، رحمان، رحیم، نام و هیچ صفتی آنجا معنی نمی دهد و ما از اینجا می گوئیم که خوب حالا رسیدیم آنجا چی جوری می شود ، یک چیزهایی می شود که ما اینجا الآن نمی توانیم لا تضادی را درکش بکنیم ، یعنی حالت بی سؤالی را نمی توانیم درکش بکنیم و بعد از آن می خواهد چه جوری بشود و چی بشود ، با ذهن فعلی ما قابل ادراک نیست ولی یک مسأله ای که هست این است که آیا من پروردگار شما هستم ، خوب ما یکی از این حلقه ها را این حلقه انالله وانا الیه راجعون را بی نهایت حلقه دوباره در یک حلقه بزرگتر (توضیح روی شکل) .



عدم و غیر عدم، غیر عدم بی نهایت چرخه، جهان هیچ قطبی ، بعد جهان تک قطبی ، اینجا که در آن هستیم جهان دو قطبی در حلقه بعدی جهان قطبی و... و از نظر ناظری که اینجاست چون زمان ندارد مکان ندارد ما الآن هم اینجا هستیم وهم اینجا هستیم (اشاره به اینکه در همه حلقه ها هستیم) و در آن واحد در همه حلقه ها جریان داریم ، بعد دوباره این خودش کانالهای موازی هم دارد ، پس ببینید از عدم بسوی هستی، هستی یارب کاروان دکاروان - مولانا ، همینجوری کاروانهای مختلفی از عدم بسوی غیر عدم ، بسوی هستی روان هستند ، هر کاروانی خودش یک حلقه ای هست و در هر حلقه ای تجربه ای و این تجاربی است که در کل وجود دارد ، فراموش نکنید ما نسبت به هستی آیا طفل هستیم یا نیستیم، لذا آیا یک طفل می تواند راجع به زندگی پختگی داشته باشد، اصلاً برداشت یک بچه دو ساله از زندگی ، شغل و... چی هست ، مثلاً ما از یک بچه سه ساله ، چهار ساله پرسیم چکاره می خواهی بشوی ، او هم ممکن است یک جوابی به ما بدهد واقعاً که این جواب تقلیدی است ولی آیا واقعاً می داند چه جوابی به ما دارد می دهد مسلماً نمی داند ، بنابراین ما الآن در اینجا که قرار گرفتیم و داریم سؤالاتی را مطرح می کنیم که خوب حالا رسیدیم بعدش چی ، این الآن اینجا با جریان فکری ما به ما یک پوچی را القاء می کند که این سیر تسلسل باطل است ولی واقعیتش این است که از یک دیدگاه کلی تر نگاه بکنیم شاید نقشه آنقدر عظیم است که ما اصلاً نمی توانیم چیزیش را درک بکنیم ، یک بچه به یک موتور ماشین نگاه می کند می بیند یک چیزهایی می چرخد ، آیا همه روابط این موتور را می تواند بفهمد که چیه ، نمی تواند بفهمد ، ما می بینیم که یک چیزهایی دارد می چرخد، خورشید ، شب و روز و... ولی آیا همه این موتور هستی را ما می توانیم اجزایش را در بیاوریم بیرون ، مسلماً اینجوری با چشم ظاهر بین نمی توانیم و باید به باطن برویم و چشم باطن بین پیدا بکنیم وقتی به باطن می رویم توضیح مشکل می شود وقتی یک چیزهایی رویت شد توضیح و بیان مشکل است که بخواهد دوباره بحث باز بشود ، دوباره به یک مسائلی می رسیم که آقا ما اصلاً زیستیم در عدم و از عدم آمدیم هستی چی می خواهد بشود در واقع این یک تقابلی بین عدم و وجود

است و این رفت و برگشت بین عدم و وجود هست ، از عدم وجود پیدا می شود و دوباره وجود به عدم بر می گردد ، بینهایت حلقه حالا دوباره یک سؤال دیگر که آقا رفتیم توی عدم حالا چی می خواهد بشود ولی کلیت قضیه را ما تا یک جایی می توانیم دنبال بکنیم و از یک جایی به بعد را باید رها بکنیم کارمانیت ثنائی راز کسرخ کارمائید این است که در انون کسرخ ثنابو باشیم کارمائید این است که پی نیلوفر پی آواز حقیقت بدویم پشت دانائی اردو بزیم - سرب پیری، الان ما قرار است پشت دانائی اردو بزیم، دانائی را تجربه کردیم چشم ظاهر بین را تجربه کردیم ، یک مقدار هم به چشم حقیقت بین پردازیم ، مأموریت ما در این مرحله خاتمه پیدا می کند، بیش از این باید خودمان درک بکنیم نمی گویم نمی شود، باید خودمان ببینیم و وقتی دیدیم خودمان راحت می شویم ولی نمی توانیم توضیح بدهیم، نمی شود توضیح داد، خودمان راحت می شویم ، می فهمیم که یک مسائلی هست، ببینید وقتی گفتی عدم دیگه پشتش رانمی توانی تعریف کنی (ادامه سؤال؛ آیا این بخاطر گستردگی اش است که تعریف نمی شود استاد ؛ نه بخاطر اینکه واژه کارائی ندارد دیگه واژه کارائی خودش را آنجا از دست می دهد (ادامه سؤال ؛ بالاخره خدا باید یک فکری بکند همیشه بگوئیم که تا اینجا بس است ، استاد؛ ببینید یک پدر هر کاری کند بچه دو، سه ساله اش از یک حدی بیشتر نمی تواند به مفهوم زندگی پی ببرد.

در پاسخ به سؤال ؛ در خصوص اینکه اگر جواب الست بر بکم را منفی بدهیم چه می شود؟ استاد : وقتی پاسخ منفی دادیم به سؤال الست بر بکم، دوباره وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ به این درخت نزدیک نشوید - بقره ۳۵ - وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ و گفتیم ای آدم خود و همسرت در این باغ سکونت گیر [بد] - بقره ۳۵، دوباره همان پله، معلوم نیست که خود ما چند بار مردود شدیم ولی آزمایش آخر یا آزمایش اصلی کجاست، یک بچه در دوسالگی آزمایش پس می دهد نسبت به پدرش یا بعداً در جای اصلی ، بنابراین ما الان در دو سالگی هستیم و اینجا مهد کودک است و در مهد کودک یک بچه پاک کن یکی دیگر را برمی دارد ، یکی اسباب بازی یکی را برمی دارد و... بعد از اینکه آن حائل برداشته شد و ما سوار اریکه قدرت شدیم حالا است که تازه ماجرا شروع می شود و این نقشه عظیم بخاطر این پاک کن ، آن کاغذ پاره اینجا نبوده ، خیلی ماجرای عظیم تری پشت این مسأله خوابیده، در آن آزمایش اصلی هم آدم و هم آدمیزاد هم من و هم من های من و آدم اینها تک تک این مرحله را پشت سر می گذارند، در نهایت کثرت در وحدت است ، همان آب که گفتیم بحث همتای یکتا، بحث ساحت بخشندگی اش، این است که همتای یکتا درست کرده، برای خودش همتائی درست کرده که با خودش یکتاست، قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ یادتان هست بخشش یا نه.

خلقت عام ، خاص و خلقت انسان در میانه

ببینید تلفیق آدم یک بخش مخلوق خاص و یک بخش مخلوق عام است، مخلوق خاص چیه ؛ روح الله است ، مخلوق عام روح القدوس (هوشمندی) است، لذا آدم فیما بین اینهاست ، آنجا که می گوید لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ براستی که انسان را در رنج آفریده ایم - بلد ۴ معنی اش این نیست که ما انسان را در رنج آفریدیم ، معنی اش این است که انسان را در میانه آفریدیم ، چون یک معنی دیگر كَبَدٍ فی ما بین است، لذا ما را از فی ما بین این خلقت خاص و عام

آفریدند ، حالا این چرخه تمام بخشهایش در واقع این تلفیق است، مخلوق خاص روح الله که ثابت است، خلقت عام که تجلی های مختلف پیدا می کند، مثلاً الآن این تجلی اش است، من تجلی چی هستم، تجلی هوشمندی، هوشمندی چیه ، روح القدوس است، چه بگوئیم روح القدوس و چه بگوئیم هوشمندی ، چه بگوئیم جبرئیل فرقی نمی کند ، بر پیامبر جبرئیل نازل شد یعنی چی، یعنی آگاهی نازل شد، هوشمندی نازل شد، خوب من یک تجلی از هوشمندی هستم، این دیوار چی، این هم همینطور، کالبد ذهنی چی، آن هم همینطور، زندگی بعدیمان و هرچی که هست همینطور، تجلیات مختلفی از هوشمندی وجود دارد، اما این تجلیات الآن در اینجا یک بخشیش به چشممان نمی آید، مثلاً ما حرارت بدن داریم، ما می بیند این حرارت را ولی خودمان نمی بینیم، آیا ندیدن ما دلیل نبودش است، آن یک تجلی مختلف، هاله های مختلف وجود دارند، خوب ما کالبد ذهنی را نمی بینیم، آیا ندیدن ما دلیل نبودش است، آن یک تجلی است از این هوشمندی در یک شکل و صورت دیگری، خوب الآن با این دوربینهای دیجیتال عکس زیاد می گیرند از موجودات غیرارگانیک، شاید در آینده نزدیکی و با وسائلی اصلاً نگاه بکنیم بینیم دارند وُل می خورند همینجا، خوب این اصلاً بعید نیست کما اینکه هاله ما را که قابل عکسبرداری نبوده تا ۵۰ سال پیش الآن عکس می اندازند .

توضیح بیشتر از دوره های دیگر؛ موضوعی که در این دوره دنبال می کنیم یک تعریف مقدماتی از خودمان است ، اینکه زندگیهای متعددی را طی می کنیم و خلاصه به همه یک نگاه کلی می کنیم و این نگاه کلی باعث می شود ما برآوردهایمان از خودمان یک مقداری دقیق تر بشود و ضمناً مسیر را بهتر تشخیص بدهیم، کی راننده است، کی داره می رود جلو و خلاصه تعریفهای دقیق تری داشته باشیم .

خالق و مخلوق؛ مخلوق بردودسته اند، مخلوق خاص، مخلوق عام، مخلوق خاص؛ مثل روح خدا، روحش را خودش آفریده، یعنی برای خلق جهان پائین مراحل طی شده، یک چیزی از عدم آمده روی خودش وبعد همینطور مراحل طی شده که انشاء الله در دوره بعد صحبت خواهیم داشت، **مخلوق عام؛** ذیل مجموعه مخلوق خاص، مخلوق عام قرار دارد مانند ملائک، ارکان جهان هستی، تکمیل کننده های امورهای مختلف جهان هستی مانند جاذبه و ... که تحت نظر هوشمندی هستند، نسبت خالق به مخلوق مانند اصل به تصویر است، مثل مطلق به نسبی است، یعنی اگر پائین صحبت کنیم باید نسبی صحبت کنیم، اگر بالا صحبت کنیم مطلق ، مثلاً خوب در پائین نسبی و در بالا مطلق است .

خلقت انسان میانه است؛ آنجائی که می فرماید لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ براسنی که انسان را در رنج آفریده ایم - بلد ۴ در آنجا کَبَد رنج معنی شده است و معنی دیگر این است که در میانه آفریده شده است و این درست است چونکه در جائی دیگر می فرماید: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ [که] براسنی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم - تین ۴ ما در نمودار خودمان به این مطالب برمی خوریم که یک بخشی خاص است و یک بخشی عام است .

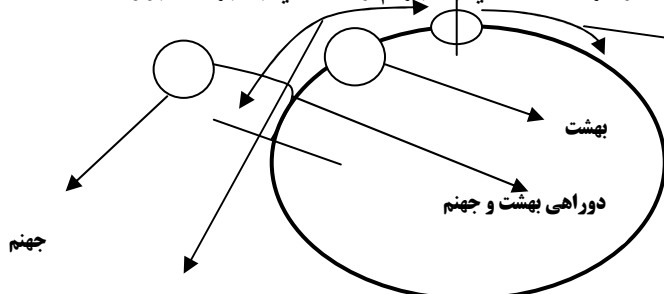
ویژگی خاص خلقت آدم؛ در میانه آفریده شده ایم . خلقت خاص = روح الله
 =
 میانه (کَبَد)
 :
 خلقت عام

پاسخ یک ادعا؛ شنیده ایم که افرادی گفته اند که با اولیاءالله ، ائمه اطهار ، پیامبران در ارتباط هستند و یا به خواب آنها آمده‌اند ، این نمی‌تواند صحت داشته باشد زیرا اگر این بزرگواران به پائین آمده باشند و با افرادی ارتباط داشته باشند باید دلیل بسیار محکمی وجود داشته باشد ، افراد مدعی باید آگاهیهای گرانقدری گرفته باشند درحالیکه اساساً بدینگونه نیست و افراد مدعی درواقع با موجودات غیرارگانیک که خود را ائمه ، پیامبر و ... معرفی می‌کند ارتباط داشته اند .

فاتحه؛ از فوت مرده‌ها و مسائلی که روی می‌دهد، مانند فاتحه فرستادن، خیرات کردن ، قرآن خواندن و تشعشعات مثبتی است که به اطرافیان زنده آنها به طور مستقیم و به اموات بطور غیر مستقیم می‌رسد .

((پاسخ به یک سؤال))

سؤال؛ آیا خلقت آدم بدینگونه طراحی شده است که در نهایت عده ای به جهنم و عده ای به بهشت بروند؟



لامکان + لازمان هرکس که در اینجا قرار بگیرد چون زمان حذف شده است لذا ابدی است

انسان از ناظر اول (خدا) جدا می‌شود و حلقه انالله و انا الیه راجعون را دور می‌زند و به دوراهی بهشت و جهنم می‌رسد ناخالصها به جهنم می‌روند و خالص ها به بهشت اگر اینگونه باشد از آنجائیکه انسان از خدا جدا شده است چگونه می‌شود که بعضیها خالص و بعضیها ناخالص جدا شده باشند .
نقشه هوشمندی نمی‌تواند چنین طراحی شده باشد و فلسفه خلقت نمی‌تواند اینگونه باشد .

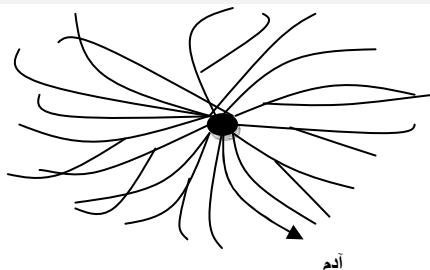
کافر؛ پوشاننده حق، هر کسی که حرمت و تقدس هر ذره از ذرات هستی را بپوشاند ، انسان با چشم ظاهر بین به دنیا می‌آید و باید با چشم باطن بین به دنیای دیگر برود، اگر نتواند با چشم باطن بین به دنیای دیگر برود در خُسران خواهد بود زیرا نتوانسته است وجه‌الله را ببیند .

تعریف آدم و شجره

تعریف آدم (در پاسخ به سؤال)؛

سؤال؛ فرمودید که ناظری که ما را از لازمانی مشاهده می‌کند تصاویر منطبق بر روی همدیگر مشاهده می‌کند و اگر فریم را یک مقداری برگردانیم ما را با جنین مادر ، همینجور رابطه با گیاه ، حیوان ، زمین ، خورشید ، کهکشان ، همین بیگ بنگی که می‌فرمائید ، بعد برای من یک سؤال پیش آمد که گفتیم که شما این تئوری داروین را قبول دارید فرمودید که بله ، بعد برای من پیوند مرکبات را مثال زدید ، حالا می‌خواستم بپرسم که این مسیر انا لله که ما آمدیم پس ما با میمونها پیوند خوردیم ؟

جواب؛ ببینید این حرف را یکی از مخالفین داروین بوده که گفته که جناب داروین اینطور که شما می فرمائید پس ما از نسل میمون هستیم، یکی از بزرگترین اعجازهای خلقت که بشر تازه باید بیاید برود داخلش تا آن را کشف بکند و رویش صحبت بکند این است که بی نهایت انشعاب ما داریم در روی زمین که از اصل تنوع انواع، اصل انتخاب اصل و اصل جهش روی زمین ناشی شده و از این بی نهایت انشعاب یک انشعاب منحصر بفرد است.



یک انشعابش با تعریفهای مختلفی که داریم منحصر بفرد است، ما از یک جایی هم اگر که فرضاً با میمون اشتراکی داشتیم ولی ما جدا شدیم، میمون الآن میمون است (**خانم؛ یعنی اجدادمان**) استاد؛ نشد، ببینید من الآن توضیح دادم، این حرف را یکی از مخالفین داروین بود، دکتری هم بود این حرف را او زد، نه، میمون اجداد ما نیست، میمون شاخه خودش را رفته و الآن میمون است می توانیم برویم و ببینیمش، بعد خود میمون هم در ارتباطاتی قرار گرفته، گونه های مختلف شامپانزه، گوریل و.....، آن شاخه جدا شده، اما شاخه ما انسانها نئاندرتال ما قبل آن و بعد از آن ما آنها بودیم، اجداد ما انسانهای نئاندرتال بودند نه میمون، میمون که میمون است و الآن هم میمون است، لذا یک شاخه ای هست که منحصر بفرد است و اگر یک بحثهایی را ما پیش بکشیم منحصر بفرد بودن این موجود کاملاً مشخص می شود، بررسی این قضیه عظمت هوشمندی را بمعنای کامل در واقع بمعرض نمایش می گذارد و اگر که ما برگردیم ببینیم آنجا بحث آدم و حوا، عده ای فکر می کنند که یکدفعه آدم و حوا افتادند روی زمین و شروع کردند به زندگی، نه اینطوری نیست، آدم و حوا یا حضرت آدم توضیح دادم خدمت شما، موجودی است که از درب کارخانه آمده بیرون، ماشینی است که از درب کارخانه آمده بیرون اما هنوز کار نکرده، صفر کیلومتر است، اما این آدم خط تولید داشته، نئاندرتالی را طی کرده، قبلش را، بعدش را طی کرده، مراحلی را قبلش چندین هزار سال طی کرده تا آمده اینجا شده حضرت آدم، بهر صورت می خواهیم بگوئیم این انشعاب، انشعاب بسیار بسیار خاصی است و از ابعاد مختلفی این موجود کاملاً منحصر بفرد است و تصادفی نیست، یعنی این هوشمندی آمده از اینجا شروع کرده، از این نقطه بی نهایت شاخه مختلف را انشعاب داده و یکیش را آنچیزی را که می خواسته از داخلش در آورده بیرون، این عظمت است، یعنی اگر این موضوع را ما درک بکنیم با یک عظمت بسیار شگفت انگیزی روبرو می شویم.

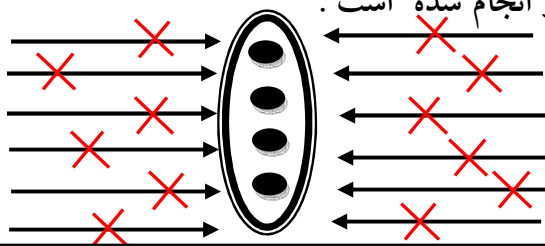
شجره؛ جهان هستی تن واحده درخت هستی است و همه موجودات میوه های این درخت هستی هستند، در جایی که گفتند به این درخت نزدیک نشو زمان وجود نداشت و اگر زمان را برداریم تصویر ما باثانیه قبل، دقیقه قبل، ساعت قبل و ... منطبق می شود، در هر ثانیه چشم ما ۲۴ فریم عکس می گیرد و فقط فریم آخر می ماند، اگر زمان را از ما بردارند کل تصاویر ما از تولد تا حال بر روی هم منطبق شده و تصویر ما به این شکل نخواهد بود و این قضیه برای کل جهان هستی صادق است و در نهایت اگر این وضعیت را به همه جهان هستی تعمیم دهیم می رسیم به همان

شجره که هستی در واقع میوه‌های آن شجره است، ثمر این درخت آن است که تعالی بوجود آید و ساحت مقدس خدا بخشیده شود، در ازل خدا ساحت مقدس خود را به ما بخشیده است و روح الله در وجود ما قرار دارد و حکایت ما مانند بچه‌ای است که وارث ثروت هنگفت شده است ولی زمان نیاز دارد تا قابلیت استفاده از آن ثروت را بدست آورد، درازل آدم در بهشت بود و به آدم گفتند به آن درخت نزدیک نشو ولی آدم به آن درخت نزدیک شد و لذا از آن بهشت رانده شد، آن بهشت، بهشت ناآگاهی بود، اگر آدم در آن بهشت می ماند آگاهی به او نمی رسید و زندگی معمولی جاودانه ای می داشت ولی به آدم آگاهی رسید که به آن درخت نزدیک شو و پس از اینکار و رانده شدن از بهشت وارد چرخه انالله وانا الیه راجعون شدیم و آگاهی پیدا خواهیم کرد و در نهایت هرکسی بهشت جاودانه خود را با آگاهی خواهد ساخت.

تشعشع مثبت یک (توضیح بستن های انسانی)

یک موضوعی که تا اینجا برای ما جا افتاده و ثابت شده این است که زبان انسان زبان تشعشعات هست ، از جمله یک بخشهایی که اثبات شد روی عکسبرداری از مولکول آب دیدیم که بله همه چیز می تواند تحت تأثیرات شعوری قرار بگیرد ، حالا دیگر اینجا یک بخشهای عجیب و غریبی را با همدیگر مورد بررسی قرار می دهیم ، نمی دانیم شاید اینها هم در آینده نزدیکی عکسبرداری بشود اثبات بشود ، آن صحبتها که سی سال می کردیم حالا امروز عکسبرداری شده و به اثبات رسیده ولی فکر می کنم که با سرعت بیشتری این روندها طی بشود، هر کسی می تواند دیگری را ببندد ، این بستن ، بستنی است نادیدنی ، کافی است که ایشان اگر بخواهد بیاید اینجا من بدون کلام بگویم که مثلاً نکند روی ایشان یک موجی پیاده می شود که ستاد ایشان را مختل می کند، یعنی ستادش را تحت تأثیر قرار می دهد ، من از درون ارادی یک نیروی ارادی را دارم پیاده می کنم که نکند یا نرود یا نیاید یا.... قدیم می گفتند که سر راه همدیگر نفوس بد نزنید و نه نگوئید، نه نیاورید مثلاً سر راه مسافر نه نیاورید ، بنابراین آنها با یک بصیرتی با یک روشنی بیشتری نسبت به قضایا گویا می توانستند نگاه بکنند ، چون هرچه داریم از همین صحبتهاست ، وقتی می آئیم باز می کنیم و بر می گردیم نگاه می کنیم می بینیم مثل اینکه می دانستند و یک چیزهایی را متوجه بودند بنابراین ما در معرض نوعی تشعشع منفی قرار می گیریم که این تشعشع منفی ارادی هست و روی اراده هم تأثیر می گذارد و روی عملکرد ستادی ما اثر گذار هست و کارهایی را می بینیم که از چند جانب بسته شده، از چند جانب فرد را بستند، یک کار خیری است، این می گوید نه، آن می گوید نه اینکار شما اصطلاحاً به خنسی خورده، یعنی اصلاً نمی دانید چیه، چرا بسته شده، صدتا دانا می آیند می بینند که این که اصلاً چیزی نیست و باید راه بیافتد ولی راه نمی افتد و ما اختلالات شعوری ایجاد کردیم، حالا بعدها راجع به بحث تأثیرات شعوری هستی بیشتر صحبت می کنیم ، ارتباطها را، ما ایجاد اختلالات شعوری کردیم و این اختلالات شعوری همان بستنی هست که گفته می شود آره شما را بستند، آخه چه کسی ما را بسته، ارادی هست، این یک تشعشع ارادی هست که می تواند پیاده بشود و هر کسی می تواند دیگری را ببندد، خوب قدیم ببینیم چکار می کردند به چه صورتی عمل می کردند، مثلاً اگر یک کسی می خواسته برود مسافرتی حتماً یک

مراسمی را ترتیب می دادند، حتماً یک تشریفاتی را بر پا می کردند ، این تشریفات کاری به خودی خود انجام نمی داده و نمی دهد ببینیم چکار می کرده ، مثلاً فرض کنید می گویند آش پشت پا ، برای اینکه این مسافر که عازم هست به محض اینکه می رود افراد نشینند پشت سرش و بگویند نکند اینجوری و... و آن را شروع کنند به بمباران تشعشعات منفی، چکار می کردند، گفتند که سرشان را گرم کنیم و این زمان را می گرفته از افراد که بشینند ارادی تشعشع منفی بفرستند و آن اختلال شعوری را ایجاد بکنند، بنابراین سرشان را گرم می کردند و یک روزی از آن می گذشت و در این یک روز جلوی اضطراب، نگرانی و آن مسائلی که تشعشع منفی ایجاد می کرده و بهر حال گریبان مسافر را می گرفته به اینصورت کنترل می شده ، در سرتاسر دنیا شاید قومی نباشد که از این چیزها نداشتند و نداشته باشند و همه اینها بحث کنترل آن تشعشعات مخربی است که در این مورد بکار می رود و باعث بستگی می شود و هر چقدر سطح فرهنگ یک جامعه ای پائین تر باشد و افراد یک جامعه ای بیشتر در بخل، حسد و انحصار طلبی باشند، افراد آن جامعه بیشتر بسته هستند، این هم قانونمند است که چرا باید اینطور باشد، یک جامعه ای می توانند خودشان خودشان را نگه دارند، می توانند باعث رشد و شکوفائی همدیگر بشوند لذا اینها همش دوباره چرا باید باشد در بحث انسان همش فلسفه دارد، چرا می بایستی انسان این باشد لذا درصد قابل توجهی از کارهای ما اتوماتیک دچار بستگی است، بستگی که خودمان ایجاد کردیم نه افراد حرفه ای، افراد حرفه ای آن می شود یک چیز دیگر که می رسیم به بحث آن، خودمان سر راه خودمان ایجاد کردیم، درصد قابل توجهی از کارهای ما دچار این بستگی است جلو نمی رود و به خنسی خورده، از این مشکلاتی که فکر می کنم همه دوستان این تجربه را داشته باشند، از کجا می فهمیم که اینجوری هست از حالت غیرعادی بودنش، یعنی هر جوری فکر می کنیم می بینیم که حالت عادی ندارد آن کار، خوب چند نفر قبلاً با تشعشع مثبت قبلاً یک نتایج خوبی را تجربه کردند، مثلاً برای ما نوشتید دادید یا برای دوستان تان، حالا خودتان از امروز می روید تجربه کنید ولی قبلاً در مورد کارها نوشتید و انجام شده است .



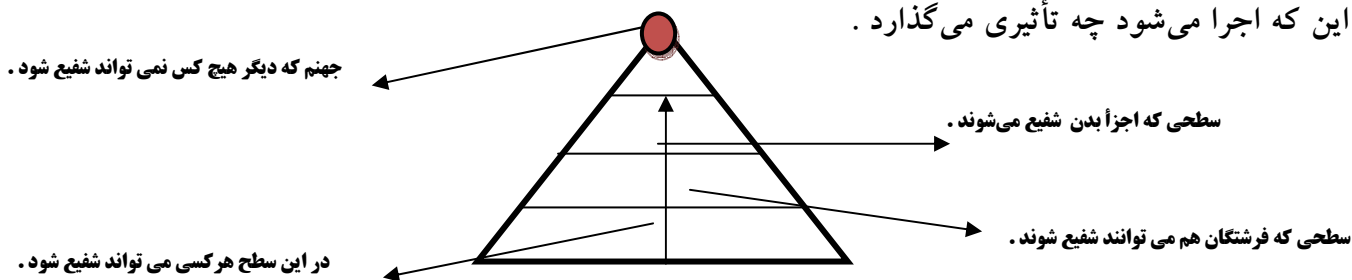
- تشعشع مثبت ۱ استفاده عام برای زنده ها .
- تشعشع مثبت ۲ استفاده عام برای مرده ها .
- امکان بکارگیری راه دور و نزدیک .
- امکان استفاده برای خود و دیگران .
- بدون کسب اجازه .

بحث استخاره و شفاعت

استخاره؛ بحث تشعشع مثبت معادل استخاره است، استخاره طلب خیر کردن است، یک جائی گفته شده هیچ کاری را بدون استخاره شروع نکنید و بعد بحث اینکه طلب خیر کنید یعنی یک جامعه متعالی جامعه‌ای که این برای آن طلب خیر دارد، آن برای این طلب خیر دارد، بر عکس می‌شود جامعه پست، که در آن این آن را می‌بندد و... آنجا که می‌گوید إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ در حقیقت خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند و بعد از این قانون است که خودتان چی، می‌خواهید خودتان وقتی خودتان را می‌بندید از خدا چه انتظاری دارید، اگر خودتان رشد خودتان را می‌خواهید من هم می‌آیم، اگر خودتان خودتان را زمین زدید دیگه از بالاتر چه توقعی دارید، وقتی خودتان راه خودتان را بستید، می‌آئید بالاتر چه چیزی را می‌خواهید، چه چیزی را می‌طلبید، پس منظور از اینکه بدون استخاره کاری را شروع نکنید نه این که بیائید از خودتان سلب اختیار بکنید، منظور این است که گره‌تان را اینجوری باز کنید، حالا این طلب خیر کلامی می‌تواند باشد، اتصالی هم می‌تواند باشد، یا تشعشعات در اتصال هست یا آن که اتصال ندارد در کلام هست، بالاخره یکی از این دو تا می‌تواند باشد، پس به عبارتی تشعشع مثبت یک طلب خیر است از طریق اتصال، یعنی تشعشعاتی است، کلام در آن نیست، ما اصلاً نیاز نیست که مشکل کسی را بفهمیم، یک اسم است بقیه مسائل بخودی خود هوشمندانه دنبال می‌شود، ببینید ممکن است شما مسأله مالی‌تان اینجوری بسته شده باشد، ممکن است مسأله ازدواج، خرید و فروش و... برای انجام تشعشع مثبت یک اجازه نمی‌خواهد، طلب خیر اجازه نمی‌خواهد.

شفاعت؛ هر کسی می‌تواند شفاعت کند دیگری را، گفته چه کسی می‌تواند بدون شفاعت من، اجازه اش چیه، این اجازه اش است، اجازه اش را به ما داده، هر کسی می‌تواند دیگری را شفاعت کند علی‌الخصوص در حلقه خاص این قضیه که در اختیار ما خودشان قرار دادند، مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند - بقره ۲۵۵، اذنش را داده، هر کسی هم می‌تواند دیگری را شفاعت بکند، شفاعت سطح و سطوح مختلف دارد، یک سطحش این است همه ما شفیع هستیم، آیا هستیم یا نیستیم، یک سطح دیگر دارد و یک سطح دیگر دارد و یک جا فقط خودش هست، یک جا در جهنم می‌رویم می‌گوید خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَّا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا جاودانه در آن می‌مانند نه یاری می‌یابند و نه یوری - احزاب ۶۵، یک جائی می‌گوید خودم هستم نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ خدا سرور شماست چه نیکو سرور و چه نیکو یوری است - انفال ۴۰، من بهترین و کیلتان هستم، بهترین یارتان هستم و همین‌طور سطوح و سطوح مختلف هم پیدا می‌شود، یک جا قبلش می‌گوید ملائکه یعنی هستی از هر ذره خودش شفاعت می‌کند، هر ذره جزء خودش است و می‌خواهد از آن شفاعت کند، بنابراین تشعشع مثبت یک در واقع طلب خیر است، تشعشعاتی یعنی از طریق اتصال و لذا در این رابطه ما وقتیکه تشعشع مثبت را می‌دهیم کارش این است که روی افراد بندهای که وجود دارد، این بندها را، این گره‌ها را در واقع قطع می‌کند، می‌آید تمام این تشعشعات منفی

که در ما ایجاد بستگی کرده خشتی می کند و بعد از آن کار بروال طبیعی جلو می رود، ممکن است نشود ولی طبیعی خودش هست، اما در شاید ۹۰، ۸۰ درصد موارد کارها اگر مشکلات دارد غیر طبیعی است، اصلاً شما می بینید که عجیب و غریب است، این را شما در اکثر موارد احساس می کنید غیر طبیعی بودنش را که طبیعی نیست، یعنی همه حساب و کتابها می گوید که باید بشود اما نمی شود، یعنی حساب و کتابهای بررسی واقعیت به ما می گوید که این باید بشود، حالا یک مورد می گوئیم اتفاقی است، دو مورد ، سه مورد می گوئیم اتفاقی است ولی وقتی شد ۱۰ مورد ۱۵ مورد ، ... همینجوری دارد گسترش پیدا می کند دیگه این غیر عادی است ، حالا امتحان بکنید روی این موارد و مسائل بینیم این که اجرا می شود چه تأثیری می گذارد .



جلسه سوم

➤ برقراری ارتباط کنترل دشارژ.

➤ بررسی نتایج استفاده از حلقه و اسکن دوره (بر اساس گزارش افراد حاضر در کلاس).

➤ معرفی برزخ (زندگی در جایی که نیاز انسان به مکان به طور کامل از میان می رود) - آزمایش و بازنگری در برزخ - امکان رشد در برزخ - نقش سواد کمالی و وابستگی در گذشتن از برزخ یا ماندن در آن - توضیح معاد - اشاره به قیامت زمینی و قیامت اصلی .

➤ اشاره گذرا به مراحل معاد (صور اسرافیل ، حشر و نشر ، یوم المجدله ، قیامت ، جهنم ، بهشت در کثرت ، بهشت در وحدت و امتحان آخر) .

➤ توضیح یوم المجدله و جهان های موازی (با اشاره به موضوع عدالت الهی) - توضیح معاد جسمانی .

➤ تعریف بستن خاص (طلسم و جادوی سیاه) و اشاره به روش های آن (استفاده از موجودات غیر ارگانیک و یا اتصال مستقیم به شبکه منفی)

➤ معرفی کنترل تشعشع منفی ۱ به عنوان حلقه طلب خیر در رابطه با خشتی کردن طلسم و جادو .

➤ برقراری ارتباط کنترل تشعشع منفی ۱ (استارت حلقه) .

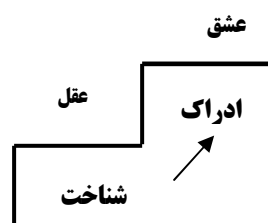
➤ معرفی تشعشع مثبت ۲ به عنوان حلقه طلب خیر در رابطه با کالبد های ذهنی .

➤ برقراری ارتباط تشعشع مثبت ۲ (استارت حلقه) .

بوزخ؛ مرگ، برزخ، تولد، زندگی ، یعنی حتی از جهنم می آئیم بیرون یک برزخ با جنات دارد که اعراف گفته می شود ، همیشه برزخ جایی است که می توانی جلو را نگاه کنی ، پشت سر را هم نگاه کنی ، انتخاب کنی بروی جلو یا برگردی عقب ، مثل همین کالبد ذهنی که سراغ داریم ، آنطرف را نگاه می کند و اینطرف را نگاه می کند و یا اصلاً آنطرف را نگاه نمی کند ، یعنی آنقدر تمایلش به اینطرف زیاد است که صرفاً دارد اینطرف را نگاه می کند و ما در تشعشع مثبت ۲ سرش را بر می گردانیم که آنطرف را هم نگاه بکند، آنقدر سرش اینطرف است که اصلاً نمی داند که آنطرف هم یک ماجرائی است ولی زمانیکه تصمیم گرفت برود آنطرف دیگه از اینطرف خبری نیست ، درها بسته

می‌شود، ببینید ما آمدیم اینجا از برزخ قبلی آمدیم ، یعنی متعالی‌های گذشته هستیم ، تصمیم گرفتیم بیائیم یک مرحله بالاتر و اینجا هستیم ، اما دیگه در پشت سرمان را بستند ، نمی‌دانیم که از کجا آمدیم، همیشه بین مرگ و زندگی یک برزخ باید باشد که یک نوسانی را این داخل برزخ دارد که اختیارش اینجا تعیین می‌کند که برود یا نرود ، این رفتن یا نرفتن را اختیار می‌کند.

ادامه برزخ؛ برزخ مکان آزمایش است ، به ما فرصت می‌دهند که به پشت سر و جلو نگاه کنیم در برزخ که پیاده شدیم اگر تعلیم دیده باشیم تلاش نمی‌کنیم که وارد جسد شویم و فشار قبر را تجربه کنیم ، بلکه به راه خود در زندگی بعدی خواهیم رفت ، در برزخ دلیل حذف مکان از ما سلب بهانه می‌شود و دیگر بهانه نداریم که ما در دنیا اسیر و خادم جسم خود بودیم و ... و لذا نتوانستیم در مسیر کمال گام برداریم ، در زندگی بعدی ادراک پایه است برای ادامه مسیر عشق ، همیشه وقت جبران است زیرا اگر غیر از این باشد ما می‌شویم محکوم ، یکی از درسهای عرفان این است که چکارکنیم که ویروس غیر ارگانیکی نشویم .

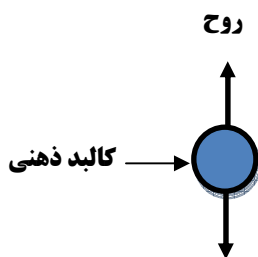


سؤال ضمن بحث ؛ چطور پس کالبد ذهنی می‌رود و بر می‌گردد ، شما می‌گوئید که آنطرف می‌رود دیگه بر نمی‌گردد استاد ؛ نه او نرفته ، از پیش شما می‌رود در برزخ و دوباره بر می‌گردد، بعضی از کالبد ذهنیها می‌بینید که در جاهای مختلف دارند در کنار افراد ، خواهر، مادر، برادر و.... زندگی می‌کنند، یک نفر را تسخیر نکردند ولی دارند با دیگران زندگی می‌کنند، این خوب نوع ساده‌تری هم هست و راحت‌تر می‌رود (**ادامه سؤال ضمن بحث ؛** پس دوره برزخ می‌شود دوره آگاهی ، چون می‌بیند و انتخاب می‌کند استاد ؛ ببینید از آنجائیکه یکی از چیزهای حاکم بر این بستر تغافل است ، هیچوقت غفلت جدا نمی‌شود ، الان از آن فرصت برزخ استفاده نمی‌شود به آنصورت ، آنقدر دارد بحث صرفاً وابستگی‌ها دنبال می‌شود ، خیلی کم هستند که از این رویت‌های خودشان یک نتیجه مثبتی بگیرند و توجه‌شان به آنطرف جلب بشود ، نه اینکه نباشند ، قطعاً هستند ولی نسبت به کل درصد کمی را تشکیل می‌دهند.

چرا کالبد ذهنی به پیام روح توجه نمی‌کند ؟

پاسخ ؛ به دو دلیل

- ۱- وابستگیهای مثبت و منفی که به زندگی زمینی دارد .
- ۲- بی‌سوادی (نداشتن دانش کمال) .



- وابستگیهای مثبت و منفی
- بی‌سوادی (نداشتن دانش کمال)

یوم المجداله - معاد جسمانی؛ خوب حالا مصیبت عظمی بعداً در مجادله هست، می‌آئیم در یک جائی که مکان نیست، زمان نیست ولی تضاد هست، حالا در مقاطعی جمع بشویم، حشر و نشر، یوم المجداله ، در مجادله زمان نیست ، مکان نیست، دوباره آنجا از این امکان که می‌توانیم در هر جائی حاضر باشیم ، چون نه زمان است ، نه مکان است ، در هر جائی می‌توانیم آماده باشیم ، معاد جسمانی چون نه زمان هست و نه مکان هست در هر جائی می‌توانیم در آن چرخه در هر آن باشیم ، شروع می‌کنیم به مجادله با خداوند، چرا اینجوری، چرا من پا نداشتم ، آن یکی می‌گوید چرا من نابینا بودم و... اول ما محاکمه می‌کنیم ، مجادله اول با ماست ، به این که تو ظالم هستی ، به ما ظلم کردی و... از تمام امکانات برای مجادله استفاده می‌کنیم ، دوباره عامل روح می‌خواهد ما را هدایت کند ، بگوید بیا به یک سمتی برویم که در این مکانیزم جهنم این ادغام انجام بشود (ادغام من متحرک و من ثابت - روح الله) ما اینجا ول کن نیستیم، می‌گوئیم نه به من ظلم شده، من در یک خانواده‌ای دنیا آمدم که فقیر بودیم و ما مجادله می‌کنیم (دوستان با پایان نامه‌هایتان ارتباط برقرار کردید بالاخره، خوب چند نفر بودید ، آنهایی که دیدند که عده زیادی هستند در واقع پاسخ مجادله‌های خود را دیدند) در آن مجادله عدالت الهی حکم می‌کند که به ما پاسخ بدهند ، یکی می‌گوید اگر من نابینا نبودم کمال را پیدا می‌کردم ، کی می‌تواند به او جواب بدهد که نه اینجوری نیست ، خوب خدا با دلیل ، مدرک و استناد صحبت می‌کند، خدا که دیکتاتور نیست که بگوید نه من می‌گویم بشین سر جایت و اینجا عدالت حکم می‌کند که پاسخ به او بدهند، متقاعدش کنند، لذا این تصاویری که داریم می‌بینیم (در پایان نامه) حالا بعداً در ارتباطات با چیزهای مختلف برخورد می‌کنیم پاسخهای است که ما داریم می‌گیریم ، جوابهای اعتراضات ماست، ممکن است زن باشیم، ممکن است مرد باشیم، حتی در این تصاویر ممکن است نابینا باشیم ، یکی می‌آید در آنجا در یوم المجداله جرزنی هم که حد ندارد می‌گوید خوش بحال اینکه کور بود، می‌گویند چرا می‌گوید که می‌دانی اینکه کور بود چشم چرانی نتوانست بکند ، کمال را پیدا کرد ، من بینا بودم خوب بالا جبار چشم چرخید و همش به چشم چرانی گذشت ، بعد که آمدیم چشممان را مالیدیم دیدیم که تایم تمام شد و گفتند برو ولی این نابینا فرصت داشت در خودش باشد و همین در خودش بودن باعث شد کمال را پیدا بکند ، حالا آن کسی که نابیناست می‌گوید نه به من ظلم شده ، اینها چشم داشتند و... یکی اعتراض می‌کند که این معلول بود خوش بحالش الآن می‌گوئیم بیچاره ولی آن موقع جرزنی می‌کنیم می‌گوئیم این خوش بحالش، من پا داشتم همش می‌رفتم دنبال ولی این نمی‌توانست برود نشست و... یا ممکن است بگوئیم که خوش بحال آنکه دنیا آمد مُرد ، بمن ظلم شد ، برای این پارتی بازی شد که فوراً این را بُردید ، حالا ما چی می‌گوئیم اینجا می‌گوئیم به این بچه رحم نکرد، ما ممکن است در مجادله بگوئیم که خوش بحال اونکه در دوران جنینی مُرد و... حالا عرض می‌کنم خدمت شما همه ماجراهائی که در این رابطه به اصطلاح هست به نوعی نشان می‌دهد که ما همین که اینجا نشستیم نیستیم، عدالت الهی را زیر سؤال نبریم، خیلی ماجراها هست که ما نمی‌دانیم، الآن فقط چیزی که می‌دانیم که می‌توانیم رویش نتیجه بگیریم این است که یک هوشمندی وجود دارد، حتماً فکر همه جا شده ، اینطوری که یک بچه ۶ ساله می‌آید خدارا محکوم می‌کند می‌گوید این چرا اینجوری آن چرا اونجوری ، مگر اینکه بگویند صدایت در نیاید و دیکتاتوری باشد که آن

هم محال ممکن است ، لذا یک چیزهایی هست که ما نمی دانیم ، چون نمی دانیم بر اساس آگاهی خودمان می گوئیم خدا عادل نیست یا می گوئیم هست که از ترس است و در دلمان می گوئیم که زورمان به تو نمی رسد ولی متقاعد نیستیم ، به مقام رضا نرسیدیم ، مقام رضا یعنی اینکه ما از او راضی باشیم ، چند نفر از دوستان تجربه دارند که در تشعشع دفاعی برخوردند به کالبد ذهنی نوزاد ، کودک ، دستشان را بلند کنند ، بنابراین دوباره می گویند بین تو این مرحله را پشت سرنگذاشتی (منظور به نوزاد دریوم المجادله می گویند تو این زندگی را پشت سر نگذاشتی) صرفاً دوره قبلت بودی، درواقع از اینجا پرش کرده و اینجا را طی نکرده ، پریده به یک مرحله بعد ، اطلاعات مرحله قبل را دارد فقط ، نیازی ندارد دیگه، یک جهش کرده ، ولی برمی گردد و دنبال می کند و می خواهد ببیند که چه خبره در اینجا و اتفاقاً در دسر برانگیزترین کیسها همینها هستند که کودک و نوزاد هستند بسیار سمج و زبان نفهم هستند ، بنابراین یک ماجراهائی هست که اگر از آنها اطلاع داشته باشیم مسیر کار ما را کوتاه تر می کند، ما داریم یاد می گیریم که جواب یک چیز را بدهیم جواب الست بر بکم ، اینها همش تمرین این است که پس من و تو می شویم ما ، حالا بحث این است ما وقتی که درس منیت را گرفتیم آنجا که می گوید الست بر بکم ، من خدایت هستم می گوئیم نه ، من خودم خدا هستم (چون آنجا دیگه مابه این مرحله رسیدیم که خودمان خدائی کنیم) می گوئیم بین من خودم خدا هستم ، تورا می خواهم چکار ، ولی وقتی که درس وحدت را گرفتیم ، درس لا اله الا الله را گرفتیم آنجا وقتی که می گویند الست بر بکم می گوئیم بله ، این است ماجرای آزمایش آخر، آزمایش اصلی، همه اینها را داریم درس می گیریم تا آن پایان نامه در آنجا و برای پاسخ به الست بر بکم.

خوب چند تا بحث راجع به این حلقه انالله وانا الیه راجعون کردیم ، مسأله لامکان و لا زمان بودن اینجا دیدیم که چه مسائلی را بوجود می آورد ، یعنی درک مکان و زمان و لامکانی و لازمانی دیدیم که چه قضایای را برای ما داشت، یک توضیح دادیم که کل تجربه هستی آن بخش از هستی را که ما می شناسیم مثل بیگ و بنگ و... از ابتدای این هستی که ما می شناسیم ، میلیاردها سال در اینجا رُخ داده و می دهد (توضیح روی شکل فوق)، اینجا می شود زمان، مکان و تضاد ، مرحله بعد می شود زمان و تضاد و مرحله بعد لامکان و لازمان و در مرحله بعد لامکان ، لازمان ، لاتضاد و لا هر بُعد دیگری چون ابعاد زیادی بوده که ما آمدیم جلو از این ابعاد کم شده و در اینجا الآن دوتا بُعدش را ما داریم، مکان و زمان را داریم ، زندگی قبلی ما یک بُعد بیشتری داشتیم ، این تجربه ای که فرضاً می خواهد در مجادله رُخ بدهد ، فرض کنید که در اینجا رُخ می دهد، اینجا مکان و زمان ندارد، یعنی ناظر در اینجا چون مکان و زمان شامل حالش نمی شود در هر لحظه می تواند در هر جایی در این مسیر حاضر باشد، مکان و زمان چون ندارد هر جایی را می تواند پیش رو بیاورد، آیا این قابل درک هست یا نه ، معاد جسمانی اصلاً به این مفهوم است، معاد جسمانی یعنی اینکه می تواند در هر مقطعی تمام این مسیر را هر جا را که دلش بخواهد همان جسمیت را بگیرد چون تابع مکان و زمان نیست، ماشین زمان را که شنیدید، گرچه یک چیز تخیلی است، ولی در واقع وقتی که ما بُعد مکان و زمان نداشته باشیم در هر نظر می توانیم هر جایی حاضر باشیم، ببینید اینجا هم مکان و زمان نباشد ناظر می تواند هر کجای از این صحنه را در صفر ثانیه برای خودش مجسم بکند و بیاورد جلوی رویش، زندگی

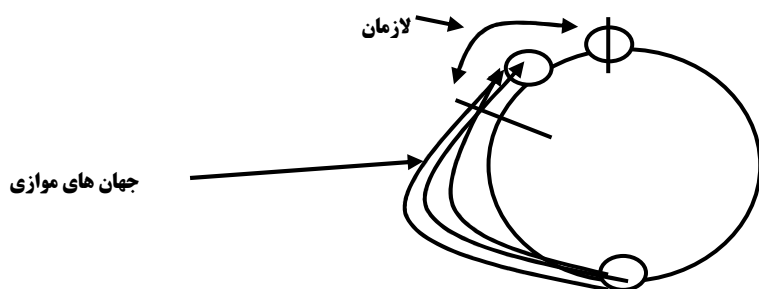
در لامکان و لازمان با زندگی در مکان و زمان تفاوت دارد، می شود یک بی نهایتم نگاه، یعنی در صفر ثانیه، چون مکان و زمان نیست، حرکت هم معنی ندارد هر جا را که بخواهد در اونجا قرار خواهد گرفت، چون درک مکان و زمان را دیگر نیاز ندارد، لذا حرکت هم معنی ندارد برایش، ببینید ممکن است که شما مجادله نداشته باشید، نگوئید که اگر من مرد بودم، اگر من ثروتمند بودم، اگر... بودم، بنابراین اینجا یک مسأله پیش می آید که ابتدا به ساکن ما در مقام محاکمه هستیم، یعنی اول ما محاکمه می کنیم، که این طرح غلط بوده، این نقشه غلط بوده، نقشه خلقت اشتباه بوده و اگر در کلیتش اشتباه نبوده در مورد من یکی اشتباه بوده، لذا صورت مجادله طرح می شود، در صورت مجادله که طرح می شود باید به ما پاسخ بدهند، اگر پاسخ ندهند عدالت جاری نیست.

در پاسخ به سؤال؛ در خصوص معاد جسمانی؛ استاد؛ عرض کردم بخاطر اینکه مکان و زمان ندارد این هست که در واقع در هرجائی می شود در این چرخه حاضر بود، یعنی عیناً این مسأله از نظر ما اینجا عین واقعیت است، اولاً الآن من چی هستم، شما من را چی می بینید، الآن با تفکری که در این دوره رویت کردیم من وجود دارم، یک بُعدش وجود بود، یک بُعدش دیدید که اصلاً نیستیم، عدم هست، حالا اگر که من نسبت به شما حقیقت دارم شما دست من را جدا بکنید می گوئید دستش را جدا کردیم وای خون و.. اما ما نسبت به یک جائی چی بودیم مجاز بودیم، حالا با تفکر ما ما یک گونه دیگری فرم داریم، اما بطور کلی ما از آگاهی آفریده شدیم، این آگاهی می تواند در کسری از ثانیه از هم متلاشی بشود، یعنی آگاهی است نه ماده است و نه انرژی است، تبدیل پیدا کرده، تجلی پیدا کرده شده ماده و انرژی که من در مقابل شما حقیقت دارم، داستان آنجا اینطوری هست، همان است که در تجارب خود دوستان هم پیش می آید که یک دفعه پودر شدند، ذره ای از وجودشان باقی نماند، پودر شدند در هستی و بعد دوباره جمع شدند، این که می فرمایند توضیحی داشته باشم در این خصوص، ببینید توی ارتباط یکدفعه می بینید یک حالتی که تمام ذرات وجودمان یکدفعه در یک انفجار بزرگ، حالا من می گویم انفجار ممکن است بدون هیچ چیزی، می بینید که به بی نهایت ذره تبدیل شد، یعنی پودر شدیم به وسعت هستی ما پودر شدیم و دوباره جمع می شود، این در واقع بازی با آگاهی است و واقعیتش این است که اونجا همین درس را می دهد که بله می شود این مسأله جدا بشود کاملاً پودر بشود دوباره بهم تبدیل بشود، با زبان آگاهی این کاری ندارد، با زبان فیزیک مشکل است طرف می گوید آخر چطوری می شود این دستش جدا بشود بیاندازند آنجا و آن دستش جدا بشود و.... بعد دوباره یکی بشود، اینها دیگر مفهوم ندارد در لامکانی و لازمانی، این مسائل مفهومی ندارد، زبان خاص خودش را پیدا می کند که کاملاً هم عملی است، الآن ما اگر زمان و مکان شامل حال ما نمی شد هرجائی می توانستیم در آن واحد حاضر باشیم یا نه، می شد همان ماشین زمان دیگه، که واردش می شویم، هرجائی بخواهیم سر در می آوریم بدون حرکت در آن ما حرکت بکنیم و الآن اگر که از اینجا بخواهیم یک جائی برویم زمان برایش صرف می کنیم بخاطر اینکه زنجیر زمان به پایمان بسته شده، اگر زمان شامل حالمان نمی شد چی.

صحبت های یکی از حاضرین؛ در خصوص مجادله؛ من همین مجادله را سؤال کردم از خودم، آگاهی آمد برای من که مجادله یعنی سلولهای مشترک انسانها، یعنی همگی یک چیز می شود. **صحبت های استاد؛** بله امتاً واحده، تن واحده،

حالا می آئیم یک جایی هم می بینیم که کل هستی هم یک موجود است و ما اینجا چون در ارتباط با کل خودمان نیستیم (همان مثالی که زدیم) الان سلول نمی داند برای چی وجود دارد ولی وقتی که می آئیم بیرون، صد تریلیون سلول دور هم جمع شده، آرزو داریم ، امید داریم، عشق داریم ولی اصلاً یک سلول از این مسائل خبر ندارد که آرزو چه ، ذوق چه، شوق چه .

جهان های موازی ؛ فلسفه وجود جهان های موازی؛ ما در جهان مجازی بسر می بریم ، در عالم بالا و در روز تسویه حساب ، ابتدا انسان خدا را محاکمه می کند ، بهانه های مختلفی می آوریم و اعتراضات پی در پی ، نابینا ، بینا ، باسواد، بی سواد، فقیر، ثروتمند ، زشت ، زیبا و وضعیت خود را با دیگری مقایسه کرده و می گوئیم اگر در فلان وضعیت بودیم چنان می شد و ما به کمال دست می یافتیم و چون آنچنان وضعیتی برای ما بوجود نیامده لذا ما این مجادله ها برای افراد مختلف متفاوت و خداوند به همه آنها پاسخ می دهد و مجادله کننده را در همان وضعیتی که مدعی هست اگر بود، چنان می شد قرار می دهد و نشان می دهد وضعیت ما را در آن صورت مورد ادعا ، هر بهانه ای را با بازکردن کانال و نشان دادن وضعیت آن به مجادله کننده نمایش می دهد و این مجادله ها تا بدانجا ادامه پیدا می کند که دیگر هیچ بهانه ای نماند و ما دست از مجادله بکشیم و بپذیریم که در هر وضعیتی که بودیم می توانستیم به کمال دست پیدا کنیم . **اساسی ترین تضاد ما با خدا موضوع عدالت است**



در پاسخ به سؤال ؛ در خصوص جهانهای موازی؛ استاد؛ جهانهای موازی را ما ادراکاتی از آن بدست می آوریم که برای ما یقین می شود که این موضوع وجود دارد و در واقع یکی از ابزارهای جاری شدن عدالت الهی هست ، این چرخه هوشمند است و ما هر کداممان بی نهایت هستیم و این جزء کوچکی از وجود اصلی ما هست که اینجا قرار دارد ، خوب این بحث خیلی متافیزیکی است ، هیچ چاره ای نیست جز اینکه ادراکاتی به ما کمک بکند درکش بکنیم .

طریقه ورود طلسم ؛

- 1) **تشعشعاتی؛** با اتصال به شبکه منفی، افرادی هستند که با استفاده از عرفان قدرت و با اتصال به شبکه منفی تشعشعات منفی صادر می کنند و باعث بستگی اشخاص می شوند .
- 2) **استفاده از موجودات غیرارگانیک؛** افرادی هستند که موجودات غیرارگانیک را تسخیر و به آنها مأموریت خاصی محول نموده و موکل در اختیار اشخاص قرار می دهند و شخصی که موکل در اختیار دارد هر کاری که بخواهد از طریق موکل خود انجام می دهد .

با کنترل تشعشع منفی یک، ویروسی که فردی را تسخیر کرده است، بندها و ارتباط او قطع شده و ارتباط ویروس با منبعی که او را تسخیر کرده و ارسال نموده است نیز قطع می‌شود و موجود غیر ارگانیک در بدن شخص تسخیر شده آزاد شده و راحت‌تر می‌تواند خارج شود.

کنترل تشعشع منفی را هم می‌توان به خود شی فیزیکی طلسم مانند نوشته یا قطعه فلزی که بر روی آن نوشته، اعداد و اشکال ترسیم شده است اعمال نمود و هم می‌توان نسبت به شخص طلسم شده حتی اگر نداند آلت طلسم در کجا ی منزل یا محل کار او قرار داده شده است اعمال نمود.

کنترل تشعشع منفی ۱

کنترل تشعشع منفی یک برای رفع طلسم و جادو هست که این مسأله که فردی را درگیر کرده بتواند ارتباط را قطع بکند، چون معمولاً وقتی این موضوع اتفاق می‌افتد به آن مبداء یک ارتباطی همیشه هست، مثل یک چیزی می‌ماند که از دور یک کمند را بستند، معمولاً این قضیه دو جور صورت می‌گیرد، یک رقمش با استفاده از خود شبکه منفی است که فرد را می‌بندد، دقیقاً همین واژه بستن به کمک شبکه منفی، مثلاً فرضاً شما می‌آید با تشعشع مثبت ۱ بازمی‌کنید، قیچی می‌کنید، شبکه منفی می‌آید عکس اینکار را می‌کند و می‌بندد، در واقع با تشعشع منفی است و فرد هرکاری می‌کند یکجورهائی می‌بیند که احساس بستگی می‌کند، یک طناب نامرئی است و احساس می‌کند که غیرعادی است ولی طناب درکار نیست، چیز فیزیکی درکار نیست ولی بسته شده و ازدور یکجورهائی پیچیدگی برایش ایجاد شده و احساس آزادی نمی‌کند، احساس راحتی و فراغ بال نمی‌کند، یک صورت دیگرش این است که با کمک موجودات غیرارگانیک است که عمدتاً با جن اینکار را می‌کنند، شما اگر کتب علوم غریبه را نگاه بکنید، دستورا حضار و تسخیر روح و جن وجود دارد، تسخیر یعنی این که یک روحی را در اختیار بگیریم، حالا یا موجود غیرارگانیک است، یا جن یا روح هرچی که هست، دستورات بسیار زیاد و مفصلی هست که با آن دستورات شکار روح و جن بکنند، حالا اینها را شکار کرده و در اختیار دارد و از آن‌ها برای انجام مقاصدی که دارد استفاده می‌کند، روح‌های سرگردان و جن‌ها را با کمک این قضیه تسخیر می‌کند و حالا تسخیر کرده و یک لشکری از این‌ها را در اختیار دارد، خوب چکار بکنند، یک چنین آدمی چکار باید بکند با چنین توانمندی، می‌آید از اینها اینجوری بهره برداری می‌کند، یکی می‌آید می‌گوید کارم بسته است، کارگشائی می‌خواهد، می‌آید به طلسم مربوطه‌ای مراجعه می‌کند که با کمک آن طلسم این موجود غیرارگانیک می‌آید و کار خاصی را انجام می‌دهد، یکی می‌آید می‌گوید من می‌خواهم قلبی را تسخیر بکنم، مثلاً یکی را می‌خواهم به من نمی‌دهند، این بابا هم می‌گوید من قلبش را برایت تسخیر می‌کنم، که بله این را بی‌قرارش کردم و خلاصه در آن ماجرای طلسم این تسخیر قلب را انجام می‌دهند، یکی می‌آید احضار آدم زنده را می‌خواهد، فلان دختر بیاید، فلان مرد بیاید و... و می‌نویسد حالا روی صفحه فلزی، می‌گذارد روی آتش و انجام می‌شود یا بعضیها روی کاغذ است و... و خلاصه کلام با کمک این لشکریان مقاصد خودش را به مورد اجراء

می گذارد، اینها همه مستند است، همش از داخل کتب معتبر خدمتتان ارائه می کنیم، حالا فردی که رفته دنبال این قضایا فکر می کند که دیمی است، دعا نویسی همان اسب تراواست، یک پوشش است، فکر می کنند که دعا هست، دیگه نمی داند مکانیزمش شراست و رفتیم با یک شری درگیر شدیم که ما هم به مقاصدمان برسیم ، خوب اینها راه می افتند می روند سراغ آن فرد ، می روند آنجا، معمولاً ما هم که در فاز منفی هستیم، انجام دهنده، سفارش دهنده و سوژه همه از دم درگیر می شوند، نه این خیر می بیند، نه آن خیر می بیند و نه آن کسی که کننده است و چنین توانی دارد، وقتی می روی به زندگیش نگاه می کنی می بینی که در بد بختی و فلاکت بسر می برد، آن کسیکه سفارش داده می بینی که گرفتار و در بد بختی و فلاکت است و آن کسی هم که اسیر شده که دیگه هیچی و شما در این تجارتان می بینید که وقتی که این موجود می خواهد بیاید بیرون می گوید نمی توانم، می گوئیم چرا، می گوید آنجا از من گروگان نگه داشتند ، یعنی برایشان یک چیزهایی پیش آوردند که توان بیرون آمدن ندارد و وقتی که کنترل تشعشع منفی یک را می دهیم بندش نسبت به مبداء پاره می شود، یعنی ارتباطش با آن مبداء قطع می شود و آزاد می شود که بیاید بیرون و بعد از آن دیگه راحت می آید بیرون ، بنابراین این ماجرا متأسفانه در دنیا و در سرتاسر طول تاریخ یعنی انسان از زمانی که دست چپ و راستش را شناخت این مسائل را داشته و می دانسته ، عده ای استفاده کردند و عده ای هم سیاهی لشکر بودند و از این در آمدند و از آن در رفتند ، نمی دانستند چی به چی هست و چطوری هست و خلاصه درگیر شدند، اما همه ما به نوعی مقصر هستیم چون اگر هم بگوئیم که ما مورد تسخیر قرار گرفتیم ، می گویند می بایستی در قلعه وجودی را می شناختی و می بستی، خودت را می شناختی و می دانستی چی به چی هست، می بایستی آگاه می شدی، جرم ما نا آگاهی هست، گناه ما نا آگاهی هست، یعنی هر بلایی به سر ما آمده می گویند تقصیر خودت بوده، می بایستی می دانستی کجا رفتی، چرا رفتی، چرا آن فهمیده که چه استفاده یا سوء استفاده بکند، پس او از کجا فهمیده، تو هم می بایستی ضدش را می فهمیدی ، کنترل تشعشع منفی اجازه نمی خواهد برای کسی که انجام داده ، کسی که سفارش داده و کسی که مورد سوژه هست می توانید استفاده بکنید، منتها به فرد فرد ، یعنی تک تیر اندازی، جمع را یک دفعه مورد اصابت قرار ندهید تا دوره ۷ ، چون حمله می آورد ، بگذارید تا در دوره ۷ حفاظهایش را بگیرد بعد در روح جمعی چیزهای جمعی را می دهیم ، ما اینکار را می کنیم، منتها در ارتباط روح جمعی و با حفاظش ، بحث حفاظ را توضیح بدهم ببینید من این مثال را زده ام، گفتم اگر یکی مسلسل دستش باشد هم مسلح بحساب می آید و هم مسلح بحساب نمی آید، بحساب می آید وقتی که آدمها مقابلش باشند ولی وقتی که یک تانک مقابلش هست، این مسلسل می شود یک چماق، آنجا چیز دیگری می خواهد بنابراین ما الآن وقتیکه می گوئیم این اسلحه ، این انفرادی است ، سلاحی نیست که بگیری دستت در مقابل تانک بایستی، مثلاً برای روح جمعی، برای بشر، برای جمع کارهای کلان انجام بدهیم، اگر بخواهیم کار کلان انجام بدهیم یک آربی جی می خواهیم یا می خواهیم که برویم بایستیم جلوی تانکی، حالا آن تانک ببیند ما با یک آربی جی ایستادیم جلویش جامی زند، به این موضوع توجه کنید که بحث کلانش را بگذارید که با حفاظ مناسب برویم که مورد حمله واقع نشویم ، فعلاً انفرادی هست تا دوره ۶ به بعد ، دوره ۵ ارتباط روح جمعی را پیدا می کنیم و از اونجا به

بعد در ارتباط روح جمعی می‌توانیم آن کارهای کلان را انجام بدهیم، همانکاری که الآن شبکه منفی دارد از آن به نهایت استفاده می‌کند.

| | | | |
|------------------------------|-------------------------|----------------------------|---------------------------------------|
| ساقی بگن خار جان را | دریاب حیات جاودان را | ای آنکه نخوانده ای تو حرکز | از لوح درون خط روان را |
| کین یک دوسه روز عمر باقی است | از دست مده می‌مغان را | فردا که به پرش آرد | در مجلس شکر صوفیان را |
| وان دم که تهنی شود صراحی | بفروش به جرد ای جهان را | ماست شراب جام ساقی | کونیم حدیث این بیان را |
| در فصل بهار موسم گل | بی عشق مدار عاشقان را | ما صوفی صنوه صغایم | میخورد ز خودیم از خدایم - مطار |

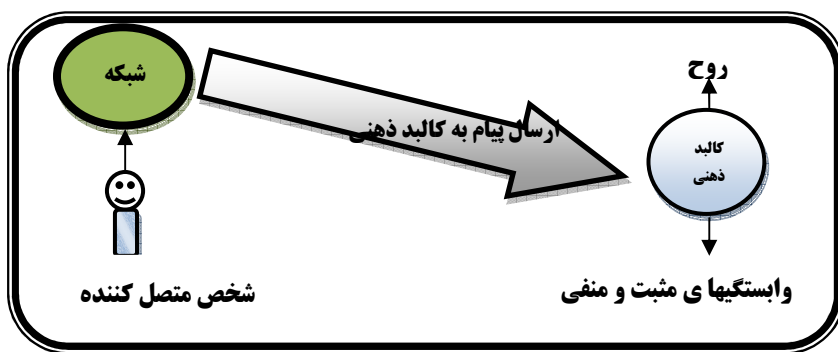
در پاسخ به سؤال؛ در خصوص اعمال کنترل تشعشع منفی بر روی جمع. استاد؛ ببینید نظر شما وقتی هست روی تک تک افراد است، اصولاً لیست را هم حتی نظر بکنید ولی باز در آنجا لیست شما محدود است و اسامی مشخص است، ولی برای یک عده نامشخصی مثلاً برای مردم تهران، اینجا اسمشان کجاست، اسمی ندارید، لذا می‌شود جمع که در حلقه‌های روح جمعی آن کارها را انجام می‌دهیم اما الآن افرادی را که شما کار می‌کنید اگر هزار نفر هم هستند اسمشان مشخص است.

در پاسخ به سؤال؛ در خصوص ماندگاری اثر کنترل تشعشع منفی؛ استاد؛ اصولاً شما وقتی که کنترل تشعشع منفی را کار می‌کنید تا این لحظه یک قطع شدگی پیش می‌آید، حالا اگر فردا، یک روز دیگر، چند روز دیگر دوباره یک کار جدید انجام بدهند، این دیگه یک مسأله جدید است و شما الآن می‌زنید قطع می‌کنید، بهتر است که برای افرادی که کار می‌کنید تا یک مدتی آنها را برایشان کار بکنید چون بعضیها هستند که مدام در درگیریهائی هستند تا دو سه هفته‌ای برایشان مدام کار بکنید تا به یک سر انجام مشخص برسد، بهر حال بهتر است تا ما ادامه بدهیم تا زمانیکه به یک گزارش مطلوب برسیم، این ارتباط راه دور و نزدیک ندارد و اجازه هم نمی‌خواهد.

تشعشع مثبت ۲

تشعشع مثبت ۲ را ما می‌دهیم به کالبد ذهنی که کالبد ذهنی را به زندگی اصلی خودش توسط روح هدایت بکند کالبد ذهنی تحت تأثیر یکی روح و یکی هم وابستگیهای مثبت و منفی قرار دارد، روح می‌خواهد آن شرح وظیفه کالبد ذهنی را در زندگی اصلی خودش هدایتش بکند، ما وقتی می‌آئیم تشعشع مثبت اعلام می‌کنیم به شبکه مثبت، شبکه مثبت این پیام را به کالبد ذهنی می‌دهد که به پیام روح توجه بکن، یعنی ما به شبکه اعلام می‌کنیم، شبکه به کالبد ذهنی اعلام می‌کند که به پیام روح توجه کن و این را مرتب پالس می‌کند، حالا کالبد ذهنی می‌تواند توجه بکند و می‌تواند توجه نکند، ولی تجربه نشان می‌دهد که عمدتاً توجه می‌کند، بعضی مواقع بالاخره اینقدر این پالس را می‌دهد تا توجه کالبد ذهنی را جلب بکند وقتی که کالبد ذهنی به پیام روح توجه می‌کند معمولاً این پیام گیرا است، کانال نور را نشانش می‌دهد معمولاً در درصد قابل توجهی این پیام گیرا است و کالبد ذهنی جذب می‌شود و

خلاصه می رود به زندگی اصلی خودش، این تشعشع مثبت ۲ است، تشعشع مثبت ۲ را می شود بدون تشعشع دفاعی هم کار کرد، مثلاً یک مجلس ترحیم می رویم در کنار همه مراسمی که داریم حالا در ایران یا در هر جایی هستیم مثلاً آمریکا هستیم، می رویم تشیع جنازه مسیحی، زرتشتی، کلیمی و... ، ما کاری نداریم با آن تشریفات که خودش دارد جدا جلو می رود، ما تشعشع مثبت ۲ را اعلام می کنیم برای فرد در گذشته، بر سر مزار می رویم یا مجالس ترحیم می رویم، یا بعضیها می گویند که ما در پیرامونمان روحهائی را متوجه می شویم که حالا معمولاً هم بستگانمان هست ، در این صورت بدون تشعشع دفاعی هم می شود تشعشع مثبت ۲ را اعلام کرد، اگر تسخیر نکرده باشد با همان پیام می رود ، اما اگر تسخیر کرده باشد حتماً تشعشع دفاعی را می خواهد، یعنی تشعشع مثبت ۲ رفع تسخیر نمی کند، اما اگر در پیرامون ما باشند ما خودمان خیلی تجربه داریم مواردی که به ما گفتند و کار شده ، تشعشع مثبت ۲ اجازه نمی خواهد .



در پاسخ به سؤال ؛ در خصوص اینکه می گویند تا ۴۰ روز روح مُرده هست استاد ؛ بعضیها می گویند تا یک سال اصلاً نمی داند که مُرده ، قبول نمی کند که مُرده ، این موضوع که قبول نمی کند مُرده صحت دارد ولی نه در مورد همه، بستگی دارد ، بعضیها آنقدر وابسته به زندگی هستند که تا یک سال بلکه تا ده سال هم قبول نمی کنند که مُرده اند، ما برخورد کردیم با کسی که گفته نه من مُردم من زنده ام، شما هم ممکن است برخورد بکنید و ممکن هم هست که یکی در دم مرگش را قبول بکنند، این قانون نیست که تا ۴۰ روز روح هست، اصلاً این صحبتها نیست، ما کار خودمان را می کنیم و نتایجش را هم می بینیم، ببینید این روح دارد پیام می دهد و می خواهد کالبد ذهنی را بکشد بالا ولی اصلاً کالبد ذهنی بالا را نگاه نمی کند (منظور به روح توجه نمی کند) که اصلاً ببیند روح هم هست، آنقدر سرگرم پائین هست که به پیام روح توجه نمی کند ولی این ماجرا (اعلام تشعشع مثبت ۲) توجه او را به سمت بالا می کشاند، باعث می شود توجه بکند، کالبد ذهنی این پیام را می گیرد که به روح توجه کن، در جاهائیکه مثل مجالس ترحیم، مثل تشیع جنازه ها وقتی شما تشعشع مثبت ۲ اعلام می کنید متوجه می شوید که فضا سبک می شود و یک جور هائی همه چیز راحت تر می شود، اینها را می توانید تجربه بکنید ، اجازه هم نمی خواهد ، در مورد خودمان هم بعداً برای ما می فرستند (باخنده حاضرین).

جلسه چهارم

- بررسی نتایج استفاده از حلقه ها و اسکن دوره (بر اساس گزارش افراد حاضر در کلاس).
- شرح مکانیزم جهنم (دلیل طراحی جهنم - منظور از سوختن در جهنم -.....) - توضیح خلیفه الهی (بعد از جهنم) - معرفی اعراف - .
- توضیح اسرار حق و اسرار خلق - . توضیح مفهوم توکل (توکل به خدا - توکل به خود) .
- معرفی کنترل تشعشع منفی ۲ (به عنوان حلقه طلب خیر در رابطه با چشم زخم) .
- برقراری ارتباط کنترل تشعشع منفی ۲ (استارت حلقه) .
- معرفی کنترل تشعشع منفی ۳ (به عنوان حلقه طلب خیر در رابطه با رفع مشکل نفوذ و مسخ شدن) .
- اشاره به روش های مسخ کردن (استفاده از موجودات غیر ارگانیک و یا اتصال مستقیم به شبکه منفی) .
- بیان تفاوت طلسم ، تسخیر و نفوذ .
- برقراری ارتباط کنترل تشعشع منفی ۳ (استارت حلقه) .

مفهوم توکل

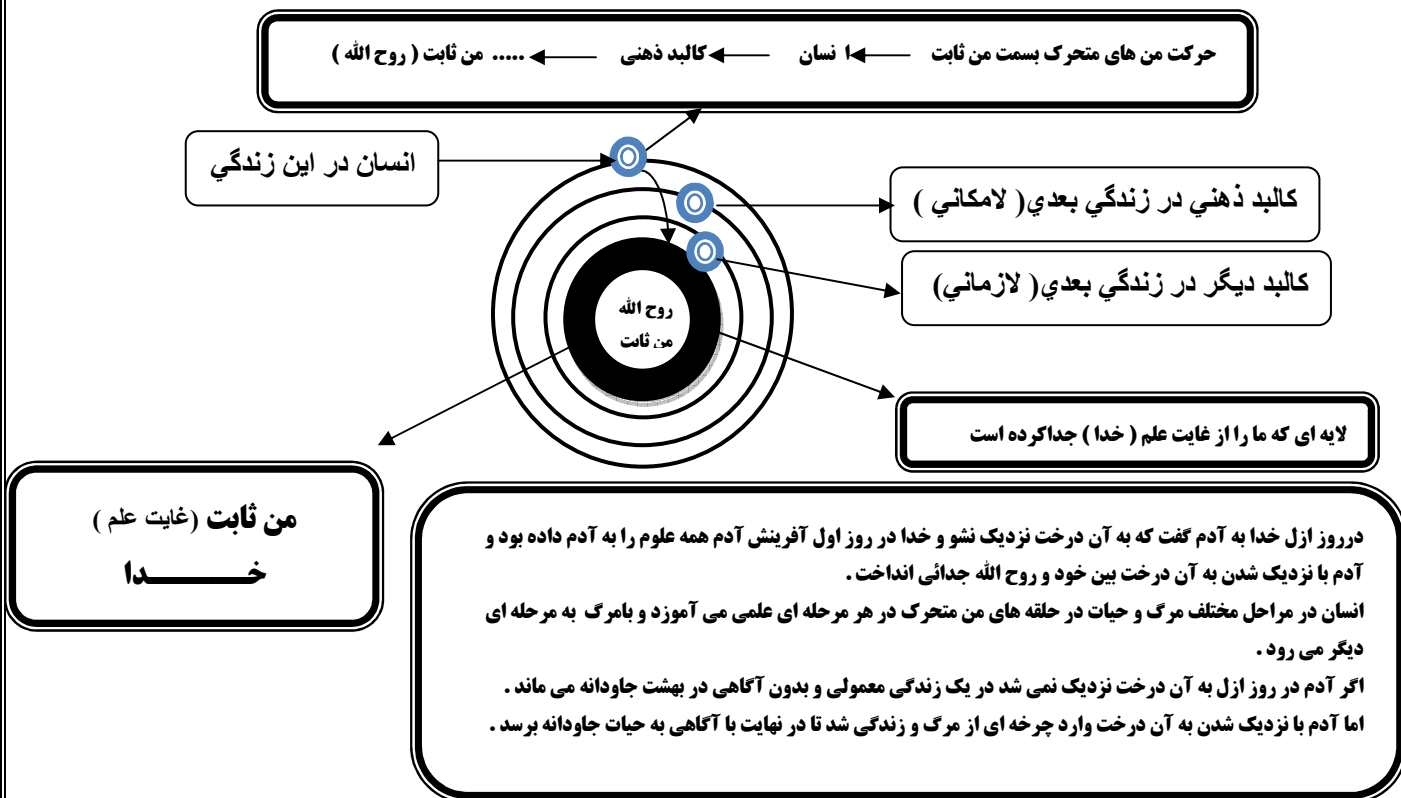
توکل در واقع زمانی حاصل می شود که ما به اعتماد رسیده باشیم ، اعتماد به اینکه چیزی اشتباه نیست ، قوانین اشتباه نیست ، ما باید مراحل را طی کنیم باور ، ایمان ، اعتقاد تا به اعتماد برسیم ، در این خصوص همیشه از یک مثالی گویا استفاده می کنیم، ما در مراجعه به دندانپزشک وقتیکه برای بار اول بر صندلی مخصوص می نشینیم هر بار که دست پزشک بسمت دهان و دندان ما می رود ، دست ما هم بالا می رود که دست او را بگیریم ، اما در دفعات بعدی وقتیکه به کار او اطمینان و اعتماد پیدا کردیم دیگر بمانند بار اول دست ما بالا نمی رود ، اینجا ما رسیده ایم به اعتماد به کار او و توکل کرده ایم به او چون مطمئن شده ایم به اینکه از او برمی آید ، اما در کار هستی زمانی ما به اعتماد می رسیم که مسائل هوشمندی را شناخته باشیم ، قوانین هستی را متوجه شده باشیم که در آن خطا و خلافتی نمی تواند باشد و او کار خودش را بلد است و ما می توانیم به قوانین او اعتماد بکنیم و در این رابطه به هستی اعتماد داشته باشیم . ما به هستی اعتماد نداریم ، به کار هستی اعتماد نداریم ، مطمئن نیستیم که او کار خودش را بلد هست ، مطمئن نیستیم که توانسته بین ما عدالت را برقرار بکند ، مطمئن نیستیم که حکمت او دارد درست عمل می کند ، ولی داریم می رویم که دانسته های خودمان را در این مورد نه تنها تکمیل کنیم بلکه ادراک مان را هم در واقع در این خصوص سروسامانی بدهیم تا بتوانیم خیال راحت زندگی کنیم ، این خیال راحت زمانی پیش می آید که ما مطمئن شویم که هستی کار خودش را بلد هست و او اشتباه نمی کند ، اگر اشتباه باشد از جانب ما ممکن است باشد ، لذا وقتی متوجه شدیم که تنها عاملی که انسان دارد اشتباه بکند خود ما هستیم ، این خیلی بما کمک می کند که دیگر بیرون از خودمان دنبال اشتباه نمی گردیم ، بیرون ز تویمت از خود بطلب هر آنچه خواهی دیگر بیخود بهانه نمی آوریم و روز بروز بیشتر در جهت شناخت هستی برمی آئیم ، و بیشتر متوجه اشتباه کاریهای خودمان می شویم ، بیرون از ما همه چیز

درست است ، همه قوانین اراده الهی هستند و دارند بخوبی پیش می روند ، لذا ذهنمان را صرف آنطرف قضیه نکنیم بلکه صرف خودمان بکنیم ، مفهوم اعتماد و توکل زمانی پیش می آید که ما این مراحل را پشت سر گذاشته باشیم و کار خودمان را انجام بدهیم، آنجائیکه از دست ما خارج است دیگر تنها اعتماد است و توکل است و از طرف دیگر هم ما را به شناخت مشکلاتمان یاری بکند و از درگیری و تضاد با خدا و هستی بکاهد ، داشتن توکل به حرف نیست، دنیای عرفان ، دنیای ادراک و دنیای اشراق به سخنرانی و کتاب نیست ، لذا ما تا نیائیم با هستی و هوشمندی آشنا نشویم و در آن قرار نگیریم و وارد میدان نشویم و تجربه نکنیم به آن اعتماد و توکل نمی رسیم، بعد از تجربه کردن است که اعتماد و توکل پیش می آید، لذا یک متغیر پیدا می شود و آن هم ما هستیم ، انسانها مدام دنبال این قضیه هستند که کجای حکمت خدا اشکال دارد ، کجا کار خدا اشکال دارد ، کجا می توانند از خلقت و قوانین ایراد بگیرند و ما انسانها انرژی ذهنی زیادی را بدینگونه صرف می کنیم ، مدام می گوئیم چرا من ؟ تا زمانیکه ما می گوئیم چرا من ، یعنی اعتماد نداریم که طراحی هستی درست صورت گرفته ، به کار خدا اعتماد نداریم ، ولی بعد از اینکه چشمه هائی را تجربه کردیم ، آنوقت هست که می توانیم بگوئیم که ما تجربه کردیم و به باور رسیدیم که کار طراحی خلقت ، بدون عیب و نقص است ، لذا اعتماد کردیم و از اینجا به بعد این اعتماد کار ما را ساده و راحت می کند ، دیگر لازم نیست که همه هستی را بگردیم ۵۰ سال ، ۶۰ سال تا از کار خدا اشکال بگیریم و بعضی مواقع هم به نظر خودمان اشکال هم گرفتیم و فکر می کنیم خوب هم گرفتیم ، لذا ما بابد با کار عملی خودمان ترتیبی بدهیم که به آن اعتماد برسیم و بدانیم که همه چیز درهستی قابل اعتماد هست و دارند کار خودشان را بخوبی انجام می دهند ، بلدند چکار بکنند و قوانین اشتباه نمی کنند .

مکانیزم جهنم

خوب گفته شد فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم پیش او به سجده درافتید- حجر ۲۹ وقتی این مرکب را آماده کردیم از روح خودم در آن دمیدم پس ما یک من ثابت داریم و یک من متحرک داریم، در آنجا گفته شد که وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ به این درخت نزدیک نشوید - بقره ۳۵ به این درخت نزدیک نشوید، ما چکار کردیم شدیم، حالا می دانید که همه اینها سمبلیک است ، همه اینها مفاهیمی است که کشف رمز دارد و این درخت هستی را بعداً راجع به آن صحبت می کنیم که چرا گفت درخت و این درخت چیه و چرا اسمش درخت است اما وقتی گفته شد که به این درخت نزدیک نشوید اولاً یعنی اینکه می توانید بشوید یعنی می توانستیم بشویم که گفت به درخت نزدیک نشوید، لذا یکی این که تفویض اختیار شد که مختارید نشوید، خطاب به موجود مختار می گویند که نزدیک نشو، اگر مختار نباشد که نمی آیند چنین چیزی به او بگویند، پس اولاً تفویض اختیار شد، ثانیاً در همانجا تفویض کیفیت شد یعنی آدم موجودی کیفیت طلب شد، یعنی دنبال کیفیت است، در هر مرحله از زندگی دنبال کیفیت هست، مثلاً همین الآن که ما آدمیزاد هستیم از آدم زاده شدیم، یک بخشی جدا شدیم از آدم و

اسممان شده انسان، در مرحله دیگر از آدم جدا می شویم، می شویم کالبد ذهنی، آدم با آدمیزاد این تفاوت را دارد که آدمیزاد در واقع بخشهای جدا شده از آدم هست، این آدم دارد یک مسیری را طی می کند در هر مرحله یک نمودی دارد و یک اسمی دارد، در همین مرحله انسان می داند که آخر این واقعیت مرگ هست، از نظر واقعیت می گویم نه، از نظر حقیقت، عمر من بسر رسد چه شیرین و چه تلخ **پایان** ما به خوردن می رسد و بعد از آن چه نان خشک بخوریم چه در کاخ زندگی کنیم، چه توی کوخ زندگی بکنیم فرقی نمی کند اما انسان دنبال کیفیت است دنبال این است که این چند صباح را هم به بهترین نحوی زندگی بکند، این بواسطه کیفیت طلبی ماست که از همانجا که به ما گفته شد که اینجا ساکن شو، بخور بیاشام و... به این درخت نزدیک نشو و از آنطرف این خبر را به گوش ما رساندند که اگر به این درخت نزدیک بشوی مثل خودش جاودانه می شوی، ما بین دو تا حالت قرار گرفتیم یک زندگی بخور و نمیر و اینطرف قضیه رشد و شکوفائی و جاودانگی با کیفیت ما را آشنا کردند و ما کیفیت بالاتر را انتخاب کردیم، این بواسطه این بود که ما را با کیفیت آشنا کردند، بعد از اینکه گفتند که به این درخت نزدیک نشوید و ما نزدیک شدیم بین ما و او یک لایه ای بوجود آمد و ما را از او در واقع جدا کرد، حالا این من متحرک همانطوریکه دارد می آید جلو لایه لایه هائی دارد که هر لایه یک زندگی است برای او (توضیح روی شکل ذیل)



اینجا می میرد می آید اینجا، می میرد می آید اینجا و... دارد به سمت من ثابت نزدیک می شود و سرانجام به یک جائی می رسد که مثلاً فرض کنید اگر ما الآن اینجا هستیم اسم مان انسان هست و در زندگی بعدی اسم هست کالبد ذهنی، کل این موجود اسمش هست آدم، کل این موجود با این همه لایه هائی که دارد اسمش هست آدم اینجا الآن دارد یک

تجربه‌ای می‌کند به شکل ما، این شکل اسمش انسان هست، تجربه‌اش در زندگی بعدی اسمش کالبد ذهنی است، در زندگی بعدی آن یک اسم دیگری، در زندگی قبلی یک اسم دیگری، آدمیزاد یعنی اینها آدمیزاد هستند، یعنی چیز هائی که از آدم جدا می‌شوند، یعنی جزء بخشهای مختلف است مثل پیاز هست که ما برای هر لایه‌اش یک اسم می‌گذاریم، حالا در پیاز البته همه لایه‌هایش مثل هم هست ولی اگر هر لایه‌اش یک جوری بود یک ماجرائی داشت، یک مزه‌ای داشت دیگه مجبور می‌شدیم حتماً برایش اسم گذاری بکنیم، حالا وقتی که ما مرگ های متعدد را داشتیم و آمدیم به اینجا رسیدیم در نهایت می‌رسیم به یک بخشی که چسبیده به او خواهیم شد، اما نمی‌توانیم با آن تلفیق داشته باشیم و این لایه ما را جدا کرده و به اضافه اینکه کارماهای منفی ما هم انتقال پیدا می‌کند می‌آید اینجا با این اضافه می‌شود، بطوریکه یک نفر ممکن است لایه‌اش اینقدر ضخامت داشته باشد و یک نفر مثلاً به یک اندازه‌ای دیگر، خوب حالا می‌خواهد تلفیق صورت بگیرد چرا تلفیق باید صورت بگیرد، چون اینطرف تمام اریکه قدرت الهی این تو خوابیده، گفت وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت - بقره ۳۱، همه علم‌ها و اسماء را دادم، حتی علم خدائی را، چون می‌گوید کلها هرچه می‌گوئیم باید آن تو باشد، اگر سؤال کنیم علم خدائی هم هست باید بگویند که بله هست، اما اینطرف تجارب زندگیهای مختلفش را دارد، می‌رسد به اینجا، الان اگر ما به این دسترسی پیدا بکنیم اریکه قدرت الهی را در اختیار داریم اگر دسترسی پیدا نکنیم فقط تجارب زندگیهای مختلفمان را داریم، مثلاً ما اینجا همین هستیم که هست، نوزاد به دنیا آمده یک تجاربی از قبل آورده الان هم زندگی کردیم شده این ولی هرگز از این بالاتر نخواهیم رفت اگر تلفیق صورت نگیرد، حالا حتی در زندگی‌های بعدی هم که داریم می‌رویم در لامکانی و لازمانی باز هم محدودیت خواهیم داشت، لذا جهنم طراحی شده، حالا تا اینجا را بگوئیم که خوب مرگ گفتیم که جزء رحمانیت است که بطور خاص شامل حال همه می‌شود و ما را به او نزدیک، نزدیک و نزدیکتر می‌کند، اگر مرگ نبود به او نزدیک نمی‌شدیم، نمی‌توانستیم نزدیک بشویم، حالا آمدیم و رسیدیم برای این که ما بتوانیم به این اریکه قدرت دسترسی پیدا بکنیم جهنم طراحی شده، این دوتا وارد جهنم می‌شوند (من متحرک و من ثابت) این لایه در جهنم از بین می‌رود، این لایه‌ای که ما را از او جدا کرد، این لایه از بین نمی‌رود مگر در جهنم، تمام کارماهای منفی ما، ما را از او جدا کرده اینجا جمع می‌شود، آن لایه اولیه که اصلاً ما را جدا کرد از اول، اینها با هم راهی ندارد از بین رفتنش مگر این که این اتفاق در جهنم بیافتد و با هم وارد بشود و این از بین می‌رود و از آنطرف این تلفیق صورت می‌گیرد من ثابت و من متحرک، گفته هر جا باشید من با شما هستم و بعد یک مسأله دیگر آیا گفته شده ما وقتی می‌رویم در جهنم آن بخش مرکزی ما را از ما جدا می‌کنند، یعنی روح الله را می‌کشند بیرون و بعد خودمان را می‌اندازند آن تو، بدون روح الله اصلاً ما معنی نداریم، یعنی آن چیزی را که ما را ما کرده همان بخش مرکزی وجود ماست، بخش مرکزی وجود ماست که ما از آن جدا هستیم، یعنی یک خط قرمز آن وسط کشیده شده ما هم خدائیم و هم نیستیم آن بحث درک انالحق همین است که درواقع ما هم خدائیم هم در عین حال هیچی نیستیم حالا اینجا وقتی وارد جهنم می‌شود آنطرف ما یک چیز دیگر داریم (در پاسخ به سؤال؛ استاد؛ نه من معنوی اصلاً یک بخشی هست که اینجا با ما دارد حرکت می‌کند و خدماتی به ما می‌دهد که آن را هم جدا بررسی می‌کنیم) (در پاسخ به

سؤال ؛ در خصوص اینکه آیا همه وارد جهنم می‌شوند استاد ؛ وَقْنَا عَذَابَ النَّارِ - بقره ۲۰۱ و ما را از آتش ناآگاهی دور بدار مال اینجاست اما آنجا می‌گوید **وَإِنْ مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا هِيَ كَسِ** از شما نیست مگر [اینکه] در آن وارد می‌گردد- مریم ۷۱ نیست هیچکدام از شما وقتی می‌گوید **وَإِنْ مِّنْكُمْ** ، نیست هیچکدام از شما ، اگر دسته‌ای منظور باشد باید بگوید که هیچکدام از آن دسته‌ها نخواهند بود ولی وقتی می‌گوید **وَإِنْ مِّنْكُمْ** یعنی هیچکدام از شما، رفرنسی به هیچ دسته‌ای نمی‌دهد شما رفرنسش را بیاورید آنجائی که می‌گوید اینکار را بکنید می‌روید اینجا آنکار را بکنید می‌روید آنجا این را بیاورید که جدا کرده باشد ، **در پاسخ به سؤال ؛ در خصوص اینکه گفته می‌شود تا ابد در آنجا می‌ماند استاد ؛ جَنَاتٍ تَجْرِي** مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بهشت‌هایی درآورده می‌شوند که از زیر [درختان] آن جویبارها روان است که به اذن پروردگارش در آنجا جاودانه به سر می‌برند - ابراهیم ۲۳ خالدون فیها، لامکان ولا زمان است، کسی که آن تو هست منتظر یک ثانیه دیگر هم نیست و برای او ابدی بنظر می‌آید ولی عالم بالا گفتند **إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ** ای انسان حقا که تو به سوی پروردگار خود بسختی در تلاشی- انشاق ۶ از نظر ناظر بالا این تمام می‌شود ولی از نظر کسی که آن تو هست (داخل جهنم) زمان مفهوم ندارد فکر می‌کند که ابدی است ، یعنی انتظار ثانیه دیگر را ندارد ، دنیا هم برای خودش جهنم دارد و هم بهشت دارد زندگی بعد هم همینطور است، زندگی بعد هم همینطور ولی این جهنم مکانیزم خاصی دارد ، **آنچنان گرم است بازار مکافات عمل دیده که مینا بود هر روز روز مشراست - ماب تیزی** از نظر ما اصلاً از این دست دادیم از آن دست گرفتیم، این فکر را کردیم آن ضربه به ما خورده بنابراین ما تقریباً می‌شود گفت که تسویه حساب هستیم ولی آن ماجرای اصلی کارماهای ما، سوء سابقه‌های ما یک ماجرای دیگری دارد که اینجا مورد بررسی قرار می‌دهیم ، بنابراین در این مکانیزم خلاقانه‌ای که برای جهنم طراحی شده این تلفیق و این تزویج در واقع اتفاق می‌افتد یعنی در واقع جهنم تالار ازدواج است و اگر جهنم نبود این لایه از بین نمی‌رفت و این امتزاج صورت نمی‌گرفت و حالا بعد از این است که خلیفه الهی رُخ می‌دهد و ما سوار بر اریکه قدرت الهی قرار می‌گیریم ، اینجا ما چیزی در دستمان نیست و بین ما و خدا سنخیتی نیست که ما جانشین او باشیم و می‌بینید که اصلاً نماینده خوبی هم که به هیچ عنوان نیستیم و بعد ما چه کسری از هوشمندی او هستیم، چه کسری از هوشمندی او دست ماست، چه کسری از علم او در دست ماست، همه چیز را که بدانیم تازه هیچ چیز نمی‌دانیم ، بنابراین باید یک سنخیتی باشد بین اون بخش و جانشین ، باید یک سنخیتی باشد که خوب در این موقعیت نیست اما بعد از جهنم سه مرحله طی می‌شود که مرحله جنات ، عدن و رضوان و در این مرحله جنات، بهشت در کثرت است که هرکسی برای خودش بهشت می‌سازد، **جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا** بهشت‌هایی درآورده می‌شوند که از زیر [درختان] آن جویبارها روان است که به اذن پروردگارش در آنجا جاودانه به سر می‌برند- ابراهیم ۲۳ خوب جنات یعنی بهشتها، چند تا جنت یعنی به تعداد ، چگونه ساخته می‌شود **مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** نهر؛ کانال جاری شدن آگاهی، آب؛ آگاهی، نهرکانالی که آگاهی در آن جاری می‌شود، **مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** بر اساس آن کانالهای آگاهی که ما جاری کردیم، ما جاری می‌کنیم، ما داریم، بهشت هیچ دو نفری مثل هم نخواهد بود، هرکسی بهشت خودش را خودش می‌سازد و بعد یکی در آنجا حوری قرار می‌دهد ، یکی

... و این ماجرا بستگی به سواد و اطلاعات هرکسی در آنجا تعریف می شود، مرحله تجربه خلیفه الهی و بعد در مرحله رضوان بهشت در وحدت در این بهشت در وحدت ما متوجه می شویم که هدف ساخت بهشت نیست بلکه هدف تجربه خود اریکه قدرت الهی است، نه ساخت بهشت و مرحله بعدش جنتی در واقع بهشت در لا تضادی یعنی الیه راجعون، بعد از اینکه این مرحله را تجربه کردیم از ما سؤال می شود أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ آیا پروردگار شما نیستیم - اعراف ۱۷۲ خدائی را تجربه کردی حالا بگو بینم هنوز من خدایت هستم یا برای خودت خدائی، آنوقت اگر جواب بله هست که رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَخَسْنَدُوا و خدایسند - فجر ۲۸ پیش می آید ، ما از او راضی و او از ما راضی و الیه راجعون و به جنتی یعنی بهشت خودش، یعنی لا تضادی، یعنی لامکان، لازمان و لا تضاد و دیگه ماجرا کاملاً فرق می کند ، خوب هدف من از این توضیح این بود که ما به آنچه که او طراحی کرده چگونه نگاه می کنیم ، می توانیم یکجوری نگاه کنیم و بگوئیم که این کارسوزاندن ما آخر و عاقبت می خواهد به کجا منجر بشود، حالا ما رفتیم جهنم و اشتباه هم کردیم، قبول هم داریم و ما رسوزاندند، آنطوری که بعضی ها نگاه می کنند که قرار است بیاندازند مان اینجا (جهنم) یا آنجا (بهشت) می خواهد بگوید که هدف در آنجا چی هست، بالاخره در آنجا از این مجازات ما چه نتیجه ای گرفته می شود و ما برای جهنم و مکانیزم جهنم را آنطوری که ما دریافت کردیم خدمت شما گفتیم در واقع بگوئیم که هر بخشی طراحی حیرت انگیزتری دارد، هر بخشی بر اساس یک ماجراهائی طراحی شده که موضوعش از این که ما می دانیم مفصل تر است و پشتش یک چیزی خوابیده که می خواهد کمال را تعریف کند، می خواهد بحث ارتقاء را تعریف بکند ، نه بحث صرفاً مجازات را، حالا دیگه در این رابطه چون نمی توانستند برای انسان در چند هزار سال قبل (چون این ماجرا از عهد عتیق است) توضیح کمال و بعضی از توضیحات را بدهند، لذا آمدند با یک اصطلاحاتی صحبت از یک مسائلی مثل عذاب و شکنجه دادند، اما یک بار هم توضیح خدمت شما دادم وقتی گفته می شود ما عذاب می کنیم چه کسی باید بترسد، گناهکار باید بترسد اصلاً فکر کنید که اشد مجازات را در هر مقطعی در نظر گرفته باشند خوب ما چرا باید ناراحت بشویم، فرعون باید ناراحت بشود، ستمکارها باید ناراحت بشوند، مثال زدیم گفتیم که بگویند عبور از چراغ قرمز دویست هزار تومان جریمه دارد، چه کسی ناراحت می شود ، آنکسی که از چراغ قرمز رد می شود، بقیه که طالب نظم اجتماعی هستند خیلی هم خوشحال می شوند آیا همینطور هست یا نه ، بنا براین یک ایراد بزرگ است که وارد می کنند می گویند که خدا چرا گفته عذاب می کنیم ، اصلاً شما نباید این سؤال را بکنید چون باید خوشحال باشیم که این مسأله وجود دارد در مقابل ستمکاران و ظالمان ، ربطی به ما ندارد چون ما علی القاعده نه فرعون هستیم نه این هستیم نه آن هستیم این چیزهائی هم که در سطح ما جاری هست حل و فصل شدنی است (سؤال ضمن بحث ؛ اگر من مثلاً فرعون بودم ممکن بود که باز من آن روش را پیشه بگیرم استاد ؛ ببینید تاریخ می گوید بله امکان داشته، پلوس شکنجه گرا می توانیم مثال بنزیم، پلوس یکی از رسولان معروف در عالم مسیحیت است که در واقع پلوس بود که مسیحیت را در دنیا بعد از عیسی مسیح (ع) ترویج داد، یعنی در واقع با دست پلوس مسیحیت به دنیا معرفی شد، پلوس کارش شکنجه گری بود و کارش این بود که مسیحیها را بگیرد و شکنجه بکند، زندان و اذیت و آزار بکند، خوب یک جرقه ای یکدفعه او را ۱۸۰ درجه برگرداند، خودمان هم از این شخصیتها داریم همه جای دنیا دارند، نه اینکه مخصوص

مخصوص آنها باشد ، همه جای دنیا هست و نشان می دهد که امکان اونیب و برگشت وجود داشته برای همه وجود داشته و از این قاعده کسی استثنا ندارد .

ادامه بحث مکانیزم جهنم ؛ لذا خیلی اهمیت دارد که ما به نقشه الهی چه جور نگاه کنیم، اگر به گونه ای نگاه کنیم که

این نقشه یکجوری بچه گانه، ساده لوحانه به نظرمان بیاید آنوقت راجع به خودش هم دیگه اونجوری نمی توانیم برداشت داشته باشیم، اگر ما آمدیم هوشمندی را تجربه کردیم برای این بود که اول بدانیم یک چیزهایی هست، وقتی

هوشمندی هست ، بقیه نقشه ها هم باید هوشمند باشد، نمی تواند نقشه دیمی، الکی و بچه گانه باشد ، بهر صورت

نقشه پشت این را به اینصورت حالا بیائیم نگاه بکنیم، ببینیم که رحمانیتش باعث طراحی جهنم شده ، اگر جهنم نبود

ما به او نمی رسیدیم، چرا اینجوری نگاه نکنیم الان با این مکانیزم اگر جهنم نبود ما به او نمی رسیدیم چرا اینجوری

نگاه نمی کنیم ، چرا هرگز اینجوری به این مسأله نگاه نکردیم یعنی در واقع گفتیم بسم الله الرحمن الرحیم ، رحیمش

صحبت از مرگ و جهنم است، رحمانش هم که سایر حلقه هاست که قرار است به ما کمک بکند و تسهیلاتش است، چرا

اینجوری نگاه نمی کنیم به خلایق او به قدرت او، یا این است که یک پدری را در نظر بگیریم ، یک مشت شکلات

جلوی بچه اش قرار بدهد بگوید که اگر تا فردا دست به این شکلاتها نزنی برای تو دو چرخه می خرم ، اگر دست

بزنی می زنی دستت را قلم می کنم ، خوب چنین پدری چه هدفی دارد که بچه اش تا فردا دست به این شکلاتها نزند

چه سودی از این قضیه قرار است ببرد ، البته الیه راجعون در واقع کثرت در وحدت است ، مثل آب، درس کثرت در

وحدت را می دهد ، بی نهایت مولکول H_2O دور هم جمع شدند اما یکی از آنها آیا ندائی غیر از آب سر داده ، شما

بر می دارید می گوئید آب ، هیچ مولکول آبی می گوید که من از آن مولکول بغل دستی ام آب تر هستم یا سرت

هستم ، همه شان متفق القول از یک آب گویند ، گفتیم جهان هستی کتاب مبین است ، هرچی بخوایم رفرنس را

می توانیم در بیاوریم، در آنجا یک اقیانوس H_2O بغل همدیگر دارند ندای کثرت در وحدت را می دهند ، این

ماجرائی است که دنبال می شود کثرت در وحدت، هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ اوست آن کس که شما را در

این سرزمین جانشین گردانید - فاطر ۳۹ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً وَ جُون پروردگار تو به

فرشتگان گفت من در زمین جانشینی خواهم گماشت- بقره ۳۰ گفتیم که ارض چیه، بستر حرکت است و آنچیزی که

ما می بینیم یک جزء کوچکی هست، یعنی این هستی که می بینیم یک جزء کوچکی از ارض است ، ارض یعنی حلقه

انا لله و انا الیه راجعون، خوب این بستر حرکت انا لله و انا الیه راجعون ، ارض همه واژه هایی که بکار می رود در قرآن

دو تا معنی می دهد، مثل هوا ، ارض، ماء و... الان عده ای در ایستگاه فضائی ساکن هستند، عده ای در آنجا ایند در

نزدیکی کرات منظومه شمسی ساکن می شوند آیا دیگر از ارض خارج شدند، دیگه جانشین الهی نیستند، اینجوری

باشد همین که در کره مریخ ساکن شدند می گویند ما دیگه خدائی نداریم و ما دیگه جانشینی زمین را عطايش را به

لقایش بخشیدیم و به ما می گویند که شما با خدای خودتان کنار بیائید ما دیگه خلاص شدیم آیا اینجوری هست ،

روی مریخ هم برویم می گوید که خالق کیه، هر جا باشیم می گویند که خالق کیه، اصلاً مگر ما می توانیم از این

ماجرای هوشمندی و از بحث خلقت جدا بشویم، هر جایی برویم می گوئیم که من کیستم، از کجا آمدم، چرا آمدم و

کجا می‌روم آیا غیر از این است، بنابراین ما دو بخش پیدا می‌کنیم، یک بخش جهان تک قطبی و یک ارض (حالا خوب می‌دانید که اینها همه فرضی است) آنجا جای او، اینجا جای جانشینش در روی یک سکه، یک سمت تجربه، یک سمت لاتضادی وقتی تضاد نباشد یعنی عدل معنی نمی‌دهد، یعنی نام معنی نمی‌دهد، صفت معنی نمی‌دهد، یعنی هیچی معنی نمی‌دهد، الان ما می‌گوئیم که چرا اینجا هستیم ولی وقتی برسیم به لاتضادی دیگه تضاد نیست که سؤال کنیم چرا ما اینجا هستیم اما اینجا الان به تبع این جایگاهمان مجبوریم سؤال کنیم، مجبوریم عدل را تعریف کنیم، مجبوریم حکمت را تعریف کنیم، اما وقتی می‌رسیم اینجا عدل، حکمت و همه اینها دیگه معنی نمی‌دهد، لاتضادی هست، تضادی نیست که بخواهید شما چیزی را عنوان کنید و این چرخه ازلی و ابدی هموار هست، یک سو تجربه هست یک رو صفت است یک رو ذات است، برادر مرد و عالم پاره توست بشت و دوزخ از پاره توست تویی از روی ذات پاره شاه شه از روی صفت پاره تو - طار یک چیزی ما دادیم بالا و یک چیزی بالا به ما داده، اما دوستان فراموش نکنند این مطلبی را که خدمتشان عرض می‌کنم ممکن است دوباره بگویند که آخه چرا اینجوری، چرا اونجوری، چرا ما را انداخت پائین و از این چراها، دوباره یادآوری بکنیم، گفتیم اینجا لامکان ولا زمان از اینجا ما جدا شدیم که بیائیم این چرخه رادور بزیم، چقدر زمان برده بود صفر ثانیه، یعنی هنوز از اینطرفش نرفتیم از آنطرفش آمدیم بالا، خوب اینطرف و آنطرفش کیه، ما ئیم، لذا گفتیم قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ - بگو پناه می‌برم به پروردگار مردم پادشاه مردم معبود مردم - نَاسِ إِلَهٍ ۳ حالا تقدم و تأخر باکیه از این قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ کی زودتر بوده، چون زمان ندارد، تقدم و تأخر معنی ندارد، لذا الان بالا با دوتا رأی از سه تارای ما داریم، ببینید بالا گفتیم قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ چند تایش ما هستیم چند تایش اوست، به این دلیل ساده چه کسی ما را انداخته پائین خودمان هستیم هم پائین هم بالا، پس این سؤال که چرا ما را انداختند اینجا بطور کلی ما فقط نیاز به یکسری ادراکات داریم، بنده هم این را نمی‌دانستم ولی تفهیم کردند من هم سر تا پا تضاد بودم ولی تضادم حل شد، اگر عنایت بکنیم به این مسائل که خیلی ریز است تضادمان با خدا بسیار سریع حل و فصل می‌شود.

چرا قبض روح؟

اصل ۱) هر چیز زمینی تاریخ انقضاء دارد. اصل ۲) همه لذتهای زمینی به تنفر ختم می‌شود. اگر اینچنین نبود همه چیز بی‌معنی و بی‌مزه می‌شد، حیوان بعنوان مثال یک اسب همیشه علف می‌خورد و هیچگاه نمی‌گوید که از این نوع علف خسته شده‌ام و دیگر نمی‌خورم، ولی انسان حتی بهترین غذای مورد علاقه خود را اگر چند بار پی در پی مصرف کند بیزار می‌شود، برای انسان هر چیزی هر چند خوب و مورد علاقه او باشد خیلی سریع به تاریخ انقضاء خود می‌رسد و تنها قبض روح است که به این وضعیت پایان می‌دهد.

سؤال؛ این که می‌فرمائید سمبلیک بوده چی هست استاد؛ سمبلیک بوده در قالب کشف رمز است، مثلاً فرض کنید اینجا که می‌گوید قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ کشف رمز می‌خواهد، آنجا می‌گوید وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً چون پروردگار تو به فرشتگان گفت من در زمین جانشینی خواهم گماشت - بقره ۳۰

آیا خدایا داشته بیاید به ملائک بگوید که من می‌خواهم در ارض یک جانشین قرار بدهم، آیا اینطوری هست، اصلاً وقتی می‌گوئیم **وَإِذْ قَالَ وَقْتِي** گفت یعنی یک جائی که زمان جاری هست، آیا بر خدا زمان جاری هست ، **ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ سَبِّسَ** آنها را بر فرشتگان عرضه نمود - بقره ۳۱ سپس یعنی زمان ، آیا بر خداوند زمان جاریست ، ولی آنجا که می‌گوید گفتیم که می‌خواهیم جانشین قرار بدهیم آنها گفتند **أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ** [فرشتگان] گفتند آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد- بقره ۳۰ کشف رمز هست ، به ما دارد می‌گوید که آنجا زمان نبود تا گفت به ملائک، ملائک همه چرخه را دیدند و گفتند **أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ** این موجود را می‌گذاری خونها بریزد، فسادها بکند، آنها ملائک فقط توانستند خونریزها و فساد ما را ببینند، بخش دیگر را ندیدند، چرا ندیدند، چون عشق را نمی‌فهمیدند، یک بچه‌ای نگاه می‌کند می‌بیند که یکی به یکی یک چیزی گفت و او خندید، یعنی با آن افکار کودکانه خودش نمی‌فهمد این جوکی که گفت چی رد و بدل کردند، بنابراین ملائک در تمام بارگاه خلقت یک جوک نساختند، یعنی نمی‌توانستند بسازند، بنابراین در واقع نگاه کردند از آن بالا به پائین دیدند که این مسأله عشق را نمی‌فهمند ، ملائک ندانست که عشق چیست ایاتی بنواجم و شربانی به خاک آدم ریز - **حافظ** و این که نمی‌دانستند لذا این آیات فقط کشف رمز دارد و در گوشه گوشه دارد با ما صحبت دیگری می‌کند و گفتیم بحث ظاهر و بحث باطن ، حالا ما تصور ذهنی از این مسأله می‌کنیم که خدا رو کرد به ملائک خوب وقتی خدا رو کند یعنی خدا رو دارد و ملائک هم گفتند که این را قرار می‌دهی که خونها بریزد و فسادها بکند ، اما او گفت **قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ** فرمود من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید- بقره ۳۰، چرا گفت من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید این دوباره کشف رمز دارد ، اولاً گفتیم اگر شیطان سجده می‌کرد چی می‌شد اصلاً ما این ارض را نداشتیم و بعد گفت **قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ** گفت من از او بهترم مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل آفریده‌ای. - **صاد** ۷۶ من از او بهترم من را از آتش آفریدی این را از خاک آفریدی، خوب دوباره اصلاً در بارگاه نه خاک معنی می‌دهد نه به عبارتی آتش معنی می‌دهد و ظاهراً هم هیچ اعتراضی نشد که بگویند نه آن خاک بهتر از این است ، اما کشف رمز خاک و آتش خودش یک ماجرائی است، خاک می‌تواند آتش را خاموش کند، آتش فقط می‌تواند خاک را سختش کند ، سنگش کند ، آتش خاک را ذوب می‌کند و سنگش می‌کند، در آتشفشان کارش همین است ، خاک شکل پذیر است با آب ، آب شکل دهنده است ، آب آگاهی هست ، باد انگیزه است ، آتش ایجاد پختگی می‌کند وقتی خاک و آب مخلوط بشود، می‌شود گل، گل را شکل بدهیم ، کوزه بشود و لش کنید یواش یواش وا می‌رود ، باید آتش بیاید اون را تثبیت بدهد ، پختگی ایجاد بکند **تاز آتش می‌گریز ترش و خامی چون خمیر - مولانا** تا از جهنم فرار می‌کنی ترش و خامی چون خمیر، این آتش است که ایجاد پختگی می‌کند این که می‌گویند انسان یا هستی از آب و باد و خاک و آتش ساخته شده، اینها زبان رمز است ، زبانی است که چگونه این چهارتا عنصر به هستی معنا داده ، من اینها را می‌گویم که شما توجّهتان اصلاً دیگه از ظاهر منقطع بشود، ظاهر بینی شرک است، یکی از مظاهر شرک عادت به ظاهر بینی است ، اگر نگاه کنی این دیوار را دیوار بینی شرک است، یعنی باید یک جائی برسیم که خودمان را نجات بدهیم **رد آدمی**

جالبی که بجز خدا نیست - سری فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَوَجَّهَ اللَّهُ بِهٖ سُوْرُوْكُمْ اَنْجَا رُوْي [به] خداست- بقره ۱۱۵، هر جا نگاه کردی پرتو روی اوست، این ظاهرش است و الآن چشم ما ظاهر بین است اما یک جایی اگر از ظاهر بینی نجات پیدا بکنیم چشم باطن بین پیدا می‌کنیم، چشم باطن یعنی نگاه کردی این را، بتوانی خدا را ببینی، وجه‌الله را ببینی، اما فرجه داریم ، فعلاً الآن من نگاه می‌کنم می‌گویم این ستون است، این هم سقف است، این هم دیوار است، آیا درست می‌بینم ، نه این چشم ظاهر بین است، اما این به یک عبارتی وجود ندارد عدم است، به عبارتی خداست ، وجه‌الله است ، حالا دیر یا زود باید اصلاً به چشم مان اعتماد نکنیم، هر چه را می‌بینیم فوراً بگوئیم ظاهر را داریم می‌بینیم یا باطن را یا ذات را ، این که گفته باید چشم باطن بین داشته باشی، نه افکار افراد را بخوانیم ، شخصیت افراد را بخوانیم، بلکه باطن هستی را بفهمیم پشت سرش چی خوابیده و چی می‌خواهد بگوید ، خوب حالا همه اینها را که وقتی می‌آئیم با چشم باطن بین کنار هم می‌چینیم می‌بینیم همه چیز درست است ، نقشه درست است، طراح کامل نگاه کرده ، اینجور نیست که درد و دقیقه هر کسی خدا را می‌تواند محاکمه کند ، محکومش هم بکند ، خیلی ساده، چرا اینجوری ، چرا اونجوری، بدون توجه به اینکه چه قضایائی از جهان موازی تا همزاد تا..... خیلی مجموعه، کلی دست اندرکار است تا یک نقشه بسیار عظیمی شکل گرفته، اصلاح طرح عدالت عجیب و غریب است، مثلاً عدالت فقط روی انسان نیست عدالت روی تمام ذرات عالم هستی هست، تمام ذرات عالم هستی مرکز هستی بحساب می‌آیند، یک نکته جالبی که حتی دنیای علم در این مسأله مانده هر ذره در هستی در محاصره گذشته خودش است ، هر ذره هر جا را که نگاه می‌کند با گذشته روبروست و روی این حساب هر ذره‌ای می‌تواند مرکز هستی باشد، مثلاً گفته می‌شود بیگ بنگ رُخ داده، انفجار بزرگ رُخ داده همینجا می‌تواند مرکز بیگ بنگ باشد و هر جای دیگری را هم شما می‌توانید مرکز بیگ بنگ در نظر بگیرید چون هر ذره بواسطه خاصیتی که خدمتتان عرض کردم تا امروز هر جوری حساب کردند فضا در همه جهتی چگالیهای یکنواختی دارد، چگالی نور، چگالی جرم، حالا به تعبیر ما که هفته پیش هم سمینار هوا فضا بود و من در این سمینار بعنوان سخنران در فضا از منظری، آنجا این صحبت را داشتم هر ذره در محاصره گذشته خودش است این بحث خیلی جالبی است ، از هر طرف نگاه کنید ، از هر طرف بروید ، معلوم نیست که از کدام جهتی برویم به یک مرکزی بیشتر نزدیک می‌شویم و ما از منظر خودمان می‌بینیم که حتی روی هستی نیامدند به یک جایی یک اولییتی بدهند و بگویند که اینجا مرکز هستی است، حتی یک نکته‌ای که دنیای علم و نجوم شدیداً دنبال این هستند که یک مرکزی برای هستی پیدا بکنند ما رفتیم گفتیم دنبالش نگردید، اثبات ساده این است که هر ذره‌ای در عالم هستی مرکز هستی حساب می‌شود، حالا البته با یک پیچیدگیهای عجیبی که هر چه انسان جلوتر برود بیشتر به این موضوع پی می‌برد، بنابراین وقتی عدالت را روی خودمان می‌آئیم بررسی کنیم می‌بینیم که چقدر مشکل‌تر است و چه پیش‌بینی‌هایی برای این قضیه وجود دارد جایی که خدا حقی را از خودش سلب کرده و از جانب شما بغل دستی شما را نمی‌تواند ببخشد، اگر ظلمی شده شما فقط راه دارید ایشان را ببخشید، خدا نمی‌بخشد، حالا ببینید چه مکانیزم‌هایی باید باشد که ما نجات پیدا کنیم، اینجا وکیل تسخیری ما و یک موضوع بسیار مفصل

نقش دارند برگردم دوباره سراین موضوع که در واقع آن بخشی که روی این عدالت کار می کند و روی ما می خواهد کار بکند، چگونه این طراحی را دنبال کرده، آن چه مسأله ای دارد و ما چگونه به این قضیه نگاه می کنیم و خلاصه کلام اگر صرفاً به مسأله ظاهر بخواهیم اکتفا بکنیم مسلماً نتیجه ای بهتر از گذشتگانمان را نمی توانیم بگیریم ، خوب حالا این بحث بسیار مفصل است ، رمز خاک ، آتش را من بگویم و برویم سراغ تشعشع مثبت ، گفت **إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ** من چیزی می دانم که شما نمی دانید .- بقره ۳۰ چیزی می دانم که شما نمی دانید ، حالا در این مسأله این است که خاک می تواند آتش را خاموش کند ولی آتش فقط می تواند خاک را سنگ بکند و شکننده اش بکند و در این رابطه رمزی هست که انسان کشف می کند و موفق می شود خودش را از شبکه منفی به نوعی مصون بکند و از آسیب پذیریش جلوگیری بکند، حالا در این رابطه راههای نفوذ شبکه منفی به چه طریقی شبکه منفی توانسته ستاد ما را اشغال بکند، مثل بحث موسیقی، شعور و ضد شعور، بحث موسیقی البته زیر مجموعه یک بحث بزرگتری است و در آنجا ستاد ما توسط شعوری که حالا بر هر چیزی حاکم است ، شعور و ضد شعور یعنی مثل اسب تراوا در واقع ما در معرض یک چیزی قرار گرفتیم که همان اسب تراواست یعنی اسبی است که بردیم در ستاد آنجا آنهایی که در این اسب هستند پیاده می شوند ستاد را اشغال می کنند ، خوب چیزهایی مثل این قضیه کشف می شود ، انسان متوجه می شود که از کجا دارد ضربه می خورد راه ورود این ضربات هم مورد شناسائی قرار می گیرد و می تواند جلوگیری بکند از این ضربات و یکدفعه به طرز باور نکردنی و غیر قابل قبولی انسان بتواند بر مسائل شبکه منفی درها را ببندد کنترلهایی داشته باشد و یک قضایائی را در اختیار بگیرد بعد آنجا مفهوم **إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ** من چیزی می دانم که شما نمی دانید - بقره ۳۰ را ما متوجه بشویم، اما اگر روند قرار نباشد اینجوری طی بشود، یعنی رمزی نباشد و ما همینجوری برویم جلو، نتیجه چی می شود، چه کسی شکست می خورد، خدا شکست می خورد، ملائک بر حق می شوند ، می گویند خدایا ما که گفتیم اینکار را نکن ، این موجود را قرار نده اینجوری می شود، پیش بینی ملائک درست در می آید، می دانید اگر پیش بینی ملائک درست در بیاید چی می شود، یعنی در مقابل خداوند آنها اطلاعاتشان بیشتر بود، دیدشان کاملتر بود ، درست تر دیدند ولی آیا اینطور هست، نه اینطوری نیست، بنابراین هدف از تمامی این بحثها این است که ما درست نمی بینیم، یا من مطلقش نکنم و بگویم ممکن است درست نبینیم، پس به چشمهای خودمان اعتماد نکنیم تا اطلاع ثانوی قبول کنیم چشم ما چشم ظاهر بین است و بحث باطن بینی به ما توصیه شده منتها به انحراف بردند، همه جا عرفان را کشاندند به باطن انسان را دیدن ، نفوذ کردن، مسخ کردن ، تجسس کردن و از بیرون دیگر خبری نیست ، یعنی این مطلب را بارها بارها ما بحث داریم که آقا چشم باطن بینش باز شده ، آقا چشم برزخ بینش باز شده ، از این صحبتها که در واقع نسبت به کل موضوع چقدر بچه گانه است و ما چقدر از مرحله آنوقت پرت می شویم و چه فریب قشنگی، اما الآن ما راحت تر می توانیم با همدیگر صحبت کنیم که چرا ما گفتیم نه، چرا تجربه کردیم ولی گذاشتیم و از این آگاهیهای که آمده بود متوجه شدیم که موضوع یک چیز دیگر است و این مسأله فریبش بود .

در پاسخ به سؤال در خصوص اثر نکردن ارتباط کنترل تشعشع منفی استاد ؛ ببینید این قضیه اثر نکردنش غیر ممکن است ، مگر اینکه اصلاً مشکل این نبوده باشد یا اگر خنثی می شود تأثیری روی آن کار نداشته باشد، یعنی خنثی می شود اما باز هم جواب نه است، یعنی از جانب واقعیت نه است، ببینید بعضیها ممکن است فکر کنند ما به هر چی تشعشع مثبت بدهیم دیگه باید بشود، یعنی در واقع هر نه با تشعشع مثبت بشود بله ، اینطوری نیست .

در پاسخ به سؤال استاد؛ آن یک اصل کلی، مثلاً من برای خودم هرگز هیچی کار نمی کنم چون در دنیای عرفان روز اول گفتیم؛ **نمندی زان میان طرئی کروار اگر خورابین دمیانه - حافظ** یک مقامی، یک جایی می رسد که دیگه اصلاً فرد برای خودش هیچ کاری نمی کند، حافظ می گوید **یک نکته ات بگویم خورابین که رقی - حافظ** یعنی همه چیزها بسمت بیرون است، این خودش یک مرحله ای هست، در دوره یک اگر یادتان باشد اصرار داشتیم قبل از اینکه روی خودمان کارکنیم روی دیگران کار کنیم، اینها دلیل داشته که داریم آماده می شویم برای جائیکه قادر باشیم خودمان را نبینیم، حالا در منافع هست ، در هر چی هست، باز هم دلایل دیگر و صحبت های دیگر دارد که انشاء الله بعدها با هم صحبت می کنیم .

در بسمت محب و محبوب یکیت رغبت پر بود راغب و مرغوب یکیت کونیزم که من اورا بطلب چه جای طلب، طالب و مطلوب یکیت - شاه نعمت الله ولی
در یافت آگاهی یک خانم ؛ هفته پیش مبحثی را که شما داشتید من یک آگاهی داشتم که یک دایره آبی رنگی بود با نام الله، واقعاً آبی خالص بود و کنارش هم یک دایره دیگر با نام محمد (ص) بعد من یک لحظه چون قبلاً بحث همفازی کیهانی با جهان هستی را داشتم دیدم دوباره همان جهان هستی شدم و آن دایره ای که با نام الله بود رو برویم بود، خودم استنباطم این بود که دمیده شدن روح برایم آگاهی آمد ، همان تشعشعات به من که جهان هستی شده بودم حالا بقول شما ارض ، الآن احساس می کنم بود ارائه شد ، بعدش آن لحظه من فقط گیرنده بودم ، اما بعد از اون هم من دهنده شدم هم گیرنده یک تعاملی بین آن دایره که با نام الله بود و من که دقیقاً همان پرتو را گرفته بودم صورت گرفت که واقعاً در مجموعش به این نتیجه رسیدم که ما و خداوند هر کدام دو روی یک سکه هستیم نه کمتر و نه بیشتر که حتی این را یادداشت کرده بودم دقیقاً آن هفته که شما این جمله را بیان کردید دیگه من حرفی برای گفتن نداشتم ولی سبکی و آن احساسی را که شما گفتید فوق العاده است .

صحبت های استاد ؛ بهر حال بسیار عالیست، ادراکاتی که در زمینه انالحق پیش آمده البته ما اطلاع دقیقی نداریم که مثلاً منصور حلاج که گفت انالحق به چه بخشی رسید، چه چیزی باعث شد که او این مفهوم را پیدا بکند، اما ما از طُرُقی به این قضیه نزدیک می شویم و به درکش نائل می شویم که حالا بحث های مختلفی دارد، یکیش هم همان **قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ بگو پناه می برم به پروردگار مردم پادشاه مردم معبود مردم - ناس الی ۳** بوده که توضیح دادیم برایتان، بنابراین یک بخشش آنجاست، یک بخشش جای دیگر، همینطور بخش، بخش اینها دارند همدیگر را تکمیل می کنند و در مجموع کمک می کند تا ما تضادمان نسبت به خدا، خودمان، هستی و در نهایت هم دیگران ، این تضاد بسمت صفر میل بکند و کم و کمتر بشود و خوب خدا را شکر که حالا اینها دارد به اون ادراکات نزدیک می شود .

سؤال؛ اتصال دادم به یک شخصی ، صبح روز بعد همان کسی که به او اتصال داده بودم گزارش دادا به من گفت که آمدم بالای سرت بعد می خواستم موبایلت را ببینم و بعد از آن روی تخت که نمی توانستم (من موبایل را گذاشته بودم شارژ بشود) .

جواب ؛ ببینید یک اصل کلی اشاره کردیم به آن که وقتی که برای فردی اتصال شبکه مثبت برقرار می کنیم شبکه منفی هم مایل است یک ارتباطی برقرار کند، حالا آن فرد بین دو چیز قرار می گیرد حلوا، یک شیرینی، آمده بالای سر شما، آمده توی خانه شما را دیده و یک بحثی که شما می خواهید برایش باز کنید و این مسأله همیشه هست و همواره خواهد بود **(ادامه سؤال ؛ این مسأله مثبت است یا منفی استاد ؛** منفی است او حق ندارد که به حریم خصوصی شما وارد بشود حالا می خواهد خانه وزندگیتان باشد یا درون خودتان باشد ، شبکه مثبت اینکار را نمی کند و این را در اختیار کسی قرار نمی دهد، شبکه منفی باید باشد که این مسأله تحقق پیدا بکند ، بنابراین الان اگر خوشش بیاید این مسأله را برایش تثبیت می کنند آن دیگه می افتد می رود آنطرفی، اگر خوشش نیاید که همینطور بطور طبیعی هم ضعیف و ضعیف تر می شود یا اینکه قطع ارتباط از شبکه منفی هم می شود برایش کار کرد که سریع این مسأله اتفاق بیافتد و ارتباط او با شبکه منفی قطع بشود.

سؤال؛ من متحرک که از من ثابت جدا شده و مسیر زندگی را طی می کند ، کارماهای منفی باید قاعدتاً من فکر می کنم باید مثلاً دور من متحرک را بگیرد ، چرا دور من ثابت را می گیرد ؟

جواب ؛ برای اینکه من ثابت آنچه را که بخواهد داشته باشد نیاز به دیدن ندارد، نیازمند است که به حرکت نیاز دارد ، هر متحرکی نیازمند است، یعنی حرکت نیاز می آورد و نیاز حرکت می آورد، متحرک نیازمند است ولی من ثابت نیاز ندارد وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت- بقره ۳۱ ولی این کجاست که ما به آن دسترسی نداریم ما به آدم همه چیز را دادیم، همه اسماء و همه دانشها را دادیم، حتی دانش خدائی ولی اون کجاست چرا ما نمی توانیم استفاده کنیم، ما داریم، یواش یواش آمدیم، چه ماجراهائی را طی کردیم ، روی زمین آتش را کشف کردیم ، چکارها کردیم و... تازه رسیدیم به اینجا پس یک من متحرک هست که این من متحرک دارد کسب آگاهی می کند، یک من ثابت هست که اریکه هست ، یک توانمندی هست ، حالا این من متحرک باید بتواند از این من ثابت استفاده کند ، مثلاً فرض کنید دونفر بروند کتابخانه ملی یکی سواد ندارد یکی سواد دارد در یک حد مثلاً تحصیلات متوسطه یا مدارج عالی، کدام یک بیشتر از این اریکه قدرت می توانند استفاده کنند، آن کسی که اطلاعات دارد، آن کسی که سواد ندارد، برای او ارزشی ندارد، اگر همین کتابخانه را بگذارند یک طرف و یک بستنی چوبی را هم بگذارند یک طرف و به یک بچه بگویند کدام را می خواهی این بستنی چوبی را می خواهی یا این کتابخانه ملی را مسلماً بچه بستنی چوبی را انتخاب می کند، بنابراین ما اگر همین الان بگویند که دست را باز کن این اریکه قدرت الهی، ما اصلاً نمی دانیم که با آن چکار کنیم ولی داریم اینجا این زندگی، زندگی بعدی، همینجوری داریم می رویم کسب اطلاعات و آگاهی بکنیم تا یک روزی وقتی این زمینه برای ما باز شد بتوانیم از آن استفاده بکنیم ، همین مثال را خدمتان از یک زاویه دیگر می زنیم، مثلاً می گوئیم خداوند بخشنده مهربان ، سؤال بکنیم که خداوند چقدر بخشنده هست، بی نهایت چقدر است ، بی حد و حساب چقدر هست ، ما چه کسری از این بخشندگی اش را استفاده می کنیم

، ببینید یک نفر مثلاً یک میلیارد پول دارد ما می‌رویم می‌گوئیم که هزار تومان به ما می‌دهی او هم هزار تومان می‌دهد او چه کسری از ثروتش را داده ، نمی‌تواند بگوید من آدم بخشنده‌ای هستم چون ببینید هزار تومان به این بابا دادم، اما یک نفر همه دارائی‌اش هزار تومان است یکی جلوی او را می‌گیرد می‌گوید هزار تومان به من بده او هم هزار تومان می‌دهد، خوب هر دو نفر هزار تومان دادند ولی ساحت بخشندگی اینها چقدر است، ببینید خداوند ثروتش، مکتش، رحمتش، همه بیکران است، ما اینجا چه کسری از بخشندگی او را استفاده می‌کنیم، یک بی‌نهایت بخشندگی او را داریم استفاده می‌کنیم، او چه دارد ، ما چه استفاده‌ای کردیم، یک بی‌نهایت شد صفر، هیچی، فرض کنید که یک پدر ثروتمندی، سوپر تیلاردر بیاید به بچه ۵،۶ ساله‌اش بگوید ببین من ثروت بیکرانی دارم ، این کلید گاو صندوق، دسته چکهایم، سوئیچ ماشینم و... اینها همه را بچیند جلوی او بگوید هرچی می‌خواهی بردار استفاده کن، هرچی می‌خواهی مال تو، آن بچه چه کسری از ثروت پدرش را می‌تواند مورد استفاده قرار بدهد، پس ما یک ظرفیتی را اینجا می‌توانیم تعریف بکنیم، اما همین بچه در اینجا که در حد یک آب نبات چوبی می‌تواند استفاده کند وقتی می‌شود ده سالش حالا چی، وقتی می‌شود ۱۸ سالش یک امکانات خیلی وسیعتری را می‌خواهد و یک روزی می‌رود تحصیلاتی و یک تجاربی کسب می‌کند و می‌آید می‌گوید بابا آن کلید گاو صندوق را بده ، دسته چکها را بده و... را بده حالا برو بشین توی خانه دیگه من خودم هستم، حالا نسبت ما به خدا مثل نسبت آن بچه است که دو سالش هست، پدر ثروتمند ولی او دو، سه ساله هست و نمی‌تواند از این ثروت استفاده بکند ، ما داریم پله پله می‌آئیم بالاتر و یک روزی می‌شویم خلیفه‌الله، یعنی به این مراحل می‌رسیم و تازه می‌شویم خلیفه‌الله و سوار آن اریکه می‌شویم می‌گوئیم بده بیاید ، همه را بده بیاید ، منتها هر کسی که آمد گفت بابا بده آیا توانائی بهره برداری از ثروت پدر را دارد ، چه کسی دارد ؟ چه کسی ندارد ؟ یعنی پدر می‌گوید بیا بگیر مال تو، اما این بچه می‌بیند که یک روزه ثروت پدر را به باد داد، یکی هم می‌بیند نه توانست با این ثروت حرکتی انجام بدهد ، خلیفه‌الهی این ماجراست، سوار شدن بر اریکه قدرت الهی است ، بخشندگی خدا در حد ساحت مقدس خودش هست، بعدی است که خودش را ببخشد، اگر از این کمتر باشد تعریف ندارد، فقط زمانی می‌توانیم بخشندگی را تعریف کنیم که بخشندگی در حد ساحت مقدس خودش باشد و بگوید بیا با من همتا شو، لذا ما در مراحل مختلف کسب تجربه و آگاهی داریم می‌کنیم برای اینکه روزی بتوانیم از ثروت پدر بهترین استفاده را بکنیم، یکی به ثروت بابا می‌رسد می‌گوید من دیگه بابا را می‌خواهم چکار کنم اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ آیا من هنوز پدرت هستم می‌گوید نه بابا برو بشین توی خانه، تمام شد کار تو، دوران سر آمده، دوران من است ، این مسأله هست و یکی هم را می‌بیند که واقعاً مطلب را دارد و می‌داند که این حاصل رنج و زحمت پدر است و پدر را قدردانی می‌کند تا آخرین لحظه .

صحبت‌های جناب آقای محتشم ؛

دیده تن دانا توین بود دیده جان جان پرفن مین بود مرد و بی که خیال اندیش شد چون دلیل آری خیالش میش شد
حرف گفت صوت را بر هم زخم تا که بی این حرف با صوت دم زخم ای خدا جان را تو بنامی آن مقام که آن در آن سیرت میرود کلام - مولانا

هفته گذشته مارا در ژرفای جهنم غرق کردید جای خیلی قشنگی هم بود و صحبتها بینهایت زیبا و قشنگی شد من خیلی متواضعانه نمی گویم باور کنید از سرفروتنی نیست من افتخار شاگردی اساتید بزرگی را داشتم، آنقدر این حرفها زیبا و دلپذیر بود که برای اولین بار به این قشنگی بر جان من این حرفها می نشست و تقاضا و خواهش از حضرت استاد این است که در همانجا غرق باشیم، خیلی قشنگ است، شما زیباترین حرکت را ایجاد می کنید، نیازی به سؤالهای خیلی ساده نیست واقعاً قشنگ برویم با هم همان جهنم هفته گذشته (تشویق حاضرین) .

سؤال ؛ یک اتفاقی افتاد پریش بر برای ما ، یک آقائی آمدند منزل ما به اتفاق یک آقای پزشکی هم بودند ، ایشان از جریان کلاسهای ما اطلاع نداشتند منتها همسر من به ایشان گفت که چنین کلاسها ئی وجود دارد مشکلی نداری ، بیماری نداری برای درمان گفت نه ، حالا بماند که این آقا چند تا ترکش توی ریه و پشتش بود ، ایشان که نشستند بسرم با ایشان کار کنند فرادرمانی ، من دیدم بسرم که دستش را گذاشت روی سر این بابا ، دستش را برداشت گفت مامان دستم دارم می سوزد ، نگاه کردم دیدم واقعاً دستش قرمز شده ، همسر من رفت که کمک کند او هم آمد عقب ، خودم رفتم جلو یکی ما را هل می داد عقب ، فاصله بیش از یک متر بین ما بود ، انگار همه ما به یک خمیر فشار می دادیم ، یک طوری شد که همه ما ناراحت شدیم ، اصلاً بجای اینکه ما به این نیرو بدهیم این دارد ما را پس می زند، ایشان گفت که من موکلم عزرائیل است ، گرمائی که بود انگار که کنار یک بخاری ایستاده بودیم آتش ما نخو ایدیم تا صبح در اثر این انرژی که گرفته بودیم من حالا می خواستم بپرسم که این جریان چی بود این چرا اینجوری شد و بعد هم اینکه عزرائیل برای ما اگر می شود موکل توضیحی داشته باشید .
جواب؛ اینطوری نیست که عزرائیل بصورت موکل در خدمت کسی باشد عزرائیل قانون تولد و مرگ است که در هستی جاری است و شامل خورشید سیارات ، انسان و همه اجزای جهان هستی است و تولد و مرگ می باشد و اینطور نیست که عزرائیل در خدمت کسی قرار بگیرد ، حالا افرادی هستند که موکلهای گردن کلفتی دارند و خوب ممکن است با اسامی مختلفی هم خودشان را معرفی بکنند ولی این را بدانید که عزرائیل در خدمت کسی نیست.

کنترل تشعشع منفی ۲

ما می توانیم شعور منفی روی افراد ساطع بکنیم و پارازیت شعوری بدهیم و آنها مختل بشوند، یکی از حالتها ئی که همگانی است و همه دارند و همه می توانند و کم و بیش در معرضش هستیم این است که می توانیم همدیگر را در معرض پارازیت شعوری قرار بدهیم، جنگ الکترونیک را برایتان مثال زد، مثلاً هواپیما یا کشتیهای دشمن یا کلاً ادوات دشمن یک پارازیتی را می فرستند روی امواج راداری و مکالماتی دشمن ، لذا این پارازیتها سیستم راداری و ارتباطی آنها را مختل می کند ، این می شود اساس جنگ الکترونیک ، در مورد ما به اینصورت است که ما همدیگر را در معرض پارازیت شعوری قرار می دهیم و این پارازیت شعوری می آید و اختلالاتی ایجاد می کند ، یک چیزی که در اصطلاح عامه به آن چشم زخم می گویند، در جاهای مختلف اسامی مختلف ممکن است شنیده باشید و اثراتش را بصورت تجربی لمس کرده باشید ، وقتی می آئیم در بحث کارشناسی قضیه می بینیم واقعیت اینطور است که افراد همدیگر را در معرض یک جنگ شعوری قرار می دهند و می توانند این تشعشع را ساطع بکنند و ناخود آگاهی هست خیلیها و خیلیها هم خود آگاه می دانند که اینکار را کردند و حالا به اصطلاح قدیمها چشمشان شور است و این پارازیت را دارد، کافی است فرد از فاز منفی به یک چیزی نگاه کند، یعنی برود در فاز منفی و یک مطلبی را از فاز

منفی به آن نگاه بکند، یعنی چیزی باشد که تحسین می‌خواهد و نظرش را جلب کرده و آنجا بجای اینکه از فاز مثبت ببیند از فاز منفی نگاهش کند، این فاز منفی فوراً تشعشع منفی را سوار می‌کند و این پارازیت شعوری حتی روی شعور ماده هم می‌تواند اثر بگذارد .

ادامه بحث کنترل تشعشع منفی ۲ در جلسات بعدی؛ کنترل تشعشع منفی ۲ یعنی کنترل پارازیت شعوری که روی وجود

ما می‌تواند صورت بگیرد، پارازیت شعوری گفتیم که مثل جنگ الکترونیک می‌ماند و بعضیها (البته همه می‌توانند) که دیگران را در معرض پارازیت شعوری قرار بدهند ، این همان چیزی است که به آن چشم زخم در طول تاریخ گفته شده و تاریخ گواه است و تجربه کرده که چنین چیزی وجود دارد و هر چی زور زدند تعریف کنند شاید نتوانستند ، شاید چیزی نداشتند ، بنابراین یک کلمه گفتند چشم زخم و در تاریخ و در همه فرهنگها این مسأله را آوردند و ذکر شده و برای جلو گیری از آن هم همه ملتها و همه اقوام راههایی را چاره اندیشی کردند ، از جمله این کارها و این مسائل این بوده که در واقع پی بردند که ما دروناً و ناخود آگاه می‌توانیم جلوی این مسأله را بگیریم ولی نا خود آگاه است، هم می‌توانیم استفاده کنیم و هم می‌توانیم جلویش را بگیریم و دسترسی آگاهانه به این مسأله نبوده ، لذا آنهایی که بصیرتی داشتند، آگاهی داشتند و چیزی دریافت کرده بودند آمدند یک کاری کردند با شرطی کردن افراد کاری کردند که آن ناخود آگاه اتوماتیک‌وار به کار بیافتد ، لذا چیزهایی را مطرح کردند و رایج کردند مثل دود کردن اسفند، ما شرطی شدیم، بمحض این که بیائیم یک جایی ببینیم اسفند دارند دود می‌کنند بلافاصله ناخود آگاه جلوی آن بخش گرفته می‌شود ، بخش ناخود آگاه ما اتوماتیک‌وار تشعشع ضد تشعشع را ساطع می‌کند و جلوی تشعشع منفی گرفته می‌شود اما اگر ما شرطی نشده باشیم یعنی یک ملتی را بیاوریم مثلاً کره‌ای، تبتی، چینی که اینها ندانند اسفند چیه جلویشان اسفند هم دود بدهیم آنها چون نمی‌دانند چیه فایده‌ای ندارد ، یک جایی می‌رویم می‌بینیم نعل اسب آویزان کرده‌اند ما تا چشممان به نعل اسب می‌خورد آن سیستم درنا خود آگاهی فعال می‌شود ، اما اگر ندانیم نعل اسب چیه هیچ اثری روی ما ندارد، بنابراین ملتها همه پی این مسئله رفتند و در عمل هم این قضیه را پیاده کردند و از آن استفاده کردند .

در پاسخ به سؤال؛ در خصوص چشم زخم مادر به بچه خودش؛ استاد؛ این خیلی مفصل است و نیاز به یک بحثهای

پیچیده‌ای دارد که این بحثهای پیچیده مال دوره‌های بعد است، ببینید در بحث الحمدلله هرگونه حمدی، ستایشی برای خداست، مخصوص اوست، یعنی انحصاراً ، اختصاصاً مخصوص اوست، هر چیزی را مورد ستایش قرار بدهیم و او را نبینیم در آن، نقض الحمدلله است، یعنی هر چی را که ستایش کنی باید او را هم در آن ببینی، هر کسی نمی‌تواند ستایش بکند مگر اینکه به **فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ** پس به هر سو رو کنید آنجا روی [به] خداست آری خدا

گنابیشگر داناست - بقره ۱۱۵ رسیده باشد ، ببینید این دیوار ، این گچ ، این زمین و... همه چیز اوست و وجه‌الله است ، حالا ستایش کند، تعریف کند، اگر نرسیده باشد به وجه الله نقض الحمدلله است، یعنی انحصاراً حمد برای خداست و گفتیم بحث ظاهر که ظاهر یعنی شرک، مادام که چشم ظاهر بین است در شرک هستیم، در شرک متولد می‌شویم ، قرار است که به آن وحدت و توحید برسیم و مشرک نرویم از اینطرف، ولی مشرک بدنیا می‌آئیم، در شرک بدنیا

می آئیم ، چون آنچه را که می بینیم آیا نشان خدا را در آن می بینیم ، نه ، اما روزی که دیدیم ، لحظه ای که رسیدیم و دیدیم از شرک نجات پیدا کردیم ، حالا این ماجرای الحمد لله در این ماجرای موسیقی هم هست ، وقتی ما هر جا شعری می گوئیم که در این شعر منظورمان ستایش و توصیف و تعریف غیر خدا است شعور منفی حاکم می شود و پشتش مفاهیم دیگر پیدا می کند ، این یکی از رمزهای این مسأله هست ، یکی از رمزها این است که انحصاراً تعریف و حمد مخصوص اوست و ما هر چه را که تعریف کنیم باید مظهر او را ببینیم که تعریف کنیم ، وجه الله ببینیم که تعریف کنیم ، وجه الله را ببینیم حمد بگوئیم ، آیا ما وجه الله را می بینیم تعریف می کنیم ، هر چیزی را که دیدیم فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است - مومنون ۱۴ است و اگر پشتش را ببینیم اشکال ندارد وقتی پشتش نیست این قضیه است ، وقتی این قضیه بود حمله دارد ، موجود غیر ارگانیک دارد ، حالا دلایل آلودگی ما خیلی مفصل تر از این حرفها است ما فعلاً یک مختصری گفتیم تا فقط با این کاربرد آشنا بشویم ولی بعداً می آئیم می بینیم که چقدر هوشمندانه است طراحی موجودات غیر ارگانیک ، خودمان علیه خودمان و آنها هم همچنین ، حالا بهرحال ماجرا این است که چرا بعضی مواقع مادرها تا یک چیزی می گویند فرزندانشان در مقابل پارازیت شعوری قرار می گیرند ، اینها در این مسأله قرار می گیرد که بعدها شناخت دقیق تری نسبت به آن بدست می آوریم و خلاصه کلام زندگی یک بهداشت تشعشعاتی می خواهد ، این بهداشت را ما صرفاً با شناخت کیفیتها می توانیم تعریف بکنیم نه با کمیتها ، کمیتها نمی توانند این بخشها را توضیح بدهند ، فقط می توانند بگویند نکن ، بکن ، نرو ، برو ، ولی نمی توانند پشت پرده را در واقع بیان بکنند .

کنترل تشعشع منفی ۳

کنترل تشعشع منفی ۳ خیلی اهمیت دارد و امروز دنیا درگیر این مسائل است ، جلوگیری از نفوذ ، مثل مسخ کردن ، اعمال اراده ، فکر خوانی ، احضار و چیزهای دیگری که همه شان ممکن است در واقع تعریفهای مشترکی پیدا بکند و این موضوع امروز در دنیا بسیار رایج شده ، یعنی اتصال به شبکه منفی این قضیه را باعث شده که خیلی رایج بشود و افراد هم که تعریف عرفان کمال و قدرت را نمی دانند اینها را نشانه کمال می دانند ، یعنی اگر بتواند یک کسی را در اختیار بگیرند این را نتیجه این مسأله می داند که کرامتی پیدا کرده اند ، بعد کور و کر هم می شوند و دیگه نمی توانند فکر کند که آخه یکی را در اختیار بگیرند این چه کمالی است ، یعنی چشم کور می شود و حالت صُمٌّ بُكْمٌ عُمٌّ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ کردند لاند کورند بنابراین به راه نمی آیند - بقره ۱۸ پیش می آید ، بنابراین این مسأله امروز در دنیا رشد بسیار زیادی پیدا کرده و در علوم غریبه یکی از چیزهایی که دارند احضار است ، یعنی احضار آدم زنده به اینصورت که چیزی می نویسند می گذارند روی آتش طرف هر جایی که هست در واقع بیقرار می شود و کشیده می شود می آید به این سمت ، ببینید حریم افراد بیت الله است و مقدس است ، هیچکس دوست ندارد در او نفوذ کنند ، اما همه دوست دارند در دیگری نفوذ بکنند ، در این موارد اتفاقات بسیار عجیب و غریبی می افتد و ما گزارشهای عجیب و غریبی داشتیم ، گزارشاتی که اصلاً قابل ذکر کردن هم شاید نیست و افراد چیزهایی را عنوان می کنند که عجیب و غریب

است و واقعیتش تا خودمان برخورد نکنیم مسلماً اینها را نمی‌دانیم که چطوری است، مثلاً برای شما بگویم که خانمهای پزشکمان که معرف حضور خلیها هستند سال گذشته مراجعه کردند و گفتند که یک خانم و آقای در این خصوص نیاز به کمک دارند، این خانم حدود بیست سالشان بود و با یک آقای ۶۳ ساله‌ای برخورد می‌کنند و این آقا شروع می‌کند برای اینها قدرت نمائی کردن ، بطوریکه تمام کنترل زندگی اینها را بدست می‌گیرد و اینها در خانه شان هر کاری می‌کردند آن آقا می‌گفته که شما اینکار را کردید و.... را کردید و از این طریق یک اعمال قدرتی را روی این افراد اعمال می‌کرده و بدنبال این قدرت نمائی یک فاز دیگری شروع می‌شود می‌آید به این خانم می‌گوید که آن کسی که قرار باشد تو را خوشبخت کند من هستم نه این آقا و تو باید از این آقا جدا بشوی و با من ازدواج کنی و اینها این موضوع را برای این دوست عزیزمان گفتند ، زمانی که قراری گذاشتند و این خانم و آقا آمدند و صحبت کردیم، آنها با ترس و لرز این موضوع را عنوان کردند و کنترل تشعشع منفی را اعمال کردیم این مسأله و نفوذ قطع شد و بهر حال این مسأله خوشبختانه حل و فصل شد، این یک نمونه از این قضایا است که در سطح و سطوح فراوانی در تمام ایران و در تمام دنیا وجود دارد، حالا ما در ایران خیلی از این کیسها را مرتباً گزارش داریم که این افراد بر حسب تصادف به اشخاصی بر می‌خورند که آنها با این قضایا آشنا هستند و خلاصه باعث می‌شود که این مجموعه به آنها کمک بکنند و این قضایا را حل و فصل بکنند، این موضوع در دنیا یک باب بسیار رایجی شده و یکی از تبعات شبکه منفی و از مهمترین و جذابترین هست، بخاطر اینکه همه دنبال چنین قدرتی هستند و شما حتی تبلیغات علنی ممکن است در این چند ماه گذشته راجع به این چیزها در مجلات و غیره دیده باشید که برای من مرتب می‌آورند که فکر خوانی، تسخیر قلوب و.... حالا بهر صورت این ماجرائی است که اصولاً منفی بودنش در نفسش خوابیده، از ملاکهای که ما خواستیم ببینیم یک چیزی مثبت است یا منفی است ببینیم آن مورد اگر روی خودمان اجراء بشود موافق هستیم یا نیستیم ، این خودش یک ملاک است، آنچه که بر خود نمی‌پسندی بر دیگران نیز پسند ، این درس عیسی مسیح (ع) را داشته باشیم، اینجا خیلی مشخص است که مواردی که گفتیم منفی است و حالا ممکن است در این کتب و منابع شما ببینید که از این چیزها به بزرگان نسبت دادند و از قول بزرگان اینها را عنوان کرده باشند خلیهایش را، آیا آن اسناد بنظر شما اصلی است، بنابراین اینجاست که باید به یکسری از این قضایا شک بکنیم، دنبال بکنیم دوباره **الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ** به سخن گوش فرامی‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند- زمر ۱۸، ببینیم کجا رو دست خوردیم، از یک جاهائی یک رو دست و یک فریبهائی توانستند روی ما پیاده بکنند ، اینها را باید حواسمان باشد، مهمترین و بهترین ابزاری که داریم فکر و تفکر است، آخه چرا باید چنین چیزی اتفاق بیافتد و اگر می‌افتد چه جائی این را می‌آید جاری می‌کند مثبت است یا منفی است ، اینها را باید تفکر رویش داشته باشیم .

در پاسخ به سؤال؛ در خصوص مسخ . استاد ؛ بله در آنجا یک موکل می‌آید ، اما اینکار توسط انسان انجام می‌شود ، اما در آنجا یک موجود غیرارگانیک آمده تسخیر کرده، آن فردی که اینکار را کرده خودش دیگه نمی‌داند اینجا چه خبر است، خودش اطلاعی ندارد، بعضی مواقع کارهائی صورت می‌گیرد از این طریق نفوذ می‌شود، کسی را می‌فرستند

درون فرد را می‌خواند شما مثلاً می‌روید می‌بینید که ظاهراً در این جلسات احضار و جلسات خاصی آن موجود را می‌فرستند و می‌آید در خانه و زندگی فرد مورد نظر را مورد شناسائی قرار می‌دهد و حتی نفوذ می‌کند و می‌گوید که الآن در چه فکری است، الآن چکار می‌خواهد بکند، اینها را دیگه شنیدید و من فکر می‌کنم بخوبی با این قضیه آشنا باشید، بنابراین این ماجراها هست و اگر تجسس هم به این موضوع اضافه بکنیم دیگه ببینید چقدر کار انجام می‌دهند .

صحبت‌های آقای محتشم (یکی از حاضرین در کلاس) **در خصوص نفوذ در دیگران توسط افراد؛** مواردی که می‌فرمائید همه اینها در همین تهران قابل لمس است، یک آقائی که خیلی معروف هستند در تهران هیپنوتیزم انجام می‌دهد ، ایشان می‌آید در یک سالنی که هزار نفر آدم هست حداقل ۹۵۰ نفر را با اشاره دستش می‌خواباند، این را شاید بارها دوستان اسمش را شنیده باشند و استفاده‌ها و سوء استفاده‌های فراوانی هم از اینکار می‌کنند ، آقای دیگری هم در این تهران بنام محمد گرگانی یا محمد جمیله که ایشان قبلاً در کاباره‌های تهران رقصه بود با لباس بدل، یک جن خیلی جالبی هم دارد فرانسوی است با این جن کوچکش معرکه‌ها می‌گیرد ، در خیلی از این خانواده‌های تهرانی میلیاردها پول به جیب می‌زند، خیلی ساده همینطور که فرمودید می‌فرستد و اطلاعات خیلی ساده و راحتی را از آن آدمی که دارد با آن برخورد می‌کند به آن می‌دهد و مردم خیال می‌کنند که این یک فرد بزرگ و دارای کراماتی است که در این قرن وجود دارد ، همه این مواردی که در اینجا فرمودید من بارها و بارها با افرادش برخورد کردم و حضوراً این مسائل را لمس کردم و دیدم .

صحبت‌های استاد؛ بله این مطلب رشد بی‌سابقه‌ای خصوصاً در این دهه گذشته در دنیا داشته و استقبال وحشتناکی از این مسأله بعمل آمده و خوب بهر حال وقتی که عرفان کمال و قدرت تعریف نشده باشد همه این مسائل را بحساب کمال و کرامت می‌گذارند ، کرامت هست منتها کرامت منفی است .

جلسه پنجم

- برقراری ارتباط کنترل دشارژ .
- بررسی نتایج استفاده از حلقه ها و اسکن دوره (بر اساس گزارش افراد حاضر در کلاس) .
- توضیح تفاوت رب - اله و ملک - درک انالحق .
- اشاره به جنگ های تشعشعی (با توضیح عرفان قدرت و قدرت نمائی سردمداران آن از جمله دجال) .
- توضیح در مورد نفرین .
- یادآوری مباحث مربوط به بخش اشتیاق در کالبد روان (دعا و نفرین) .
- اشاره به کور عمل کردن تشعشع نفرین . - بیان نتایج رواج نفرین در جامعه .
- اشاره به کاربرد حلقه کنترل تشعشع منفی ۴ و اشاره به نقش من معنوی به عنوان مکمل تأثیر این حلقه (با ارجاع به ترم ۵) .
- برقراری ارتباط کنترل تشعشع منفی ۴ (استارت حلقه) .

درک اناالحق؛ درک نفخت فیه من روحی، از روح خودم در شما دمیدم این چیست ما تا زمانی که این درک پیدا نشود بین ما و او جدایست و ما همش می گوئیم خدایا چرا ما را اینجا انداختی ، خدایا... خدایا... تضاد ما، مسائل ما کماکان باقیست و انسانی نیست که با خدا درگیر نباشد، ۷ میلیارد انسان هر چقدر هم رابطه شان خوب است ولی یک تضادی ته وجودشان دارند، چرا اینجوری خدایا، چرا اونجوری، چرا ... چرا... این درک اناالحق یعنی درک درواقع اون نفخت فیه من روحی که گفته شد از روح خودم در شما دمیدم چه ماجرائی دارد ، چه قضیه ای است خوب اینها همه شان هرچه را که عنوان می کنیم ما را در رسیدن به کمال یاری می کند ، هیچکدامشان کمک نمی کند که ما دو ریال اضافه کنیم یا جائی را تسخیر کنیم یا کسی را تسخیر کنیم ، هیچکدام از این کمکها را به ما نمی کند ، فقط کمال به ما ارائه و عرضه می کند .

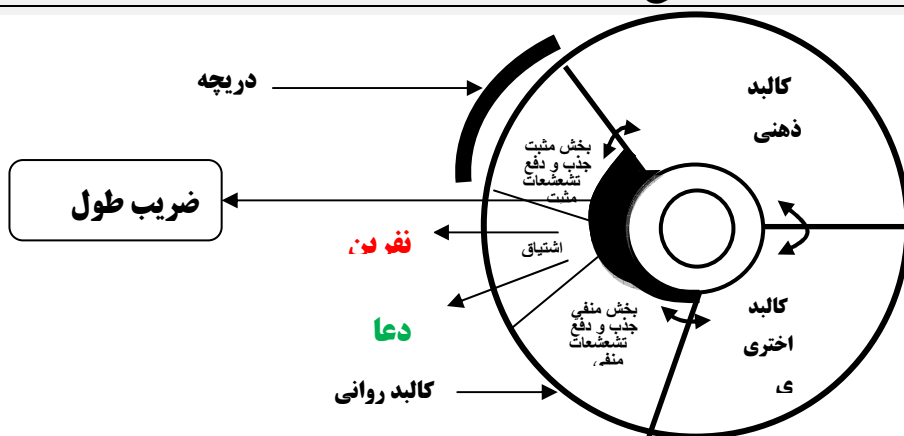
جنگ تشعشعاتی (در پاسخ به سؤال)

اصولاً منظور از جنگ تشعشعاتی نه اینکه چیز جدیدی باشد ، به فرمهایی در طول تاریخ ادامه داشته ، یکی از فرمایش همین طلسم و جادو است ، همین طلسم یک فرم پنهان است و جنگی است که شما چیزی از آن نمی بینید ولی واقعیتش این است که ادامه دارد و اثر گذار است ، مثلاً فرض کنید که ما تشعشع مثبت داریم ، عکس این هم امکان دارد، هرچی مثبتش را داریم منفی اش را هم داریم و بحث درمان را داریم می تواند عکسش هم باشد می تواند اختلال شعور هم باشد و خلاصه کلام یک ماجرائی را به اینصورتها که پنهان است وجود دارد که روز بروز دارد توسعه پیدا می کند ، روز بروز دارد به یک شکلهائی قویتر می شود و گسترده تر می شود ، این مفهوم جنگ تشعشعاتی است و در انتهای خودش هم به بزرگترین جنگ تاریخ بشریت منتهی می شود که نماینده ای اینطرف پیدا می کند و نماینده ای آنطرف پیدا می کند ، آنطرف اسمش دجال است ، شبکه منفی نماینده ای پیدا می کند که در واقع نامش دجال است و اینطرف هم که دیگه معرف حضور هست و بزرگترین جنگ تاریخ بشریت اتفاق می افتد و عمده این قضایا تشعشعاتی است و در ابتدای تظاهراتی هم که آن شبکه ها خواهند داشت به همین صورت است ، یکطرف کمال ارائه می کند ، یکطرف قدرت ارائه می کند و ماجراهای عجیب و غریبی اتفاق می افتد و یک عده ای جذب اینطرف می شوند ، عده زیادی جذب آنطرف می شوند و خلاصه کلام در انتهای خودش رویارویی با دجال است .

توضیح در مورد نفرین

کالبد روانی؛ از دو بخش مثبت و منفی تشکیل شده است ، یک بخشی هست در کالبد روانی که در واقع ما تشعشع مثبت و تشعشع منفی دیگری را هم داریم که این درواقع نقش دعا و نفرین است ، اینجا یک تشعشع مثبت داریم ، که تشعشع مثبت دعا یا خودمان چیزی داریم که بنام تشعشع مثبت است و یک بخشی هم تشعشع منفی است مثل

تشعشع ناشی از نفرین و در واقع دعا و نفرین تشعشع دارد و برای خودش قدرت دارد منتها پشتش چه اشتیاقی
خواهیید باشد بُرد آن و قدرت آن را تعیین می‌کند و در این مسأله ما با تشعشعات مختلفی سر و کار داریم، این
تشعشعات منفی می‌تواند ناشی از حسادت، بُخل ، نفرین باشد و خیلی از مسائل مختلف بدنبال خودش داشته
باشد، آن چیزی که این تشعشع را تعیین می‌کند، بحث اشتیاق است که پشتش است و اشتیاق هم قابل تعریف
نیست، یک چیزی است که همه ما می‌دانیم ، مثلاً چقدر برای دعا مُصر هستیم یا برای نفرین مُصر هستیم ، این
می‌شود موتور محرکه این ماجرا و به اصطلاح شتاب دهنده . (دعا و نفرین تولید تشعشعات مثبت و منفی است).



یک مطلبی هست که می‌گویند نفرین یقه خود فرد نفرین کننده را می‌گیرد، مکانیزمش چی هست، وقتی ما تشعشع
منفی می‌دهیم در چه فازی هستیم، در فاز منفی هستیم، حالا وقتی ما تشعشع منفی دادیم در باز است، ما یک تشعشع
منفی دادیم، شاید هزاران تشعشع منفی پشت در منتظر بودند تا این در باز بشود بریزند داخل، یعنی اشکال مسأله در
این است ما تشعشع منفی می‌دهیم آن طرف را مورد بمباران قرار می‌دهیم، آلوده‌اش می‌کنیم، این تشعشع منفی می‌رود
آن طرف را می‌گیرد، اما همین که ما در را باز می‌کنیم از کجا مطمئنیم که تشعشع منفی بسمت ما نشانه‌گیری
نشده، لذا در را که باز کردیم آنها هم می‌ریزند داخل **سؤال ؛ یعنی آنها بی اختیار می‌آیند ؛ استاد؛ نه خیر بی**
اختیار نمی‌آیند، من یکی را مورد نفرت قرار می‌دهم، از کجا معلوم ممکن است هزاران نفر هم من را مورد نفرت قرار
داده‌اند، لذا من تا در را باز می‌کنم که طرف را مورد نفرت قرار بدهم آنها هم می‌آیند وارد می‌شوند، من یک تیر زدم
صد تا تیر خوردم ادامه سؤال ؛ یعنی تا من این در را برای کسی باز نکنم آنها نمی‌توانند وارد بشوند ؛ استاد ؛ او آنها پشت
در هستند و نمی‌توانند وارد بشوند چون در بسته است، لذا آنجا که عیسی مسیح (ع) فرمودند که حتی دشمنان خود
را دوست داشته باشید، روی این مکانیزم بوده گفته که اگر فرض کنید این کار را بکنید اینقدر که ضربه می‌زنید صد
برابرش ممکن است ضربه بخورید، یعنی در واقع بر اساس این مکانیزم بوده که این صحبت‌ها شده، بنابراین ما در
بخش منفی تضمین نداریم، یک تیر زدیم ممکن است صد تا تیر به ما بخورد، یعنی از سنگر آمدیم بیرون نشانه‌گیری
بکنیم از ده جا خودمان را مورد اصابت قرار بدهند، یک مطلب خیلی مهم و یک درس خیلی مهمی است که ما
می‌خواهیم از کالبد روانی در واقع بگیریم و داشته باشیم، در واقع صدتائی که انسان می‌خورد از چندین بابت می‌خورد
، که یکیش موجودات غیر ارگانیک که بعداً آشنا می‌شویم و تشعشعات منفی مختلف که ما می‌گوئیم که چرا درگیر

شدیم جوابش اینست، مقصر کیه، خودما هستیم، در را باز کردیم، بلاهائی که سرما می آید اکثراً در فاز منفی اتفاق می افتد، در فاز منفی این مشکلات در واقع برای ما پیش می آید ، اینجا ما می توانیم تشعشع منفی را روی افراد پیاده کنیم و وجود آنها را دچار پارازیت بکنیم مثل جنگ الکترونیک ، مثلاً هواپیما دارد می آید ما بسمت او موجهائی را می فرستیم این موجهها برای هواپیما ایجاد پارازیت می کند، سیستمهایش دچار پارازیت می شوند و دیگر آن کارائی خودش را از دست می دهد، لذا ما اگر الآن قبول کردیم که زبان ما زبان تشعشعات است، یک شعور مثبت بسمت ایشان می تواند بیاید و می تواند شعور منفی بیاید و شعور منفی شعور سلولی ایشان را دچار اختلال و پارازیت بکند ، بنابراین می بینیم که ما با یکدیگر جنگ تشعشعاتی داریم و خودمان خبر نداریم و هرکسی، کس دیگری را می تواند مورد این اصابت قرار بدهد که داریم قرار می دهیم، این از سطوح پائینش تا سطوح خیلی بالا وقتی که اصطلاحاً گفته می شود چشم زخم، تشعشع منفی است که به وجود یک نفر مثل همین جنگ الکترونیک وارد شده و شعور سلولی و فرکانس مولکولی سلول را که قبلاً هم اشاراتی داشتیم مورد اختلال قرار می دهد و لذا بیماری حادث می شود .

زبان انسان اصولاً زبان تشعشعات است، یعنی قبل از اینکه ما صحبت بکنیم ، تشعشعات ما با همدیگر کار می کنند ، شما یکی را می بینید نا آرام می شوید، یکی را می بینید آرام می شوید، یکی را می بینید مضطرب می شوید ، بدون اینکه طرف حرفی زده باشد، تشعشعاتش را شما دارید یکجورهای متوجه می شوید، حالا بعضی ها روی این تشعشعات دیگران خیلی حساس تر هستند ، بعضی ها حساسیتشان کمتر است ، یک مسأله ای که در مورد کالبد روانی لازم به ذکر است این است که خود کالبد روانی که از دو بخش مثبت و منفی تشکیل می شود در آن واحد ما از یک بخش می توانیم استفاده کنیم، یعنی یا از بخش مثبت می توانیم استفاده کنیم یا از بخش منفی ، زمانیکه از بخش مثبت استفاده می کنیم یک دریچه ای اینجا هست ، یک دریچه فرضی که جلوی بخش منفی را می گیرد و لذا در اینصورت ما فقط می توانیم جذب و دفع تشعشعات مثبت داشته باشیم ، یعنی می توانیم تشعشع مثبت بدهیم و تشعشع مثبت بگیریم ، اگر در این زمان تشعشع منفی بسمت ما بیاید نمی تواند وارد بشود، و اگر ما بخواهیم تشعشع منفی هم بدهیم فعال نیست ، لذا ما وقتی که در فاز مثبت هستیم صرفاً می توانیم تشعشع مثبت بدهیم و تشعشع مثبت بگیریم و وقتی در فاز منفی هستیم هم فقط می توانیم تشعشع منفی بدهیم و تشعشع منفی بگیریم ، فاز مثبت یعنی چی ، فاز مثبت یعنی تفکر مثبت ، فاز منفی یعنی تفکر منفی ، مثل خشم ، کینه و.... پایه افکار وقتی که قرار می گیرد می شود تفکر منفی یا فاز منفی ، بالعکس این قضیه وقتی که ما در فاز منفی قرار داریم بخش مثبت ما مسدود است و جذب و دفع تشعشعات منفی را ما فقط می توانیم از بخش منفی روان داشته باشیم ، خوب همینجا یک نتیجه گیری بکنیم و ببینیم در شرایطی که ما در هر کدام از فازها قرار داریم در چه وضعیتی قرار می گیریم ، وقتی در فاز منفی قرار داریم دریچه باز است و هرچه تشعشع منفی می تواند وارد بشود و حالا ورود تشعشعات منفی چه اثراتی روی ما دارد آن بماند تا یواش یواش با آن آشنا می شویم و یک مقدار مختصری هم اینجا با هم صحبت می کنیم و بالعکس وقتی که در فاز مثبت هستیم صرفاً تشعشعات مثبت می تواند بیاید و بنابراین ما از شر تشعشعات منفی در امان هستیم ، این یک نتیجه گیری مقدماتی خیلی مهم ، اگر که ما صدماتی می بینیم در بعضی از جاها که بعداً با آن برخورد می کنیم

بدلیل این است که خودمان مقصر هستیم ، دری را باز گذاشتیم ، توانسته تشعشع منفی وارد بشود ، اگر این در بسته بود تشعشع منفی نمی توانست وارد بشود و مادر معرض تشعشع منفی قرار نمی گرفتیم ، بنابراین روی همین اصل هم حالا راهکارهایی هست و صحبت‌هایی هست که بتدریج می توانیم با آن آشنا بشویم ، همین الآن ممکن است بخودی خود مضرات این تشعشع منفی را نتوانیم با هم صحبت کنیم چون بحثش مفصل است.

سؤال ؛ گفتید که دیکتاتوری را هستی نمی پذیرد ؛ وقتیکه ما دعا می کنیم یا نفرین می کنیم ، این هم دیکتاتوری محسوب می شود پس چطور این مؤثر واقع می شود ؟

جواب ؛ اینجا بحث تشعشعاتی است ، با دعا و نفرین ما یک تشعشعاتی را سوار می کنیم و این تشعشعات کور است ، این که حقیقتش بوده یا نبوده نمی داند ، می رود اصابت می کند به نشانه ، حتی ممکن است بچه یک کسی را نفرین کنند و آن بچه بدون اینکه گناهکار باشد مورد اصابت قرار بگیرد، مثلاً آمدند آزمایش کردند بر روی گیاهان و سنسورهای حساسی وصل کردند و برای رشدش دعا کردند و دیدند که سنسورها دارند علامت می دهند و گیاه دارد رشدش سریعتر می شود ، همان گیاه را اگر نفرین بکنند می بینند رشدش متوقف می شود و یا می خشکد ، من دیروز یک گزارشی داشتم که یکی از دوستان می گفت در منزل ما گیاه رشد نمی کند و می خشکد ، مدت‌ها است این مسأله وجود دارد و حتی روی گیاهان این موضوع وجود دارد و ثبت و ضبط شده است و یا مثلاً شنیده‌ایم که می گویند این محل نفرین کرده است .

زکات ؛ هرکسی از هستی چیزهایی را می گیرد ؛ فرزند خوب، همسر خوب ، استعداد، امکانات و برای آن چیزهایی را که ما از هستی گرفته‌ایم باید چیزی را به هستی برگردانیم (زکات علم ، استعداد و ...) تا کانال بین خود و هستی مسدود نشود همچنانکه بسوی ما جاری شده از سوی ما هم بسوی هستی با زکوه جاری شود ، با زکات کانال بین ما و هستی لایروبی می شود و از انسداد آن جلوگیری شده و لذا ما می توانیم چیزهایی دیگر را از طریق آن از هستی دریافت کنیم . با زکات تشعشع مثبت ایجاد می کنیم .

انفاق ؛ ما چاله‌هایی داریم که نمی بینیم، اجتماع وقتی دارای شکاف باشد ما هم در آن شکاف می افتیم، کسی که ندارد تهدیدپذیر است برای کسی که دارد ، تشعشع منفی او بقیه را می گیرد و خوشبختی و آرامش از آن جامعه می رود ، و روان و ذهن و سلامتی افراد آن جامعه درگیر می شود، انفاق برای پر کردن شکاف و چاله‌هایی است که در جامعه وجود دارد تا تشعشعات منفی بر جامعه جاری نگردد

خمس ؛ حق معلوم گدا، مسکین ، یتیم از درآمد جامعه است که ۲۰٪ تعیین شده است (اگر زکات ، انفاق و خمس در جامعه‌ای اجرا شود دیگر شکافی وجود نخواهد داشت) .

صدقه ؛ یکی از راههای مبارزه با تشعشعات منفی صدقه است ، بمحض اینکه صدقه بدهیم می بینیم که احساس سبکی به ما دست می دهد و اگر در فاز منفی باشیم به فاز مثبت می رویم و لذا دریچه فاز منفی بسته شده و ما از ترکش فاز منفی در امان می مانیم .

نذر ؛ نذر خرید تشعشع مثبت است .

کنترل تشعشع منفی ۴

کنترل تشعشع منفی ۴ برای کنترل تشعشعات منفی ناشی از نفرین می‌باشد. میزان تأثیرگذاری دعا و نفرین به اشتیاق پشت آن بستگی دارد، قدیمیها اشتیاق را به آه و سوز نفرین و ... می‌دانستند، تشعشع ناشی از نفرین چون منفی است، لذا کور است و وقتی که صادر می‌شود به هدف اصابت می‌کند (صرف نظر از اینکه شخص نفرین شده مستحق است یا نه).

بیان نتایج رواج نفرین در جامعه؛ جامعه ای که همدیگر را نفرین می‌کنند، همه در تشعشع منفی ناشی از نفرین، غرق هستند و روی آرامش نمی‌بینند، نفرین چون تشعشع منفی می‌باشد، لذا اول دامن صادر کننده را می‌گیرد، کنترل تشعشع منفی ۴ نیاز به کسب اجازه ندارد.

اشک - عشق - معشوق

اشک شوق، اشک ذوق، این اشکی است که بین عاشق و معشوق معنا دارد، این اشک فراقی است که در واقع همان الیه راجعون را می‌خواهد بیان بکند، این اشک حزن نیست، این اشکی است که ما پی به حقانیت ببریم و در یک تبادل آگاهی به یکباره ما به ارتباط خودمان یعنی ارتباط بین عاشق و معشوق است و اینکه ما معشوقه هستیم در اصل پی ببریم، معمولاً معشوقه زیاد حال عاشق را ممکن است خیلی هم توجه نکند چون مورد عشق است ولی خودش ممکن است عاشق نباشد این مشکلی که بهر حال بین عاشق و معشوق هست، این است که عاشق است که دارد می‌رود، ولی معشوق ممکن است این عشق را بفهمد یا نفهمد در یک جایی می‌بینید که یک دفعه ما دوریالی مان می‌افتد یک مطالبی که بابا اصلاً اصل ماجرا را کوچک نگاه کردیم حالا با زبانهای مختلف، از زوایای مختلف ممکن است که این مسأله را با آن برخورد بکنیم، یک اشکی داریم، اشک بیداری است، یعنی اگر قرار باشد راجع به اشک صحبت بکنیم در واقع اشکهای مختلفی داریم، آزمایشات علمی هم که انجام شده بین اشک حزن و اشکهای دیگر ترکیبات شیمیائی آنها فرق می‌کند، یک اشکی هست اشک بیداری است، اشک فهم است، اشک این است که یک موضوعی را بفهمی و دیگه گنجایش نباشد بیرون زدن از آن حد و حدود می‌تواند همراه با چنین تظاهراتی باشد.

مخدر آسمانی

انسان همیشه اینطور بوده، دنبال این بوده که از یک حالی به یک حال دیگری در بیاید بیرون، دنبال منقلب شدن بوده، یعنی در فطرت ما این میل به منقلب شدن از حالی به حالی شدن بوده و هست، همان حالی که در این بُرهه از زندگیمان بمحض اینکه دست چپ و راستمان را شناختیم احساس گم شدن و گم کردن یک چیزی را داشتیم از همین جاها ناشی می‌شود، یعنی همش دنبال یک چیزی هستیم که از راه برسد و آن ما را منقلب بکند، تحول ایجاد بکند، بهر حال برای ما مبهم است، انسان نمی‌داند، فقط می‌داند که می‌خواهد یک چیزی اتفاق بیافتد ولی چی هست نمی‌داند لذا دنبال

یک چیزهائی راه می‌افتد، تجربه می‌کند که بلکه در واقع آن حال را پیدا بکند از این میان ممکن است به مشروبات الکلی، به مواد مخدر، آن چیزهائیکه یک تحولی را ایجاد بکند، اینها مخدرهای زمینی است، ممکن است دنبال مخدرهای آسمانی مانند خلسه، حالت خودهیپنوتیزم و اینها را رو بیاورد (سؤال شد خلسه چیه ؛ خلسه یک حالت است که ممکن است بگوئیم که این حالت بیخبری است، ممکن است نه با خبری هم در آن باشد ولی فرد در یک فضائی خودش را قرار می‌دهد که یک جور نأشه‌گی بدون مخدر است، یکجور سرخوشی بدون استفاده از چیزی است، یک حالتی است که فرد نمی‌داند کجا هست، کجا نیست و یک ترانس در واقع مثبت است، یک حالت خود هیپنوتیزم هست که فرد در آن از یک سری واقعیتها جدا شده).

ادامه بحث مخدر آسمانی؛ پس مخدر زمینی داریم و مخدر آسمانی داریم، مخدرهای زمینی که معلوم است، مخدرهای آسمانی می‌تواند همین بحث خلسه و خود هیپنوتیزم، یکسری چیزهائی که در مدیتیشنها در واقع پیش می‌آید و فرد را از واقعیتها جدا بکند و آنرا از مسائل روزمره‌گی جدا بکند، یعنی در واقع هدف از مخدرها جدا شدن از واقعیتهای زندگی روزمره‌گی و روزمره است، از واقعیتهای زندگی، حالا هرکسی یکجوری می‌آید به این مسأله می‌رسد، یکی به مخدر زمینی می‌رسد، یکی به مخدر آسمانی، یکی این را تست می‌کند می‌آید سراغ آن یکی و یکی هم دوتایش را دارد و می‌داند که در بعضی عرفانها هر دو تایش را دارند، خوب این میل به مخدر اصولاً در افرادی صورت می‌گیرد که آن بخش سرکششان، آن نرم افزاری که گفتیم با ما متولد می‌شود که باعث می‌شود افراد بعضیها از این شاخه به آن شاخه زیاد می‌پرند اینها در خطر اعتیاد قرار می‌گیرند، (البته این قاعده و قانون نشود و ما هم زیاد راجع به آن صحبت نمی‌کنیم دلایلی دارد، توجیهاتی نباشد) ولی یک دسته از این افراد افرادی هستند که آن بخششان ناآرام است دنبال یک انقلاب هستند دنبال یک تحولی هستند، چه کنیم، چه کنیم، یکدفعه می‌بینید که این را تجربه می‌کند، آنرا تجربه می‌کند، می‌آید دنبال این (مخدر زمینی) منتها دیگه متأسفانه راه برگشت مشکل می‌شود، احساس گم‌گشتگی در واقع در آن کسی که قوی است نرم افزار روح از زندگی قبلی آورده و الآن می‌خواهد یک چیزی پیدا بکند اینطرف، آنطرف، از این شاخه به آن شاخه، یکدفعه می‌زند به پست یک چنین چیزهائی چون می‌خواهد دست خالی نباشد، یک مدتی که اینطرف، آنطرف می‌کند وقتی پیدا نمی‌کند دست می‌زند به تجربه هر چیزی از جمله مشروبات الکلی، مواد مخدر و... به امید اینکه در عالم هپروت برویش باز بشود، در مورد این عده حالا دلایل و عوامل مختلفی وجود دارد ولی این دلیل هم هست، احساس گم‌شدگی، احساس گم‌کردگی و حالا تمایل برای پیدا کردن و اینجا این روح است که دارد از آنجا برنامه‌اش را می‌دهد ولی من تبعیتی که می‌کنم برای پاسخ دادن به پیام او (روح) جواب غلط است، صورت مسأله درست است ولی جوابی که من به آن می‌دهم غلط است و می‌خواهم با بحث مخدر قضیه را حل و فصلش کنم، نمی‌دانیم بگوئیم که چطوری می‌شود و هر کسی به چه چیزی برخورد می‌کند، برای پاسخگوئی به آن نرم افزار روح، آن نرم افزاری که احساس گم‌شدگی را دارد به ما القاء می‌کند، پس یک گروه از افرادی که به دام قضایائی می‌افتند افرادی هستند که قابلیت کمال را به نحو احس در خودشان داشتند فقط جوابی که پیدا کردند متأسفانه به یک مسأله بزرگ پاسخ غلط بوده ولی آن مایه را داشتند، مثلاً شما می‌بینید که افرادی که پویائی ندارند، حرکتی ندارند و

ساکن تر هستند اینها کمتر به دام این تجارب منفی می‌خورند، آنهائیکه یک شروشورهائی درونی دارند آنها بیشتر در معرض قرار می‌گیرند، یک افرادی که شما می‌بینید که اصولاً پویائی زیادی ندارند یعنی زیاد متحرک نیستند اگر اینها را ببرید بگذارید یک جای ثابتی ۵۰ سال همانجوری ثابت می‌نشینند، یک بحثی که در مدیریت می‌تواند بحث مهمی باشد یک مدیر ببیند که چه کسی را باید بگذارد برای کار ثابت و چه کسی را باید بگذارد برای کارهائی که متحرک است ، اگر یک مدیر این را بفهمد مدیر موفق می‌شود ولی مثلاً ممکن است که بالعکس عمل کند ، یک نفر را که باید بشیند، بگوید بدو اونمی‌تواند ، بعد یک آدمی که همش باید در تکاپو و رفت آمد باشد آن را بیاورد بنشانند در یک کار ثابت قرار دهد ، اینها در جزء نهاد ما با ما متولد شده و اینجا باید فرمهای پیدا بکند ، حالا پس برای آن روح نا آرام و سرکش که می‌خواهد دنبال تحول و کمال باشد و اصولاً گفتیم در فطرت ما میل به منقلب شدن ازحالی به حالی شدن گفتیم وجود دارد ، ببینید من روح نا آرام و سرکشی دارم و می‌آیم در جامعه می‌خواهم جواب سوالم را پیدا کنم ، یکدفعه می‌بینم محیط به من امکاناتی می‌دهد، امکانات فرهنگی می‌دهد، امکاناتی عرفانی می‌دهد و.... اگر آن ابعاد قوی باشد ممکن است فرد جذب آن عوامل بشود و بداند حالی به حالی شدن این را در فطرت ما گذاشتند که از طریق کمال حاصل بشود نه از طریق یک چیزهای دیگری بصورت مصنوعی قرار نیست ما حالی به حالی بشویم، بصورت طبیعی قرار است ما حالی به حالی بشویم، من چندین مورد را دارم که دو تا پسر در خانواده آلوده به اعتیاد، ولی خود پسرها شکوفای شکوفا بودند در این رابطه برای شما مثال بزنم، اگر یک خانواده‌ای ۷ تا بچه داشته باشد مادر باردار شده باشد و مبتلا به سفلیس هم باشد، چند تا از این ۷ تا بچه هم عقب مانده ذهنی باشند و بیماریهای بد دیگر داشته باشند، پدر دچار جنون باشد شما توصیه می‌کنید که این مادر باردار بچه‌ای را بدنیا بیاورد؟، حالا خانواده‌ای دیگر که کاملاً همه چیز خوب، پدر و مادر رو به راه ، در آن مورد چی؟ فرزند اولین مورد بتهون است و دومین مورد هیتلر است، اگر شما در مورد اول فتوا می‌دادید که بدنیا نیاید، بتهونی نداشتیم، ببینید یکی از مسائلی که روی اصلاح نژادی و اینجور مسائل مردود است و نمی‌شود ریش قانون داد همین مسأله هست، اگر قرار به ظاهر باشد خیلها نباید بدنیا بیایند و خیلها حتماً باید بدنیا بیایند ولی هیچ ضابطه و قانونی ندارد، بنابراین حالی به حالی شدن از چه طریقی باید انجام می‌شده در اصل، باید از طریق جذبه کمال حالی به حالی شدن باید اتفاق بیافتد و رُخ بدهد، جذابیت کمال می‌تواند ما را از خودمان بیخود کند هر مطلبی را می‌فهمیم که قبلاً نمی‌دانستیم برای ما یک نأشۀ گی ایجاد می‌کند یا نمی‌کند، بنابراین قرار این بوده، بنابراین مخدر زمینی که هیچی، آن دیگه اصلاً همه دوستان بحثش را می‌دانند که پیامدهای اجتماعی، جسمی، روانی و ذهنی و همه اینها که دارد و بعد هم بجائی نمی‌رساند ، حالا آن افرادی که استناد می‌کنند یک عالم هپروتی می‌بینند ولی آن عالم هپروت کاری برایشان نمی‌کند، یک چند تا موجود غیرارگانیک می‌بینند، یک مسائلی اتفاق می‌افتد ولی در واقع کمکی به آنها نمی‌کند، **اما در مورد خلسه بگویم** خلسه هم بخودی خود کاری انجام نمی‌دهد ، یک نفر پنجاه سال در خلسه بسر ببرد، چی می‌شود، هیچی، لذا حتی یک لحظه خلسه و بی‌خبری ممنوع است ولی در یک جائی یک کسی که مثلاً در دوره فرا درمانی می‌آید اینجا شراب

روحانی می دهند، **بنا بر جای زان شراب روحانی تا دی بیایم زین حجاب جسمانی شج بان** یک جانی دردم می آید و یک قلوپ از این شراب روحانی بخورد (در دوره فرادرمانی) یکخورده حالی به حالی بشود اما این شراب به منزله خود شناسی نیست، به منزله این است که جمال یار نقاب و پرده ندارد ولی **غبار ز رخ نشان تا نظر توانی کرد - حافظ** حالا از در آمدی خسته، اینجا این یک قلوپ از این شراب روحانی مقدمتاً یک آشتی پیش بیاورد تا بشینیم با هم صحبت کنیم ولی از ترم دو می گوئیم این گیلان شرابت را بگذار کنار بیائیم ببینیم چه جوریهاست، چه خبر است، رفتارهای دوگانه چطوریه، این چیه، آن چیه، چقدر حرص خوردی، چقدر چکار کردی و در تشعشع دفاعی همینجور و....، دیگه شراب یواش یواش رنگش را هم نمی بینیم، اما جریاناتی هستند در عرفان که عرفان شراب است، همش ساقیا بده جامی، این مقطع دارد، دوران دارد، دوران ابتدائی برای دعوت بحث شراب است ولی وقتی آمدی دیگه شراب خبری نیست، دیگه همش این است که آینه، واقعیت نگاه کردن به خود، بررسی هستی، درون، بیرون، دیگه وقتی برای سرخوشی کاذب نیست، فرصتی نیست فکر کنم دعای شعبانیه باشد امیرالمؤمنین می فرماید که اصلاً نمی خواهم لحظه ای بی هوش باشم، یک چنین مضمونی من شنیدم حتی لحظهای بیهوشی مگر اینکه ما را ببرند، خوب در دوره ۶ و ۷ دوستان لامکانی و لازمانی را تجربه می کنند به آنها می چشانند می گویند این است ولی دوباره می آیند پائین قرار نیست که در چنین عالمی جولان بدهیم ببینید آگاهی ابزار ماست و تنها مسأله ای که قرار است موجب شادی ما بشود آگاهی هست، تمام شادبهای زمینی به نفرت ختم می شود، قانون است اما مسأله آسمانی ولذت روحانی هرگز پشتش نفرت نیست، مثلاً یک پُرس غذا می خوریم با میل و رغبت هم می خوریم اما پُرس دوم شکنجه است، همه لذتهای زمینی این قانون حاکم است، ولی در مورد لذتهای آسمانی مثلاً آگاهی هیچوقت لذتی که دارد پشتش پیش نمی آید این حالت را داشته باشد، بهرحال ما در انتهایه یک مسأله مجاز می رسیم که آن هم آگاهی هست، هر کجا که می رویم برای یک چیزی می رویم، آگاهی، چه جوری این اریکه قدرت را ما هدایت کنیم، اریکه قدرتی که پیش می آید چه جوری هدایت کنیم واز همه مهمتر این که وقتی بلد شدیم هدایت کنیم بعدش بالاخره قرار است که با کی همتا باشیم، اینها را در واقع جزء این مسائل است که داریم دنبال می کنیم در چرخه آگاهی، خوب فکر می کنم مفهوم خلسه را توانستیم با همدیگر بررسی بکنیم، البته همانطور که گفتیم جریانهای بسیار زیادی هست که صرفاً یک مطلب را خاطر نشان می کنند، خلسه، رفتیم توی خلسه، از خلسه در آمدیم و خوب همان حالتی است که جدا شدند از واقعیت حالا اینها یک مرحله بهتر از آنهایی است که به مخدرهای زمینی رو آوردند ولی هر دو تا یکجورهای ما را از ماجرا دارد دور نگه می دارد و زمان دارد سپری می شود.

در پاسخ به سؤال؛ در خصوص آمدن آگاهی در خلسه استاد؛ خیر اصلاً آمدن آگاهی در خلسه نیست، اصلاً ممکن است در شلوغ ترین وضعیت شما در طول روز، در بدترین زمان، شلوغ ترین و بی موقع ترین زمان آگاهی بیاید، ممکن است هم در حالت خلسه هم بیاید، اصلاً تجربه خود من شلوغ ترین، بدترین و بی موقع ترین زمان بوده، آن زمانی که شما

انتظارش را دارید که من الآن بروم در خلسه بینم چی می گیرم ممکن است نیاید، بحث اتصال فرق می کند، در اتصال ما می رویم کانال می شویم یک قضایائی پیش می آید اما بطور کل یکی بگوید من بروم در خلسه، اتصال خلسه نیست **در پاسخ به سؤال؛ در خصوص عاملی که سیستم کالبدی ما را بهم می ریزد استاد؛ عاملی که سیستم کالبدی ما را بهم می ریزد عادت است، عادت ذهن را می اندازد در یک چرخه تسلسل، آن چرخه تسلسل می زند آناتومیش را داغون می کند و باعث می شود که کالبد بهم می پیچد روزنه ها و شکافها ایجاد می شود، عادت ممکن است به یک جای باشد، این عادت است و همان خلسه اگر بشود عادت مشکل ایجاد می کند، بنابراین معمولاً مخدر زمینی همراه با عادت است، بخاطر عادتش است، نه بخاطر خود مخدرش، مخدرش تأثیرات شیمیائی که دارد مسایل دیگری را بوجود می آورد اما عامل عادت است که مشکل ساز است، زمانهای قدیم در بلاد آنموقع دنبال این بودند که اگر یک کسی یک چیزی پیدا می کرد در زمینه عرفانی از راههای دور و نزدیک با چه مشکلات و مشقاتی می رفتند به دیدنش بینند که او چه پیدا کرده و چه کرامتی دارد، آوازه یک نفر در بلادی پیچید، یک نفر راه افتاد آمد بیند او چه پیدا کرده، رسید و گفت خوب توجه پیدا کردی اوهم گفت من هر موقع گرسنه ام بشود می خورم، خوابم بیاید می خوابم و... همینجوری گفت، گفت، خوب چی را گفته، گفته که من گرسنه ام بشود می خورم نه بر اساس عادت، ما ساعت ۱۲ بشود اگر غذا نخوریم سرمان درد می گیرد، چی می شود و... سر ساعتی عادت داریم بخوابیم، سر ساعتی عادت داریم بلند شویم، او چیزی را که پیدا کرده بود خیلی مهم بود، جدا از عادات زندگی کردن، بنابراین چیزی که پیدا کرده بود بسیار بسیار اهمیت دارد، بحث نقش عادت است، این که چه کاری بر اساس عادت است چه کاری اصلاً آن لحظه زمانش است.**

رمز خاک و آتش

در بحثهایی که داشتیم با هم به این نتیجه رسیدیم که ظاهر و باطن داریم و در مورد کتب مقدس از جمله قرآن این نتیجه را داشتیم که ظاهر و باطن داریم، در ظاهر خوب یک چیزهایی پیش آمده مثلاً به شیطان می گوید که چرا سجده نکردی می گوید **قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ** گفت من از او بهترم **خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ** مرا از آتش آفریده ای و او را از گل آفریده ای - ص ۷۶، من را از آتش آفریدی و او را از خاک آفریدی، بعضیها از آتش و خاک این موضوع را فیزیکال می بینند در حالیکه بحث من از او بهترم که اساس و پایه این حرکت است و آخرش در واقع تعیین کننده نتیجه نهائی همین یک کلمه حرف است که شیطان درسش را به ما داده، اولین معلم ما شیطان بود وقتی که می گوید من را از آتش آفریدی و او را از خاک بحث خاک و آتش و باد و آب، اینجا خاک می تواند آتش را خاموش کند، اما آتش خاک را تبدیل می کند به سنگ و شکننده هم می شود، هر چه سختتر می شود شکنندگی هم بیشتر می شود و خاک می تواند آتش را خاموش کند این یک نکته، خاک قابلیت شکوفائی دارد، خاک قابلیت رشد دارد و آب شکل می دهد، خاک شکل می پذیرد، باد جابجا می کند، انگیزه می دهد، آتش پختگی ایجاد می کند وقتی آب و خاک را قاطی بکنیم شکل گرفته ولی مثلاً اگر یک کوزه با آن درست کردی و لش کنیدی یواش یواش و می رود، آتش است که پخته اش می کند

تا آتش میکیزی ترش و خامی خون خمیر - مولانا ، جهنم خودش فلسفه اش همان ایجاد پُختگی است، خوب پس خاک می تواند آتش را خاموش بکند وقتی خداوند به ملائک گفت می خواهم جانشینی در زمین قرار بدهم گفتند أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ می گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد - بقره ۳۰ در جواب خداوند گفت قَالَ إِنِّي أَغْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ فرمود من چیزی می دانم که شما نمی دانید - بقره ۳۰ من یک چیزی می دانم که شما نمی دانید یعنی به آنها گفت که دیدن شما اشتباه است و شما کامل نمی بینید و قرار است یک چیز دیگری بشود ، خوب حالا چرا ملائک فقط این بخش را دیدند (فساد و خونریزی را) گفتیم چون در آنجا لازمان بود و همه را دیدند و بعد هم چرا اعتراض کردند چون خودشان روی پله عشق نبودند نمی توانستند ببینند که فلسفه خلقت ما کامل چیه ، مثل بچه ای می ماند که به آدم بزرگ نگاه کند، چون بعد عشق را هنوز این بچه نمی داند چیه لذا حرکات آنها را هم متوجه نمی شود ، مثلاً اگر یک کسی دارد به یک کسی جوک می گوید و یک بچه ۳،۴ ساله گوش می دهد واژه به واژه را معنی اش را می فهمد اما در نهایت نمی داند اینها چرا خندیدند، آن چی گفت و چی بود منظور از این جوک، چرا؟ چون قابلیت های را هنوز بدست نیاورده، خوب پس گفت من چیزی می دانم که شما نمی دانید، این چیز چیه، که او می داند و ملائک نمی دانستند رمزی است که این رمز را لابد قرار است کشف بکنیم ، من حالا فرضی صحبت می کنم با کشف آن مسأله آبروی خداوند حفظ بشود، چون اگر روال همینجوری برود جلو که آبروی خداوند می رود، برای اینکه چه کسی برنده می شود ، شیطان برنده می شود و بعد ملائکه هم به خداوند می گویند خدایا دیدی ما به تو گفتیم ، دیدی گفتیم که نکن اینکار را و خودت را در در دسر نیانداز ، خوب این خیلی اُفت دارد که ملائک بیایند به خداوند بگویند که دیدی ما راست گفتیم و تو نتوانستی درست این مسأله را طراحی کنی ، آیا می شود چنین چیزی ، آن دیگه خدا نیست و خیلی اُفت دارد که حرف ملائک درست در بیاید ، بنابراین ماجرا به اینصورت جلو می رود که با کشف رمزی اتفاقاتی می اُفتد که این موجود در اینجا اسمش انسان است می تواند یکسری قضایا را بفهمد و پی به وجودش ببرد و با استفاده از این کشف رمز راههای نفوذ شبکه منفی را کشف بکند و بعد از اینکه کشفش کرد بعد ببیند یواش یواش ماجرا وارونه می شود و ترفندهای شیطان خشی می شود و ما صرفاً بحث شیطان را در یکسری مسائل دزدی، غیبت و از این جور چیزها می دانیم، اینها بچه بازی است، در سطح ما خیلی قضایا است که درگیرش هستیم و همه ذهن ما رفته به اینکه غیبت بکنیم یا نکنیم ، اما اصلاً اصل ماجرا اینها نیست، این همان بازی بچه ها در مهد کودک هست یعنی در واقع اینهایی که ما سرگرمش هستیم بچه بازی هست و ماجرا سر یک چیزهای دیگر است، مثلاً شما فرض کنید اسب تراوا، اصلاً ما از یک جایی دیگر ستادمان در اشغال است و ما داریم اینجا با هم این بحث را می کنیم که اینکار را بکنیم یا نکنیم، اصل ماجرا در ستاد و ستون پنجم نفوذ کرده و ستاد ما در اشغال برنامه های ستون پنجم است و ما بیرون داریم با هم دعوا می کنیم که سنگر را اینجوری بچینیم یا اونجوری بچینیم، یا چه جوری بچینیم، ستاد در اشغال است ، در خط مقدم جبهه داریم طراحی می کنیم که سنگر را از کدام جهت بچینیم ، از هر جهت که طراحی بکنیم اون ستاد چون در اشغال است از همان زاویه مورد هجوم قرار می گیریم ، بنابراین ما با مسائل جدیدی رو در رو می شویم

، با بخشهای جدیدی شاید در آینده نزدیکی برخورد بکنیم که اصلاً انتظارش را نداریم و اصلاً فکر نمی کردیم که ما به این شکل مورد تسخیر اطلاعاتی قرار بگیریم.

باد ، خاک ، آب و آتش (چهار عنصری که به جهان هستی معنا داده اند)

باد و خاک و آب و آتش بنده اند با من و تو مرده ، با حق زنده اند

| | | | |
|-------------------------|----------------|-----------------|-----------------|
| آتش ↓ | آب ↓ | خاک ↓ | باد ↓ |
| عامل پختگی (جن و شیطان) | آگاهی | انسان | حرکت و انگیزه |

- از مخلوط خاک و آب گِل بدست می آید و اگر آتش نباشد پخته نمی شود، جن و شیطان از جنس آتش هستند و اگر نبودند پخته نمی شدیم، اگر آگاهی (آب) نبود خاک گِل نمی شد و باد حرکت و انگیزه است، اگر باد نبود انگیزه ای نبود تا حرکتی داشته باشیم، اگر برای زندگی بعدی انگیزه ای نداشته باشیم حرکت معنا ندارد، این چهار عنصر به جهان هستی معنا داده اند و هر کدام نباشند جهان هستی معنا ندارد. خاک قدرت سرد کردن آتش را دارد و تسلط خودش را نشان می دهد .

- قیاس خیر و شر است که آتش در جهنم بخش عمده شیطان و جن است و قیاس اینکه جن و شیطان هیزم جهنمند و این تضاد است که ما را می سوزاند و بواسطه شیطان و جن بوجود آمده و باعث آتش حسرت می شوند ، قیاس می کنیم که نقشه خلقت چه بوده و ما چه فهمیدیم و از حسرت ناشی از این قیاس می سوزیم .

تسخیر غیر ارگانیکی - تسخیر اطلاعاتی ؛ یک تسخیر غیر ارگانیکی داریم ، یک تسخیر اطلاعاتی داریم ، حالا خودشناسی

بینیم که چه جوری می شود، پس ما مورد تسخیر اطلاعاتی قرار می گیریم به یک شکلی که اصلاً نمی دانیم ، به یک صورتی که برای ما واضح نیست تازه خودمان می رویم استقبال و اسب تراوا را می آوریم داخل ستادمان ، همان کاری را که در ماجرای اسب تراوا کردند ، شاید قشنگ ترین وجه و داستانی که بشود این ماجرا را توضیح داد به همان صورت است ، ذهن ما مکانیزهای خاص و پیچیده ای دارد که بسیار قدرتمند است و بر آن بر اساس برنامه های مختلف مثل فطرت ، نهاد برنامه ریزیهای شده و ما باورهائی داریم ، مثلاً اگر به ما بگویند که فرض کنید به من شیطان گوش بده یا چیزهای دیگر ما فوراً حالت تدافعی می گیریم ، فیلتر عقلی ما فوراً یک حالت تدافعی می گیرد و هر چقدر ما با شیطان رابطه ظاهری خوبی داشته باشیم باز هم فطرتاً یک واکنش منفی نشان می دهیم ، اما اگر که این ماجرا در قالب یک بسته بندی زیبایی مثل اسب تراوا بیاید و ما خودمان برویم استقبالش و بیریمش داخل ، وقتی بیریمش داخل در دل آن یک چیز دیگری خوابیده که می تواند شبانه بیاید بیرون (منظور شب مجازی) و ستاد را اشغال بکند حالا شما آهنگهائی را برخورد می کنید با آنها چه آهنگهائی خارجی و چه ایرانی که با کمک دوستان داریم برای شما تهیه می کنیم که در واقع پیام به من شیطان گوش بده را پشتش بوضوح می شنویم و بعد بدون اینکه خودمان بدانیم در واقع به شیطان گوش خواهیم داد، به شبکه منفی گوش خواهیم داد و دنبالش خواهیم بود و تمایل

به استعمال مواد مخدر، تمایل به خودکشی، همه اینها در پشت نوارها دستوراتش را می شنویم و ما را بر علیه خودمان وادار می کنند، به نهاد ما به ضمیر ما غاصب لقب خواهند داد و ما بدون اینکه خودمان بفهمیم خودمان را غاصب تلقی خواهیم کرد و با خودمان به تضاد می افتیم لذا اگر دقت کنید ببخود و بی جهت می بینیم که ما با خودمان دست به گریبان هستیم و همیشه یقه خودمان در دست خودمان هست، چه ترفندی از این بهتر، همش ما در بیرون دنبال شبکه می گردیم، درحالیکه آن ستاد را اشغال کرده و کار از کار گذشته، بنابراین وضعیتی پیش خواهد آمد که ما پاکسازی ستاد را داشته باشیم، البته گفتم مرحله اولش الآن عجله ای نیست چون اصلاً ستاد در اشغال هست، این است که خود شناسی، خدا شناسی، اینها بحث هائی است که در این مقوله قرار می گیرد، بنابراین می آید در یک فازهای مختلفی، مراحل طی می شود از جمله شناسائی، پاکسازی و بعد کنترل، شناسائی کردیم ببینیم اصلاً هست یا نیست و بعد پاکسازی و بعد هم حفاظها و دریچه هائیکه بدانیم چی می آید و چی می رود این در را باید ببندیم در واقع این ورود و خروج را کنترل کنیم، هرکسی، هرکسی و هرچی اینطوری نمی شود و بعد شناخت شعور و ضد شعور، آنوقت خیلی از راههای نفوذ بسته می شود و اصولاً مسائل زیادی دست ما می آید که الآن نمی خواهیم وارد این مقوله بشویم چون خودش مقوله خیلی مفصلی است و ما هم در واقع می خواهیم فاز به فاز برویم و زیاد شوکه نشویم، بخش، بخش و با تائی موضوعات را دنبال بکنیم، اصولاً هر چیزی در هستی شعوری پشتش خوابیده است، اگر یک شعر است و یک کلام است، موسیقی است، فیلم است، اگر یک صحنه است، یک صحنه یک شعوری را دارد جابجا می کند، حالا اگر این بصورت فیلمی هم باشد آن فیلم هم دارد شعوری را انتقال می دهد، بنابراین ما اول باید ثابت بشود برایمان که این حرف درست است یا غلط است، که آیا یک موسیقی شعوری را انتقال می دهد یا نه، حالا خوشبختانه این عکسبرداری که از مولکول آب کردند روی موسیقی هم دیدند که این موسیقی یک اثری دارد، آن موسیقی یک اثری دارد و خوشبختانه علم هم الآن به کمک این قضیه آمده ما هفت هشت سال قبل بحث موسیقی را داشتیم و جزء درسها بود که اصلاً در کلاس موسیقی می گذاشتیم و برگردانش را، در هفت هشت سال قبل به آنطرف، به اینطرف دیگه قطعش کردیم، حالا بدلالی این موضوع را چون هنوز آمادگی نبود و ممکن بود حمله شبکه منفی و عواملش، مسائلش را بسمت مجموعه بکشاند، گفتیم بگذارید تا این مسأله را در یک جائی دیگر شروع بکنیم، زمانیکه در واقع یکخورده جا افتاده باشد مجموعه، خوب الآن به بعد اگر که بتوانیم آن ثبات را برای خودمان ایجاد بکنیم زمانی هست که یکسری بحثها را مطرح بکنیم، حتی این اطلاعاتی که هست بصورت رسمی تری در اختیار همه قرار بدهیم و بتوانند همگان استفاده بکنند از این مسأله خوب پس از این زاویه وقتی وارد می شویم و یک نگاه می اندازیم بد آموزیهائی که تمام فیلمها داشته خصوصاً برای کودکان، نوجوانان، البته ظاهراً ممکن است بعضیها به همان خشونت و چیزهای ظاهری اکتفا می کنند ولی ما غیر از آنچه که یک کودک و نوجوان اصولاً چه فیلمی را باید برود داخلش برخورد بکند، پشتش را می بینیم، خوب آنها پشتش را نمی بینند، اما آثار نابسامانی در کودکان و نوجوانان مشهود است لذا مطمئن باشید که پشت این قضایا غیر از بد آموزیهای ظاهری که عرض کردم خدمتان غیر از بُکش بُکشها و مسائلی که هست که ممکن است مناسب این سنین نباشد قضایای دیگری هم باشد که همان پشت صحنه اینهاست

که امیدوار هستیم بتوانیم سرفرصت آن تحقیقات لازم را تکمیل بکنیم یعنی قابل ارائه بکنیم و در اختیار دوستان قرار بدهیم چه در مورد فیلم، چه در مورد شعر، در مورد موسیقی، در مورد نقاشی و اصولاً هنر که هنر اصولاً پشتش شعور و ضد شعور به نحو بیشتری با ما در ارتباط قرار می‌گیرد، ببینید فاز اول اصولاً شناخت است یعنی آسیب پذیری ما کجاست، بحث شعور و ضد شعور است و واقعاً شیطانی با مثلاً یک نیزه، یک چیزی... نیست، بحث شعور و ضد شعور است، حالا راههای نفوذ ما چیه، نقاط ضعف ما چیه، راههای که می‌شود وارد شد چیه، ببینید مثل این می‌ماند که فرمانده نظامی هستید و یک قلعه یا یک شهری را قرار است در قبال تهاجمات مصونش کنید، چکار می‌کنید، در هر زمانی یکجوری است الان یکجوری است صد سال قبل یکجوری بود هزار سال بعد یکجوری است، شما راههای نفوذ و آسیب پذیری این قلعه یا شهر را مورد شناسائی قرار می‌دادید و بعد در صدد رفع آن بر می‌آمدید، پس ما هم الان قلعه وجودی ما در معرض خطر است، در معرض تهاجم است، لذا مرحله اول شناخت است، مثلاً اگر می‌گوئیم فیلم چه جوری است، اگر می‌گوئیم شعر چه جوری و سایر قضایای دیگر چطوری است همه اینها را مورد بررسی قرار می‌دهیم، مثلاً راجع به طلسم گفتیم، راجع به تشعشعات منفی که الان هم داریم ادامه می‌دهیم گفتیم و خوب همه اینها شهر وجودی ما را می‌خواهد مصون بکند، می‌خواهد قلعه وجودی ما را مصون بکند، منتها ما یک فریبهایی هم داریم، بعضی مواقع خودمان می‌رویم و اسب تراوا را هم می‌آوریم، بعضی مواقع که نه بلکه هر روز، اینها را باید مورد شناسائی قرار بدهیم یکی پیدا بشود بگوید آقا صبر کنید این اسب چوبی را برای چی می‌برید داخل، بنابراین ماجرای مفصلی وجود دارد که بعد از آن شاید ما شناخت پیدا بکنیم که تعریف هنر چیه و چه تعریفی از هنر باید داشته باشیم، و وقتی که آمدیم شعور در هنر را تعریف کنیم مثلاً شعور در نقاشی، رنگهائی را که شما مورد استفاده قرار می‌دهید، این رنگ را که ما انتخاب می‌کنیم خودش هر ذره‌اش شعوری دارد وقتی که ما می‌آئیم این را روی زمینه پیاده می‌کنیم، شعور ما سوار شعور این رنگ می‌شود، نقاشی می‌کشیم، ظاهرش این است که مثلاً یک منظره کشیدیم اما این منظره در واقع خلق شعوری است که پشت آن خوابیده، یعنی شعور من سوار بر آن شده، حالا یکی می‌آید نگاه می‌کند تحت تأثیر شعور دودلی قرار می‌گیرد، چون من (منظور نقاش) دودل بودم این درخت را در این منظره اینجا بگذارم یا اینجا، یا تحت تأثیر شعور شجاعتی قرار می‌گیرد یا تحت تأثیر شعور عشقی قرار می‌گیرد و یک موقع تحت تأثیر شعور غمی قرار می‌گیرد که یک نقاش از غم تنهائی داشته نقاشی می‌کشیده، اینها را دریافت می‌کند، حالا بعضیها حساس هستند متوجه می‌شوند و بعضیها نه، القاء شده به آنها و خودشان نمی‌دانند اما تحت تأثیر قرار دارند، وقتی یک قطعه موسیقی زده می‌شود، یک سازی نواخته می‌شود این ساز ظاهراً یک نواخته می‌شود اما شعوری است که سوار این ماجرا می‌شود، ضمن اینکه خود شعور ساز هم اینجا هست، یکنوازنده حرفه‌ای سازش را دست کسی نمی‌دهد، اکثراً نمی‌دانند چرا، سازش را هر جایی نباید بگذارد، یعنی این ساز هم شعور محیطی را دارد جذب می‌کند، پس دست هر کسی نمی‌دهد و در لحظه‌ای که اثری را خلق می‌کند، شعوری سوار این ماجرا می‌شود، شما می‌گوئید که بعضیها دست و پنجه دارند، آیا واقعاً دست و پنجه هست، آیا واقعاً تکنیک نواختن است، کسانی هستند که تحصیلات موسیقی دارند، در تمام دنیا هر قطعه‌ای را که بدهید با اطمینان می‌شود گفت که با دقت نزدیک به صد

در صد نَت را اجرا می کنند، اما می گوئیم این نه، موسیقی و نواختن آن یکی حال دارد، نمی دانیم چی داریم می گوئیم لذا این موضوع تکنیک نیست، موضوع شعوری است که اینجا سوار می شود، یک مجسمه ای که ساخته می شود دارد از شعور بار دار می شود، نقاشی که کشیده می شود دارد از شعور بار دارد می شود، قطع ای که نواخته می شود دارد از شعوری باردار می شود، شارژ شعوری است، حالا شارژ شعوری یک موقع اینطوری طبیعی است، یک موقع شارژ شعوری می کنیم که حالا دوره ۷ با این شارژ شعوری آشنا می شوید، می بینید که می شود یک تکه نان را شارژ شعوری کرد هر کسی آن را بخورد اسکن بشود، بنابراین هنر یک جور شارژ شعوری است اعم از شعرش، موسیقی و هر چیز دیگری در حوزه هنر، بنابراین وقتی که می آئیم در این مباحث یک دفعه می بینیم که فاکتورهائی می آید حتی آن ساز را چه کسی ساخته، یعنی یک مغازه ای که سازهای مختلفی در آن چیدند هر کدام از این سازها که هنوز نواخته نشدند ولی یک شارژ شعوری خاصی دارند یعنی این هم مثل یک اثر هنری است، مثل یک مجسمه هست که زمانیکه مجسمه را می تراشند، این تار، سه تار، هرچی و آن را شکل می دادند، چه جوری شکل گرفته، صدای یک ساز دست ساز با یک ساز ماشینی فرق دارد، صدای سازهائی که در غرب ساخته می شوند عمدتاً کارخانه ای است شما می بینید که فرضاً اساتید موسیقی در شرق با یک ساز ماشینی زیاد نمی توانند مانوس باشند و با یک ساز دست ساز باید کار بکنند، چون موسیقی شرق متکی به حال است، موسیقی در غرب متکی به تکنیک، می گوید نَت را درست زد و خارج نبود، موسیقی غرب درست بودن نواختن است در حالیکه موسیقی در شرق متکی به حال است، حتی اساتید موسیقی ایران خواندن را سینه به سینه بعضی هایشان ترجیح می دهند و می گویند اصلاً غیر از سینه به سینه نمی شود و اعتقادی به نَت ندارند و معتقدند که باید سینه به سینه و تازه بعضی هایشان ممکن است این اعتقاد را داشته باشند که این باید یک چیزی باشد که با فرد همراه باشد، یعنی ارثی یک چیزی داشته باشد، خوب همه این ماجراها در واقع دارد صحبت از یک مسأله می کند، صحبت از شعور می کند و آن روح حاکم بر هنر است، به عبارتی داریم می رسیم به این که هنر هم مثل اینکه یک موجود زنده است، کالبدی دارد، روحی دارد و یک چنین مسأله ای پشت این قضیه خوابیده است، بنابراین شاید در یک روزی نوازنده اصلاً با یک احترامی سازش را ببرد بگذارد یک جائی و با احترام از آن دور بشود و با احترام بردارد، هر جائی نگذارد و اصلاً شاید در یک روزی که یک مسائلی شناخته بشود بطور کلی یک نقاش هم تمام آلات و ادوات نقاشی را همینطور با یک تقدسی بردارد، بگذارد یک جائی و آن هم که مجسمه می سازد هم همینطور و متوجه بشویم که عناصر هستی یعنی احترام، یعنی هر عنصری را که به آن نزدیک می شوید باید با احترام به آن نزدیک بشویم، یعنی هر چیزی در هستی تجلی الهی است و این هم در واقع از یک زاویه دیگری و از یک دید دیگری بیاید به ما بگوید که هیچ عنصری چه مادی و غیر مادی هر چیزی در هستی بر مبنای احترام و بر مبنای تقدس می بایست با آن برخورد کنیم، هر ذره ای در عالم هستی همان اصلی که در تشعشع دفاعی به آن رسیدیم، هر جزئی از عالم وجود را باید مقدس بدانیم، خوب حالا صدای یک سازی را که درختش را رفتند شبانه قاچاقی بردند و دزدیدند یا اگر پولش حرام است، حلال است و..... بعد می بینیم که اینها همه با هم ارتباط پیدا می کند و در واقع به یک مسائلی می رسیم که شاید در وهله اول ما آنها را بی ارتباط می دانیم که چه ربطی دارد لقمه به صدای ساز ما، ظاهراً

در وهله اول در این اکوسیستم ، در این کیهان همفاز که وقتی رفتیم داخلش که به همفازی کیهانی برسیم، رفتیم که درک بکنیم که این لقمه به آن ساز، به این نقاشی و چه ارتباطی دارد، همه اینها به هم ارتباط دارد، برای این رفتیم داخلش که حالا اینجاها لزومش را پیدا بکنیم، آنجا استارت خورد ، اینجا لزومش را پیدا بکنیم، پیگیری کنیم یعنی تازه برگردیم به همفازی کیهانی و برویم داخل ارتباطاتش تا ادراکها را به ما هدیه بکنند و ما از هستی این ادراکات را کادو دریافت بکنیم و تازه بفهمیم که هستی چی دارد و از چه تقدسی جزء به جزئش برخوردار است، وقتی تقدس تجلی الهی را پیدا کردیم دیگه آنوقت تقدس خودش محرز می شود اما الآن هرچه زور می زنیم که او را مقدس بدانیم می بینیم نه زورزدن ما بی فایده است، به چه علت ، به علت اینکه هنوز به تقدس تجلی اش پی نبردیم، اینجا دو باره بر می گردیم به شمس من و خدای من که مولانا اشاره کرد نه اینکه شمس خدای اوست، اهمیت تجلی الهی را در واقع آنجا مولانا پی برد که به اصطلاح تجلی الهی چقدر اهمیت دارد ، ما به خودش دسترسی نداریم ، تجلی اش را باید دریابیم و دنبال بکنیم .

در پاسخ به یک سؤال؛ استاد؛ اصولاً ملتهای ریشه دار، ملت‌هایی که در بحث فرهنگ ، عرفان سابقه‌ای دارند ، این موضوع را در ناخودآگاه جمعی شان بدست آوردند و دارند و بهرحال بحث حال کردن در این ملتها و بحث رسیدن به یک مود(حالت) که غیرقابل تعریف است، همیشه در این ملت‌هایی که سابقه دارند مثل آمریکای جنوبی که موسیقی اش با آمریکای شمالی کاملاً فرق دارد چرا؟ چون یک قدمتی دارد و بعد اینکه موسیقی غربی تحت تأثیر صرف ماشینی قرار می گیرد و تجاربی که در زندگی ماشینی دارد در آن تأثیر می گذارد، لجام گسیختگی و آن حالت طغیان و سرکشی در نهایت هست و در نهایت بحث تأثیراتی که شبکه منفی می گذارد و همه اینها وجود دارد در این قضایا ، خلاصه هر کدام از اینها روحش پیامی را دارد و پشتش هم مسائلی را بازگو می کند که کشف رمزش دو باره برای ما خیلی از مسائل را می تواند بازبکند .

در پاسخ به سؤال؛ در خصوص خروج موجودات غیر ارگانیک در تشعشع دفاعی؛ استاد؛ یعنی چیزهایی را مشاهده می کند ولی می گوید که هیچ تغییری حاصل نشده، ببینید معمولاً ما وقتی تشعشع دفاعی می دهیم یا اوج می گیرد یا همان روال ثابت نمی شود، یا بودند یک دفعه اوج می گیرند و در تلاطم می شوند یا شروع می کند به کاهش ولی همان روال خط صاف نمی شود (**خانم: اوج گرفته**) استاد؛ یعنی در مرحله تظاهر است، یعنی نسبت به قبلاً بیشتر خودشان را نشان می دهند و یک درگیری علنی رخ می دهد که بروند ، ببینید اگر قرار باشد نروند پس برای چی باید اینکار را بکنیم، اگر بدانیم نمی روند خوب می گوئیم که ما که نمی توانیم اینها را بیرون کنیم پس باشند، چرا تحریکشان کنیم، چرا بیاریمشان رو ، ببینید موضوع اینجا است که آنها در معرض تشعشع دفاعی قرار گرفتند خود فرد باید مُصمم باشد و چراغ سبز به آنها نشان ندهد ، فاز منفی نرود و یکسری مراعاتها را بکند تا اینها بروند بیرون پاکسازی بشود تا بعداً بداند که حالا چکار باید بکند .

در پاسخ به سؤال؛ در خصوص کنترل تشعشع منفی یک . استاد؛ گفتیم که این تشعشع منفی یک یا حالا اصطلاحاً طلسم و اینجور چیزها (من خودم از این اصطلاحات خوشم نمی آید) جاری می شود بعضیها مستقیماً شبکه منفی را می برند

در کار فرد و او را در معرض قرار می دهند، بعضیها البته درصد بیشتری از موجودات غیر ارگانیک استفاده می کنند، کاری ندارد یک کتاب می خردند در آن کتاب نوشته که اینجوری کن ، اونجوری کن و... یک عده که سابقه دار تر هستند و فوت و فنهای مختلفی را دارند در این قضیه که خوب مفصل تر کار می کنند ، عمدتاً این راه دوم آسانتر است برای آنها و راحت می روند در کارش، دو تا فرمول و دستورالعمل گیر می آورند و بکار می برند و ماجرا جاری می شود و آنها از جاری شدن ماجرا لذت می برند که جاری شد و تشویق می شوند و خلاصه اینکار ادامه پیدا می کند ، بنابراین یکدسته از موجودات غیر ارگانیک استفاده می کنند و شما وقتی که می آید کنترل تشعشع منفی را می دهید تا اینها قطع بشوند تظاهراتی را مشاهده می کنید که حضور موجودات غیر ارگانیک را در اطراف شما نشان می دهد، مثل همین که فرمودید که تا یک چند وقتی لوازم گم می شده ، این تظاهرات را داریم در این قضیه، دسته اول از طریق شبکه منفی کاری کنند، ببینید مگر ما برای درمان یا برای دیگر کارهایمان از شبکه مثبت کمک نمی گیریم ، حلقه جاری می کنیم و اتصال برقرار می کنیم، آنها عین این قضیه را با همان مسائل و قضایایش از طریق شبکه منفی عمل می کنند، یعنی همانطور که ما از شبکه مثبت کمک می گیریم، یعنی شبکه مثبت می آید برای ما کار انجام می دهد، اسکن می کند و... آنها متصل می شوند به شبکه منفی و شبکه منفی است که می آید کارهایشان را انجام می دهد، ببینید زندگی میدان جنگ است، آیا در میدان جنگ شما می توانید بگوئید که دیگه حمله نیست، هرگز لحظه ای فرا نمی رسد که ما بتوانیم بگوئیم که حمله نیست، اصلاً اینطور نیست به هیچ عنوان، لذا در میدان جنگ یک سرباز کار آزموده هیچ وقت خیالش راحت نمی شود که حمله نیست، همیشه مراقب است، در هر حالتی مراقب است ، او اصولاً ایمنی را تا آنجائیکه می تواند رعایت بکند ممکن است که هر آن یک خمپاره بیاید بخورد در زمین و ممکن است هر آن ، ببینید بستگی به نگاه ما دارد، اولاً اگر قبول کردیم زندگی همان میدان جنگ است خوب این یک مقدار لزوم آمادگی را برای ما باز می کند که این آمادگی باید باشد، اما در نقطه نظرهای دیگری یک امکانات و تسهیلاتی را که ما صاحب شدیم به ما خیال راحت می دهد، دیدگاهائی را صاحب شدیم، اینها خیال راحت می دهد، این که فاز منفی نمی رویم، کنترل دشوار داریم، آن ضدضربه شدن و چیزهائی که پیگیری می کنیم در واقع به سرباز دارد ایمنی می دهد ، تجهیزات می دهد و باعث می شود که خیال مرتب راحت، راحت تر بشود، اما اگر ما فکر بکنیم که یک لحظه ای هست که دیگه مبارزه آنجا لزومی ندارد و می توانیم دست و پیمان را دراز کنیم این تقریباً یکخورده غیر ممکن است، کنترل تشعشع منفی که ما می دهیم حمله اش نسبت به تشعشع دفاعی زیاد نیست، تجربه کردید که در تشعشع دفاعی چه قیامتی بود ولی در اینجا کنترل تشعشع منفی می دهیم افراد ممکن است کمی حالشان دگرگون بشود ولی در نهایت در کنترل است ولی مسلماً تظاهرات هست ولی نه مثل تشعشع دفاعی بشود و لازم باشد ما اجازه بگیریم .

در پاسخ به سؤال؛ در خصوص اینکه اگر افرادی بخواهند فردی حرکت کنند و به این اتصالها بصورت فردی برسند . استاد ؛ ببینید کسی می خواهد تنهایی برسد برود برسد، کسی نه دستش و نه پایش را نگرفته، ما روز اول خودمان گفتیم دو جور اتصال داریم، یک اتصال انفرادی، یک اتصال جمعی داریم، نه بیاید در اتصال جمعی قرار بگیرد و بعد بگوید من خودم می خواهم برسم برای اینکه اتصال برقرار است، باید بروی خودت پیدا کنی ، نه اینکه بیائی در اتصال

جمعی قرار بگیری بعد بگوئی که من خودم می‌خواهم پیدا بکنم، بهر حال هر کسی مختار است در مورد وضعیت خودش بررسی بکند ببیند که هر روز چه دریافت کرده ، بدردش می‌خورد یا نمی‌خورد، این مجموعه مجموعه‌ای کاملاً آزاد است و تمام مجموعه‌های عرفانی بدون سرسپردگی در طول تاریخ نبوده ، یعنی حتی یکی هم نمی‌توانید بیاورید و بگوئید که این جریان بوده بدون سرسپردگی، عمدتاً باید یک فاز صفر آشنائی و بعد از آن فرد باید سر سپرده بشود تا یک چیزی بگذارند کف دستش، ببینید بهر حال ما آن حدی که می‌توانیم مُعرف شعور الهی هستیم ، این رسالت را برای خودمان قائل شدیم که هر چند ما ناقص هستیم ، باهم ناهم اوست کمال اوبائی و سروری است و ما راست زوال بنابراین ما یک چیزی هستیم که با وجود همه نقایصی که داریم که همه عرفا به نقایص خودشان معترف بودند و هیچ عارفی هم نیامده بگوید که ما دیگه آخرش هستیم حافظ می‌گوید هر چند غرق، بحر گناهان، عشق شدم زایل رحتم - حافظ حالا که با این موضوع آشنا شدم یک امیدی برای خودم قائلم و گرنه غرق بحر گناهان و این است که مولانا می‌گوید من اگر خراب و مسموم و سخن صواب گویم - مولانا و یا این که پرواز را بخاطر داشته باش پرنده مرونی است - فروغ فرخزاد ، بحث این است که دو تا دیدگاه داریم، یک دیدگاه که می‌گوید چه کسی می‌گوید یک دیدگاه داریم که می‌گوید چی می‌گوید، ما باید از اینجا شروع کنیم، در شرق می‌گویند چه کسی می‌گوید ، یعنی می‌آیند دنبال این قضیه و می‌پرسند که این چه کسی است ، می‌گویند فلان بن فلان، می‌گویند خودش است، هر چی گفت دیگه تمام است، بنابراین کافی است که فرد برای خودش موقعیتی داشته باشد، موقعیت اگر داشته باشد حرفش جلو می‌رود حالا حرفش درست است یا غلط گفته مهم نیست، ما الآن یکسری اشکالاتی که در همین علوم غریبه و طلسم داریم، مطالبی است که منسوب است به بزرگان ، یکی از دلایل پیشبردش هم همین است که چون که منسوب به بزرگان است و دیگر کسی نُطق نمی‌کشد ، کسی نمی‌گوید چرا ولی در غرب می‌گویند چی می‌گوید، کاری ندارند چه کسی است، یک جانی بالفطره از در زندان در بیاید بیرون و بروند با او مصاحبه کنند ببینند دو کلمه حرف حسابی می‌زند دورش جمع می‌شوند، سواد داشته باشد، بی‌سواد باشد حرفی بزند بدرد بخور باشد دورش جمع می‌شوند ، اصلاً کاری به اینکه کی هست ، چه کسی هست به هیچ عنوان ندارند ، لذا ما این دو تفکر نا خود آگاهی ما هست که چه کسی می‌گوید ، این که دارد این مطالب را به ما می‌گوید این کیه ، در حالیکه اصلاً چه اهمیتی دارد پرواز را بخاطر داشته باش پرنده مُردنیست ، مولانا کجاست ، حافظ کجاست ، امیرالمؤمنین کجاست ، عیسی مسیح (ع) کجاست ، اینها کجا هستند اما آیا درس پرواز کهنه شده؟ ، الآن داریم راجع به پرواز صحبت می‌کنیم ، راجع به پرنده کسی صحبت نمی‌کند ، البته غیر از در شرق ، در شرق همش راجع به پرنده صحبت می‌کنند که چه می‌پرید ، چه جوری می‌پرید ، اینجوری بود ، چه پشتک واروهای می‌زد، در هوا اینجوری می‌کرد، اونجوری می‌کرد، الآن یک آمار بگیرند از ده هزار نفر که امیرالمؤمنین (ع) چی گفت، شما از امیرالمؤمنین علی (ع) چه می‌دانید ، فوراً می‌گوید بله علی ابن ابی طالب ، بعد ابن‌الملجم بعد .. بعد ذوالفقار لاسیف الا ذوالفقار، ذوالفقار را همه می‌شناسند اما چهار کلمه از آن تعالیمش را آمار بگیریم، به دست فراموشی سپرده شده، نهج البلاغه گوشه‌خانه‌ها و کتابخانه‌ها دار خاک می‌خورد، اما شمشیرش را همه می‌شناسند،

زور و بازویش را، شکستن درخیز را همه می شناسند و می دانند ، بنابراین ما در واقع توصیف پرنده را خوب می شناسیم ولی اگر پرسیم که چه درسی داد، چی گفت، معرفت حرکتش چی بود ، چی ما یاد گرفتیم از ماجرایش ، می بینیم که نه به ما یاد دادند که راجع به پرنده صحبت کنیم ، نه راجع به پرواز ، اصولاً بطور کلی من دارم صحبت می کنم ، هر جایی که ما بدانیم دو تا کلمه حرف می توانیم داشته باشیم و این دو تا کلمه حرف به درد ما بخورد، **يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ** به سخن گوش فرامی دهند و بهترین آن را پیروی می کنند - **زمر ۱۸** بکنیم، آنجا جایش هست ، باید برویم دنبالش و باید پیگیری کنیم و تحقیق کنیم مسئولیت هم گردن خود خودتان هست، یعنی هر کسی مسئولیتش با خودش هست ، یعنی ما باید این فرهنگ را راه بیاندازیم ، اما معمولاً اینطوری نیست ، چه کسی می گوید ، تمام شد همه مسائل را پیشاپیش قبول می کند می رود جلو ، معلوم نیست بعد هم درست باشد اما ما باید یاد بگیریم که هر قدمان مسئولیتمان با خودمان است، ما می رویم یک جایی می گوئیم چیه می گویند این است ، وظیفه داریم سؤال کنیم، تحقیق کنیم .. **آخر قیاس کنیم يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ** به سخن گوش فرامی دهند و بهترین آن را پیروی می کنند- **زمر ۱۸**، خلاصه ببینیم که آخرش چکار می خواهیم بکنیم، اما یک کسی می گوید ما باید خودمان مستقیماً متصل بشویم، کسی جلوی کسی را نگرفته، آیا اگر رفته بودیم که مستقیماً متصل بشویم می آمدند می گفتند حق نداشتی، لذا یک فریبهایی هست که مثلاً شبکه منفی می آید می گوید نه این بدرد نمی خورد، اگر خودت پیدا می کردی بدرد می خورد، نه در کلاس، کلاس آخه می دانی چیه.... ، خوب آخه چه فرقی می کند کجا پیدا بکنی، منظور این است که انسان به دانستگی برسد، در کوجه، خیابان، صف نان، اینجا، آنجا و... ، کلاس یک محلی است برای جمع بندی، برای حرکت آکادمیک و مشخص، از کجا شروع کردیم ، به کجا خاتمه می خواهیم بدهیم ، هدفمان چیه ، چرا دور هم جمع شدیم ، این تعریف کلاس است .

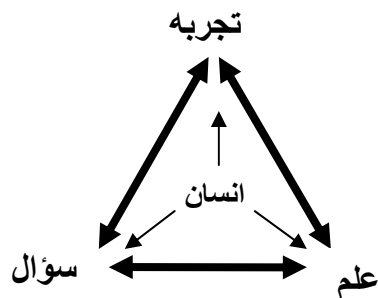
در پاسخ به سؤال. استاد ؛ این مرز ندارد ، روشن بگر که آفتاب است آن نور که خویش تو متاب - شاه نعمت الله ولی ، ماه را نگاه می کنیم هر شب یک هویتی دارد، یک شب یک حلال باریک است، یک شب ماه چهارده است ، یک شب سیاه است و خیلی باید دقت کنی تا ماه را ببینی چون در معرض نور نیست ، این هویش را از کجا می گیرد به چه نسبتی ، به نسبتی که نور را از خودش انعکاس می دهد هویت پیدا می کند، ما در این مجموعه مان اینطوری هستیم ، ما با شعور الهی سرو کار داریم، هر چه که انعکاس بدهیم همان می شود هویت ما، می تواند هویت ما خدائی باشد یا نه، بنابراین آنجا تکلیف رسمی نیست، هر کسی برخوردار که می شود به ذوقی می آید به شوقی می آید بر حسب آن شوقی که آمده یک بازتابی دارد که آن بازتابش دیگران را می گیرد و می شود انفاق از آن روزی آسمانیش **وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ** از آنچه به ایشان روزی داده ایم انفاق می کنند- **انفال ۳**، از آن روزی آسمانیش دیگران را بهره مند می کند و دوباره برای خودش بازتاب دارد، برکت دارد، هر چی به دیگران بیشتر می دهی از آنطرف بیشتر می آید و هر چه اینجا را متوقف می کنی بعدی می آید می کند ، بعضیها می گویند که چرا برای ما نمی آید ، حالا ما می گوئیم یواش یواش افراد خودشان متوجه مسائلشان می شوند اما اگر بخواهیم بگوئیم خوب شما چقدر این را به جریان انداختید ، این حلقه شما جاری

است یا نه ، شما می روید بانک می گوئید که دسته چک ۵۰ برگی بدهید، می گوید شما زیاد با حسابت کار نمی کنید فعلاً ۲۵ برگی بگیرد، ما باید با حسابمان کار بکنیم، در حساب آسمانی آیا فکر می کنیم که از این کمتر است، برکت اصولاً وقتی جاری شد و راه افتاد، هرچی بیشتر با آن کار می کنید روانتر می شود و بهتر و بیشتر ما را در جریان قرار می دهند، این دیگه قانون این مسائل است، باید جمع بندی این قضیه را داشته باشیم، ما هرگز نمی گوئیم که چه کسی می گوید، ما گروه چه می گوید هستیم، یعنی اگر قرار باشد این گروه تعریف بشود گروه چه می گوید هست، گروه ایاک نستین است، یک اسمهای خاصی پیدا می کنیم که همه اینها را جمع کنیم مشخصات گروه استقلال است ، هر کسی مستقل است، امروز شما می توانستید نیائید، می توانید هر زمانی بگوئید من از اینجا می خواهم بروم در شبکه منفی و.... و گروهی است که مسئول کار خودش هست، گروهی است که در آن مرید و مرادی اصلاً مفهوم ندارد، فقط اینجا بحث این است که یک نفر باید جمع بندی مطالب داشته باشد ، آن یک نفر خود شما هم هستید ، چون شما هم مری هستید، شما هم باید در مقابل یک عده ای دیگر قرار بگیرید و برایشان جمع بندی بکنید، پس این مجموعه کارش عرضه مطالب، جمع بندی مطالب و بررسی آن را انجام می دهد .

عدل خدا یکسان است و جالب اینجاست که نه تنها در مورد انسانها بلکه در مورد ذرات هم همینطوری هست و یکی از جالبترین بحثهای هوا و فضا است که هر ذره مرکز عالم هستی است و هر ذره همانطور که اشاره داشتیم هر ذره را که بگیریم در محاصره گذشته خودش قرار می گیرد، اما این گذشته از کجا شروع شده و الان مرکز عالم هستی کجاست، آن مرکز بیگ بنگی که می گویند کجاست، همه جاو هیچ جا، هر ذره در محاصره گذشته خودش قرار می گیرد که از هر طرف درصد کنیم یک چیز را می بینیم، یعنی چگالی نور، چگالی جرم هر جوری که امتحان کنیم یکسان است، کما اینکه الان هنوز نمی توانند مرکزی قائل بشوند و حالا اینها را ادامه بدهیم به یک نکات عجیب و غریبی بر می خوریم ولی خود دنیای علم هم چون که با این مطالب دست به گریبان است و توجیه هم ندارد برای آن و هنوز حالا حالاها باید در ماجرای هوا و فضا بدونند و آخر هم جواب ندارد که چرا جهان هستی مرکز ندارد ولی از روی شواهد و تئوری، انبساط جهان، اندازه گیریها و ابعاد می دانند که باید یک چیزی باشد و ما از یک بیگ بنگ آمده باشیم ولی از کجا ، چطور، کجا شروع شده هیچی در دست نیست .

علم - سؤال - تجربه (در ادامه پاسخ به سؤال فوق)

از جمله بحثهایی که ما را شاید به این مسأله نزدیکتر بکند یک سؤال است که آیا اول علم بوده یا سؤال یا تجربه ، اگر ما علم نداشته باشیم، دانش نداشته باشیم آیا می توانیم سؤال مطرح کنیم؟، اگر بگوئیم که این میکروفون چیه پس ما باید دانش داشته باشیم که بدانیم اصلاً یک چیزی بنام میکروفون هست، بنابراین اگر ما سؤال مطرح کردیم، سؤال از علم است، اگر که علم نداشته باشیم نمی توانیم سؤال مطرح کنیم، اگر سؤال مطرح نکنیم به علم نمی رسیم، علم از کجا بوجود آمده، علم اصلاً محصول چیه، محصول سؤال است، سؤال می کنیم که به علم منجر می شود، خوب اگر سؤال نکنیم علم نداریم، اگر علم نداشته باشیم سؤال نداریم، کدام اول بوده .



خوب حالا بین علم و تجربه ؛ اگر علم نداشته باشیم دوباره چیزی برای تجربه نیست، برای اینکه تجربه داشته باشیم باید علم باشد که بتواند این علم را پردازش بکند، یعنی تجربه، علم پردازش شده هست، یعنی یک چیزهایی را دیدیم ، پردازش کردیم، جمع بندی کردیم، از آن یک نتیجه گیری کردیم این می شود تجربه ما، می گویند راجع به تجارب شما چه تجربه ای دارید شما می گوئید که بله من تجربه دارم، رفتن این کارها را کردم و این نتایج را از آن گرفتم، اگر علم نداشته باشد نمی تواند اینجا پردازش بشود، تجربه نیاز به پردازش دارد و اگر تجربه نکنیم علم نداریم ، یعنی اگر انسان نمی آمد تجربه نمی کرد به علم نمی رسید و وقتی که به اینجا می رسیدم سؤال تکمیل کننده تجربه است ، تجربه که می کنیم مثلاً به آتش برمی خوریم بعد می گوئیم که این چه جوری ایجاد شد، یعنی برای ما سؤال ایجاد می شود، پس تجربه هم ایجاد سؤال می کند و ما سؤال می کنیم مقدمه ای برای یک تجربه ای می شود، یعنی سؤال می تواند مقدمه ای باشد برای یک تجربه، خوب حالا کدام اول بوده، انسان موجودی است که این قابلیت را دارد و فرق ما با سایر موجودات در این است که ما این بخش را داریم ولی آنها (سایر موجودات) ندارند و نمی توانند سؤال مطرح بکنند، بنابراین اگر قرار باشد ما خودمان را با یک میمون قیاس کنیم ، اصلاً میمون چنین قابلیتی را ندارد ، آن چیزی که این قابلیت را ندارد اصلاً در یک شاخه دیگری از ابتدا بوده، حتی اگر ما جدا شدیم و جهشی هم پیش آمده پس این جهش هدفمند بوده، این هوشمندی دانسته چکار بکند (ادامه سؤال ؛ پس بودیم و جدا شدیم ، جهش کردیم استاد؛ ببینید انسان میمون نیست، یک مطلبی را من خدمت شما بگویم، خدا، هوشمندی، قانون، هر چیزی در این هستی جاری است از قانون تبعیت می کند، شما باید مسیر فرود آدم و حوا را نشان بدهید که از کجا آمده، چطوری آمده ، اولین ثانیه ای که روی زمین بوده چه جوری بوده، این قانون است، هیچ چیزی خارج از قانون روی زمین رخ نمی دهد و اینها هوشمندی الهی است، این است که ما می توانیم پی گیری کنیم، باید قانون روی ما و روی آمدن ما تعریف بشود و تعریف دارد، کار خدا همش قانونمند است، ابزار پیاده شدنش قانون است، یک میمون پله عشق را ندارد، اصلاً اختلاف از زمین تا آسمان است، کسی ممکن است شواهد ظاهری را صرفاً ملاک قرار بدهد که نمی شناسد نقشه وجود را، آن کسی که نقشه وجود را نمی شناسد، ممکن است از حالت دست و ... میمون و در این حد قضاوت بکند ولی وقتی برویم در عمق قضیه تفاوت وحشتناک است، اصلاً قابل قیاس نیست، اصلاً ما ضمیر ناخود آگاه داریم و ... که میمون اصلاً ندارد ، میمون فقط یک ماشین است که حالا ظاهرش یک شباهتهایی به ما دارد .

در پاسخ به سؤال؛ در خصوص آدم و حوا. استاد ؛ یک موضوعی را من خدمت شما بگویم، خیلیها از مسائل دین و مذهب جدا شدند بهمین علتی که شما فرمودید، برای اینکه می روند سمت علم می بینند که علم یک چیز دیگری

می‌گوید، می‌آیند سمت مذهب می‌بینند یک چیز دیگری می‌گویند و این تضاد همه را حتی آن کسی را که قبول دارد، یک موقعی قاطی می‌کند که آخه چه جور است، ببینید آدم و حوا هیچ سوادی، دانشی، آگاهی، هیچی نداشته، در واقع روزی که شروع شده نشان داده می‌شود که چقدر زمان گذشته تا تازه آتش را کشف کردیم، پس در واقع آن موجود این موجود نیست، لذا باید تاریخچه خودش را با مسائل خودش مطابقت بدهیم، با مسائل خودش ببینیم و با قوانین الهی باید انطباق بدهیم، ما انسانهای اولیه را نمی‌توانیم بگوئیم که نبودند، بنابراین بودند، قانونمند است، شعور الهی است، هوشمندی الهی است، قوانین الهی است و مطابق این قوانین ما یک مسیری را طی کردیم، مثلاً مسلماً ما یک روزی ابزار را نمی‌شناختیم، بعداً ابزار را شناختیم، بعد یک کار دیگری کردیم و بعد یک کار دیگر الان تا بیائیم این حرف را بزینم فوراً یکی می‌گوید که خوب این صحبتها که می‌شود نکند که اینجوری است، ما قویاً و مؤکداً خدا را قبول داریم، شعور الهی، قوانینش را قبول داریم، لذا اینجا بحث زبان است که ما چه جور صحبت کنیم که دافعه ایجاد نکنیم و چه جور صحبت کنیم که در واقع جاذبه داشته باشد، انسان در قرن ۲۱ است، امیرالمؤمنین (ع) فرمودند با زمان حرکت بکنید، اگر با زمان حرکت نکنیم نسل جدید نمی‌تواند بپذیرد حرفهای ما را، لذا این تضادها باید حل بشود، هیچ مغایرتی ندارد، آدم و حوا درست است، همش درست است، اما منظور از حوا چیه، حوا را از دنده چپ انسان آفرید منظور چیه، اصلاً منظور زن نیست، منظور بخشی از نفس است، یک بخش خاص داریم که از خودش داده (روح الله)، یک بخش داریم که آماده کرده، یک بخش از پائین تر است، نفس سطح پائین را از عالم پائین تر داده، از عالم خودمان گرفت به ما داد و اینها کشف رمز است و گرنه زن موجود دست دو نیست، موجود درجه دو نیست، آدم موجودی است که این مسیر را قرار بوده که طی بکند، خلیفه الله (جانشین) باشد در این مسیر، لذا **جور و کبر باید چشم‌ها را بیدار کند - سراب ببری**، اگر غیر از این بخواهیم نگاه بکنیم جز تضاد، جز راهی که رفتند و به نتیجه نرسیدند چیز دیگری نخواهد بود، ببینید این شاخه‌ای را که نشان دادیم منحصر بفرد است، تضاد فی نیست، تعریف شده است و بر اساس طراحی که از قبل شده این شاخه از بین همه شاخه‌ها منحصر بفرد است، من یک بحثی را پیش کشیدم که شما بدانید که واقعاً این موجود منحصر بفرد است و با هیچ موجودی قابل قیاس نیست، اتفاق نیست، حادثه نیست، یک جهش اتفاقی نیست و خیلی چیزهای دیگر.

در پاسخ به چند سؤال در خصوص کنترل تشعشع منفی ها . استاد ؛ این ارتباطها عام است و برای خودمان و دیگران استفاده می‌کنیم و اجازه لازم ندارد و برای هر کسی می‌توانید استفاده بکنید، مستند قرآنی هم هست، ببینید هر لحظه ممکن است ما یا دیگران در معرض قرار بگیریم، نه اینکه یکبار و دیگر تمام، این یک مبارزه است، آنها انجام می‌دهند و ما هم انجام می‌دهیم و این ماجرا تعطیل شدنی نیست، این در واقع یک جنگ است، برای ابطال طلسم کنترل تشعشع منفی یک کار می‌کنیم، کنترل تشعشع منفی ۲ هم که برای چشم زخم (پارازیت شعوری) است و از کنترل تشعشع منفی ۳ برای ابطال مسخ، نفوذ درد دیگران، فکر خوانی و... بکار برده می‌شود.

صحبت‌های (یکی از حاضرین) **در خصوص تجربه کار با کنترل تشعشع منفی ها؛** این کنترل‌های منفی ۳،۲،۱ در تجربه در رابطه با کسانی که اقدام به فرستادن مأمور می‌کنند برای افراد، ما یک تجربه‌ای داشتیم وقتی این کنترل‌ها را اعلام می‌کنیم خود طرف بهم ریختگی پیدا می‌کند، یعنی بصورتی که دیگه نمی‌تواند کار بکند، مطلب دیگر اینکه جن‌هایی که می‌آیند تعدادی اسیر دارند نزد آن کسی که آنها را می‌فرستد، با کنترل منفی یک اسراء آزاد می‌شود، چندین مورد ما تجربه داشتیم که به محض اینکه اعلام می‌کنیم اسراء آزاد می‌شوند.

صحبت‌های استاد؛ بله همینطوری است، یعنی شما وقتی دفاعی کار می‌کنید و برخورد می‌کنید با موجودی که آن را فرستاده‌اند، البته خود تشعشع دفاعی بیرون می‌کند بخودی خود، اما حالا که شما اینها را دارید، کنترل تشعشع منفی‌ها را هم که اعلام می‌کنید خصوصاً کنترل تشعشع منفی ۱ را باعث می‌شود که آن بندها قیچی می‌شود و آنها راحت تر و زودتر می‌آیند بیرون.

در پاسخ به یک سؤال؛ در خصوص اینکه جنگ نا برابر است. استاد؛ بله ببینید جنگ نابرابر است بخاطر این است که ما مقصر هستیم، بحث دریاچه باز بودن را فراموش نکنید، ما هم باید آگاه بشویم دریاچه بسته باشد، این قلعه وجودی ما باید در و بُرج و بارویش حساب و کتاب داشته باشد، اما تمام این اطلاعات و آگاهیها خودش یکسری از مسائل را حل می‌کند، تجهیزات هم یکسری از قضایای دیگری را حل و فصل می‌کند.

دلبر جانان من برده دل و جان من برده دل و جان من دلبر جانان من از لب جانان من زنده شود جان من زنده شود جان من از لب جانان من
روضه رضوان من خاک سرکوی دوست خاک سرکوی دوست روضه رضوان من سرو گلستان من قامت دلجوی دوست قامت دلجوی دوست سرو گلستان من - حافظ
شعری که جناب آقای محتشم (یکی از حاضرین در کلاس) در پایان جلسه چهارم دوره ۴ آخرین جلسه در سال ۸۵ تقدیم استاد نمودند.

آواز خوش فراتر تقدیم تو باد سرسبزترین بهار تقدیم تو باد گویند که خط‌ای است روئین عشق آن خط هزار بار تقدیم تو باد - **ویدامیری**

از آسمان عشق به دیار رسیده است انسان دیگری که به فرود رسیده است بر خیز تا طلوع خورشید سرزند صبح سپید آه چه زیار رسیده است

در ساعت منظم پروردگار مهر گل واژه‌های سبز کوفار رسیده است از انزوا به دست مهتاب می‌ریم کونی به خاک نخته میخار رسیده است

ایجا بایش گل و معراج و زینکیت لب تشنه‌ای به منزل دیار رسیده است یاد این تا خود مهتاب پر زینم اشب بهین عشق به فرود رسیده است - **این حاجی پور**

توضیحاتی بیشتر در مورد کنترل تشعشع منفی ها توسط استاد؛ کنترل تشعشع منفی یک در مورد کنترل تشعشع منفی

ناشی از طلسم و جادو است، کنترل تشعشع منفی ۲ در مورد جلوگیری از تشعشعات منفی است که اصطلاحاً نام

چشم زخم در طول تاریخ بر روی آن گذاشته شده و کنترل تشعشع منفی ۳ که بسیار حائز اهمیت است جلوگیری از

نفوذ است، جلوگیری از مسخ کردن، فکر خوانی، شخصیت خوانی و اینجور مسائلی که کلاً تحت نام نفوذ امروز در

دنیا هواداران بسیار زیادی دارد که تمایل دارند در دیگران نفوذ کنند، تمایل دارند در جهت‌های مختلف در این

رابطه حرکت بکنند و یک موجی است در دنیا، در مورد مثبت ۱ گفتیم که هر کدام از ما می‌توانیم دیگری را ببندیم

بدون اینکه جادوگر باشیم یا با طلسم کار کرده باشیم، هر کسی می‌تواند دیگری را ببندد، بستنی است که ما می‌توانیم

بگوئیم در واقع از نوع تشعشع ارادی است ، یعنی اگر من نخواهم که ایشان یک کاری را بکنند به نوعی یک تشعشع روی ایشان سوار کردم که آن تشعشع ارادی من است در واقع اراده ما هم به نوعی تشعشع دارد ، اگر من نخواهم ایشان یک چیز بستن رویش هست ، در خیلی از کارها ما می بینیم که بصورت ساده ای چنان پیچیده شده و به خنسی خورده که ظاهراً اصلاً با عقل جور در نمی آید ، نگو که چی شده است ، چهار نفر آن اطراف هستند یکی یک جور بسته ، آن یکی یک جور دیگر و... و هیچ کار تخصصی هم نیست ، خیلی از همین کارهای روزمره ما به نوعی دچار بستگی است ، کاری که در تشعشع مثبت رویش انجام می شود این است که می آید حول و حوش آن فرد تمام آن بستگیها را قیچی می کند ، حالا در بعضی از موارد تا آشکار بشود چی شده زمان می برد ولی برای بعضی از موارد زمان لازم نیست و آنآ متوجه می شویم ، مورد به مورد متفاوت است ، حالا ما چکار کردیم آیا بی عدالتی کردیم ، ما بی عدالتی نکردیم ، ما فرد را بردیم در شرایط عادلانه خودش قرار دادیم ، اعمال نفوذهای منفی را از او قطع کردیم ، یعنی بسته بودند او را به شکلهای مختلف ما رفتیم کمکش کردیم و زدیم قیچی کردیم بندها و بستگیها و می گویند که هر کاری را با استخاره شروع کنید ، خوب استخاره چیه ، طلب خیر کردن است ، این همان طلب خیر کردن است و در واقع همه کارها به نحوی دچار بستگیهایی می شود و همه آنها را می شود با تشعشع مثبت همراه کرد ، اما در مورد کنترل تشعشع منفی ۳ آمدند و نفوذی را به داخل انجام دادند ، این نفوذ با آن بستن تفاوت بسیار بسیار زیادی دارند ، این به داخل نفوذ نشده اما آن مورد به داخل نفوذ شده و من مسخ شدم ، یکجوری اعمال اراده دارد روی من می شود ، اما اینجا من را فقط بستند ، من هر کاری می خواهم بکنم می بینم که یکجور بستگی روی من وجود دارد ، در آن مورد ، مورد خطرناکی است که افراد می خواهند در همدیگر نفوذ کنند ، فکر را بخوانند ، اعمال اراده بکنند ، مسخ بکنند و خطرناک است و امروز در دنیا هم خیلی باب شده و خیلی طرفدار و هوا دار پیدا کرده ، چون انسان دنبال قدرت است و آن ابزار خیلی مؤثری است که بتواند این نفوذ را انجام بدهد و خیلی از طلسمها در مورد نفوذ است که ساده ترین و رایج ترینش تسخیر قلوب است ، بحث احضار زنده داریم ، یک نفر را از یک جایی چه جوری احضارش کنیم که سراسیمه خودش را برساند و طلسمهای فلزی که رویش می نویسند می گذارند روی آتش و طرف از هر جایی که هست سراسیمه می شود ، اینها از جمله موارد این قضیه هست ، حالا بهر صورت از نقطه نظرهای مختلف ما به برده داری مدرن می رسیم ، از نقطه نظر دنیا این مسأله به یک جوری تحقق پیدا می کند ، جنگ سایبرنتیک در واقع جنگی که در آن بگویند ماده ، انرژی و مغز ، ابر قدرتها بگویند ما مغز هستیم ، اینها ماده هستند و آنها هم انرژی هستند و ما باید حکومت بکنیم ، این خودش اساس یک برده داری مدرن است ، اما از نقطه نظر اصلی قضیه در واقع به اطلاعات و آگاهیهای دسترسی پیدا می کنیم که هر انسانی انسان دیگر را تمایل دارد که به نوعی مثل یک برده با او رفتار بکند ، هر انسانی تمایل دارد که برده داری بکند ، این جالب است که تمایل درونی را ما همیشه داشتیم و داریم ، مایل هستیم برده داری بکنیم و لاقلاً یکی را برده خودمان داشته باشیم ، اگر یادتان باشد در ترم ۲ هم راجع به دنیای وارونه صحبت کردیم و مفهوم عشق را در آنجا باز کردیم ، عشق در دنیای وارونه بمعنای اسارت بود ، یعنی فردی که عاشق است و در دنیای وارونه قرار دارد در واقع یک برده می خواهد ، دنبال یک برده است ولی در دنیای

غیر وارونه بمعنای آزادی بود ، یعنی عشق بدون قید و شرط ولی در اینطرف قید و شرط وجود دارد ، اگر اینطور باشد این عشق جاری است ، اگر یک ذره آن شرط و شروطها تحت الشعاع قرار بگیرد عشقی وجود ندارد، عشق مشروط و عشق نامشروط و عشقی که بمعنای اسارت است ، یعنی همدیگر را کنترل می کنند یعنی در واقع دو طرف یک اسیر می خواهند ، عاشقی یعنی کنترل اسارت در دنیای وارونه ، اما در دنیای غیر وارونه در واقع از مردک دیده باید **آموخت دیدن برکس را و ندیدن خورا** عاشق واقعی دیگه شرط و شروطی ندارد و همه چیز در واقع در یک آزادی بی انتها برایش معنا و مفهوم پیدا می کند که حالا البته باز کردن این هم خودش یک دنیائی دارد ، یک ماجرائی دارد ، حالا تعریفهای دیگر ، تعریف ازدواج و... همه اینها از این رهگذر مفاهیم خاصی پیدا می کند و فلسفه وجود چنین تجربه ای برای ما مفاهیم خاص خودش را پیدا می کند ، در واقع تجربه وحدت زمینی در کوچکترین مقیاس خودش، این می شود تعریف ازدواج ، یعنی ازدواج تجربه وحدت و یکتائی زمینی است در کوچکترین مقیاس خودش که می شود همان دو نفر و در اینجا آن تجربه از خود بیخود شدن و خود را ندیدن و آن تجربه وحدت اینها اساس و چارچوب تعریف ازدواج بوده که خوب تغییر شکل پیدا کرده و از آن صرفاً قرار دادی باقی مانده و هر قراردادی تاریخ مصرف دارد، تاریخ انقضاء دارد، خوب عمر مفید ازدواج چقدر است، حالا روز بروز هم وقتی که می رویم عالم کثرت، مظاهر کثرت بیشتر تأثیر می گذارد و هرچه امکانات بیشتر می شود مفاد قرارداد هم مفصل تر می شود ، مثلاً یک قرن قبل در یک خانه در هراتاقی یک زوجی زندگی می کردند ، یعنی در یک خانه ممکن بود ۶-۷ خانواده زندگی بکنند، اما الآن یک زوج حتماً در ابتدا مستقل هستند، الآن با همه این امکانات و رفاهیات ازدواج تاریخ مصرف کوتاه تری را نشان می دهد، خوب بهر صورت انسان قرار بوده یک چیزهای دیگری را تجربه بکند و در واقع آنچه چیزی که طراحی شده هوشمندانه بوده ، همین قضایا عشق و... همه اینها هوشمندانه بوده که خوب بتدریج آن مسائل اصلی خودش را از دست داده .

سؤال؛ این چهارده روز هم تضادم با نزدیکانم خیلی زیاد بود ، روزی حداقل ده ، پانزده بار دشارژ می شدم و ذهن هم که دیگه نداشتم و درگیری با موجودات غیر ارگانیک هم تشدید شده بود . استاد ؛ همه اینها در همان رابطه درگیری با موجودات غیر ارگانیک است که این یکی ها را هم تحت الشعاع قرار می دهد. تا آن پاکسازی انجام نشود همه این چیزها روی هواست، بهمین علت هم هست که ما تشعشع دفاعی را دنبال می کنیم که مطمئن بشویم عنصر مزاحمی همراه نیست و بعد از آن ما دیگه خود واقعی مان هستیم .

سؤال؛ در مورد افرادی که مطمئنیم از شبکه منفی استفاده کردند و توانستند به اهدافشان برسند ، اگر این کنترلها را ما به آنها بدهیم و مطمئن بشویم که آن طلسم و هرچه که بوده باطل می شود و زندگی این افراد بهم می ریزد آیا جایز است اینکار را انجام بدهیم . استاد؛ ببینید ما هیچ چیزی از خودمان نداریم، به ما این اجازه را دادند، حتی استاد قرآنی هم دارد و ما که نیستیم، ما فقط اعلام می کنیم بقیه اش با هوشمندی است و شما نمی دانید که آیا زندگیشان داغون می شود، آیا به نفعشان تمام می شود، هیچکدام از این چیزها را نمی دانید، ما فقط اعلام می کنیم، بقیه قضایا از طریق هوشمندی جلو می رود و حتی ظاهراً هم اگر چنین اتفاقی بیافتد اما در باطن شما چه می دانید چقدر به نفعشان است ، چون ما داشتیم برای کسانی

که کار کردیم یکجوری دست و بالشان از این زمینه بسته شده ، خوب حالا از کجا می دانیم این به نفعشان نیست، ما نمی دانیم شاید اگر شما این کار را نمی کردید آنها کماکان چند نفر دیگر را به همان طریق تحت نفوذ قرار می دادند ، ما نمی دانیم، ما فقط اعلام می کنیم .

سؤال؛ قبلاً مهمانی یا جائی که می رفتیم ، من متوجه هیچ جریانی نمی شدم ولی الآن مدتهاست وقتی یک جائی می روم ، خانه کسی می روم ، فشار رویم هست ، یعنی یک حالت فشار و کلافگی ، من گفتم حالا شاید خودم مشکل دارم ، تا اینکه پسر هم همین را گفت ، می گفت مثلاً وقتی می رویم خانه مامان بزرگ روی من فشار است ، خود من هم خیلی فشار احساس می کردم ، از روزی که آمدم این کلاسها این فشارها را دارم احساس می کنم ، تا این که یک روزی از مادرم اجازه گرفتم که به خانه شان تشعشع بدهم ، چون آن بنده خدا یک وقتی یک چیزهایی می دید ، ما می گفتیم پیر است و توهم دارد ، تا این که تشعشع دفاعی را به خانه مادرم با اجازه اش دادم و مثبت ۲ و همه را ، دفعه بعد که رفتیم این سنگینی را احساس نکردم در آنجا ، دیشب هم همینجور ، دیشب هم باز جائی بودیم ، استاد خیلی این خانه ما را اذیت کرد ، یعنی از همه طرف روی سر من ، روی گوش من فشار سنگین بود ، دیگه تحمل کردیم وقتی خواستیم ساعت ۱۲ شب بیائیم به خانم خانه گفتم که شما اجازه می دهید که من یک تشعشع و کنترل بدهم به این خانه ، گفت دستت درد نکند اینکار را بکن ، همه که رفتند سوار ماشین شدند من شروع کردم و تشعشع دفاعی و کنترلها را دادم ، بعد که آمدم سوار ماشین بشویم ، گفتند که شیلنگ بنزین ماشین خراب شده و بنزین دارد می رود و نمی شود با این ماشین رفت ، آژانس گرفتیم و آمدم خانه ، صبح همسرم با مکانیک رفت سراغ ماشین ، گفتند ماشین هیچ مشکلی ندارد ، حالا می خواستم از شما بپرسم که آیا این فشارهایی که من در خانه های مردم احساس می کنم همین موجودات است. استاد ؛ خیر، ببینید ما غیر از مسأله موجودات که ممکن است وجودشان را احساس بکنیم، مسأله تشعشعات مختلف را هم با آن سرو کار داریم، شما فضاهایی را می روید و می

ببینید احساس سنگینی به شما دست می دهد، همانطور که شما این مسأله را داشتید یا احساس سبکی ، یا احساسهای مختلفی را ممکن است برایتان داشته باشد، قبلاً متوجه نمی شدید چون سنسورها در واقع حساس نبوده و اصولاً نمی دانستیم که زبان تشعشعات اصلاً مطرح هست و اصولاً نه تجربه ای روی این قضیه داشتید و نه برخوردی بود ، اما الآن ممکن است بهر صورت این قضایا را بهتر از سابق متوجه بشویم که ابتدا به ساکن ممکن است بعضی از این تشعشعات آزار دهنده باشد ولی بعد از یک مدتی دیگه هیچ تفاوتی نمی کند که این باشد یا آن باشد و خیلی عادی این مسأله تلقی می شود و مطلب خاص و آزار دهنده ای نخواهد بود، این یک مدت کوتاهی خواهد بود و بعنوان درس هست که شما ببینید که چه خبره ، اما بعدش دیگه لازم نیست و مسأله منتفی می شود ، ببینید این دلیلی بر اینکه ما پاکسازی مکانها را انجام ندهیم یا بدهیم نیست، ما مکانی را که صاحبش از ما کمک بخواهد برایش کار می کنیم، اگر نخواهد ما کاری نداریم، هیچ اظهار نظری هم نمی کنیم، هیچ گاه هم نمی شود یک جائی برویم بگوئیم که فضای خانه شما سنگین است، محال ممکن است چنین اظهار نظری بکنیم، کاری نداریم اصولاً، اگر از ما خواستند ما آماده کمک هستیم، نخواستند نه و این برای ما اصولاً یک چیز عادی است .

عدم نگهداری و حمل چیزهایی با عنوان دعا ؛

سؤال؛ من یکسری دعا پیدا کردم البته مال یکی از دوستانم بود که بصورت اتفاقی در خانه ما جا گذاشته بود و به هیچ عنوان اصلاً از خودش دور نمی کرد و این آدم آلودگی فوق العاده شدیدی دارد من به این دعاها کنترل تشعشع منفی یک دادم آیا قطعاً باطل می شود ، یا این که امکان دارد این دعاها باطل نشود ، چون یک حالت گردن بند بود که در آن یک نادعلی بود که سوخته بود ، یک وان یکاد بود و یک سکه امام زمان (عج) و یک دعائی بود که آبه بود ولی زیر آن یک عالمه کد بود که من دیدم که خیلی شبیه به جادو هست و

مطمئنم که این آدم آلودگی دارد ، شروع کردم به همه آنها کنترل تشعشع منفی یک دادم و حالا می‌خواستم بدانم که می‌تواند این تشعشعی که من دادم اینها را باطل کند یا قطعاً باید یکسری کارهای دیگر رویش انجام بشود و سؤال دیگر این که تشعشع مثبت یک را ما می‌توانیم برای همه چیز بدهیم یا این که نه نخطی می‌کنیم ، چون من خیلی عادت دارم به هر کسی می‌رسم تشعشع مثبت یک اعلام می‌کنم .

جواب ؛ در اعلام تشعشع مثبت ۱ هیچ محدودیتی ندارد و اجازه هم نمی‌خواهد، کلاً این قضایا جزء درخواست طلب خیر برای دیگران است، همش در واقع خیرخواهی است و علت مجاز بودن این است که خیرخواهی است، آیا ما برای اینکه برای یکی دعا کنیم می‌رویم از او اجازه می‌گیریم الزاماً، نه برایش دردلمان دعا می‌کردیم، دعا می‌کنیم، در پاسخ به بخش اول سؤال شما؛ کلاً وقتی ما طلسمی در اختیار داریم، اگر واقعاً طلسم باشد معمولاً موکلی هم دارد، الآن مثلاً اینجا که یکی از دوستان امروز داده می‌بینیم که یک سمتش هو الرحمن الرحیم و... و یک سمتش هو الرزاق و در یک قسمتش هم نوشته ۶۶۶، خوب این معمولاً یک موکل را انتقال می‌دهد به زندگی کسی، بنابراین یک خط ارتباطی دارد با مبدأ، یعنی یک اتصال دارد با مبدأ، شما تجربه کردید با کسانی که موجودشان گفته که ما مرتبط هستیم و نمی‌گذارو ما آمدیم کنترل تشعشع منفی دادیم این ارتباط را قطعش کردیم، اگر دقت کرده باشید در گزارشهایمان توجه کرده باشید اینجا ما می‌آئیم با کنترل تشعشع منفی آن ارتباط را قطعش می‌کنیم، بنابراین مطلبی که هست این است که به یک جایی آن موکل متصل است که دستورش را می‌گیرد، این مکان را رها نمی‌کند، این مأموریت را رها نمی‌کند، حتی از آن موجود و موکل گروهی نگه داشتند، این گزارشات را شما شنیدید و می‌شنوید و با آن برخورد می‌کنید، بنابراین کنترل تشعشع منفی یک کاری که می‌کند می‌آید می‌زند این ارتباط را قطع می‌کند، منقطع که شد در واقع دستورالعمل این وسط مختل می‌شود، اما این دستورالعمل مختل شد حالا سر نگهداری این طلسم هر چیزی یک تشعشعی دارد، هر ذره‌ای در هستی، هر چیزی، شعر، موسیقی و...، آن ذره فرکانس است، این موسیقی هم فرکانس است، شعر هم فرکانس است، نور هم فرکانس است و اصولاً هر چیزی که وجود دارد فرکانس است یعنی در واقع به یک شکلی انرژی است، بنابراین این که در دست من است تشعشع مثبت دارد (منظور آن طلسم) یا تشعشع منفی دارد، این مسأله‌اش باقی می‌ماند که ما می‌گوئیم نگه ندارید ، حالا ممکن است اصلاً هیچی رویش نباشد ، نوشته یا حک نشده باشد و ما می‌توانیم هر چیزی را شارژ شعوری بکنیم، حالا این شارژ شعوری می‌تواند مثبت باشد یا منفی باشد ، مثبتش را ما انجام می‌دهیم ، دوره ۷ یکی از مباحثان شارژ شعوری است و شما آنجا متوجه می‌شوید که مثلاً یک عدد خرما می‌توانید به یکی بدهید و در او اسکن ایجاد بکنید، عین کار فرادرمانی ولی بدرد ما نمی‌خورد، مثلاً شما با یک تکه نان، بیسکویت ، آب و... می‌توانید شارژ شعوری بکنید و آن شارژ شعوری همان علائم درمان ، اسکن ایجاد بکنید، اما ما به آن نیازی نداریم چون نمی‌خواهیم بیمار دست ما را ببیند، ببیند ما به او خرما دادیم و بعد خرما را که خورد خوب شد و بگوید عجب دستهای شفا بخشی و ذهنش از آن هوشمندی منحرف بشود بیاید بسمت دست ما و برای آنها ایجا انحراف بکنند، پس امروز ما با یک مسأله‌ای برخورد می‌کنیم که قبل از اینکه خود چیزها را ببینیم شعورش را ببینیم ، پشت صحنه را ببینیم، این واقعیتش است و آن حقیقتش است، حقیقت همه چیز چیه ، ببینید شما این گزارشات را شنیدید ، معمولاً می‌دانید چکار می‌کنند، روشها و برنامه‌های مختلفی هست در علوم غریبه ،

اصولاً احضار جن و ارواح را شنیدید، در اینجا شکار می‌کنند، در این بخش تسخیر و گسیل می‌کنند، در بعضی از مواقع اصلاً خود طلسم موکل هم دارد، یعنی تا طلسم را جاری بکند موکلش هم حاضر است و رویش سوار هست، این قرارداد هست، مثلاً کسانی برخورد کردیم که گفتند که کسی در همین کرج ۵۰ هزار جن در اختیار دارد و برای کارهایش گسیل می‌کند و می‌فرستد مأموریت و برای اینکه آنها مأموریتشان را درست انجام بدهند از آنها گروگان هائی نگه می‌دارند، حتی بچه‌های آنها را گروگان نگه می‌دارند، یک ماجراهائی که در گزارشات تشعشع دفاعی شما به کرات با آن برخورد می‌کنید .

سؤال؛ من پسر م برای یک آقائی کار می‌کرد که ایشان یکی از اشخاص خیلی مطرح در اجتماع است و خیلی به ایشان علاقه داشت ، هنوز هم خیلی علاقه دارد ، ایشان یک روزی یک دعائی داد به پسر من و گفت من خودم دو تا از این دعا دارم یکیش مال تو و به پسر من گفت که نادعلی است ، و اونی که به پسر م داد گفت این اصلی است ، این باشد پیش تو برای موفقیت و پیشرفت و از خودت دور نکن و پسر م این را از خودش دور نمی‌کند هیچوقت ، یعنی از خانه می‌خواهد برود بیرون اول آن را می‌اندازد دور دستش ، یک اعتقاد عجیبی به آن پیدا کرده ، من باز نکردم ببینم چی هست ولی خودش می‌گوید که به من گفته که نادعلی است ولی از روزی که این را گرفت بیکار شد و اصلاً سراغ کار کردن دیگه نمی‌رود و الآن که شما این مطالب را می‌فرمائید من می‌گویم که ممکن است که این باعث شده که این حالت در ایشان ایجاد شده و من چکار کنم و نمی‌توانم هم دور کنم از او .

جواب؛ ببینید کلاً قرار بوده که ما در روی زمین تلاش کنیم، کار زمینی و آن لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست - نجم ۳۹، برای کار زمینی ما تلاش کنیم، برای آگاهی و کار ماوراء اشتیاق بخرج بدهیم و به اشتیاق برسیم و برای انجامش هم که تسلیم بود که قبلاً صحبت کردیم و همه اینها متکی بر اختیار ما هست، شما می‌بینید که یک مسأله‌ای من را بخودش وابسته می‌کند، یعنی اگر من این (دعا) گردنم نباشد یا دستم نباشد یا در جیبم نباشد دیگه من نمی‌توانم بیایم بیرون ، یا اگر بیایم بیرون احساس می‌کنم که من هیچ نقطه اتکائی ندارم و هیچ اعتماد به نفسی ندارم و از من یک موجود وابسته ساخته شده و من فکر می‌کنم که این (دعا) است که قرار است جای من تلاش بکند و من را به برساند ، همه این چیزها را این قرار است انجام بدهد ، خوب اگر قرار است این انجام بدهد پس من چکاره هستم ، ببینید با ترفندهای خیلی ظریف و جالبی ما را از اتکا به خودمان وا داشته‌اند، در مسائل زمینی که من باید بیایم بیرون بگویم که از اینطرف بروم یا از اونطرف بروم ، بروم بسمت شیطان یا بروم بسمت خدا، بروم بسمت وحدت یا بروم بسمت کثرت ، چه کسی باید تصمیم بگیرد ، من باید تصمیم بگیرم ، اما وارد کردن یکسری مسائلی در زندگی من باعث می‌شود که من عنان اختیار از دستم خارج بشود ، اگر با این ترفند ظریف توانستند عنان اختیار من را از چنگم در بیاورند بیرون ، یعنی در واقع روی من خط می‌خورد ، بود و نبود من دیگه بدرد نمی‌خورد ، هدف از یکسری از مسائل همین ترفند ساده هست که در واقع از ما موجوداتی بسازند که عنان اختیار از کفشان خارج شده، در این مورد شما می‌توانید این قضیه را قطعش کنید با کنترل تشعشع منفی یک، اما شکل ایده‌آلش این است که اصلاً نگه ندارد چنین چیزی را چون تشعشع دارد برایش، گفتیم هر چیزی تشعشع خاصی را دارد یا مثبت است یا منفی (خانم؛ من اصلاً حس خوبی ندارم ولی نمی‌توانم از او جدایش کنم) استاد ؛ حالا بهر حال ببینید این مسائل چند فاز دارد یک فازش این است که ما با آنها مذاکره بکنیم، خوب عزیز شماست ، به شما

نزدیک است ، با او یک بحث و مناظره ای را راه می اندازیم، می گوئیم یا تو ما را قانع کن ، من را اگر الآن کسی قانع کند که حمل این (دعا) مثبت است، مسلماً اینکار را می کنم، اگر کسی بتواند متقاعدم بکند، اگر که دلایلی می تواند ارائه بکند، اگر نمی تواند گوش بدهد و در نهایت این فاز اول و فاز دوم تا این که او مستقل بشود بداند که کمال در این مسائل وبه حمل هیچ چیزی نیست، باید اتفاقاتی درونی بیافتد، باید نهادینه باشد، متعلق به ما باشد، اگر حفظ است، این حفاظ باید نهادی، ذاتی و وجودی ما باشد، نه این که یک چیزی من حمل کنم و من را حفظ کند، خوب حالا خیلی جاها ممکن است این همراه نباشد اصلاً گم اش کنم ، بعد تکلیف چیه ، خوب پس ما بایستی در این چارچوب هر کسی تبدیل بشود به فردی که مختار است، قدرت تشخیص، قیاس و ارزیابی دارد و می تواند انتخاب راه بکند و روی پای خودش بایستد، اصولاً ما در دوره ۷ بر می خوریم به یکسری مسائلی که نقش تشعشعات را متوجه می شویم ، این که در یک لحظه ما اصولاً یک تشعشعی می دهیم این تأثیر دارد یا ندارد، من دستم را تکان بدهم پشتش یک شعوری خوابیده، چون پشتش یک فکری هست و پشت آن هم یک شعوری هست ، شعور این قضیه در کسری از ثانیه، در صفر ثانیه در همه هستی انعکاس پیدا می کند، حالا این را در دوره ۷ چرا و چگونه اش را با هم بیشتر صحبت می کنیم ، خوب چرا چون گفتیم شعور نه ماده هست نه انرژی هست، کمیت ندارد، زمان ندارد ، مکان ندارد ، لذا شعور بلافاصله در هستی انعکاس پیدا می کند و از آنجاست که در آن دوره ما یک صحبتی داریم بنام آلودگی هستی، آلودگی تشعشعاتی که در سطح کلان صحبت هائی خواهد شد که یک جاهائی صحبت هست که قوم فلان مورد غضب قرار گرفتند. مفهوم این غضب چیه، اینها را یک شکل ساده اش را اینجا می توانیم با هم صحبت بکنیم و یک شکل های پیچیده ترش را بعداً با هم صحبت داشته باشیم، ببینید سریک چهارراه یک عده ای از اینطرف دارند می گویند که خدا کند این چراغ زودتر سبز بشود، یک عده ای از آنطرف می گویند خدا کند باز سبز بماند که ما رد بشویم، خوب خدا باید به حرف چه کسی گوش بدهد، عدالت چه می گوید، هرروز یک عده ای دعا می کنند که باران بیاید، یک عده ای دعا می کنند باران نیاید، یک عده ای می گویند ارزان بشود یک عده ای می گویند ارزان نشود، هر دو دسته ای منافع خودش را می بیند و بر اساس منافع خودش دعا می کند، عدالت چه می گوید ، اگر ما این بحث را ادامه بدهیم و بسط بدهیم متوجه می شویم که روی زمین قانون حکمفرماست، یعنی قانون در خدمت عدالت است و در آنجا یک تایمر تعیین می کند که چه وقت قرمز بشود و چه وقت سبز بشود، البته بعضیها با کمک موجودات غیرارگانیک دخل و تصرف هائی می کنند که آن جای خودش بماند، اما بهر صورت روی زمین قانون حکمفرماست و قانون متضمن جاری شدن عدالت است، در خیلی از دعاهائی که ما می کنیم در آن دعاها ما نمی دانیم چی داریم می گوئیم، البته قبلاً هم اشاره ای داشتیم، وقتی می گوئیم خدا کند هنوز چراغ سبز بماند یعنی خدایا تو ظلم بکن به کسانی که آنطرف چهار راه هستند ، آنها را نگه دارد تا من از اینطرف رد بشوم، خیلی از دعاهای ما در واقع کفر است، خیلی از دعاهای ما اشکالات اساسی دارد، یعنی در واقع ما از خدا بی عدالتی می خواهیم ، در واقع دعاهای ما نشان می دهد که ما مفهوم عدالت را نمی دانیم، نشان می دهد که در جهت منافع خودمان و خود شیفتگی خودمان هستیم و خلاصه اگر این بحث باز بشود ممکن است دیگه خیلی از این حرفها را نتوانیم بزنیم، البته در ترم ۲ اشاره ای به این قضیه داشتیم اگر خاطرتان باشد

و خدائی که در آنجا بود خدائی بود که وسیله‌ای بود برای ما و خیلی از دعاهاى ما و یا حرفهای ما با یک وسیله ای بود که ما داشتیم صحبت می کردیم، ببینید آن یک تجهیزى است که ما باید داشته باشیم وقتی همفاز هستیم آزار نمی بینیم، عدالت هم جاری است، آزار نمی بینیم، حرص نمی خوریم، آن یک مسأله دیگری است که واقعاً تجهیز اصلی باید بر آن اساس باشد.

جلسه ششم

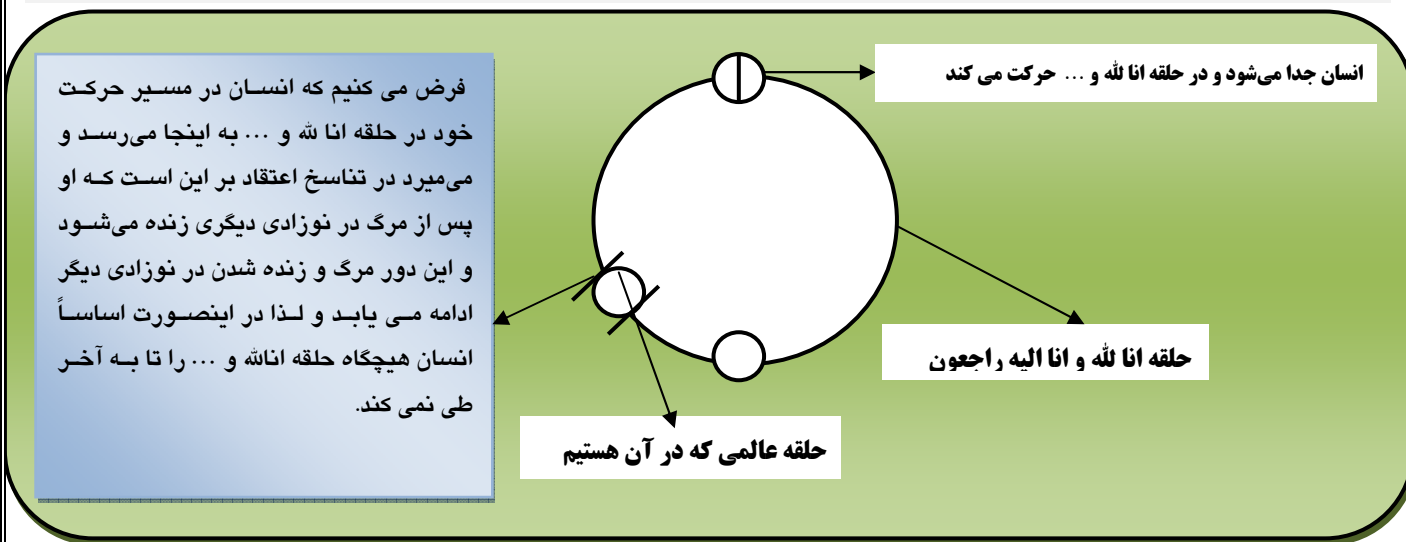
- برقراری ارتباط کنترل دشارژ.
- بررسی نتایج استفاده از حلقه ها و اسکن دوره (بر اساس گزارش افراد حاضر در کلاس) . - پاسخگوئی به سؤالات .
- تعریف انسان کامل (به عنوان کسی که در مسیر کمال از دیگران جلوتر است) .
- تعریف تناسخ - دلایل رد تناسخ .
- توضیح در باره تزکیه .
- تعریف گناه در عرفان .
- معرفی انواع تزکیه (رفتاری ، تشعشی و...) . - توضیح تزکیه تشعشی . - توضیح این که اول تزکیه است یا کمال و یا بر عکس . - معرفی حلقه تزکیه تشعشی .
- برقراری ارتباط تزکیه تشعشی (استارت حلقه ؛ با چشم بسته - با چشم باز)
- توضیح در باره دریافت اطلاعات شبکه منفی (علت دریافت این اطلاعات) .
- برقراری ارتباط تزکیه تشعشی .
- معرفی روش عام (ختم الشیطان) و خاص (قطع اتصال از شبکه منفی) برای جلوگیری از دریافت این اطلاعات .
- برقراری ارتباط تزکیه تشعشی .
- برقراری ارتباط قطع اتصال از شبکه منفی (استارت حلقه) .

پایان دوره ۴

تناسخ

تناسخ قدمت چند هزار ساله دارد و متأسفانه میلیاردها نفر در حال حاضر به این امر اعتقاد دارند، در تناسخ اعتقاد بر این است که شخص که می میرد روح او در نوزادی دیگر وارد شده و متولد می شود و پس از مرگ مجدد در نوزادی دیگر متولد می شود و اینکار مکرر اتفاق می افتد، یک دلیلی که برای این ادعا دارند اینست که از طریق هیپنوتیزم به ستاد ذهن اشخاص نفوذ می کنند و می بینند که در کالبد ذهنی اشخاص ، شخص یا اشخاص دیگری در آنجا حضور دارد که مثلاً ۲۰۰ سال پیش می زیسته و یا به زبان دیگری صحبت می کنند و یا به اشخاصی برمی خورند که مثلاً می گوید من یک ناخدا هستم، زن هستم، مرد هستم (جنسیت عوض می شود)، کارم این است، لذا اینها را دلایلی بر اثبات تناسخ می آورند به این باور می رسند و به تناسخ اعتقاد پیدا می کنند و می گویند که شخصی که ۲۰۰ سال

پیش مرده پس از فوت روح او در این شخص متولد شده است درحالیکه اساساً این غلط است و اینها همه کالبدهای ذهنی هستند که در درون این فرد دارند زندگی می کنند و با ذهن فرد یک فصل مشترک پیدا کرده اند کالبد ذهنی شخص فوت شده این شخص را تسخیر نموده و می توان با تشعشع دفاعی این کالبد ذهنی را بیرون کشید و با او صحبت کرد و او را به زندگی خودش هدایت نمود، که انشاءالله در آینده نزدیک این مسائل را ما هم سعی می کنیم که بصورت مکتوب، مستند ارائه بکنیم که در واقع نشان می دهد آنجا هم که در تناسخ آن نتیجه را می گیرند این مسأله هست و گرنه ما به عقب بر نمی گردیم، اصلاً امکان برگشت نیست و مرتب درحال جلو رفتن باید باشیم و مفهوم کمال به اینصورت است، اینجا را تجربه کردیم، یک میلیون بار هم ما اینجا بمیریم و دوباره طفل بشویم و بیائیم روی زمین همین داستان است، یک دلیل دیگر ، معتقدان به تناسخ می گویند که دوباره و چند باره می آئیم تا کارهای منفی مان را از بین ببریم اما یکی از دلایل رد ما بر تناسخ اینست که آیا انسان روز بروز کارهای بیشتر می شود یا کمتر می شود، الان نسبت به ۱۰ سال پیش ۲۰ سال پیش، این نسل نسبت به نسل قبل و نسل قبل نسبت به نسل قبل و همینطور... آیا کارهای منفی ما بیشتر شده است یا کمتر، مسلماً بیشتر شده و بیشتر هم خواهد شد ، پس چگونه می توان با تولد در نوزادی دیگر سعی در کاهش کارهای منفی کرد ، خوب مکرر ما برویم دوباره بیائیم روی زمین که چی بشود .



تزکیه تشعشعاتی

صبح تا شب تشعشعات منفی مختلفی از ما ساطع می شود، ببینیم اساس تشعشعات منفی که می خواهیم راجع به آن صحبت بکنیم چی هست، خاطراتان باشد مثالی را قبلاً زدیم گفتیم فرضاً اگر که این خانم از ایشان پرسند این کیف یا مانتو را از کجا خریده ای و ایشان جواب ندهد ، من سؤال می کنم آیا از نقطه نظر قانونی ایشان گیر است ، آیا از نقطه نظر شرعی ایشان گیر است، از نظر عرف، اخلاق، از هر نظر شما مد نظر قرار بدهید ایشان گیر نیستند ، اما وقتی

که می‌آئیم از نقطه نظر دنیای کیفیت یعنی دنیای عرفان مسأله را مورد بررسی قرار می‌دهیم، ایشان همین که می‌خواهد جواب ندهد می‌رود در فاز پیچاندن که ایشان را پیچاند و این ایجاد تشعشع منفی می‌کند، ممکن است که بعد از این پیچاندن احساس یک رضایت خاطر بکند و بگوید که خوب پیچاندمش ولی نیم ساعت بعد، یک ساعت بعد یکدفعه می‌بیند که سردرد شدیدی دارد، دل پیچه دارد، حالش زیاد خوب نیست، حالش روپراه نیست، پس با این حساب ما دو نوع تزکیه پیدا می‌کنیم، یکی تزکیه رفتاری است، یکی هم تزکیه تشعشعانی است، خوب حالا تزکیه تشعشعانی نشنیدیم یا اصلاً کار نکردیم، برخورد نداشتیم، همش از ما تزکیه رفتاری خواستند، اینطور برو، اینطور بیا، اینطور بگو، نگو، اینجور بشین و... رفتار از ما خواستند، علم رفتار، روانشناسی یعنی در واقع آنجا هم که این رفتار زیر نظر قرار گرفته و شده یک علمی، دیگه نهایتش این است، اما آیا این همه مسأله هست، همه مسأله نیست، اینجا می‌آئیم می‌بینیم نه من دستم را تکان بدهم پشتش تشعشعی خوابیده، من هرچی بگویم، هر کاری بکنم، پشتش تشعشعات خوابیده، الان دیگه این برای ما لااقل زبان ملموسی هست، بنابراین ما به یک تزکیه می‌رسیم که تزکیه تشعشعانی است، دنیا دنیای کیفیت است، وقتی دنیا، دنیای کیفیت است تشعشعات وجودی ما هم این وسط بحساب می‌آید، صرفاً ظاهر ما نیست، خوب رفتارمان موجه هست، درست رفتیم، درست آمدیم، همه چیز درست است، اما این بخش تشعشعانی که صبح تا شب از ما ساطع می‌شود و منفی است با ما چه می‌کند، آیا بی‌حساب و کتاب است، مثل آن ماجرای حرص خوردن بود، یکدفعه دیدیم که آن هم انرژی پتانسیل منفی است و آن هم حساب و کتاب دارد و آن هم ما را درگیر می‌کند، حالا اینجا یک بحث دیگه پیش می‌آید آیا ما وقتی که یکی را پیچانیم، خوب تشعشعات منفی زیادی ما از صبح تا شب ایجاد می‌کنیم، یک جائی دروغ می‌گوئیم، یک جائی پیچاندن است، یک جائی بالاخره این مسأله یک واقعیتی است، واقعیت انکار ناپذیری است، نمی‌توانیم بگوئیم نه نیست، هست حالا این چه پیامدی دارد، پیامد این مسأله هم این است که تل‌انبار شدنش ایجاد سنگینی خاص خودش را دارد، مختل کردن شعور بدن، تأثیر گذاری روی ضریب طول عمر و یعنی در واقع خود این یک چوبی است لای چرخ وجود خود ما، هر چه بیشتر، اثرش هم بیشتر، خوب ما داریم یک سمت و سو می‌رویم که این سمت و سو میزان تشعشعات منفی ایجاد شده وجودی ما را به مینیمم خودش برساند یعنی داریم می‌رویم که این تشعشعات منفی‌اش به سمت صفر میل بکند یعنی یک روزی برسد که من ببینم هیچ تشعشع منفی از من ساطع نمی‌شود، یعنی دنیای کیفیت، پله عشق، پله کیفیت دارد می‌رود به یک سمتی که کاری با ظاهر، با کمیت ندارد، کمیت جای خودش هست، مسلماً همه ما دنبال رفتار موجه هستیم، هزار جور ظاهرمان را موجه می‌کنیم، لباس، عطر و آدکلن و... خوب به ظاهرمان می‌رسیم باید هم برسیم، اما می‌آید در بعد کیفیت اینجا این باید بسمت صفر میل بکند، اما خوب این مطلب هم همین الان ایجاد شدنی نیست، من باید بروم پله، پله، پله این کم، کمتر و کمتر بشود، روزی که صفر بشود این می‌شود تعریف معصومیت، زمانی است که تشعشع منفی بسمت صفر میل کرده، کسی که تشعشع منفی‌اش صفر است یعنی چی، یعنی معصوم است، یعنی نه ظلمی و نه این می‌شود تعریف معصومیت، آیا امکان پذیر هست یا نیست، خوب از نظر تئوری می‌بینیم که در تئوری این مسأله وجود دارد که می‌تواند یک قضایائی اتفاق بیافتد و این تشعشعات بسمت صفر میل بکند، اما تا آن لحظه، تا آن زمان

که این مسأله می خواهد پیش بیاید من چکار کنم، من الآن هر روز یک مقدار تشعشع منفی دارم ایجاد می کنم و حالا دیگران را که دارم درگیر می کنم جای خودش، خودم هم درگیر هستم، چکار باید بکنم ، یک مثال دیگر بزنم فرضاً ما می رویم مرکز شهر، و مرکز شهر پُر از دود است و می رویم دوده می نشیند سر و صورتمان همه را سیاه می کند، ما بر می گردیم می آئیم خانه، چکار می کنیم، یک دوش می گیریم، این دوش که می گیریم این آلودگی را پاک می کند و ما را آماده می کند تا فردا تا یک روزی انسان یک راهی برای مبارزه با آلودگی پیدا بکند یا نکند ، ولی امید دارد، امید وار است که این قضیه اتفاق بیافتد و یک روزی ما آلودگی هوا نداشته باشیم اما تا امروز باید خودمان را نگه داریم و نیاز داریم دوش بگیریم و امروز را بکنیم فردا و فردا را بکنیم پس فردا و... در این مورد هم که ما آلوده می شویم و این آلودگی تشعشعاتی را خودمان برای خودمان پیش می آوریم در اینصورت می توانیم از یک حلقه ای استفاده بکنیم ، در این حلقه جریانی است که در واقع مثل دوش گرفتن است و شستشویی است که بتواند ما را الآن سر حالمان بکند تا ما ببینیم که چه کاری، چه فکری باید به حال خودمان بکنیم و آنها را دنبال بکنیم، خوب این چارچوب و اساس تعریف خود قضیه و این که چکاری قرار است برای ما انجام بشود در این حلقه اساس این است، یک ارتباط برقرار بکنیم این حلقه را جاری بکنیم، تجربه بکنیم ، در این ارتباط جریان ، جریان کاملاً مشخصی است و در واقع یک شستشویی است که عمدتاً واضح و مشخص است که صورت می گیرد و خودمان مسائلی را متوجه خواهیم شد که این شستشو و این دوش به چه صورتی انجام می شود .

صحبتهای بعد از برقراری ارتباط تزکیه تشعشعاتی ؛ دوستانی که متوجه شدند دستشان را بلند کنند ، آیا جریانی بود، چند نفر متوجه شدند که درواقع پاکسازی دارد انجام می شود ، یکی از حاضرین (خانم) ؛ از سر من شروع شد این جریان و مرتب می رفت و برمی گشت استاد ؛ کسانی که جریان می آمد یک جایی گیر می کرد دستشان را بلند کنند، حالا هر کسی یک جایی گیر می کرد، دوباره ارتباط برقرار می کنیم، همین دوستانی که گیر داشت می بینند که گیر را برطرف کرد آمد پائین، اثر نهائی قضیه یک سبکی است، حالا بقیه باید خیس بخورند ولی کاری که صورت می گیرد این است که الآن بار اول خیس خوردن دارد چون یک نفر مثلاً بعد از چند سال بخواد برود حمام معلوم است که نمی تواند دوش بگیرد بیاید بیرون و باید لااقل دو سه ساعتی درحمام بماند فقط خیس بخورد، دفعات اول در تزکیه تشعشعاتی اینطوری است و ممکن است در دوستان بیاید یک جایی گیر بکند، بعد درارتباط های بعدی می آید پائین تر، پائین تر، بعد روان می شود و در ثانیه ای تزکیه تشعشعاتی می تواند گرفته بشود و این پاکسازی را بکند و ما بعد از آن می بینیم که احساس سبکی داریم ، این اتصال از آن اتصالهایی هست که برای پشت چراغ قرمز و جاهای مختلف دیگر، با چشم باز و بسته می توانید انجام بدهید و شما که احساس سنگینی می کنید یک لحظه است یکدفعه می بینید که جریان عبور کرد و بدنال آن سبکی دست داد، خوب در این ارتباط کسانی که سنگینی هائی بیرون ریخت که دفعات اول به اینصورت است چند نفر داریم .

سؤال؛ ما یاد گرفتیم همه چیز را یک مقایسه ای انجام بدهیم که به چه درد می خورد ، این را می دانیم که موضوعش مثبت است و چیز بدرد بخوری است ولی می خواهیم بدانیم که در مسیر کمال به چه درد می خورد یعنی آدم عارف که می خواهد به سمت کمال برود چرا باید تزکیه تشعشعاتی داشته باشد .

جواب؛ ببینید ما یک حرکتی می خواهیم بکنیم، همان مثال خودمان رفتیم مرکز شهر و برگشتیم ، فکر کنید می خواهیم برای فردا برنامه ریزی کنیم، می خواهید زندگی بکنید ولی این دودی که وجود ما را گرفته ، وضعیت نابسامانی که احساس می کنیم یک مزاحمتی ایجاد می کند برای اینکه اصولاً ما بشینیم فکر کنیم برای فردا ، ولی وقتیکه دوش می گیرید می آئید حالا احساس می کنید که یک وضعیت بهتری دارید برای اینکه برنامه ریزیهای بهتری داشته باشید زندگی بکنید، یک عارف البته بحث کسی است که دارد می رود سمتی را پیدا بکند ، نه این که الزماً آنجا رسیده باشد، فردموحد کسی است که دنبال وحدت است، نه این که الزماً رسیده باشد، لذا این مطلب بخودی خود تسهیلات جانبی است، حالا ما می خواهیم حرکت کنیم ولی سنگین هستیم، خوب چکار بکنیم که یکخورده سرحال تر بشویم بعد بتوانیم بگوئیم که حالا کجا می خواهیم برویم و حالا چه برنامه و وضعیتی داریم، بنابراین اصولاً بطور کلی یک سری ارتباطات، ارتباطات گرم کردن است، یک ورزشکار قبلش خودش را گرم می کند ، یکسری حرکات انجام می دهد که آماده بکند خودش را، یک مثال دیگر بزنم که اصلاً چرا اتصالات و ارتباطات زیادی وجود دارد برای این قضیه، شما می آئید یک خمیری را عمل می آورید، کاری به تا اینجایش نداریم که آنجا که گندم جوانه زده یک مرحله بوده، این جوانه زدن تا مرحله خمیر عمل آمده یک مرحله، از حالا تا دم تنور یک مرحله، داخل تنور یک مرحله دیگر ، اینجایش را می گوئیم این خمیر را الآن برمی دارند کلی با آن حرکات انجام می دهند که این در واقع به یک ضخامتی و شکلی در بیاید که در تنور مغزش و بیرونش با همدیگر همگن یک چیزی را به ما بدهد قابل قبول ، اگر کلفت تر باشد حالا هر نانی به یک صورتی بیرونش خوب شده درونش خام است، خیلی نازک باشد می سوزد و خلاصه کلام باید از اینجا تا تنور را یک مرحله رویش انجام بشود تا زمانیکه آماده رفتن به داخل تنور بشود، تازه می رود داخل تنور از ترشی و خامی در می آید ، **تاز آتش میکیزی ترش و خامی چون خمیر - مولانا** مکانیزم جهنم که یادتان هست با هم صحبت کردیم تازه در آنجا می خواهد یک کاری انجام بشود ، تعریف جهنم آن نیست که ما بهر حال به آن شکل تصوراتی داشتیم، لذا یکسری ارتباطات و اتصالات از زوایای مختلف ما را می برد با هستی با هوشمندی برخورد می دهد ، همفازی کیهانی یکجوری اینکار را می کند، حالا ارتباطاتی بعداً داریم که آن ارتباطات را که دنبال می کنیم هر کدام از یک زاویه ای ما را می آورد با این هوشمندی ، با هستی برخورد می دهد و ممکن است که ما بگوئیم که اصلاً چرا باید این اتصال را هم برویم ، چرا آن اتصال را برویم، الآن زندگی می کنیم این را می خواهیم ، آن را می خواهیم و.... می خواهیم، همه اینها را می خواهیم تا چکار کنیم تا فکر بکنیم وگرنه خود این و آن زندگی نشد که، همه این تسهیلات و تجهیزات در خدمت ما هستند تا ما چکار کنیم ، **تا توانی به کف آری به غفلت نخوری - سعدی** حالا این غفلت معنی دارد، غفلت چیه، این است که ندانی از کجا آمده ای و به کجا می خواهی بروی، این غفلت است و آخر و عاقبت نفهمیم اینجا چی بود، این کارها را برای چی کردیم، برای چی غذا خوردیم ، برای چی رفتیم، برای چی آمدیم، هستی چی بود ، پیامش

چی بود، زبانش چی بود، اینها را ندانیم پس در واقع تزکیه تشعشعی یک چیزی است که اولاً به ما شناخت داد ، بینش داد به ما یعنی الآن متوجه شدیم که دست تکان دادن ما، قدم زدن ما، همه حرکات ما دارد تشعشعاتی می دهد به اصطلاح حساب و کتاب ظریفی دارد، مرحله بعد متوجه شدیم که باید این حساب و کتاب دستمان بیاید و ما تشعشع منفی اش را به سمت صفر سوق بدهیم، آن چیزی که در شرع گناه نبود، در عرفان گناه به حساب می آید ، همان که توضیح دادیم ، می گوید این کیف را از کجا خریدی و او نمی خواهد بگوید و به اصطلاح می پیچاند ، این گناه نبود، دیدید که اشکالی نداشت ولی در عرفان و دنیای کیفیت گناه است ، کوچکترین تشعشع منفی ایجاد بشود این گناه در دنیای عرفان است ، یعنی مو را از ماست به اصطلاح کشیدند ، اما آسانتر از آنجاست، آنجا نمی توانی کار کنی ولی اینجا می توانیم کار کنیم ، آنجا هر چی می گویند این را نگو ، آن را بگو ، اینجوری کن ، اونجوری کن فایده ای ندارد، یک گوش در است یک گوش دروازه است ولی اینجا با وجودی که مشکل است اما هر کدام بعد از یک مدتی خودمان را زیر نظر بگیریم می بینیم تشعشعات منفی ما کمتر شده، بهرحال خیلی از مفاهیم برایمان روشن تر می شود ، بینش قضیه برای ما از همه چیز مهمتر است، بینش قضیه و نحوه نگرش ما به هستی و حالا بعدها می آیم می بینیم که با ظرافت بیشتری با این قضیه بر خورد می کنیم ، ظرافتی که به هستی کوچکترین تشعشع منفی نباید بدهیم، حالا چطور و چگونه اش بماند، اما بحث کاربردی قضیه که دوستان سؤال کردند این است که من بایستی در تفکر قرار بگیرم، بایستی زندگی بکنم تا بتوانم آن چیزهایی را که می خواهم پیدا کنم، پیدا بکنم اما با این سنگینی نمی توانم، احساس سنگینی می کنیم، بعضی مواقع احساس سنگینی و رخوت بسیار زیادی به ما دست می دهد که اصلاً نمی توانیم آن حرکت و جهش لازم را داشته باشیم، خوب این سنگینی ناشی از چیه، حالا آزمایشش دوستانی که بعد از ارتباط تزکیه تشعشعی احساس سبکی کردند، این احساس سبکی پیدا می شود، خوب مگر ما چکار کرده بودیم که شما احساس سبکی دارید، پس در واقع ما یکی از احساسهایی که داریم احساس سنگینی، احساس سبکی و احساسهای مختلف، اینها به عبارتی سنسورهای فراذهنی ما هستند که این سنسورها واقع شده در فراذهن ما و دارد همه چیز را پردازش می کند و به شکلی به ما می فهماند، مثلاً این تجربه را کردید که پول مختصری می اندازید در یک صندوق صدقه بعدش احساس سبکی می کنید، آیا این توهم است، آیا این تخیل است، پس می بینید که زبانی وجود دارد ماوراء این زبانی که ما با آن سروکار داریم، ممکن است یک چنین چیزی را ما بگوئیم که خیال می کنیم و تخیل است ولی آیا اینطوری است، لذا این زبانی است که ضمن این تجارب، ضمن همین اتصالات با این زبانها آشنا می شویم، متوجه حساب و کتابهایش می شویم، حالا غیر از این است که بکار هم می بریم و مورد استفاده هم قرار می دهیم ، این زمان پشت چراغ قرمزها و زمانهای تلف شده ما در واقع زمانهای کسب کمال است .

در پاسخ به سؤال ؛ ببینید یک کارهایی هست که انسان باید انجام بدهد، باید به آن برسد، از جمله کشف رمز خاک و آتش است ، من برمی گردم یکخورده پایه ای تر و ریشه ای تر جواب شما را می دهم که هم چند تا بحث را با هم جمعش کنیم وهم یک پاسخی باشد برای این سؤال ، ببینید زمانی که به ملائک گفته شد که می خواهیم جانشینی در زمین قرار بدهیم گفتند اَنْجَعَلُ فِيْهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيْهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ اَيَا در آن کسی را می گماری که در آن فساد انگیزد و

خونها بریزد - بقره ۳۰ قرار می‌دهید در آن که فسادها بکند و خونها بریزد، کاری نداریم در آنجا زمان نبود همه رایکجا دیدند، بعدش جوابی که داده شد این بود که قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید - بقره ۳۰ چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید، حالا این چیزی که می‌دانم شما نمی‌دانید بیائیم الان یک نگاه بکنیم به انسان، آیا پیش بینی ملائک درست از آب درآمده یا إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ خداوند، پیش بینی ملائک درست درآمده ، البته می‌بایست درست درمی‌آمد تا اینجا که دیدند خوب درست دیدند، همان لحظه اول هم گفتند که خونها ریخته می‌شود که خوب هست و درست است ، اما یک موضوع هست که بحث رمز خاک و آتش است ، به شیطان گفتند که چرا سجده نکردی ، حالا متوجه شدیم که اگر شیطان سجده می‌کرد که اصلاً جهان دو قطبی نداشتیم ، این جهان دو قطبی را مدیون این هستیم که سجده نکرد وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ و چون فرشتگان را فرمودیم برای آدم سجده کنید پس بجز ابلیس - بقره ۳۴ این الا کار را حالا یا درست کرده یا خراب کرده، اگر این الا نبود که ما جهان دو قطبی نداشتیم ، یعنی اگر آن هم سجده کرده بود تضادی پیش نمی‌آمد ، پس سمبلیک اینجا یک مطلب را داشته باشیم، بعد وقتی که گفتند که چرا سجده نکردی گفت قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ گفت من از او بهترم مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل آفریده‌ای - ص ۷۶ من از او بهترم من از آتشم او از خاک است، حالا اینجا یک رمزهایی هست که با هم بعدها مفصل تر صحبت می‌کنیم، بحث خاک، آتش، باد و آب و این که خاک شکل پذیر است، خاک عامل شکوفائی دارد، خاک می‌تواند آتش را خاموش کند، آتش عامل پختگی است برای خاک، وقتی خاک و آب را مخلوط می‌کنید گل می‌شود، اگر آتش نرسد و می‌رود، آب آگاهی است، عامل شکل دادن است، شکل پذیری از آب است که آب همان آگاهی است ، وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم - انبیا ۳۰ از آب (از آگاهی) همه چیز را آفریدیم، خوب من این بخشش را کار ندارم که خاک می‌تواند آتش را خاموش بکند، حالا کاری من با بقیه بحث چون مفصل است ندارم، خاک می‌تواند آتش را خاموش کند ولی تأثیری که آتش روی خاک دارد چیه، فقط ایجاد پختگی در آن می‌کند و آن را تبدیلش می‌کند به سنگ و از آن یک چیز صلبی درست می‌کند، خوب کشف این رمز مسائلی را در واقع برای ما روشن کرده و آن هم این است که تا اینجا درست است او جلو افتاده اما کشف رمزی باعث می‌شود که این خاک آن آتش را خاموش بکند و در اختیار بگیرد ، الان ما داریم می‌فهمیم که از کجاها ضربه می‌خوریم ، کجا ما می‌توانیم چکار بکنیم ، همه مجموع این قضایا این است که درست در دقیقه ۹۰ عنان اختیار قضایا را انسان است که در اختیار می‌گیرد، ببینید بحث اینجا این قضیه است که اینطرف هم (شبکه منفی) یک هوشمندی است، این هوشمندی دارد روی ما یک کارهایی انجام می‌دهد ، به یک شکلهایی ستاد ما را در اشغال گرفته ، یکجورهایی که ما آگاهی نداشتیم، اما الان آگاه می‌شویم وقتی آگاه شدیم ستادمان را حفظ می‌کنیم و می‌توانیم نحوه کنترل قضیه را بدست بگیریم، خوب این مسأله نیاز به چی دارد ، نیاز به آگاهی دارد ، نیاز به کشف رمزیهائی دارد و اگر گفت من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید، اطلاع از یک بخشهایی است که این بخشها به ما کمک می‌کند که خدا شکست نخورد در نهایت، اگر اینطوری باشد خدا شکست می‌خورد و بعد ملائک می‌گویند خدایا دیدی گفتیم که اینکار را نکن، ببین چکار کردی، حالا مجبوری یک

نفر بفرستی که همه را از دم تیغ بگذراند و به این غائله خاتمه بدهد، آبرویت رفت، آیا اینطوری هست، نه اینطوری نیست، لذا لازم هست، لازم بوده که انسان در اینجا پی ببرد به یک مطالبی و به یک آگاهیهای پی ببرد که این آگاهیها بهر حال قرار بوده توسط انسان (حالا در این مرحله اسم ما انسان است) یا بطور کلی توسط آدم که ما در اینجا آدمیزاد شدیم انسان، آدمیزاد زندگی بعدی یک چیز دیگر، زندگی بعد یک چیز دیگر، کاری نداریم، اینجا لازم بود که انسان این موضوع را کشف بکند، بدست بیاورد، خوب پس حالا این انسان که می آید می تواند مجموعه ای همزمان دریافت داشته باشند هم می تواند یک نفر دریافت داشته باشد برای بقیه، می آئیم به یک موضوعی بر می خوریم بنام روزی، روزی زمینی، روزی آسمانی .

در پاسخ به سؤال ؛ در خصوص ملائک ؛ ببینید شما حالا می بینید که تعریف ملائک آنچیزی که شما یا ما فکر می کنیم

نیست، سمبلیک آنجا وجود دارد، **أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ** آیا در آن کسی را می گماری که در آن فساد

انگیزد و خونها بریزد - بقره ۳۰ را که دارد می گوید کشف رمز دارد ، آنجا لامکان ، لا زمان همه را دیده و آیه بعدی

یک چیز دیگر، همینطور آیه به آیه ما کشف رمزی که داریم، دارد این مسائل را برای ما روشن می کند و قضایای

دیگر همه می بینیم که به هم وابسته است و گرنه مگر خداوند نیاز داشته بیاید خطاب به حالا موجودی، ملائک یا هر

چی بگوید که من می خواهم جانشینی در زمین قرار بدهم ، چه نیازی داشته که اصلاً بیاید بگوید و توضیح بدهد،

مگر نیازی داشته ، اینجا اینها سمبلیک است که لابه لای اینها مطالبی خوابیده که باید آن مطالب کشف رمز می شده

و باید بشود و از آنها ما آن مطالبی که قرار است از آن استفاده بکنیم ، استفاده بکنیم و در واقع اصلاً تعریف ملائک

اصلاً چیزهای دیگر است، ملائک تعریفهای مختلفی دارد، یکی از تعاریفش همین اتم است ، ملائک با دو بال ، سه بال

، چهار بال، دو اُربیتال، سه اُربیتال، چهار اُربیتال، یکی از تعاریف این است، تعاریف مختلفی دارد که حالا سر فرصتی

انشاء الله راجع به آن صحبت می کنیم.

روزی زمینی روزی آسمانی؛ روزی زمینی تابع قانون تلاش است **وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى** و اینکه برای انسان

جز حاصل تلاش او نیست - **نجم ۳۹** روزی آسمانی؛ ما یک روزی داریم که از آگاهیهاست، آن هم تابع قانون تسلیم

بود، طبق تجاربی که تا اینجا بدست آوردیم آن تابع تسلیم است ، حالا یکی از مسائل بحث **وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ** و

از آنچه به ایشان روزی داده ایم انفاق می کنند - **انفال ۳** بحث انفاق از روزیهاست، بحث اینجاست که می گوید من

وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ خدا [ست که] هر که را بخواهد بی حساب روزی می دهد - **نور ۳۸** ، من روزی

می دهم بغیر حساب، کدامیکش را، نمی شود از آنطرف بگوید **وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى** و از اینطرف بگوید من

روزی می دهم بغیر حساب ، چه جوری می شود ، این **لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى** در مورد روزی زمینی است و پرزوق

بغیر حساب در مورد روزی آسمانی است ، بغیر حساب تا چقدر آگاهی می دهد تا مرز خدائی، **وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ**

كُلَّهَا و [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت - **بقره ۳۱** ولی روزی زمینی پیامبر هم می بایستی کشف به پا می کرد

می آمد بیرون تلاش می کرد، شکست می خورد، زخمی می شد و بقیه مسائل فرقی نمی کند، خوب حالا می آئیم می رویم

به بحث روزی آسمانی می رسیم **وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ** بالاخره یک نفر، دو نفر، صد نفر، هزار نفر، باید این آگاهیها را

جمع بکنند، اگر ایشان پیدا کنند می گوئیم چرا ایشان، اگر یک کس دیگر پیدا کند می گوئیم چرا او، خوب بالاخره یکی در این رابطه ممکن است یک قدم جلوتر یا ایشان از یک زاویه ، ایشان از یک زاویه دیگر و... بعد خوب پس هر کسی که پیدا بکند می گوئیم چرا ایشان ، اولاً این چرا ایشان که یک نفر بایستی این قضیه را دنبال بکند، حالا از زوایای مختلفی هر انسانی دنبال یکی از این زوایاست .

مجادله ؛ از یک زاویه دیگر می آئیم می بینیم که بعداً به آن می رسم شما همان من هستید، من یک صورت مجادله شما هستم، شما صورت مجادله بغل دستی تان هستید و این را بعداً می آید برخورد می کنید و همان در پایان نامه هم دیدید که شما یک نفر نیستید ولی بعداً هم می آید می بینید که گفت که *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً* من در زمین جانشینی خواهم گماشت [فرشتگان] - بقره ۳۰ گفت که من یک جانشین می خواهم قرار بدهم، الآن شما هستید ، من هستم، ایشان هستند، ۷ میلیارد هستیم، چی شد که ۷ میلیاردیم، شما چه کسی هستید و ارتباطتان با من چیه، شما مجادله کردید، من مجادله کردم، دریوم المجادله شما گفتید که اگر اینطور بود، آنطور بود من پیدا می کردم ، آن صورت مجادله شما مثلاً شده من ، من آدم یک حلقه ای را پیدا کردم ، حق با شما بوده و مجموعه قضایای ما در واقع هر کدامان یک شکلی از مجادله را دنبال کردیم، ما حصل و جمع نهائی مان شده این قضیه که در آن هستیم، آدم آمده جلو یک جا مجادله کرده، یک صورتی پیدا کرده و همینطوری ما در واقع صورت یک تن واحد هستیم در نهایت این از آن مسائلی است که مکشوف می شود برای ما و در آنصورت است که دوباره یک شرط دیگر معصومیت پیش می آید ، من وقتی می فهمم که ما مجموعه تن واحد هستیم دیگه نمی توانم به ایشان ظلم کنم چون می فهمم پاره تن خودم هست و بخشی از وجود من است منتها مثل سلولی هستیم که صد تریلیون سلول بغل هم هست ، فاصله این سلول با آن سلول اگر بزرگ نمائی کنیم مثل این است که به آسمان نگاه می کنیم یک ستاره اینجاست، یک ستاره آنجاست، اگر اونجوری نگاه کنیم اصلاً ما بین سلولها ارتباطی نمی بینیم، هر سلولی مستقل است اما کلیتش را نگاه می کنیم از دور بین صد تریلیون سلول نگاه می کنیم این صد تریلیون سلول یک حرف را می خواهند بزنند و همه ما یک حرف داریم، منتها داریم با بزرگ نمائی نگاه می کنیم ایشان جداست، من جدا هستم ، منتها اگر می توانستیم برویم از یک زاویه بالاتر نگاه بکنیم تن واحد را نگاه می کردیم، درک این موضوع است که باعث می شود ما دست از ظلم برداریم و درک این موضوع است که باعث می شود که ما دیگه چوب لای چرخ او نگذاریم، چون او هم من هستم و من هم او هستم و دوباره همین مسأله بصورت های مختلفی در جریان هست ، فقط هر کدامان یک صورت مجادله ای برای این قضیه هستیم، خوب حالا بعد از اینکه این مسائل پیدا شد، بحث این است که شما الآن مگر نمی توانید از روزی آسمانی خودتان به دیگری بدهید، الآن دارید اینکار را می کنید، از روزی آسمانی خودتان می توانید به کسی ندهید، آیا اجبار دارید یکی را درمان کنید، اگر نروید مورد مؤاخذه قرار می گیرد، نه، ولی اگر پایتان را بگذارید چلو می بینید که آن هم در روزی آسمانی شما سهیم شد و به آن هم یک چیزی رسید، اگر پایتان را نگذارید چلو نه به هیچ چیز نمی رسد، لذا در این تن واحد یک نفر پیدا بکند می تواند در اختیار بقیه قرار بدهد، می تواند ندهد، می تواند برای خودش نگه دارد، بنابراین موضوع اینجاست که انسان پیدا بکند، چه کسی پیدا

می‌کند مهم نیست، موضوع اینجاست که آدم یعنی مجموعه ما در این جهان و درجهان‌های دیگر، آدم در انتها آن نتیجه‌ای که قرار است داشته باشد که خوب دارد، این موضوع است، منتها به تفکیک دیگه مسائل دیگری پیدا می‌شود، مثل این است که شما صد تریلیون سلول را به تفکیک مورد بررسی قرار بدهید، هر سلولی برای خودش ماجراهای خودش را دارد، عیبهای خودش و نقایص خودش را دارد و محاسن خودش را دارد، همه این چیزهایش به تنهایی و به تفکیک قابل بررسی است .

صحبت‌های یکی از حاضرین (آقای محتشم) در خصوص آدمهائی که در مقطعی پیام حق را بر امتی جاری می‌کنند ؛ من یک توضیح کوچکی با اجازه حضرت استاد می‌دهم خدمتتان، می‌گویند که از آدم تا خاتم پیامبران فراوانی بوده است، خاتم النبیین هم داریم اما رسالت یک چیز اختصاصی نبوده است، تمام پیامبران ما مجذوب مطلق بودند، یعنی شاید یک آدمهائی کاملاً معمولی که در یک مقطعی آنتهای اینها وصل می‌شد و شفاف می‌شد و پیام حق بر امتی جاری می‌شد ، این که جناب استاد طاهری از بزرگواران هستند من هم جزء مخلصان شان بودم و هستم ، حتماً تافته جدا بافته‌ای هستند و مورد لطف ویژه خداوند که این عنایت به ایشان شده است، اما این لازم نیست حتماً که یک کسی که پیام حق را بر شما جاری می‌کند و آگاهی را منتقل می‌کند یک تافته جدا بافته‌ای باشد ، حتماً هم اینگونه نیست ، همه شماها هم که دارید این پیام را می‌گیرید از ایشان و به دیگران منتقل می‌کنید یک رسول هستید و ناقل و حامل این پیام بر خلق خدا و بندگان خداوند هستید ، این مطلب را توجه داشته باشید ، ابو علی سینا حکیم فرزانه زبان گیاهان را می‌دانست و اصلاً گیاهان با او حرف می‌زدند، تمام خواص اینها را به دیگران منتقل و عامل شفای بیماران بسیاری از این زبان ابوعلی سینا بود و عنایتی که خداوند به او کرده بود، در همین عصر حاضر آن آقای علم الهدی یا آقای طباطبائی آن خردسالی که دانشمند علوم اسلامی بود ، این نوابغ یا آدمهائی که خداوند مشیتش بر این قرار گرفته که اینها خلقت ویژه داشته باشند، اصلاً یک آدمهای ویژه‌ای را خلق کرده باشد، آن دیگه خواست و عنایت خداوند است که چرا آقای طاهری ناقل یا حامل این پیام و این آگاهیهای ویژه هستند، بهر حال خواست و لطف خداوند است **صحبت‌های استاد ؛ خیلی ممنونم، بهر حال محبت شماست، بحث تافته جدا بافته‌ای نیست ، یعنی در مجموع همه قضایا**

بدنبال قوانین خاص خودش است، مثلاً ما گفتیم اشتیاق ، دانستن و کمال همه اینها مزد اشتیاق است و هیچ پارتی بازی این وسط نیست، البته این توضیح من برای این است که در واقع بدانیم همه ما مثل هم هستیم و همه ما باید چکار بکنیم، ببینید هدفم این است که ما آن اشتیاق را ایجاد بکنیم و بدانیم که هر کدامان در این رابطه رسالتی داریم و می‌توانیم در واقع باری را از روی دوش انسان در مجموع برداریم، چون باید یک چیزی را کشف بکنند، یک چیزی را بفهمند، خوب این بر گردنش است، یعنی در نهایت اگر این نسل پیدا نکند نسل بعدی باید پیدا بکند، نسل قبلی پیدا نکرد بارش بر دوش ما مانده، خلاصه کلام ما چیزی نداریم جزء اشتیاق و مزد اشتیاق است و قبلاً هم قانون بازتاب را با هم بررسی کردیم ، قانون بازتاب است و نگاه می‌کنند و **يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلِي هَر كِه رَا** **يَخَوَّاهِد بِيْرَاه و هَر كِه رَا يَخَوَّاهِد هِدَايَت مِي كِنْد و از آنچه انجام می‌دادید حتما سؤال خواهید شد- نحل ۹۳ در مورد** خود من آنچه‌ای را که دارم و شناختی را که از خودم دارم چیزی نبوده جزء اشتیاق، یعنی من از دوران کودکی

در یک اشتیاق عظیمی می سوختم، در یک کنجکاوی عظیم که ما اینجا چکار می کنیم، برای چی اینجا هستیم، من سنی که گفتم فضا چیه خیلی خیلی حرف گنده تر از دهانم بوده که این فضا اصلاً چیه و این افکار که خوب از دوران کودکی ما راجع به خدا شنیدیم ، راجع به جهنم ، بهشت شنیدیم ، همه اینها در حد دیوانه کننده ای برای من مطرح بوده ، طوری که واقعاً چندین بار می رفت که من تعادل روانی و ذهنی ام بهم بخورد ، لذا من محکم خدمت شما عرض می کنم هیچ چیزی نیست مگر مزد اشتیاق و قانون بازتاب يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلِي هَر كِه رَا بخواهد سراه و هر که را بخواهد هدایت می کند و از آنچه انجام می دادید حتما سؤال خواهد شد- نحل ۹۳ و آن اشتیاقی را که دنبال می کند پاسخی را برای او خواهد داشت که یا جواب مثبت و یا جواب منفی را برایش به همراه می آورد، یعنی بازتاب وجودی ما، که ماچی می خواهیم، در اشتیاقات مثبتیم یا منفیم، قدرت می خواهیم، کمال می خواهیم ، پاسخ دارد و به ما پاسخ می دهند، قدرت بخواهیم به ما می دهند، کمال هم بخواهیم به ما می دهند، هر کدام را بخواهیم به ما می دهند، در واقع قدرت را که می خواهیم یعنی برای این که اداره امور اینجا دستان باشد می دهند ، اونطرفش را هم بخواهیم می دهند، بنابراین همین است و چیز دیگری نیست و ما نا امید نباشیم، آیا مقدسین در سراسر طول تاریخ ، ۱۲۴ هزار پیامبر و کلی قدیس در سرتاسر دنیا نسبت به آنها پارتی بازی شده ، آیا خداوند نقض عدالت کرده، آیا نور چشمی درست کرده، آیا صدها سؤال دیگر، نه همه اینها را وقتی بیائیم مورد بررسی قرار بدهیم می بینیم که در آتش اشتیاقی می سوختند ، مثلاً پیامبر (ص) در غار حرا چکار می کرده **(آقای محترم ؛ آن اشتیاقش از کجاست ، آن عنایت ویژه است) استاد ؛** البته عنایت ویژه قطعاً هست اما خود آن دوباره بر می گردد به یکسری مسائل دیگر که من حالا این بحثش را که در طی چند دوره باید دنبال کنیم فقط فهرست وار و خیلی خلاصه خدمت شما می گویم، **فطرت و نهاد ؛** نوزادی که متولد می شود، آیا دو تا نوزاد مثل هم هستند، داشته شخصیتی شان و فکریشان و درونی شان آیا مثل هم هست، نیست، حالا دوباره ما از زندگی قبلی چطور می آئیم اینجا ، اگر این را پاسخ بدهیم که حالا بحث بخشی از جبر را و نحوه انتخاب این مرکب توسط چیزی که می آید سوار این مرکب می شود اینها را صحبت بکنیم می بینیم که زندگی قبلی و چیزی که آمده سوار شده روی این مسأله تأثیر دارد ، دو تا بچه کنجکاوی متفاوتی دارند ، چون چیزهایی که حاکم است بر نهاد، چیزی را که نوزاد می آورد ، یکی بحث فطرت است، فطرت ثابت است ، نرم افزار ثابت است، یک مادر بُرد ثابت است که همه ما داریم که در دوره ۷ راجع به نفس صحبت می کنیم، همه اینها را باز می کنیم، ببینید از زندگی قبلی چیزی که اینجا آمده که ما بگوئیم نهاد، طینت ، اصل دوری از درد ، اصل حصول نتیجه در کوتاهترین مدت، اصل لذت جوئی، اصل عطف به خود و اصول دیگر، اینها می بینیم که در بچه ها متفاوت است، یک بچه بسیار عجول است، یکی نیست، یک بچه خیلی کنجکاو است یکی نیست و در واقع اگر یک خانواده ای مثل خانواده های قدیمی تر ۷ تا بچه شان هر کدامشان یک شخصیت کاملاً مجزا دارد ، پس این مسأله در واقع صرفاً به والدین ارتباطی نداشته و شخصیتی اینها دارند، نحوه انتخابی که اینجا صورت گرفته ، زندگی قبلی تنها چیزی که می فهمیم یعنی ما حاصل آن زندگی هست ، ما تشعشعاتی را متوجه می شویم ، از جمله تشعشعات یک جنین را، یک جنین مرکبی است که آماده شده تا چند ماه مرکب خالی است و فقط تشعشعی دارد، سواد ما در زندگی قبلی طوری

است که جذب این تشعشعات می شود، تناسخ نیست، زندگی است که ما در آن غیر از زمان و مکان یک بُعد دیگر هم داشتیم و مُردیم آمدیم اینجا یک بُعد از ما کم شده و چقدر طی کردیم تا به آن زندگی قبلی مان رسیدیم.

آمدن ما به اینجا از زندگی قبلی، سواد ما در زندگی قبلی این است که ما تشعشعاتی را متوجه می شویم، فرض کنید که ما یک تعدادی سنگ را در معرض دید شما قرار بدهیم و بگوئیم هر کسی می تواند یک نمونه از این سنگها را انتخاب کند، یعنی بگوید من از این سنگ می خواهم و ما برایش بیاوریم و در بین این سنگها از شیشه که هیچ ارزشی نداشته باشد داشته باشیم تا یاقوت، زمرد، الماس و... آیا همه بلافاصله الماس را می خواهیم، آمار که بگیریم می بینیم که درصد قابل توجهی آن شیشه بی ارزش را انتخاب می کنند چون تشعشع و تالو خاصی دارد، چه کسی درست انتخاب کرده، چه کسی قیمتی ترین را انتخاب کرده، خوب پس در واقع بعضی از ما جذب تشعشعات یک سنگی شدیم که در واقع چیزی نداشته، آمدن ما به اینجا ما جذب تشعشعاتی شدیم و تمام جنینها تشعشعاتی دارند که این تشعشعات در معرض دید است و آنطرف هم انتظاری هست که تشعشعات مورد نظر را ببینند، جذبش بشوند و بیایند این مرکب را بگیرند، حالا این مرکب را که بگیرند سواد آنهاست، سواد زندگی قبل است، حالا برویم زندگی بعدی، آیا کالدهای ذهنی الآن با تجارب شما سوادهای مختلفی دارند یا ندارند، سوادهای مختلفی دارند و شما الآن متوجه می شوید که انتخابهای متعددی هم دارند و حالا به شکلهای مختلفی دارند از این انتخابشان بهره برداری می کنند، بهر حال یا متضرر می شوند یا بهره می برند، بنابراین آن چیزی که آمده انتقال پیدا کرده اینجا صفر خالص نیست و یک چیزهائی آورده با خودش، شاید بی دلیل نباشد که یک بچه ای از یک بچه دیگر کنجکاو تر است، اگر بگوئیم خدا این را کنجکاو ترش کرده، خوب این بی عدالتی می شود، اگر بگوئیم که نظر لطف الهی بوده این دوباره بی عدالتی می شود، چون یوم المجادله ما یقه اش را می گیریم، همینجا هم یقه اش را می گیریم که چرا، چطور و برای چی، من چه کمتر داشتم به من هم اینطور نگاه می کردی، خوب جنین در واقع مرکب است، شما الآن می روید نمایشگاه ماشین، یکی ماشین شاسی بلند انتخاب می کند، یکی شاسی کوتاه انتخاب می کند یکی...، ببینید زمانی که انتخاب می کند نه می داند پول چیه، ثروت چیه، موقعیت جغرافیائی چیه، ایران کجاست، اروپا کجاست، آمریکا کجاست، انتخاب می کند می آید می بیند که در اروپاست، در یک خانواده ثروتمندی است و یا در هند است و... زمانی که انتخاب می کرد در زندگی قبلی اینها معنا نداشت، این چیزها اینجا معنا پیدا می کند، موقعیت جغرافیائی، پول، زیبایی و... این حرفها اینجا معنا پیدا می کند، آنجا فقط تشعشع ماست که معنا دارد برای آن که دارد می آید این کالبد را انتخاب بکند.

سؤال؛ مکانیزم آمدن ما از زندگی قبلی به این زندگی چگونه است؟

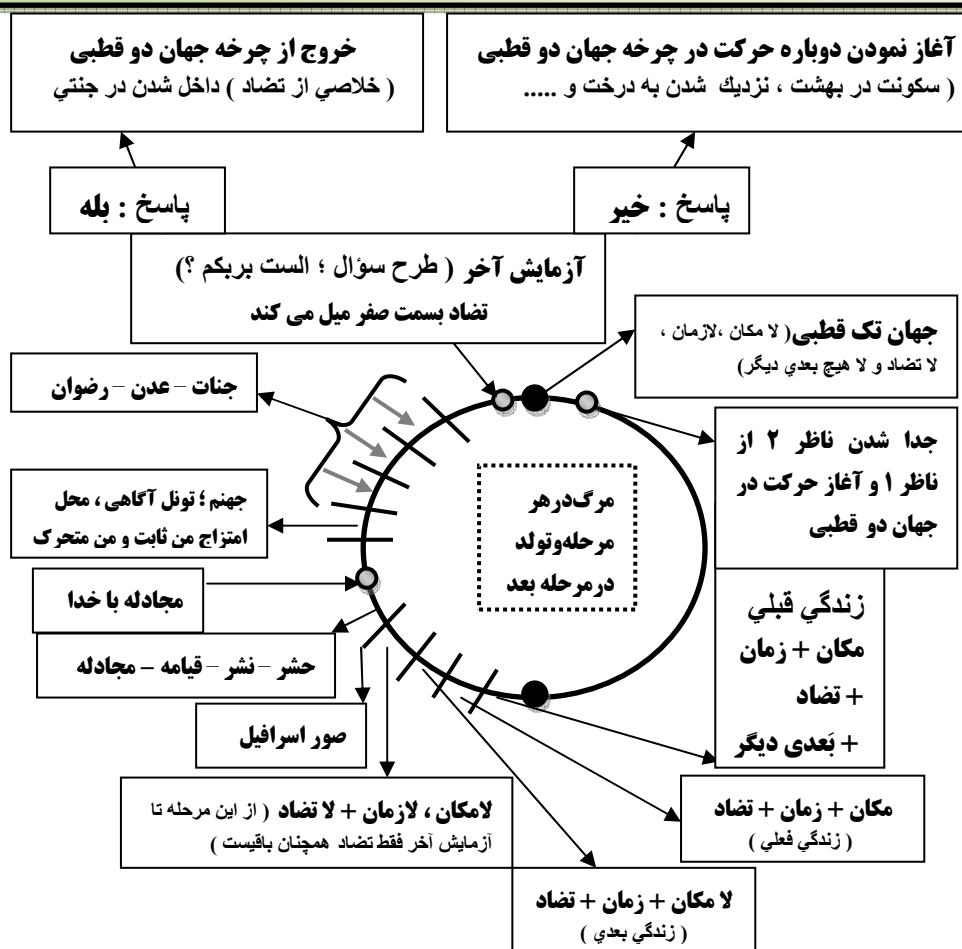
جواب؛ هر جنینی که تشکیل بشود به هر صورتی که تشکیل بشود؛ توی لوله آزمایشگاه باشد، تلقیح مصنوعی، به صورت کاملاً طبیعی و یا از روی تکثیر سلولی باشد فرق نمی کند، یک انتخاب کننده دارد و آن انتخاب کننده از این جنین هیچ چیزی را نمی شناسد مگر یک تشعشع را، نه می داند این جنین زشت است، زیبا است، از نظر جغرافیائی کجا هست، پدر و مادرش چه کسانی هستند، موقعیت های اجتماعی چه جور است، هیچکدام از اینها را نمی داند،

فقط تشعشع را می بیند، بمحض اینکه تشکیل بشود، همه در واقع این تشعشع را رویت می کنند، آنهایی که در زندگی قبلی هستند و هنوز به این زندگی نیامده اند هنوز در مقطع خودشان و در زندگی خودشان منتظرند، منتظر انتخاب هستند، منتها چون یک بُعد بیشتر از ما دارند ، لذا تصور اینکه چطوری هم دارند زندگی می کنند و هم منتظر انتخاب هستند الان برای ما مشکل است، خوب یعنی اینکه آنهایی که هنوز نیامده اند این وسط منتظر انتخابند و هم اینکه دارند کسب تجارب می کنند و به نهاد خودشان یعنی آنچه که بعداً اینجا متولد می شود دارند اضافه می کنند و به محض اینکه جنینی تشکیل می شود مورد انتخاب قرار می گیرد و می آیند این مرکب را تسخیر می کنند و وقتی که متولد می شوند، می بینند که مثلاً در ژاپن، آفریقا و ... در یک خانواده فقیر یا ثروتمند ، با سواد یا بی سواد و ... بدنی آمده اند (البته این چیزها اصلاً در زندگی قبلی مفهوم نداشته است)، اما آن تشعشع که با تشکیل جنین در معرض یک انتخاب قرار می گیرد، عوامل و مسائل زیادی در نوع تشعشع ارتباط پیدا می کند و تعیین کننده است، حالا اگر مرکب معیوب است، عیب تشعشعاتی دارد، جنین تشکیل شده است و عیب تشعشعاتی دارد از بحث لقمه حرام و حلال، تشعشعاتی که محیط دارد می دهد، تشعشعاتی که پدر و مادر می دهد، حث ژن و ... همه اینها دارد می آید مرکب را می سازد، آنکه می آید و یک مرکبی را انتخاب می کند که عیب تشعشعاتی دارد ، اشکال از کجا می تواند باشد، اشکال از خودش بوده که قابلیت تشخیص را ندارد، یعنی بین شیشه، سنگ معمولی، الماس ، شیشه را انتخاب کرده ، الان اگر جلوی ما بچینند و الماس هم قاطی اش باشد ممکن است من توانم تشخیص بدهم بین این سنگها کدامش فیروزه است، کدامش شیشه است، کدامش الماس است ولی کسی که سنگ شناس است و وارد است ، نمی آید شیشه را انتخاب کند، بلکه همان الماسی که تراش نخورده و درخشندگی هم ندارد آن را برمی دارد ، سواد ما از زندگی گذشته نهاد ما است ، سواد یا داشته قبلی ما نهاد است، آنچه که برنامه ریزی اصلی ما است که روی ما انجام شده است فطرت است که نرم افزار اصلی ما می باشد، فطرت مثل اختیار، مثل کیفیت گرائی، اینها فطرت است ، در همه زندگیها این را داریم، در همه زندگیهایمان از اختیار استفاده می کنیم در همه مقاطع زندگی فالحمها فجورها و تقواها را داریم، تمایل به خیر و شر، تمایل به مثبت و منفی این زندگی و زندگی بعدی و تا آخر هم که می گوید با مائی یا برای خودت هستی باز هم آنجا با ما هست، پس اینجا داشته ما نهاد است و همین باعث می شود که دوتا نوزاد مثل هم ما نداریم، حتی اگر دو قلو باشند و از دوتا سلول مجاور هم گرفته شده باشند و تکثیر پیدا کرده باشند ، هم مشکل هستند ، کاملاً هم هم مشکل هستند ولی این یک سلیقه و فکر دارد و آن هم یک سلیفه و فکر دیگری دارد، کاملاً متفاوت است، این بحث اتفاقاً یک بحث ساده است فقط یک ذره عنایت می خواهد خود موضوع پیچیده نیست منتها با ذهن ما سازگار نیست .

به یک موضوعی دیگر اشاره کنیم که همین وحشتی که از تکثیر سلولی هست که یک نفر مثل خودش را تکثیر می کند و یک توهم عجیب و غریبی هم در دنیای علم وجود دارد در همین رابطه که می گویند این آدم می بیند دارد پیر می شود یک نفر مثل خودش تکثیر می کند و می گذارد جای خودش و خودش که بمیرد دوباره خودش زنده است ، یک توهم بسیار بزرگ ، لذا می گویند مثلاً ما ده هزار سال می توانیم زندگی کنیم ، چه جوری می توانی ده هزار سال

زندگی کنی، می‌گویند که همین که دید داره از بین می‌رود و یا در اثنای زندگی از سلول خودش یکی مثل خودش تولید می‌کند و آن هم خودش اگر بمیرد زاپاس خودش و یدک خودش را دارد و یدک هم یدک خودش را تولید می‌کند همینطور تا الی آخر و بعد این می‌شود عمر جاودانه، که این یک تصور بسیار کودکانه است که بعضی مواقع دنیای علم آنقدر برای خودش ایجاد غرور می‌کند که حرفی می‌زند که از هر توهمی، توهمش بیشتر و خیلی کودکانه است.

حلقه انا لله و انا الیه راجعون



حلقه انا لله و انا الیه راجعون ؛ فرض کنید این حلقه انا لله و انا الیه راجعون است (توضیح روی شکل ذیل) این حلقه را ما از آن بالا شروع کردیم در واقع از جهان تک قطبی به جهان دو قطبی، حالا در واقع به طور تقریبی اینجا جهانی است که ما در آن زندگی می‌کنیم، زمان و مکان و تضاد، از بیگ بنگی که تعریف می‌کنیم از این بیگ بنگ بعدی برود به انتها و برگردد چون ازلی و ابدی است، چقدر تا حالا اتفاق افتاده نمی‌دانیم، همه این ماجرا در اینجا اتفاق می‌افتد، یعنی تمام آن چیزی را که ما راجع به هستی می‌شناسیم از این حلقه انا لله و انا الیه راجعون در این محدوده دارد اتفاق می‌افتد، یعنی از بیگ بنگ تا بیگ بنگ بعدی دوباره این ماجرا رفت و برگشت اینها همه در این محدوده صورت می‌گیرد و اینجا به بعدش می‌شود لامکان و از اینجا به بعد لامکان و لازمان شروع می‌شود و اینجا می‌شود لازمان، لامکان و لاهیج بعدی و لاتضاد، اما قبلش هنوز تضاد هست، یک ایسیلون مانده که به لاتضادی و خود این حشر و

نشر و قیامه، جهنم، اعراف، جنات، عدن، رضوان، خود این هم مراحل مختلف دارد و تازه بین هر کدام از اینها یک برزخ هم وجود دارد، مثلاً بعد از جهنم هم یک برزخ وجود دارد، اعراف که شنیدید در قرآن، بنابراین این ماجرا که ما آمدیم اینجا متولد شدیم که اصلاً صفر نیست، خیلی‌ها فکر می‌کنند که بالا، اینجا مرگ و آخرت، اصلاً در واقع نقشه الهی خیلی مفصل‌تر از این حرفها بوده و هست، اصلاً در طول زندگی ما فرض کنید بگیریید میانگین صد سال عمر ما باشد، ما چی می‌فهمیم از این صد سال، چی دستگیرمان می‌شود از این هستی، بهترین‌ها چی دستگیرشان می‌شود، پس همین این مقطع نیست، این مقطع یک مقطع بسیار کوچکی از یک جریان بسیار عظیمی است.

جبر معلوم و مجهول؛ مثلاً ما یک بحثی داریم بنام جبر، یک جائی کلاً صحبت کردیم گفتیم که چرا ما اینجا دنیا آمدیم

این جبر مجهول است و رهايش كنيم، اما يك جائی ديگر وقتی می‌آئیم سراغش می‌بینیم جبر مجهول نیست ما انتخاب کردیم، این سواد ما بوده، سواد ما این بوده که ما این تشعشع را گرفتیم، آمدیم مرکب را گرفتیم، انتخاب کردیم بعد دیدیم که این ماشینی که ما انتخاب کردیم در سربالائی آن کشش لازم را ندارد، می‌گوئیم ای داد و بیداد این ماشین را برای چی انتخاب کردیم یا اشکالاتی دیگر دارد یا نه می‌بینیم که عجب ماشینی را ما انتخاب کردیم و بهر حال یک دانسته‌هائی هست که یک مسائلی هست که وقتی بر می‌گردیم به عقب، عقب‌تر یک نقطه صفری می‌رسیم که در آن نقطه صفر هیچ بی‌عدالتی نبوده، زمانی که آدم حرکت کرده آمده جلو و بعد یک ماجراهائی پیش آمده از جمله مجادله و برگشتهائی صورت گرفته و در این رفت و برگشتها مکرر صورت مجادله و مکرر انتخاب، گفته اگر اینجوری بود من پیدا می‌کردم، اگر اونجوری بود بهتر می‌شد، اگر...، ببینید نقش پدر و مادر در مرکب است، در ژن است، ما نرم افزارهای مختلف داریم، نرم افزار فطرت داریم، این نرم افزار فطرت فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا سبب پلیدکاری و پرهیزگاری‌اش را به آن الهام کرد - شمس ۸ اختیار به ما داده، این دیگه در فطرت ماست و در آن مادر برد ما یک چیزی خوابیده مثل کیفیت، وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ [لوقا] به این درخت نزدیک نشوید... بقره ۳۵ به این درخت نزدیک نشوید ولی ما شدیم چرا؟، آنطرف زندگی بخور و نمیر گذاشت، اینطرف زندگی پُر فراز و نشیب و کیفیت، این موجود کیفیت گراست، اگر به یک نفر بگویند فردا می‌میری امشب شام برایش بیاورند، یک جا نان خشک بگذارند، یک جا کباب بره، کباب بره را انتخاب می‌کند، نمی‌گوید من که فردا می‌میرم این نان خشک را بخورم یا آن کباب بره را چه فرقی می‌کند و در واقع این کیفیت طلبی معنا داده، اگر این را در فطرت ما نمی‌گذاشتند همه ما الآن می‌گفتیم که ما که می‌میریم برای چی بدویم و چه فرقی می‌کند چی بخوریم، اما الآن شما می‌بینید که یک نفر شک دارد ۶ ماه دیگر هم زنده باشد ولی چنان حرص می‌زند و چنان دنبال مسائل ارتقاء کیفیت شخصی‌اش است، بحث مالی و... که شما فکر می‌کنید که این بابا ۶۰۰ سال یگر خیال دارد زندگی بکند، این به ما معنا و مفهوم خاصی داده، خوب اینها را فطرت داده، یک نرم افزار دیگر داریم که نهاد است، از زندگی قبلی به این زندگی آمده در دوتا نوزاد متفاوت است، میزان حسادتش، عطف به خودش، میزان لذت طلبی، میزان دوری از دردش، میزان حصول نتیجه، یکی عجول است، یکی نیست و... اینها بحث نهاد است، یک نرم افزار دیگر هم ژن است که ژن تمام آثار خوب و بد مرکب را انتقال می‌دهد به مرکب بعدی، حالا می‌آیند سراغ این که مثلاً می‌گویند که نقش لقمه حرام در فرزند، نقش خیلی از قضایای

دیگر برای این که یک مرکب مناسبی در بیاید بیرون از نظر تشعشع و از نقطه نظرهای مختلفی که وجود دارد و دیگه بقیه چیزها اکتسابی است مثل علم ، مثل تربیت و... که اکتسابی است .

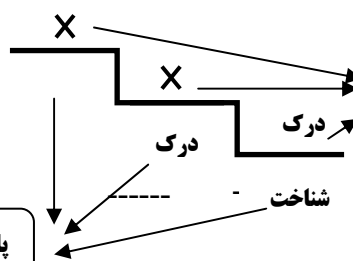
ما یک مرکب داریم، یک روح الله داریم، یک جان داریم ، یک نفس داریم ، این نفس راننده است که نشسته در این مرکب که خودش ماجرای مفصلی دارد که دوره ۷ با هم صحبت می کنیم و این که چه جوری این راننده می خواهد از این مرکب استفاده بکند این خودش یک ماجرای می شود، چه چیزهایی را می خواهد اکتساب بکند ، شما می بینید که یکی ماشین می گیرد، چقدر تزئینش می کند، تجهیزش می کند، یکی هم می گوید نه این ماشین است دیگه باید فقط راه برود، بهر حال این مرکب تعریف خاص خودش را دارد، نفس تعریف خاص خودش را دارد ، جان، روح الله و همه اینها جایگاههایش و مسائالش خاص خودشان را دارند، اما مختصر این که ما متوجه می شویم که ما اگر آمدیم اینجا، یک

جائی متوجه می شویم که جبر مجهول هم نداریم، آن مجهول که گفتیم تا اطلاع ثانوی بوده و انتخاب خودمان است ، انتخاب تشعشعاتی هم بوده که انتخاب کردیم، اینجا آمدیم و در ایران سر در آوردیم یا حالا در یک خانواده ای هستیم که ثروتمند است یا فقیر است، زشتند یا زیبايند یا... همه مسائل دیگر در واقع جبر مجهول هم در یک جائی متوجه

می شویم که نه چندان مجهول هم نیست، از یک زاویه کلی می گوئیم مجهول است، رهایش کن مهم نیست از کجا آمدیم، مهم نیست چطوری آمدیم، حالا که اینجا هستیم چکار بکنیم، حالا ما در ایران هستیم و در این خانواده بدنيا آمدیم، حالا چکار کنیم، اما یک جائی اگر بیائیم پای حساب و کتاب دو دو تا چهار تا می بینیم که جبر مجهول هم نیست، عدالت الهی یکی از مفصل ترین بحثهاست که حالا شما جهانهای موازی، چی بودیم ، چند نفریم، هر کداممان هم ضمن اینکه صورت مجادله همدیگر هستیم هر کداممان چند نفریم، آنقدر متافیزیکی است که شاید بهتر باشد زیاد واردش نشویم، آنقدر این مباحث پیچیدگی دارد که تا خودمان در ادراکاتمان، در ارتباطاتمان نبینیم یک چیزهایی را در واقع صرفاً حرف زدن در موردش مشکل است و توضیحش خیلی متافیزیکی به نظرمان خواهد آمد .

بینید اینجا الآن مکان و زمان و تضاد داریم، زندگی قبلی اش مکان، زمان و یک بُعد دیگر، زندگی بعدی یکخورده بر ایمان مشخص شده، می بینیم که کالبد ذهنی ما نیازه مکان ندارد، اما زندگی قبلی یک بُعد اضافه تر، چی بوده تجسمش برای ما خیلی مشکل است و دوباره قبل از آن یک بُعد دیگر و از آن بالا هم که آمدیم پائین ، در آن بالا می گوید که وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا و [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت - بقره ۳۱ یا لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ [که] براسنی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم - تین ۴ ، اما می آید پائین تر، اسْكُنْ أُنْتِ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ تَوَاجِفْ خَوِيش در آن باغ سکونت گیر - اعراف ۱۹، مکان را می بندد به پایش، می آید پائین تر می گوید وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ و [لی] به این درخت نزدیک نشوید. - بقره ۳۵، به این درخت نزدیک نشو اختیار را می بندد به پایش، می آید پائین تر کیفیت را می بندد به پایش، به یک جائی می رسد می گوید إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا به راسنی که انسان سخت آزمند [و بی تاب] خلق شده است - معارج ۱۹، وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا و انسان همواره شتابزده است - اسرا ۱۱، انسان عجول است، مثل چهارپاست، حریص است و... آن بالا که همه علوم را داد به او ، حتی علم خدائی را چون اگر علم خدائی را از آن خارج کند دیگه نمی شود کُلها، همه را به او داده ولی هرچی می آید پائین تر تضاد به

اوج خودش می‌رسد، این تضاد و ابعاد مختلف، بعد از این پائین داریم می‌رویم و از ابعاد کم می‌شود، کم می‌شود آخر قضیه ما هستیم و یک تضاد، از آن تضاد هم فقط یک چیز می‌ماند اَلْسَتْ بُرْبُكُمُ آیا پروردگار شما نیستم - اعراف ۱۷۲ که یا بروی در لاتضادی یا در تضاد و دوباره درخت، دوباره و لَّا تَقْرَبُا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ [ولی] به این درخت نزدیک نشوید. - بقره ۳۵ و ماجرائی دیگر، ببینید یک قانون وجود دارد بین اینها گفتیم یک برزخ هست، الآن کالبد ذهنی که شما اینجا سراغ دارید در برزخ است، یعنی می‌تواند آنطرف را نگاه کند یا اینطرف را نگاه کند، همیشه بین مرگ و تولد بعدی یک برزخ وجود دارد، حالا در این برزخ اگر رفت آنطرف دیگه برگشتش امکان ندارد، دیگه یادش می‌رود، اگر یادمان بود معما حل می‌شد، چون یادمان نمی‌آید که چی بوده، مگر اینکه در ارتباطات و دریافت آگاهی مثل جهان‌های موازی و بحثهایی که داریم، مجادله، اینها را در آگاهیهایمان با آنها برخورد کنیم و ببینیم که صورت کلی چطوری بوده در غیر اینصورت نمی‌توانیم عیناً و مستقیماً زندگی قبلیمان را ببینیم، الآن هم می‌گویم کالبد ذهنی اگر به زندگی خودش برود دیگه بر نمی‌گردد، اگر ما می‌توانستیم برگردیم معما حل شده بود، کالبد ذهنی تمام اطلاعات مو به موی این زندگی را دارد در برزخ، اما از برزخ برود در لامکان نتیجه این تجارب را می‌برد نه خود تجارب را، بدردتش نمی‌خورد، مثلاً خدای کامپیوتر بوده، حقوقدان بوده، شیمی دان بوده و... به چه دردش می‌خورد، از اینجا وقتی می‌رود آنجا نتیجه این بازیهارا با خودش می‌برد که می‌رود در دنیای ادراک، دنیائی که زبان و الفبایش ادراکی است، الآن زبان ما شناخت است، اول شناخت است، شناخت، فهم، ادراک، اما در آنجا بیس کار ادراک است، دیگه شناخت نیست، تعریف محض نیست، تئوری وجود ندارد، باید همه چیز با زبان خاص ادراک دنبال شود. خوب حالا هرچه ما از اینجا ادراکاتی با خودمان برده باشیم آنجا کمک می‌شود، نبرده باشیم نه، زبانش را آشنا باشیم کمک می‌شود نباشیم نمی‌شود.



محصولی که در این مرحله و زندگیهای بعدی می‌بایستی به آن برسیم

پایه در زندگیها این مرحله، بعدی و بعدی

سؤال؛ مرد بودن و زن بودن کالبد ذهنی در لامکانی مشخص است یا نیست؟

جواب؛ مرد یا زن بودن در کالبد ذهنی، در یک زندگی بعد مفهومش را از دست می‌دهد، مفهوم جنسیت اینجا تمام است، مثلاً در زندگی بعدی یک کالبد ذهنی مرد دنبال کالبد ذهنی زن یا بالعکس نیست، مفهوم ندارد، چون مکان از بین می‌رود، زبان از بین می‌رود، جنسیت از بین می‌رود، خیلی از تجارب اینجا مخصوص اینجاست، مثل عشق اینجا مخصوص اینجاست، زندگی بعدی مفهوم ندارد یک روحی عاشق یک روح دیگر نمی‌شود، پس از اینجا که می‌رویم

در زندگی بعدی چون گذریم با هفت هزار سالگان سرسرم - پیام، زمان نیست، چه کسی زودتر آمده، چه کسی دیرتر آمده مفهوم ندارد، زمان مهم نیست، چه وقت مُردیم، چند سال زندگی کردیم مهم نیست، اینها همه از بین می‌رود، تنها چیزی که

ملاک است چی بلد هستیم، چی می دانیم ، بقیه اش مرد و زن و.... همه اش مفاهیمش را هرچی می رویم بالاتر از دست می دهد .

در پاسخ به سؤال ؛ در خصوص اینکه چرا کالبد ذهنی دوباره نوزادی را انتخاب نمی کند و متولد نمی شود ؛ استاد ؛ برای اینکه مکانیزم را ندارد که یک کالبد ذهنی دوباره بتواند نوزادی را انتخاب کند که همان بحث تناسخ اتفاق بیافتد ، حتماً بایستی از آنطرف باشد یعنی از زندگی قبلی، از اینطرف نمی تواند، آن مکانیزم را ندارد که این حرکت ارتجاعی را انجام بدهد .

در پاسخ به سؤال ؛ در خصوص اینکه آیه داریم که ما هر شب شما را می میرانیم و به نزد خود می بریم ؛ استاد ؛ ما تعریف های متعددی از مرگ داریم و در واقع مرگ مفاهیمی دارد که در اینجا ما در واقع به هنگام خواب یک از خود بیخبری اتفاق می افتد، یک جدائی مجازی اتفاق می افتد که دیگه ما نمی دانیم چه کسی هستیم، چی هستیم، در واقع یک چیزی اتفاق می افتد که می توانیم بگوئیم مرگ موقت، البته مرگ اصلاً مفهومش بی خبری نیست، اصلاً چیزی بنام بی خبری نداریم ولی جدا شدن از ضمیر هشیار ما، یعنی مرگ از نفس جدا می شود، این جدائی نفس از مرکب که عرض کردم تعریفش را در دوره ۷ بهتر می توانیم باز بکنیم در آنجا، این هم خودش یک مرگی بحساب می آید که راننده به مرکب دسترسی هشیارانه ندارد، ضمیر هشیار ارتباطش قطع است از مسائلی که بر مرکب می گذرد، این هم خودش یک جور مرگ می تواند باشد و ما مرگهای متعدد با تعریفهای متعدد داریم که خوب این هم یکی از آنها است، این جدائی موقتی که صرفاً نفس ارتباطش با مرکب قطع می شود .

در پاسخ به سؤال ؛ در لامکان همدیگر را می شناسند پدر، مادر و.... ؛ استاد ؛ همدیگر را می شناسند ولی خیلی از مفاهیم از دست می رود، خیلی از مفاهیم در زندگی خودشان از بین می رود (منظور اینکه اگر از برزخ به زندگی خودشان بروند) ولی تا زمانیکه با ما هستند مفهوم دارد بخاطر وابستگی ذهنی اش مفهوم دارد ولی در زندگی خودش خیر مفهوم ندارد.

ساقیاچه شستی خم می به جوش آمد در کشاکش موشی پشت در بهوش آمد **بین ترقی**

عشق چون در سینه ام بیدار شد از طلب پانا به سراپا شد این دگر من نیتم من نیتم حیف از آن عمری که با من زیرتم - فروغ فرزاد

سؤال ؛ فرمودید که تشعشع منفی در ما باید به صفر برسد ولی خوب یک موقعی واقعاً در زندگی آدم ناچار است بیچاند یا دروغ بگوید ، مثل زمانی که فرض بکنید که یکی یک کسبی دارد و آن فن کوزه گری را نمی خواهد بگوید یا مثلاً یک دروغهایی که گاه می بینیم که اگر راست بگوئیم یک زندگی بهم بخورد یا دونه فر با هم درگیر بشوند .

جواب ؛ ببینید ما در بحث تئوری می آئیم آن ایده آل را تعریف می کنیم و می گوئیم هدف این است ، تعریف این است و خلاصه فرضاً معصوم این است، اینها را تعریف می کنیم، اما ما به آن مقصد عالی نتوانیم رسید، خوب بنابراین صدرا تعریف می کنیم، بیست بگیریم ولی نمی توانیم که صد را تعریف نکنیم، بالاخره باید بگوئیم که منظور چی هست ،

تعریف این قضیه مؤید این نیست که ما حالا همین فردا این را به صد رساندیم یا می‌رسانیمش، نه منظور این است که فرضاً همان صد را در نظر بگیرید امروز ده است فردا بشود یازده، دوازده، همینطوری بمرور زمان ما در جهت ارتقاء این قضیه باشیم، آنوقت چنین کسی را می‌گویند در مسیر کمال قرار دارد، امروزم بهتر از دیروزم است، همین کافی است و اصلاً عمر این دنیا فقط در حد این است که من الظلمات الی النور، یعنی از اینطرف برگردی آنطرف، عمر این دنیا و مرحله‌ای که از این کسب تجربه ما داریم سپری می‌کنیم فقط در جهت یک چرخش است، والسلام، کار دیگری نمی‌توانیم انجام بدهیم، یعنی کار دیگری بدلیل کوتاهی این مرحله نمی‌توانیم انجام بدهیم و ما فقط از ظلمات به نور فقط از دور روزنه را می‌بینیم و رویمان را فقط بر گرداندیم زمان تمام می‌شود و این مرحله نسبت به کل محیط انالله وانا الیه راجعون مرحله‌ای است بسیار بسیار کوتاه و اصلاً بخودی خود نشاندهنده هیچ چیزی نیست، حالا علی رغم اینکه خیلیها می‌گویند دنیا، آخرت، یعنی تصور این که همین مقطع کوتاه تعیین کننده همه چیز است، نه، این تعیین کننده همه چیز نیست و بسیار بسیار کوتاه است نسبت به کل محیطی که چرخ زدیم و چرخ خواهیم زد یک مسیر بسیار کوتاهی را الآن داریم طی می‌کنیم و ما فقط کافی است در این مرحله جهتمان را فقط پیدا کنیم، یعنی بدانیم رو به کدام جهت باید بایستیم، فقط در این مرحله تعیین سمت نهایت کاری است که ما نسبت به طول زندگیمان می‌توانیم داشته باشیم، بنابراین اگر نموداری داشته باشیم که دیروز اینجا بودیم و امروز اینجا باشیم این برای خودش توجیه مثبتی دارد و نشان می‌دهد که ما راندمان کارمان مثبت بوده، حالا دیگه فرد به فرد فرق می‌کند، یکی با این شیب، یکی با این شیب می‌رود جلو ولی این فاز، فاز مثبت است، فازی است که نشان می‌دهد فرد در جهت کمال خودش دارد حرکت می‌کند، فقط منفی نباشد یا روی خط صاف نباشد.

سؤال؛ در ارتباط با همین مفهومی که این خانم مطرح کردند، این جمله‌ای که می‌گویند حقیقت گو باش ولی حقیقتی را بگو که شیرین است.

جواب؛ ببینید حقیقت را در دنیای وارونه گفتیم که می‌گویند تلخ است و ما دیدیم که حقیقت شیرین است، هر حقیقتی را که باز کنیم شیرین است، اصلاً امکان ندارد که حقیقتی باز بشود که پشت پرده را ببینیم جلوی پرده را توجیه نکند، برای همین هم دنبال حقیقت هستیم، اگر قرار باشد برویم دنبال تلخی، که نمی‌رویم مسلماً، چون حقیقت فی نفسه شیرین است از این بابت ما دنبالش هستیم، اما آن حقیقتی را که به اصطلاح صحبت می‌شود در دنیای وارونه هست، می‌خواهند عیب یک نفر را رو کنند، خوب این حقیقتی است اما بهر حال نقض ستار العیوب بودن است، از یک جای دیگر دچار مشکل می‌شود، می‌خواهند عیب یکی را رو بکنند بعد می‌گویند بله حقیقت تلخ است ولی حقیقت هستی، حقیقت ما فی نفسه شیرین است (ادامه سؤال ؛ پس منظور این است که در رفتار چه در سطح صحبت و چه در سطح تفکر آن مفهوم نیت مهم است، یعنی شما نیت تان از گفتن یا نگفتن یک چیز، چه چیزی است، اگر مثبت است و در ظاهر اگر منفی است آن نیت است که حرف اول را می‌زند استاد؛ ببینید یکی از رنج‌هایی که ما می‌بریم و احساس خوشبختی نداریم بعلت عدم دسترسی به حقیقت است، حافظ می‌گوید شاید که چو اینی نمرود این باشد - حافظ، شاید اگر یک طور دیگر نگاه بکنی، از آنطرفی نگاه بکنی اصلاً جائی برای هیچ نگرانی نباشد و برای همین است که دنبال آگاهی هستیم، برای همین دنبال دانستن هستیم،

چون عاملی که باعث این می شود ما احساس بدبختی می کنیم یا احساس خوشبختی نمی کنیم ندانستن و عدم دسترسی به حقیقت است ، اما خوب حالا کسی که می گوید حقیقتی را بگو که خوشحال کننده باشد، منظور شاید این است که بله اگر دست بگذاری روی عیب فرد ممکن است حقیقت باشد ولی مسلماً برای فرد اینجا ناراحت کننده است ، یک چیز دیگری را بگو و بعد موضوعات دیگری هست از همین حقیقت که ما نمی دانیم همانی که گفتیم اگر یک روزی یزید بگوید اینها را بگذاریدشان جای من، شمر، یزید، هیتلر، اسکندر، نادر شاه و.... بگویند ایشان را بگذارید جای من ببینیم ایشان اگر فرضاً در صحرای کربلا می بود چکار می کرد، یعنی آن قدرت من را داشت، در موقعیت من قرار می گرفت بعد ببینیم که با امام حسین علیه السلام چکار می کرد، یوم المجادله اینطوری است، گفتیم چی، معلوم نیست شاید ما روی او را سفید می کردیم، بنابراین اینجا باز هم آن حقیقتی است که اینجا به واقعیت در واقع منطبق است، تقریباً باز آن حقیقت اصلی نیست، آن حقیقت که می گوئیم پشت صحنه کامل قضایاست ، مثل همین که می گویم خدمت شما .

سؤال؛ مسیر کمال در آن جهان با جبر و اختیار همراه است یا نه ؟

جواب؛ ببینید یک اصول کلی حاکم است که در نرم افزار فطرت خوابیده است بحث اختیار است و گفتیم مرکب یعنی ماشین و راننده که نفس است، نیروی محرکه که جان است، دوره ۷ با تفسیرش برخورد می کنید، سرنشین اصلی که روح الله است و وقتی می آئیم سراغ راننده، راننده باید ببیند، بشنود، سنسورهای متعدد داشته باشد، این نفس است، در نفس برمی خوریم در آن به نرم افزار فطرت ، نرم افزار نهاد و نرم افزارهای متعدد دیگر ، این نرم افزار فطرت، اختیار را در خودش دارد، اولین چیزیست که دارد، فَالْأَلَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا سِيس بليدکاری و برهیزگاری اش را به آن الهام کرد- شمس ۸، در آن اختیار و تمایل به چپ و راست برنامه ریزی شده ، لذا محور اصلی این حرکت اختیار می شود، مثلاً یکی دیگر از این خصوصیات نرم افزار کیفیت گرائی است، یعنی در هر لحظه ما دنبال بهترین کیفیت هستیم، در مسیر هم همینطوری است، انطباقش با قرآن گفت اینجا ساکن بشوید، اسْكُنْ أَنْتَ وَرَوْجُكَ الْجَنَّةَ تُو با جفت خویش در آن باغ سکونت گیر - اعراف ۱۹، در این بهشت ساکن بشو، بخور، بیاشام، به این درخت نزدیک نشو، یعنی یک زندگی بخور و نمیر و آن مسأله جاودانگی، بعد گفتند که اگر به این درخت نزدیک بشوی جاودانه می شوی، بین این دو تا کدام را انتخاب کرد، فراز و نشیب در قبال آن جاودانگی، یعنی خودش را بخطر انداخت ولی آن را به زندگی بخور و نمیر و یکنواخت ترجیح داد، اینها در فطرت است، کیفیت گرائی است، یعنی یک نفر بداند که حالا بهر حال ما صد سال هم عمر کرده باشیم باز اولین روز سال بعد که می خواهیم شروع کنیم دنبال کیفیت هستیم، دویست سال هم زندگی بکنیم، هیچ انسانی نمی گوید حالا که مرگ هست خوب چه فرق می کند، چه نان خشک بخوریم، چه مثلاً کباب بره بخوریم، چه فرق می کند، چه در کاخ باشیم چه در کوخ باشیم و می بینید که تا آخرین لحظه مبارزه برای کسب بهترین کیفیت ادامه دارد، یعنی شما بعضی مواقع تعجب می کنید می گوئید آخه این دیگه می خواهد چکار بکند، می بینید که این نرم افزار است که دارد کار می کند نه فرد، این نرم افزار دارد برنامه را می دهد و حالا می آید به نرم افزارهای فرعی، بعد نرم افزارهای نهاد، نهاد گفتیم نوزاد که بدنیا می آید با خودش یک شخصیتی را می آورد، اصل تمایل به

لذت، اصل دوری از درد، اصل حصول نتیجه در کوتاهترین زمان، اصل عطف به خود و... آن احساس گمشدگی، احساس گم کردن یک چیزی، اینها را با خودش می آورد، از کجا می آورد، از کجا بدست آورده؛ این دیگه در فطرتش نیست، اگر در فطرت بود در همه یکسان بود، اکتسابی است، بنابراین محور اصلی آنچیزی که به فلسفه خلقت معنا داده اختیار است، یعنی شما اگر اختیار را بردارید ماجرای خلقت می شود سناریو و ما می شویم بازیکن هائی که نقشهائی را که یک سناریست طراحی کرده داریم بازی می کنیم، بنابراین در آن صورت خود ما نقشی نداریم و ما عروسکهای خیمه شب بازی باید باشیم که تکانمان می دهند و ما هم داریم تکان می خوریم و هیچ فایده ای هم از حضور ما بخودی خود نیست و در واقع ما می شویم سرگرمی خدا یا خدایان، می شویم بازیچه و هدفی از فلسفه خلقت نیست، بنابراین چون اینجا به اصل اختیار می رسیم جبر دست دوم می شود، یعنی نمی گوئیم اصلاً نیست، یک چیز دست دو می شود، یعنی ماحصل کل قضایا نیست، یعنی هر چه باشد نصفه است، پس در واقع بیائیم به این مسأله بدون هیچ استدلالی برویم داخلش آنوقت می گوئیم نهایتاً جبر و اختیار، قبول می کنیم که جبر هم هست ولی اختیار قطعاً هست، حالا آن جبر یک تلورانسی پیدا می کند، یک میزانی کم و زیاد پیدا می کند و تازه باید برویم دنبالش و از آن سر در بیاوریم، ما ابتدا به ساکن وقتی به جبر می رسیم دوتا راه را می توانیم برویم یک راه سریع توافق است، مثل همین موضوع است و یکی از راهها راه بحث کارشناسی دقیق است، در بحث جبر و اختیار را سریع اش دودوتا چهارتایش به اینصورت است که یک جبر معلوم داریم و یک جبر مجهول داریم، جبر مجهول این است که چرا ما در ایران دنیا آمدیم، چرا پدر و مادرمان اینها بودند، چرا ثروتمند بودند یا نبودند و چرا...، اینها جبر مجهول است، هیچ کس نمی تواند همینطوری پاسخ بدهد، می گوئیم این جبر مجهول است و نمی دانیم، اما جبر معلوم که علت آن جبر را می دانیم، مثل زلزله، زلزله که اتفاق می افتد، می گوئیم که به علت افزایش فشار گازهای داخل مخازن زیر زمینی جابجائی پوسته رخ داده و زلزله اتفاق افتاده، یعنی دلیلش معلوم است، می گوئیم سقوط هواپیما به این علت بود، تصادف خودرو به این علت بود، یعنی دقیقاً علت اش را می آوریم، وقتی علت می آید به این منزله است که اگر این علت نبود آن اتفاق هم نمی افتاد، خوب بنابراین این وسط قبول می کنیم که جبر و اختیار است، خوب حالا صحبت می شود که در اینصورت نقش ما چیه، می گوئیم نقش ما اگر حتی یک درصد اختیار داشته باشد پس ما با آن یک درصد اختیاری که همه ما داریم، داریم یک حرکتی می کنیم، پس آن یک درصد اختیار، سناریو را از سناریو بودن خارج کرده اگر حتی یک درصد باشد، اما در بحث دقیق کارشناسی می بینیم که در وهله اول اصلاً جبر مجهول نیست، ما چون اطلاعاتمان محدود است و در یک محدوده ای در واقع داریم بررسی می کنیم، در این مورد ما یک مقطعی را داریم، این کل هستی که ما می شناسیم از بیگ بنگها تا انتها و هرچی راجع به خورشید، کهکشانش و خودمان صحبت بکنیم در یک محدوده کوچکی انجام می شود که جهان مکان و زمان است که خوب نسبت به کل می بینیم که چه محدوده کمی است ما به علت اینکه اطلاعاتمان کافی نیست می آئیم جبر مجهول را توافق می کنیم و می گوئیم باشد جبر مجهول وجود دارد، اما اطلاعاتی را که حالا از طریق دریافت آگاهی و رویتها بدست می آوریم که شاید تا اینجا هم دوستانی رویت کرده باشند نحوه آمدن به اینجا را، آیا کسی در جمع ما رویت داشته، آگاهی

داشته، البته وقت داریم نه اینکه زمانش اینجا باشد ولی می‌خواهم ببینم که در واقع رخ داده یا نه ، ببینید ما در هر زندگی یک مرکبی اختیار می‌کنیم مثلاً می‌رویم در پارکینگ ایران خودرو تعداد زیادی ماشین هست، هر کدام از این ماشینها یک سرنشینی می‌گیرد یا اگر در یک پارکینگ ماشینهای متفاوتی باشد یکی می‌آید شاسی کوتاه انتخاب می‌کند، یکی شاسی بلند، یکی کوچک، یکی ۶ سلیندر، یکی چهار سلیندر، هر کسی یک چیزی در ذهنش دارد ، علت انتخاب چیه، انگیزه انتخاب چیه، حالا بعد از اینکه انتخاب کردند یکی می‌زند بر سر خودش می‌گوید ای کاش من بجای ۴ سلیندر ۶ سلیندر گرفته بودم، یکی می‌گوید من بجای ۶ سلیندر ۴ سلیندر انتخاب کرده بودم، یکی می‌گوید کاش رنگ سفیدش را گرفته بودم و... هر کسی از انتخاب خودش یک جوری ممکن است ناراضی یا راضی باشد ولی زمانی که انتخاب کرده چه چیزی نظر او را جلب کرده ، اطلاعاتی که از آن ماشین داشته او را جذب کرده ، زمانی که ما می‌خواستیم بیائیم یعنی سرنشین، نه مرکب، مرکب یک جنین آماده شده و تا سه، چهار ماهگی هم صاحب ندارد ، در این محدوده زمانی آن تشعشع خاص خودش را پیدا می‌کند و بعد از این سرنشین دارد، تعداد زیادی مرکب، خودرو را دارد نگاه می‌کند، هر خودروی تالوئی دارد و فرد فارغ از این است که مسائل جانبی این تالو و تشعشع چی هست، اطلاعات ندارد، نمی‌تواند داشته باشد، هنوز جهان او با این جهانی که ما داریم تفاوت دارد، در آن جهان زیبایی اینجور معنی نمی‌دهد، ثروت اینجوری معنی نمی‌دهد، کاخ و کوخ معنی نمی‌دهد، در آنجا یک تجارب دیگری بدست آورده کلی، مثلاً ما در بحث تجربه عشق سه تا فاز کلی را طی می‌کنیم ، فاز اول این است که ما را عاشق خودمان کردند، یعنی برای اینکه ما با مقوله عشق آشنا بشویم اول آمدند گفتند **وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَ [باد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید پس جز ابلیس که سر باز زد [همه] سجده کردند - طه ۱۱۶** به هستی گفتند سجده‌اش کنید و در واقع ما متوجه شدیم که همه هستی دارند ما را تحسین می‌کنند، **فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ** آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است - مؤمنون ۱۴ و از این نظر ادراک ما در این حد بود که می‌دیدیم ما داریم مورد ستایش قرار می‌گیریم ، انرژی نوع دوم الا ما شاء الله در ما ایجاد شد، ما اولین انرژی که شناختیم از طریق خوردن نبوده، الان بقایای آن انرژی در ما هست، اگر از ما تعریف، تمجید بشود، ستایش بشود ما انرژی نوع دوم می‌گیریم، اگر بالعکس دشارژ می‌شویم که در بحث اولمان اینها را مفصلاً صحبت کردیم ، خوب اگر بالعکسش باشد می‌توانیم طرف را تخلیه کنیم، دشارژ کنیم، جنگ روانی را با هم صحبت کردیم و خلاصه کلام اولین انرژی که آدم شناخته انرژی نوع دوم بوده ، بنابراین در این رابطه اولین فاز این بوده که یک کاری کنند که ما عاشق خودمان بشویم و ما هم عاشق خودمان شدیم ، یعنی فقط عطف به خودش و فاز بعدی این است که غیر از خودش و بیرون از خودش و فاز نهائی عطف کامل به بیرون یعنی مفهوم رحمانیت ، فاز بعدی فازی است که دیگه از خود اثری نیست، از خود خبری نیست، عطف کامل به بیرون است، یک مرحله‌ای نمی‌شده اتفاق بیافتد، حالا در آن موقع عطف کامل به بیرون تازه مفهوم رحمانیت آشکار می‌شود، حالا ما در مرحله قبلی آمدیم این را تجربه کردیم، کودک که می‌آید این تجربه را دارد عطف به خود جز خودش هیچ چیز را نمی‌شناسد ، مادرش را هم اگر می‌خواهد بخاطر خودش می‌خواهد، لذا همه انسانها خود شیفته دنیا می‌آیند، عاشق

خودشان هستند و قرار است که این عشق کامل صد درصد به خود به تدریج عطف به بیرون پیدا بکند، حالا بعضیها خیلی موفق ترمی شوند، بعضیها نه خیلی موفق نمی شوند، یعنی عطف بیرون هم دوباره بخاطر عطف به داخل است، مثل همان که یک روزی مادرش را بخاطر خودش می خواهد، یک روزی هم یک چیز دیگری را باز بخاطر خودش می خواهد و در واقع همان فرق بین عشق عقلانی و عشق عشقانی، عشقی که بخاطر عشق است و عشقی که بخاطر عقل است، بنابراین یک کودک این تجارب را دارد، یعنی این چیزها را بدست آورده، ماجرای زندگی قبلی او منحصر به این بخشها بوده، نه این که فرضاً ایران کجاست، آمریکا کجاست، ثروت، امکانات، رفاهیات و... اینها را نمی داند و اینجا جذب یک تشعشعی می شود که تشعشع جنسیتی است، حالا این جنین اینجا خودش چیزهای مختلفی دارد، تشعشعات مختلفی دارد، حتی نوع ارتزاق از نظر حلال و حرام بودن، حتی فضا، آرامش، اضطراب و نگرانی و همه اینها یک تشعشعی را دارد که امکان ندارد دو تا جنین یک تشعشع واحدی را داشته باشند، حالا شما حسابش را بکنید که کیسهائی جلوی دید است و مورد بررسی قرار می گیرد تا یک انتخاب صورت بگیرد، این انتخاب بستگی پیدا می کند به سواد و آگاهی قبلی آن راننده، خوب حالا با این حساب از آنطرف این انتخاب را انجام می دهد و می آید بعد می بیند که در آمریکا هست یا در ژاپن است، در ایران است و... می بیند که پدر، مادر ثروتمندند یا فقیرند، امکانات دارند، ندارند و... لذا ما هیچکدام از این مسائل جانبی را سواد نداشتیم و مطرح نبوده، بنابراین می بینیم که در انتخاب ما یک بستری آماده بوده اگر بستر را جبر بگوئیم این بستر حرکت یا ارض، حلقه انالله و انالیه راجعون این بستر حرکت است، بستر آماده است، مرکبها تعریف شده اند، از قبل مرکب تعریف شده که این شکلی باشد، بستر تعریف شده که این هستی اینجوری باشد، بیگ بنگی باشد، این بیگ بنگ بوجود بیورد، بعد دوباره بیگ بنگ بشود و بعد و بعد... این بستر است و در این بستر یک جائی مثل زمین هم وجود داشته باشد، خوب حالا در شرایط بستر ما در آن قرار می گیریم، مثل این که فرضاً قارچ می خواهیم پرورش بدهیم، می آئیم محیط کشتش را فراهم می کنیم و بعد می آئیم کاشت را انجام می دهیم، خوب ما را روی این محیط کاشت قرار دادند و روی این محیط کاشت آن چیزهائی که داریم، آن اختیاری را که داریم، آن آگاهی را که داریم، هرچه را که داریم مورد بهره برداری قرار می دهیم و اینجا چون یک مرحله می آئیم جلوتر در پشت سر ما بسته می شود می گوئیم که ما چرا اینجا بدنیا آمدیم، چرا این پدر و مادرمان است، چرا... و بعد از همه بدتر فکر می کنیم که بالا بعد اینجا، یعنی یک راست ما از آن بالا افتادیم اینجا، این مسیر را دیگه نمی توانیم ببینیم که ما یک مسیری را طی کردیم و این نبودیم و حتی در این چرخه هم این نبودیم، نماندرتالی را طی کردیم و... یعنی دوران جنینی را حتی این مرکب طی کرده، مثل این که آیا ماشینها از روز اول همین شکلی بودند، اولین خودروئی که راه افتاد چه شکلی بوده، ولی امروز این خودروها را داریم، در مورد ما هم این مرکب هم برای خودش این مسیر را طی کرده و مراحل مفصلی را طی کرده که وقتی می گوئیم حضرت آدم داریم راجع به ماشینی صحبت می کنیم که از در کارخانه رنگ شده آمده بیرون ولی در کارخانه چه ماجراها طی شده و در خط تولید و همه اینها تا موجودی به نام حضرت آدم ایجاد شده دیگه آنها را نمی بینیم.

بینید در این مسیری که لازم هست بستر حرکت را راجع به آن آگاه بشویم یا راجع به ارض یا راجع به حلقه انالله و انالیه راجعون در اینجا رویت خواهیم داشت و یک چیزهایی را می بینیم که این معما را حل می کند، یعنی کلاً حل می کند که مکانیزم حرکتها اینجا و حتی خود هستی و خیلی از قضایای دیگری که الآن در جهان هستی به راه است ، اینها رویت می شود کلیاتش ولی جزئیاتش نه، حتی جهنم هم می شود رویت بشود ، حتی جنات، عدن و رضوان و همه اینها به کلیت خودش که مفهوم برای ما روشن بشود قابل رویت است ولیکن در جزئیات خیر ، بینید ما فقط کلیات را نیاز داریم، جزئیات را عرض کردم به ما نمی دهند ، نمی شود کار بشود ، کلیت حرکت ، نه اینکه شما قبلاً چی بودی، چی شدی این محرمانه است، این که در زندگی بعدی چکار می خواهید بکنید ، اصلاً شرح وظیفه چیه ، کاملاً محرمانه است، یعنی هیچکس نوع واقعیت و حقیقت زندگی بعد را نمی داند، کاملاً محرمانه است ولی کلیات قضیه را می شود رویت کرد ، بینید در لازمانی که قرار بگیرید دیگه مسأله حل است زمانی که از جهنم خروج انجام می شود، یوم الخروج در آنجاست که یک چیزهایی آشکار می شود و تازه نه این که ما درست استفاده بکنیم ، می رویم سراغ جنات، می رویم سراغ هرکسی بهشت برای خودش، می رویم که بهشتها را برای خودمان طراحی بکنیم .

خوب پس بنابراین نتیجه قضیه این است که ما به نوعی در آمدنمان اختیار داشتیم ، از این زاویه نگاه بکنیم اختیار کردیم، یعنی خودمان بی اثر نبودیم در انتخاب این مرکب یک نقشی داشتیم و الآن چون این مطالب را نمی دانیم خود این قضیه برایمان شده تضاد ولی وقتیکه موضوع را متوجه شدیم و بهر حال کم و کیفش را سر در آوردیم این تضاد هم در واقع برای ما می تواند حل بشود ، بینید همیشه اطلاعات باید طوری باشد که بخش تفکری ما رویش ارزیابی بکند ، یعنی باید تصمیم گیرنده نهائی، ارزیابی ما باشد، اگر ما رویت کامل بکنیم ، زندگی گذشته را ، دیگه معما حل می شود، اگر کامل رویت بکنیم که از کجا آمدیم خوب این معما حل می شود ، یعنی می گوئیم خوب دیگه تمام شد، اثبات شد این است، اما الآن چی، اول که هیچی نشان نمی دهند، اصرار می کنیم می رویم در اتصال بعد می گویند کلیتش این طور بوده ، بعد ما می آئیم ارزیابی می کنیم ، آیا می شود یا نمی شود ، آخر یک عده ای می گویند نمی شود ، یک عده ای می گویند می شود ، در همه مراحل این تکاپو را نگه داشتند، هیچ چیزی را نیست که واضح و کاملش را نشان بدهند که دیگه شما لازم به ارزیابی نداشته باشید، هرکاری بکنیم نیاز داریم به تشخیص، قیاس ، ارزیابی، در هر مرحله همینطور است، بینید ممکن است همین رویت را یک نفری داشته باشد بعد بگویند نه بابا خیالاتی شدیم، این حرفها چیه، ولش کند، آیا امکان دارد یا ندارد ، امکان دارد ما خیلی چیزها نشانمان بدهند و نشان داده باشند حتی بعد ما گفته باشیم نه بابا این حرفها چیه و گذاشته باشیم کنار ، لذا همیشه ما را در حالتی نگه می دارند که ما تکاپو و آن چالشهای فکری مان را داشته باشیم که نهایتاً اختیار بکنیم که آیا این را من قبول می کنم که اینجوری آمدیم یا قبولش نمی کنم این مسأله اش هست .

در پاسخ به سؤال ؛ اگر کالبد ذهنی مادری را تسخیر کرده باشد آیا می تواند به بچه انتقال یابد استاد ؛ بله موقع بریدن بند ناف می تواند در مادر بماند و می تواند انتقال پیدا بکند به نوزاد و این مرحله ای است که از قدیم گفتند آل زدگی و تمهیداتی هم در گذشته داشتند و برای زانو مراسم و برنامه ها ترتیب می دادند از جمله تنها نگذاشتن و... همه اینها

در رابطه با آل زدگی بوده ، حالا آل اسم موجود غیر ارگانیک است ، بنابراین این زمان زمان بسیار مهمی است در این رابطه که نقل انتقالی صورت می گیرد .

سؤال ؛ فرمودید که این انتخاب جنین بر اثر آگاهی و اطلاعاتی است که دارد ولی ادامهش دوستان سؤال کردند ادامه ندادید که انتخاب بر اثر اطلاعات و آگاهی کی ، کی انتخاب می کند .

جواب ؛ ببینید اطلاعات و آگاهی آن سرنشینی که به اینجا انتقال پیدا کرده و اسمش هم انسان است، از اینجا هم به زندگی بعدی انتقال پیدا می کند و اسمش کالبد ذهنی است ، از آنجا هم به مرحله بعدی انتقال پیدا می کند اسمش یک چیز دیگر است، این که می آید اینجا و در یک نوزاد تظاهر پیدا می کند که شما می بینید نوزاد را ، این سرنشینی است آمده اینجا انتقال پیدا کرده بنام انسان، حالا یک سواد دارد، سواد و آگاهی او این است که تشعشعات را می شناسد و صرفاً با همین سر و کار دارد ، هیچ چیز غیر از این نمی داند، هیچ کدام از ملاکهای این دنیا را نمی داند ، فقط مرکبها را دیده، تشعشعاتشان را دیده و یکی را انتخاب کرده، از زندگی قبلش ماحصل زندگی شده همان آگاهی که نوزاد اینجا با خودش دارد، نوزاد با خودش آیا یک چیزی دارد یا ندارد، غیر از بحث جان و حیات ، عرض کردم خدمت شما، شما می روید یک ماشین می خرید بعد می آئید می بینید که ماشین چپی بوده ، شما تشخیص ندادید ولی یک نفر می آید تا نگاه می کند می گوید این ماشین چپی است، ببینید دارد می بیند سوادش در حدی است که این تشعشع را خوب می داند ، الان ممکن است جلوی من یک شیشه ای کاملاً برق بزند و من واقعاً فکر کنم این الماس است، بعد به من بگویند نه آقا این بدلی است، یعنی در واقع من آگاهی ندارم اما نفری هست که بیاید بین یک الماس بدلی و اصل آن انگشتش را بگذارد روی اصلش، آگاهی اکتسابی است و مال زندگی قبل است و ماحصلش شده این، ببینید دقیقاً عین کالبد ذهنی است که در زندگی بعدی می بینید که هر کدام سرخودشان را با چی گرم می کنند ، برچه اساسی، بر اساس این که چقدر آگاه هستند سرخودشان را بایک چیزی دارند گرم می کنند و بعد وقتی می خواهند بروند زندگی خودشان یک سواد دارند، وقتی راضی می شوند بروند یک سواد دارند، دیگه کامپیوتر که بدردشان نمی خورد، ماشین، قدرت بدردشان نمی خورد ، هیچ کدام از اینها که بدردشان نمی خورد حاصل نتیجه اینها بدردش می خورد، نتیجه همه این تجارب بدردش می خورد، مثلاً وقتی آنجا می رود ، نوزاد آنطرف ممکن است عطف به بیرون باشد، اینجا عطف به درون بود، آنجا عطف به بیرون باشد، بعد این نوزاد با آن نوزاد کاملاً فرق می کند و ماجراهای دیگری که اینجا داریم به ادراکاتش می رسم .

سؤال ؛ هدف خدا از خلقت آدم و این جهان هستی چی بوده ، اگر تعریفی نداشته باشیم بی هدف می شود و تفهیم نمی شود ، یعنی اگر بگوئیم خدا به صرف این که خدای متعال است ، حالا راجع به آن تعالی اش بخواهیم بحث کنیم فقط به صرف آن اگر بخواهد انسان را خلق کرده باشد با جهان هستی با تمام امکانات که بی هدف می شود و یک چیز پوچ و بی اثری می شود ، هدفش چی بوده از این کارها

جواب ؛ بله عرض کنم که این را بگذارید باز هم برای بعد، وقتی که راجع به عدم صحبت کردیم، یک موضوع هست که بحثهایی در اینجا مفهوم دارد ولی وقتی هرچی می آئیم بالاتر تضاد کمتر می شود وقتی به لاتضادی می رسم تضاد صفر می شود، این سؤال که چرا در اینجا هستیم اینجا برای ما وجود دارد ، در لاتضادی دیگر وجود ندارد ، اینجا است که برای ما انگیزه ایجاد می کند، تحرک ایجاد می کند و عامل حرکت است، ولی در آنجا (لاتضادی) اصلاً

این سؤال مطرح نیست، هرچه می آئیم بالاتر تضاد کم، کمتر و صفر می شود و در لاتضادی می بینیم که اصلاً ما سؤال نداشتیم ، بدیهی بوده می بایستی می آمدیم، دوباره می آئیم مثلاً فرض کنید اگر دوباره بیائیم بعد می گوئیم ما اینجا چر آمدیم ، هدف چی بوده ، دوباره می آئیم اینجا لا تضادی این سؤال را نداریم ، اینجا لا تضادی است و بدیهی است ، یعنی ما ازلی و ابدی هستیم ، یعنی هیچ وقت تمام نمی شود ، این حلقه هرگز تمام نخواهد شد ، هرگز شروع نشده ، هرگز تمام نخواهد شد .

سؤال ؛ آیا دریافت آگاهی پایانی ندارد ؟

جواب ؛ دریافت آگاهی هرگز تمام نمی شود ، حتی یک ایپسیلون مانده به این آخر باز دریافت وجود دارد ، یعنی هیچگاه بدون دریافت آگاهی نیست، یعنی تا اینجا ما نیازمندیم، اینجا است که نیازمندی به صفر می رسد، لذا تا زمانیکه نیازمندیم نیاز به دانستن داریم، نیاز به تکمیل شدن داریم ، نیاز داریم که بدانیم در تمام طول این مسیر یک چیزی بنام دریافت آگاهی، دانستن، تکمیل شدن ، رفع نیاز وجود دارد ، چون نیازمند باید بگیرد ، هر متحرکی نیازمند است ، هر نیازمندی در حرکت است، ما چون متحرکیم نیازمندیم، یا به عبارت دیگر نیاز عامل حرکت است، نیازمندی است که عامل حرکت است، اگر نیاز نبود حرکت نمی کردیم، بنابراین همینطوری داریم می رویم و یکی از این نیازهای عمده ما بحث دانستن است .

سؤال ؛ آیا می توانیم بگوئیم اطلاعات هر مقطعی نحوه شروع مقطع بعدی را مشخص می کند ؟

جواب ؛ ببینید نحوه شروع مرحله بعد مشخص است، بستر مشخص است، من چطوری بیایم در این بستر ظاهر بشوم ، نحوه ظهور من در آن بستر به سوادم ارتباط پیدا می کند که چطوری بیایم در آن بستر ظاهر بشوم (ادامه سؤال ؛ و این سواد فقط بهمین درد می خورد که مرحله بعدی را چه جوری شروع کنیم ؟ استاد ؛ بله یعنی در واقع ما همه این تجاربی را که داریم کسب می کنیم اینها را که نمی بریم آنطرف ، نتیجه اینها را می بریم ، مثلاً می بینید که یک نفر چقدر درس می خواند ، آخرش می خواهد یک پایان نامه بدهد ، وقتی می خواهد یک پایان نامه دکترا بدهد دیگه نمی گویند برو مشق کلاس یک را بیا ببینیم، ببینیم که کلاس یک خط خوب بود یا نه ، می گویند چه فهمیدی ، نتیجه این رفت و آمدهایت بیا ببینیم چیه ، چه چیزی می توانی عرضه کنی، او با همه این چیزهایی که رفته و آمده، مشق نوشته ، چکار کرده و... به یک ماحصلی رسیده که آن را می آید در یک قالبی پیاده می کند و می گوید من این چیزها را فهمیدم وگرنه اگر قرار بوده برود خود اعمالش را بیاورد باید برود دوتا خاور بگیرد کتابها و... همه را پر کند بیاورد بگوید بفرمائید ، در حالیکه می گویند همه آنها را بریز دور بیا بگو ببینیم چی فهمیدی، یعنی در واقع یک دفاعیه اینطوری است، بیا بگو ببینیم چی فهمیدی از این رفت آمد، ماحصل بالا ، پائین کردن اینها چه دستگیرت شده ، چی فهمیدی ، لذا از همین قضیه هم هست که یکسری مسائل ما کاتالیزور صرف است، مثل قدرت، یعنی قدرت اینجا به ما کمک می کند، ماه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری، این قدرت و مسائل به ما کمک کرد تا ما به یک نتایجی برسیم، یکی چند متر پرید، یکی چه وزنه ای بلند کرد، یکی گل زد و... تا مجموعه همه این مسائل یک چیزهایی مادستگیرمان بشود که اینجا چکار می کنیم، این که اینجا چکار می کنیم ثروت ماست، آن وزنه ای

که بلند کردیم برای ابد اینجا می ماند، آنکه چند متر پریدیم تا ابد اینجا می ماند ، آن کامپیوتری که بلدیم تا ابد اینجا می ماند، آن ریاضیات، شیمی، فیزیک و... هرچی که ما می گوئیم دانشهای زمینی همه اینجا می ماند ، زندگی بعد دیگه لا براتواری نیست ، مسابقه ای نیست .

سؤال ؛ این الست بربکم جقدر اهمیت دارد که بار اول بله بگوئیم یا بار دوم ویا... چون بالاخره ما این بله را می دهیم .

جواب؛ باز این بحثی دارد که علمی است، بحث ناظر و زمان ، ناظر و زمان و مکان و در آنجا نشان می دهیم که ناظر با سرعتها و با مسائل مختلف، حالا در این رابطه و رابطه های مختلف همه اینها را مورد بررسی قرار می دهیم، ببینید ناظری که اینجا است (در لاتضادی) چون زمان شاملش نمی شود بار اول ، دوم و سوم و... بر هم منطبق است ، ناظری که زمان ندارد شروع و خاتمه آیا برایش مفهوم دارد، مفهوم ندارد ، شروع و خاتمه برای ما که زمان را می فهمیم مفهوم دارد ، می گوئیم شروع شد ، خاتمه پیدا کرد ، چون چشمان به زمان است ، ولی ناظر در اینجا (لاتضادی) شروع و خاتمه برایش معنا ندارد، لذا این حلقه ازلی و ابدی است، البته دلایل متعدد دیگر هم می آوریم ولی در واقع ازلی و ابدی است و فرق نمی کند که در بار اول یا بار چندم باشد ، اما در اینجا (در این زندگی مکان ، زمان و تضاد) اینجا برای ما اهمیت دارد می گوئیم ما مردودین دوره قبل بودیم ، الان چکار کنیم، اهمیت دارد برای ما، ایجاد انگیزه می کند، اما از نظر ناظر بالا شروع معنا ندارد ، لذا می گوید هوالاول ، هوالآخر، مفاهیمی که می آید یعنی در واقع با زمان یکسری چیزهایی را می خواهد بگوید که همش مربوط به بحث لازمانی و لامکانی می شود و همش در واقع دارد می گوید که برای اینجا شروع و خاتمه معنا و مفهوم ندارد ، ما در اینجا هستیم که اینها مفهوم دارد برای ما و دنبال مفاهیم هستیم.

در پاسخ به سؤال؛ در خصوص بیگ بنگ ؛ استاد ؛ ببینید در این بحث بیگ بنگ ما خودمان یک نظریه داریم و طبق این نظریه که البته آن هم مبنی بر یک رویتی است ، این است که ماده تا حدی متراکم می شود و ما یک ضریب بحرانی تراکم برایش در نظر می گیریم ، این حد بحرانی تراکم بمحض این که از آن می خواهد متراکم تر بشود انفجار رخ می دهد ، همین الان هم وقتی خورشید می میرد و ذخیره هیدروژنش تمام می شود چون الان چهار تا اتم هیدروژن فیوژن می کنند و یک اتم هلیوم را تشکیل می دهند و بعد جرم اتم هلیوم یک کسری کوچکتر از جرم چهار تا اتم هیدروژن است و آن کسری می شود انرژی که ما داریم دریافت می کنیم ، اما بتدریج دارد ذخیره هیدروژن مصرف می شود یعنی ثانیه ای میلیونها تن و همینطوری که می رود جلو ذخیره هیدروژن برایش نمی ماند و بعد هلیوم سازی رخ می دهد که خوب خورشید کدر می شود و بعد عناصر سنگین تری در سطحش تشکیل می شود و شروع می کند عناصر سنگین تر در هم فرو رفتن ، هرچه در هم فروتر می رود جاذبه سطحی افزایش پیدا می کند ، چون به نسبت مجذور شعاع جاذبه سطحی بیشتر می شود و بیشتر فرو می رود و هم اجرام سنگین تری ایجاد می شوند و هم اینکه جاذبه سطحی بیشتر می شود تا این که خورشید می شود اندازه مثلاً یک توپ فوتبال ، اما اینطور که ما این قضیه را دریافت کردیم ، یک ضریب بحرانی داریم و از اینجا به بعد دیگه متراکم تر شدنش محال ممکن است ، لذا انفجار رخ می دهد و یک سوپر نوا خواهیم داشت ، سوپر نوا در واقع همین خورشیدی است که کوچک شده و حالا منفجر

می‌شود و در واقع بیگ بنگ هم یک چنین قضیه‌ای است و بعد ما یک رقیق‌ترین حد انرژی را داریم که دیگه از آن رقیق‌تر امکانپذیر نیست و قتیکه به رقیق‌ترین حد می‌رسد دوباره شروع می‌کند به برگشتن و وقتی که به متراکم‌ترین حد می‌رسد شروع می‌کند به باز شدن ، خوب از نظر ما در این رابطه بیگ بنگ ازلی و ابدی است ، ببینید بیگ بنگ ، هستی، کیهان ، فضا و این ماجراها برای تفکر است ، برای چیز دیگری نیست ، برای این است که ما بدانیم که چه مسائلی در هستی وجود دارد ، مثلاً از عجیب‌ترین موضوعات این است که هر ذره در محاصره گذشته خودش قرار دارد، می‌گوئیم بیگ بنگ اتفاق افتاده ولی به علت این خاصیت نمی‌شود فهمید که مرکز این بیگ بنگی که در آن بودیم کجاست، بعلت این که هر جا را که در نظر می‌گیریم از هر طرف که نگاه می‌کنید گذشته می‌بینید، خوب می‌توانیم هر نقطه را مرکز بیگ بنگ هستی تصور کنیم، هیچکس نمی‌تواند روشن کند هر جایی در فضا را بعلت این خاصیتها می‌شود مرکز بیگ بنگ در نظر گرفت و حالا خود این هم چرا و چگونه مسائلی در واقع دارد .

توضیحاتی در خصوص برقراری ارتباط تزکیه تشعشی؛ دوستانی که روی تزکیه تشعشی کار کردند ، دوستانی که

ثانیه‌ای این عبور دارد انجام می‌شود ، یعنی یادتان باشد گرفت و گیرهائی بود، الآن کسانی که روان شده و جاری

است، خوب تا یک مدتی گفتیم که سنگینی می‌دهد بیرون، این تشعشعات منفی را می‌دهد بیرون تا یک مدتی اینطور

است ولی کسانی که از این مرحله عبور می‌کنند دیگه بعدش جاری است ، دوستانی که گرفت و گیری در عبور

هست یا اسپاسم پیش می‌آید با تداوم قضیه هم عبور سریع می‌شود و هم این گرفت و گیرها و اسپاسم‌ها و همه

اینها برطرف می‌شود، اصولاً و قتهای تلف شده، زمانهای کمال هستند ، مواقعی که کار داریم که خوب گرفتار هستیم

، لذا اوقات بیکاری یا قتهای تلف شده در واقع زمانهائی است که روی بحث کمال کار بکنیم ، پشت چراغ قرمزها

، ترافیکها، سالنهای انتظار و هر جایی که وقت تلف شده وجود دارد در آنجا از جریاناتی مثل این قضیه ، تفکر و

تعقل راجع به هستی و نشان دادن اشتیاقها، چون زمان دریافت آگاهی دست ما نیست که بگوئیم الآن آگاهی

بگیریم، البته غیر از این **online** یکی از چیزهائی که در مستری هست و آن هم این است که آنلاین در مقابل با

افراد چیزهائی دریافت می‌شود، غیر از آن زمان نمی‌توانیم تعیین کنیم بگوئیم الآن آگاهی می‌آید، بطور کلی این اصل

حاکم است، زمان آمدنش معلوم نیست، آن هم علت دارد ، اگر می‌دانستیم چه وقت می‌آید خوب انسان خیلی زرنگ

است و یک اقداماتی صورت می‌دادیم، چیزهائی وجود دارد که همینطوری دیده نمی‌شود ولی خیلی خبرها هست ، حالا

در یک شرایطی در واقع متوجه می‌شویم اصلاً بین من و شما خالی نیست، منظور غیر از هوا ، کلی جهانها و مسائل

بین من و شما وجود دارد ولی چون با ما هم فرکانس نیستند ما رویتی رویشان نداریم ولی در واقع بین من و شما

خیلی اتفاقات دارد می‌افتد که ما اصلاً از آن خبر نداریم که البته بعضی مواقع رویتها می‌شود و شاید هم تا حالا

رویت کرده باشید .

سؤال؛ یک مطلبی در آخر سوره بقره در رابطه با الله و لی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور خداوند سرور کسانی

است که ایمان آورده‌اند آنان را از تاریکیها به سوی روشنایی به در می‌برد- بقره ۲۵۷ داریم که در آخر آن آیه **أُولَئِكَ أَصْحَابُ**

النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ آنان اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود. - بقره ۲۵۷ ، یعنی مخلص شدن تا آخر ، مطالبی که حضرت عالی فرمودید بحثی بود که بالاخره همه بر می گردیم یعنی خود یزید هم بر می گردد .

جواب ؛ بله الیه راجعون است ، يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَيَّ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ ای انسان حقا که تو به سوی پروردگار خود بسختی در تلاشی و او را ملاقات خواهی کرد - انشقاق ۶ یا الیه ترجعون و جاهای بسیار زیادی هست که برمی گردیم با همدیگر ارجعی إِلَيَّ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً خشنود و خدایسند به سوی پروردگارت بازگرد - فجر ۲۸ و این که شما مُلَاقِيهِ هستید ملاقات کننده اید ، اینها در جاهای مختلف آمده و دیگه هیچ شکی در آن نیست اما خوب اینجا به این مطلب بر می خوریم که أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ آنان اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود. - بقره ۲۵۷ ، حالا یا در جنات می گوید فِيهَا خَالِدُونَ یا در جهنم ابدی هستید ، اما چه جوری ابدی هستید ، ناظری که می آید در لامکان ، لازمان قرار می گیرد منتظر یک ثانیه دیگر هم نیست ، برای او ابدی محسوب می شود ، برای ناظری که در آن قرار دارد هرگز تمام نمی شود به این علت ما همین الآن در جهنم هم هستیم .

ادامه سؤال ؛ بعد قضیه سرپرستی که خداوند می فرماید که سر پرست کسانی هست که ایمان آوردند و خارج می شوند از ظلمات بسوی نور این یعنی در عالم عشق است و این بحث زمینی نیست .

ادامه جواب ؛ بحث وَلِيُّ الَّذِينَ ، ولی دوست ، یار و یاور و این است که چیزهای لازم را برساند تا این که شما این کمک را چگونه بدانید، کمک زمینی نیست که مثلاً در جنگ می باشید بگوید خوب تو پیروز بشو، حتی در جنگ ولی تو هست ولی تو ممکن است شکست بخوری مثل این که پیامبر هم جنگید، شکست خورد ، زخمی شد ، این نیست که مانع بشود گزندی وارد نشود به شما، امیرالمؤمنین (ع) فرقهش را شکافتند، ۱۲۴ هزار پیامبر همه با مصائب همراه بودند، منظور این نیست، منظور این است که به تو می رساند، به تو می گوید که چه خبره، چه خبره نه به مفهوم تجسس ، بحث آگاه کردن شما را به عهده می گیرد ، اطلاعات را به شما می رساند ، منظور از ولی الَّذِينَ آمَنُوا این است که نمی گذارد شما در نا آگاهی باقی بمانید ، بالاخره به ما می رساند ، بعضیها تصورشان از وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا این است که اینجا روی زمین حالا مسائل مالی مان هوای ما را داشته باشد، در جنگ هایمان شرکت بکند و نگذارد ما شکست بخوریم و همان است که در یک جایی می گوید نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ، بهترین وکیل شما خودم هستم ، بهترین یارتان خودم هستم ، آنجا هم باز این اشاره را دارد .

در پاسخ به سؤال ؛ در خصوص درمان ؛ استاد ؛ بحث درمان از راههای مختلف از جمله توسل به آیات ، دعا درمانی ، البته روی دعا درمانی در دنیا کارهای آکادمیک خوبی انجام شده و نتایج خوبی بدست آمده ، این نتایج جزء آن تحقیقات ثبت شده و ضبط شده است، درواقع دعا درمانی و این مقوله ای بوده که همواره وجود داشته، الآن هم وجود دارد منتها دیگه بحث نحوه بکار بردن است، پس حالا داریم می بینیم که راههای درمان بسیار بسیار زیاد است ، همه این راهها هست، هیچکدامش هم دروغ نیست، یک جا با شعور الهی است، یک جا غیر مستقیم تر با آیه است، یک جا با یک شعوری مثل هامیوپاتی است، هر کجائی به یک صورتهائی به این مقوله دارند نزدیک می شوند

وراه‌های زیادی وجود دارد در محدوده غیر متعارف، در محدوده مکمل، جایگزین وجود دارد، فقط انسان باید بیاید تجربه کند ببیند می‌شود یا نمی‌شود، امکان موفقیتها چقدر است، مقایسه‌ها چه می‌گوید ولی هست.

ارتباط قطع اتصال از شبکه منفی

بعضی از قضایا از شبکه منفی، مثل عرفان قدرت و بعضی مسائل از آگاهیهای شبکه منفی که ما با افرادی برخورد می‌کنیم که این اتصال را دارند و یا این که ما برای خودمان بوجود می‌آید، قبلاً نداشتیم و با برقراری اتصال شبکه مثبت، شبکه منفی هم می‌آید به ما پیشنهاداتی می‌دهد، یکدفعه می‌بینیم که یکی از امکانات عرفان قدرت را می‌توانیم پیاده بکنیم، با توجه به آگاهیهای که بدست آوردیم و در این خصوص دیگه الان کم و بیش دست مان هست که عرفان کمال چیه و عرفان قدرت چیه، در آنصورت با توجه به اشرافی که بدست آوردیم می‌توانیم این مسأله را خودمان قطعش کنیم، قطع شدن دوتا راه کلی دارد، یک راهش که عام است این است که طرف می‌گوید نمی‌خواهم و بهر حال تمایلی به استفاده از آن نشان ندهد، در خیلی از مواقع همان که تمایل نشان داده نشود این قطع می‌شود، ممکن است اصرار و پافشاری صورت بگیرد باز هم فرد تا آنجائی که می‌تواند این تمایل را درواقع نشان می‌دهد که می‌خواهد از آنها استفاده نکند، اما در نهایت خلاصه کلام اگر قرار به راههای میانبری باشد و قرار باشد که کمک بگیریم می‌توانیم از این مسأله هم استفاده بکنیم که قطع اتصال از شبکه منفی بکنیم، بنابراین افرادی با ما برخورد می‌کنند که مدعی هستند که توانائیهای دارند وقتی می‌گویند، برایشان توضیح می‌دهیم که اینها عرفان قدرت است، خوب حالا افراد دو دسته هستند، یک دسته مسأله را می‌پذیرند، کم هم نیستند این تعداد، اما کمک می‌خواهند که ما می‌توانیم از این طریق کمک کنیم، قطع اتصال از شبکه منفی با کسب اجازه است مثل تشعشع دفاعی چرا؟ چون ما در اختیار افراد مداخله نمی‌کنیم، خودش می‌داند اگر تصمیم دارد از آن امکانات دل بکند ما می‌توانیم کمک‌هایی به او داشته باشیم، در تعاریف ما هر چیزی که اختیار دیگران را سلب بکند تخطی محسوب می‌شود، آیا شما دوست دارید در اختیارتان مداخله کنند، مسلماً ندارید، خوب دیگران هم همینطورند، دیگران هم دوست ندارند که ما در اختیارشان مداخله بکنیم، در مورد بچه‌هایمان وقتی خودش می‌تواند برای خودش تصمیم بگیرد درست است بچه ماست ولی خودش مختار است، اگر که می‌گوید نمی‌خواهم ما هم کاری نداریم با آنهائی که کمکی نمی‌خواهند.

سؤال؛ گاهی وقتها اول که از شخص اجازه می‌گیریم اجازه می‌دهد بعد کار که شروع می‌کنیم موجودش رو می‌آید بعد موجودش می‌گوید نمی‌خواهم.

جواب؛ ما تا آنجائیکه اجازه می‌دهد داریم کار خودمان را می‌کنیم، ما شلیک را کردیم، دیگه او از هر جا که می‌گوید نمی‌خواهم باز هم ما داریم از زبان او می‌شنویم، حالا ولو اینکه موجودش هم باشد، بنابراین ما نمی‌توانیم تشخیص بدهیم، ارزیابی کنیم که این خودش است یا موجودش است، آنوقت این بابی را باز می‌کند که ما چه جوری تفسیر و تعبیرش کنیم، اصولاً ما دنبال تفسیر نیستیم اگر می‌گوید نه، انجام نمی‌دهیم، اگر می‌گوید بله کار می‌کنیم یا به عبارتی کاسه داغ‌تر از آش در این قضیه نیستیم.

توضیح در خصوص عرفان کمال و عرفان قدرت؛ عرفان کمال می خواهد نیازمندی ما را از نظر آگاهی و دانستگی تأمین بکند و عرفان قدرت می خواهد برای ما برتری و تفوق بر روی دیگران ایجاد بکند ، مثل فکر خوانی ، نفوذ در دیگران، مسخ کردن، اعمال اراده، طالع بینی، آن چیزی که نقض اختیار است، نقض عدالت است، نقض ستارالعیوب بودن است، اگر ما فکر همه را بخوانیم آیا این دلیل بر کمال است، معلوم نیست ما چقدر بلدیم، چقدر بلد نیستیم، آن فقط یک توانائی است چی به ما می دهد، برتری می دهد، یعنی ما اگر اینکار را بکنیم برتری پیدا می کنیم ولی چیز دیگری ندارد و بعد از مرگ هم بطور کلی از بین می رود ، از مشخصات تشخیص این است که عرفان قدرت بعد از مرگ کاملاً از بین می رود ، در حالیکه عرفان کمال تازه بکار می رود ، تازه آغاز شکوفائی و بهره برداری از آن است .

در پاسخ به سؤال؛ در خصوص قطع ارتباط از شبکه منفی؛ استاد؛ این قابل تکرار است ، ببینید ما می آئیم بنا به درخواست و اجازه طرف ارتباط را قطعش می کنیم ، ممکن است فردا ، پس فردا ، یک ماه دیگر و... آن شبکه منفی بیاید و خود فرد هم حالا دانسته یا ندانسته راه را باز بگذارد ، خوب این امکان هست ، اختیار فرد است ، امروز می گوید قطع کنید، فردا خودش می رود متصل می شود، اختیارش هست، این حق و اجازه را دارد ، با تعریفی که باید بکنیم که چه نمودی دارد و چه کسی می آید می گوید قطع کنید ارتباط من با شبکه منفی را چه نمودی دارد ، آن نمودش برای فرد نشان می دهد که متصل هست و از عرفان قدرت دارد استفاده می کند ، یعنی در این ماجرا در واقع استفاده قدرتی دارد می شود عمدتاً .

در پاسخ به سؤال؛ در خصوص طی الارض؛ استاد؛ خوب طی الارض چیه بنظر شما کمال است یا قدرت ، ببینید بهره برداری از موجود غیر ارگانیک بمنزله شکستن زمان و مکان نیست ، بهره برداری از موجود غیر ارگانیک برای انجام یکسری کارهاست ولی بهر حال فرد بعد از ۵۰ سال طی الارض کردن به کجا می رسد، سؤال می کنیم آیا طی الارض کمال بحساب می آید یا قدرت بحساب می آید ، این سؤال واضح و مشخصی است، شما اگر بفرمائید کمال است ، من هم راه می افتم دنبالش بینم چه جوری طی الارض بکنیم، یکدفعه می بینید یک سال، دو سال، چهار سال ، ده سال عمرم را بنده گذاشتم سر این موضوع که چه جوری طی الارض کنم، حالا که بعد از ده سال زحمت کشیدن طی الارض را گرفتم حالا کاری نداریم که با موجود غیر ارگانیک است، بعد از اینکه رسیدم دیگه دل نمی کنم کنارش بگذارم و بعد به خودمان می آئیم می بینیم که مثلاً سی سال است داریم طی الارض می کنیم یعنی عمرمان را گرفت ، یعنی با یک حلوا عمرمان را گرفت ، توضیح دادیم آنطرف در زندگی بعدی طی الارض معنی ندارد ، مکان نیست هر لحظه هرجائی بخواهیم باشیم هستیم، در طول تاریخ این دوتا (عرفان کمال و قدرت) با هم قاطی بوده، تفکیک نداشته، ما هم ابتدا به ساکن اینها را تجربه کردیم نه طی الارضش را ولی یکسری از چیزهایش را تجربه کردیم قاطی بود، شبکه مثبت می دهد، شبکه منفی هم می دهد ، موضوع سر همین است که تفکیک وجود نداشته، الان هم شما می بینید که عرفان قدرت غالب است ، یعنی شبکه منفی توانسته بخوبی علایق و اشتیاقهای افراد را کاملاً بکشاند از کمال بسمت قدرت، یک آب نبات، یک حلوا می دهد دست طرف، از شیرینی اش طرف دیگه می افتد دنبال طی الارض، بعد آخرش چی بلد است، هیچی بلد نیست، بهر حال عمدتاً در بررسی تاریخی می بینیم دوتایش را (عرفان

کمال و قدرت) مورد تجربه که قرار دادند تفکیکش نکردند ، حتی شما بعضی مواقع در این تاریخچه‌ها آثار نفوذ، مسخ ، فکر خوانی ، حتی اینها را در آن می بینید که اینها هم در آن بوده و جزء کمال بحساب می آمده ، ببینید ما در اینجا یکجوری می خواهیم حرکت بکنیم که در واقع اصولی را بررسی کنیم که هر مسأله‌ای را دادند با آن فرمول این مسأله را حل کنیم ، قانون کلی را که بدانیم هر مسأله‌ای را با آن می توانیم حل بکنیم .

در پاسخ به سؤال؛ در خصوص رمز اعداد ؛ استاد ؛ گفتیم خدا ، هوشمندی ، قانون و اعداد ، جهان هستی از اعداد ساخته شده، عدد را کی خلق کرده، ما انسانها عدد را خلق کردیم ، اگر انسان نباشد عدد به چه درد می خورده ، ما می توانیم هستی را با زبان عدد بیان کنیم ، می گوئیم فاصله زمین تا خورشید اینقدر است و یا اینقدر بر مجذور ثابش است و..... اینها از نظر هستی معنی ندارد ، مثلاً اسامی خودمان ، فرضاً به الف عدد ۱۰ اختصاص بدسیم حرف ب عدد ۱۱ و.... یک قرار داد بین خودمان بگذاریم و بعد یک اسمی را اعداد حرفش را با هم جمع کنیم ، شما حالا وقتی اسم یک نفر را نظر به آن می کنید، می توانید بجای اسمش به آن عدد نظر بکنید ، فرق نمی کند باز همان کار انجام می شود ، البته بحث اعداد ماجرایش مفصل است ولی من از یک جای مقدماتی می خواهم شروع بکنم ، اعداد اصولاً یک پوششی بر این ماجرا ایجاد کرده که افراد ندانند دقیقاً چه کاری دارد صورت می گیرد و فکر کنند خوب این در قالب یک رمز و رموزاتی است و این رمز و رموزات وقتی جاری بشود یک کاری صورت می گیرد و همه سر در نیاورند از آن ، اما بهر صورت ، به صورتهای مختلفی می شود با اعداد بازی کرد و ماجراهائی از آن داشت ، اما به عبارتی هم می شود از اعداد در عرفان کمال استفاده کرد ، هم می شود در عرفان قدرت استفاده کرد ، مثل همان مثالی که زدم ما می توانیم به عدد اعلام کنیم ، نتیجه هم همان است و فرقی نمی کند و می توانیم با اعداد هم بیائیم طلسم جاری کنیم ، بنابراین خود اعداد مقصر نیستند ، نه ثواب است نه گناه است ، خود عدد کاره‌ای نیست ، ما با آن چکار می خواهیم بکنیم مهم هست ، خود شکن آینه شکن خطاست و این است که ما هر بازی می توانیم با عدد بکنیم و هر نتیجه‌ای می توانیم از آن بگیریم ولی در نهایت باید خودمان ببینیم اینطرف است یا آنطرف است ، این را که دیگه سر خودمان را کلاه نمی گذاریم، می توانیم براحتی بفهمیم که اینطرف دارد حاصل می شود یا آنطرف دارد حاصل می شود ، اگر اینطرف قدرتی است باید حواسمان را جمع کنیم ، **هست حلوا خوراک کودکان صبر باشد شمای زیرکان حرکت **حلوا خور واپس ترور** حرکت **صبر آوردگروون برور - مولانا** و این است که حلوا خوراک کودکان است، کودکان جذب شیرینی می شوند ، اول کار عرفان همه جذب شیرینی می شوند چون دوران کودکی است ، چون دورانی است که هم شبکه منفی کم نمی گذارد، سخاوتمند است و هم ما تشنه‌ایم و شیرینی دوست داریم، لذا اول کار در عرفان خطرناک است ، آخرش هم یک جور دیگر خطرناک است، یک جا شیرینی و یک جا غرور، حالا یکی از تمایلات زیادی که روی مسأله عرفان در دنیا پیش آمده یکی از دلایلی تمایل به قدرت است ، یکی از دلایلی کم آوردن از بابت علم و غیره به پوچی انسان رسیده متوجه شده باید به کمالات روی بیاورد ، حالا که می آید به کمالات می خواهد رو بیاورد عرفان کمال، عرفان قدرت، عرفان قدرت زودتر خودش را نشان می دهد ، زودتر جواب می دهد و زودتر جذب کننده است**

و حالا خیلها می روند دنبال عرفان قدرت از هر صد نفری چند نفر آگاه بشوند که بابا هدف این نیست ، هدف چیز دیگری است ، بنابراین در این راستا یک مسأله ای که هست و اجتناب ناپذیر است و آن هم اعتباری است که شبکه منفی به هر کدام از ما می دهد ، مسائلی است که به هر کدام از ما ممکن است برخورد بشود ، مثلاً تشعشع دفاعی کار می کنیم یکدفعه یک پیشنهاد خوب و جالبی می دهند به ما ، اگر بگذارید من بمانم هر کاری برایتان انجام می دهم و این کار در ابعاد قدرت است و ما در معرض این پیشنهادات قرار می گیریم و اگر که کلیت ماجرا را ندانیم ممکن است جذب بشویم ، پس اینها را هم باید مطلع باشیم و هم باید ابزار و امکان قطع کردنش را در واقع داشته باشیم ، اعداد به خودی خود هیچکاره اند ، اعداد را ما خلق کردیم ، مخلوق ما هستند و به اصطلاح نه عدد نحی داریم و نه عدد خوش یمنی داریم ، اعداد بیان کننده واقعیتها هستند ، اعداد ارتباط واقعیتها را با همدیگر در هستی نشان می دهند و حالا اگر یک عددی یک واقعیتی را نشان می دهد نه دلیل بر خوب بودنش است ، نه دلیل بر بد بودنش است ، علت این بحث عدد ۶۶۶ هم این است که در کتاب مقدس آمده و این عدد بعنوان عدد شیطان برای خودش ماجراهائی دارد و انتخاب شده ، حالا که انتخاب شده ما از آن استفاده ویژه بکنیم استفاده سمبلیک باید بشود و گرنه الان شما ۶۶۶ میلیون تومان به من بدهید من هم با کمال میل از شما قبول می کنم، برای این که اینجا یک چیز واقعی است اما در آنجا بصورت سمبلیک ۶۶۶ است چون که الان ما نمی دانیم که دقیقاً چه چیزی و کدام بخش را می خواهد برساند لذا چنین چیزی را استفاده نمی کنیم که اشتباه بشود، آنجائی که شک برانگیز است و چون که مشخصاً در کتاب مقدس هم بحث ۶۶۶ سمبل شیطان مطرح شده و تمام شیطان پرستها با این عدد کارهای ویژه انجام می دهند و بهر حال یک سمبل است ما بایستی از این بخش قضیه عطایش را به لقایش ببخشیم .

سؤال ؛ در ارتباط با قطع اتصال از شبکه منفی یک بنده خدائی که دعا نویس است ما اول باید به او تشعشع دفاعی بدهیم یا اینکه همین قطع ارتباط از شبکه منفی را اول برای او اعلام بکنیم .

جواب ؛ کنترل تشعشع منفی یک را کار می کنیم که اجازه هم نمی خواهد ، اما قطع اتصال از شبکه منفی را باید اجازه بدهد، یعنی خودش باید بگوید که به من کمک بکنید، قطع کنید، این اختیارش هست ، اما کنترل تشعشع منفی می آید شوک به او وارد می کند ولی دوباره می تواند ادامه بدهد ، اختیارش هست ، می تواند ادامه بدهد ، اما قطع اتصال از شبکه منفی به او کمک می کند برای ایجاد حفاظی که آن حفاظ قطعش بکند و حتماً باید اختیار فرد در آن صورت گرفته باشد .

در پاسخ به سؤال ؛ در خصوص فرق تشعشع دفاعی با قطع اتصال از شبکه منفی ؛ استاد ؛ خیلی فرق می کند ، در تشعشع دفاعی یک تشعشعی وجود ما را می گیرد که موجود غیر ارگانیک دیگه نمی تواند طاقت بیاورد، طاقتش طاق می شود و باید بیاید بیرون، مثل این می ماند که الان اینجا بیش از حد گرم بشود تا جائی تحمل می کنیم، از یک حدی بیشتر کلافه می شویم و بعد یکدفعه می خواهیم از در بزنیم بیرون ولی حالا ممکن است در همان گرما یک کسی روزهای زیادی دوام بیاورد ، یعنی با وجودیکه واقعاً شرایط برایش مشکل است ولی باز هم طاقت بیاورد ، اما یکی به محض این که یک ذره گرم بشود خروج را داشته باشد .

سؤال ؛ اگر اتصال به شبکه منفی نداشته باشیم یعنی احساس ارتباط با شبکه منفی نکنیم آیا این تمرین را باید روزانه انجام بدهیم یا نه ؟

جواب ؛ نه ، اما این که فقط بحث خودمان نیست ، بحث دیگران هم هست و اگر نیازی نباشد نه استفاده نمی کنیم ، این یک امکان است که در صورت لزوم در مواقعی که لازم است بتوانیم از آن استفاده بکنیم، این امکان را دارید هر موقعی لازم باشد استفاده می کنید ، لازم نباشد هر چند سال دیگر این امکان را داریم ، ببینید از نشانه‌هایی که گفتیم می توانیم متوجه بشویم که ارتباط با شبکه منفی وجود دارد در مورد خودمان یا دیگران ، ممکن است کسی در حال مسخ است ولی برای کارش توجیه دارد و می گوید من دارم به او کمک می کنم ، بنابراین هر کدام از اینها که انجام می شود ممکن است فرد برایشان یک توجیهاتی داشته باشد، خلاصه یک جوری خودش را راضی بکند از این مسأله ، ببینید کاربردش برای خود ما اولاً در این خصوص که روی خودمان کار می کند و بعد هم مسأله دیگر این است که ما هر اقدام مثبتی که انجام می دهیم فایزمان مثبت می شود و تأیید مثبتی روی کلیت خودمان دارد ، حرکت مثبتی بحساب می آید که تأثیر مثبت روی خودمان خواهد داشت و می برد ما را به فاز مثبت و کاربردش برای خود ما این است که اگر ما هم از این موارد را دچار شدیم بتواند قطعش کند وقتی هم انجام دادیم که تأثیرات مثبت خاص خودش از این طریق که ما را می برد فاز مثبت خواهد داشت .

سؤال ؛ این اتصال (اتصال قطع ارتباط با شبکه منفی) با تمام اتصالات دیگر برای من فرق می کرد ، بشدت روی سرم فشار بود ، بطوریکه انگار که سر من را گرفته بودند و فشار می دادند ، یک حالت تهوع کوچکی هم در من ایجاد شد ، بعد احساس کردم این فشار از سر من آمد تا نوک انگشتهای پای من ، دوتا پرش بدی هم احساس کردم در تمام بدنم ، بعد وقتی شما اتصال را قطع کردید من هنوز اتصال قطع نشده بود بزور چشمم را باز کردم ، الان هم یک فشاری سرم هست ، خواستم ببینم این اتصال چرا با بقیه اتصالات فرق می کرد

جواب ؛ ببینید آیا همه اتصالات با همدیگر فرق می کنند یا نمی کنند، این دیگه چرا ندارد، اگر فرق نمی کرد غیر عادی بود ، اتصالات با همدیگر فرق می کند، چون هر کدام یک کار خاصی را دارد دنبال می کند ، این که قطع نشده بود در شما بعد از اینکه ما قطع کردیم بعلت اینکه ما وقتمان محدود است یک دو سه دقیقه نهایتاً چهار پنج دقیقه روی یک ارتباط صبر می کنیم ولی آن ارتباط خودش ادامه پیدا می کند .

بحث آینه

آینه دوتا جنبه دارد ، جنبه مثبت دارد و جنبه منفی دارد ، در واقع به نوعی آینه باز هم خودش مجاز است و این مجاز با آن مجاز مثل یک دریچه می ماند که به یک جاهائی باز بشود ، مخصوصاً در مورد موجودات غیر ارگانیک ، روی بخش مثبتش حافظ می گوید **در روی خود تفرج صبح خدای کن که آینه خدای نامی فرست - حافظ**، یک آینه برای تو می فرستم که در آن بتوانی خدا را ببینی، حالا خدا کی است این جای خودش بماند ، اما یک بُعد دیگرش (بخش منفی اش) این است که از طریق آینه ارتباطات با موجودات غیر ارگانیک به نوعی باز می شود، مثلاً در آینه بینی حتماً شنیدید قدیمیها گفتند به آینه زیاد نگاه نکنید دیوانه می شوید، آنها به تجربه به این مسأله پی بردند ، در خصوص ارتباط با موجودات غیر ارگانیک آینه فقط مثل یک دریچه عمل می کند که از این دریچه یک نحوه ارتباط با موجود غیر ارگانیک هم هست

در تجاربی که این روزها در دنیا مُد شد این است که بشینند جلوی آینه و به آینه نگاه بکنند و از آن طریق با موجودات غیرارگانیک ارتباط برقرار می‌شود، بنابراین از این طریق ارتباط برقرار می‌شود و خوب کسانی که از این رابطه دنبال یک چیز جدیدی هستند این ارضاشان می‌کند که یک چیزی دیدیم، اما این چیز دیدن ممکن است باعث آلودگی و تسخیر بشود، ما افرادی را داریم که از این طریق آلوده شدند، یعنی رفتند دنبال این قضایا مثل کسی که رفته دنبال احضار روح و مسائل دیگر از جمله همین قضیه آینه بینی آلوده شدند، الآن ما یک تجربه‌ای که دوستان دارند در اینجا، یکی از تجاربشان که باعث آلودگی شدیدشان شده البته تا آنجائیکه من گزارش گرفتم از همین طریق آینه بینی آلودگی شدیدی که می‌تواند تا حد جنون ادامه پیدا کند، جنون که یعنی جن زده، مجنون جن زده، دیوانه دیوزده، این اسامی بیخودی گذاشته نشده، بنابراین در این قضیه وقتی که آلودگی پیش می‌آید می‌تواند تا حد جنون ادامه پیدا بکند لذا به این دلیل بوده که گفتند زیاد به آینه نگاه نکنید می‌تواند باعث جنون بشود.

سؤال؛ بخش مثبت آینه چیه؟

جواب؛ قسمت خوبش این است که تحت کنترلها، حفاظها و تمهیداتی بروی در روی خود تفرج صنع خدای کن که آینه خدای نما می‌فرستد، یک آینه به تو می‌دهم که در آن بتوانی خدا را ببینی، بنابراین این مسأله هم می‌تواند مثبت باشد و هم می‌تواند منفی باشد، مثل همان ماجرای اعداد می‌ماند، با عدد هم همه کاری می‌شود کرد، منتها چون کار ظریفی است، حالا تا بعدها، فعلاً مقدماتی را به آن مجهز بشویم تا بعداً از این زاویه نگاه دقیقتری داشته باشیم.

توضیح اینکه اول تزکیه است یا کمال یا برعکس (در پاسخ به سؤال ذیل)

سؤال؛ آیا بدون تزکیه نفس و تهذیب اخلاق می‌توان به آگاهی و نتیجتاً به کمال رسید، آیا پالایش خودمان از ناخالصیها کمال را سهل الوصول نخواهد کرد؟

جواب؛ این هم سؤال خوبی است و برای پاسخگوئی به این سؤال یک سؤال دیگر مطرح می‌کنیم که البته قبلاً هم اشاره داشتیم به آن که ما اول تزکیه می‌شویم یعنی پاک می‌شویم بعد به کمال می‌رسیم یا می‌رویم به کمال می‌رسیم بعداً در واقع تزکیه و پاک می‌شویم، ببینید ما منظورمان از تزکیه چی باشد، مثلاً می‌گوئیم پاک، منظورمان از پاک چیه، خاطراتان هست بحث معصومیت را تعریف کردیم، اینجا ما کمال را برای چی می‌خواهیم، برای این تزکیه می‌خواهیم، برای این می‌خواهیم که به اهمیت وجودی خودمان پی ببریم، برای این دنبال خودشناسی هستیم، برای این هستیم دنبال این قضیه که کمال چیه، اگر در تزکیه بودیم و پاک بودیم دیگه لازم بود مسیری را طی کنیم، دیگه لازم نبود، معما حل شده بود، ما رسیده بودیم، لذا این مسیر کمال برای این است که تزکیه و پاک شدن اتفاق بیافتد، لذا مسیر کمال برای آن کسی است که ناقص است، با برنامش و او راست کمال اوباقی سردی و او راست زوال اگر ما کامل بودیم خوب مثل او بودیم، دیگه نیاز نبود که حرکت بکنیم، اگر ما در تزکیه قرار داشتیم که دیگه به مسیر نیاز نداشتیم و حلقه رحمانیت گفتیم برای کسی است که در ظلمات قرار دارد و می‌خواهد به نور برود، دستشان را بگیرند، اگر در نور بود آیا نیاز داشت، اگر به نور برسیم دیگه نیازی به آن نداریم، بنابراین اصولاً کمال برای گناهکاران است، عیسی مسیح (ع) با چه کسانی می‌گشت، دورو برش چه کسانی بودند، حواریونش چه کسانی بودند، مگر حواریونش را انتخاب کرد

از بین بهترین‌ها، نه ، بد سابقه‌ترین افراد حواریونش بودند، یعنی عیسی مسیح (ع) خودش را وقف گناهکاران کرد ، کسی که روبراه باشد دیگه نیازی ندارد، پس کمال برای کسی است که ناقص است برای کسی است که گناه دارد و می‌خواهد حرکت بکند و بعد تازه این بحث تزکیه آیا ما می‌توانیم بخودی خود یعنی به تنهایی و بدون کمک روی خودمان پیاده بکنیم، وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ ، وَيُزَكِّيهِمْ ما پاکش کردیم، یعنی او مشتاق بود مسیر کمال را آمد ما اینکار را کردیم، تزکیه‌اش کردیم، آیا ما می‌توانیم، نمی‌توانیم، ما واگذار می‌کنیم، ما می‌خواهیم او انجام می‌دهد، ما بخودی خود نمی‌توانیم، این یک نکته مهمی است که در این تجاربمان می‌توانیم به آن برسیم، ما می‌خواهیم ، مشتاق می‌شویم، حرکت می‌کنیم، او می‌دهد ، أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ آیا برای تو سینه‌ات را نگشاده‌ایم - الشرح ، آیا ما نبودیم که سینه‌ات را فراخ کردیم که بتوانی بفهمی، چون فم اود نور مرهوش نیت حله او سزوه مرکش نیت، باید بیاید اگر نیاید کار خراب است، ما بودیم که اینکار را کردیم، ما بودیم که گناهانت را برداشتیم ، ما بودیم پاکت کردیم ، فکر نکنی که خودت بودی .

در پاسخ به سؤال ؛ در خصوص تزکیه و کمال ؛ ببینید قضیه کمال مگر نهایت دارد ، مگر کسی می‌تواند بگوید من رسیدم دیگه تمام شد، تعطیل شد، حتی پیامبران هم که باشند کمال در بی نهایت است، هرچه بروی بالاتر تازه گستره‌اش پیدا می‌شود ، بنابراین این چیزی که انسانی بگوید من رسیدم ، تزکیه و پاک شدن تبعات کمال است ، بعضی از مکاتب تفکری این است که می‌گوید می‌خواهی بروی کمال برو پاک شو بیا ، برو تزکیه کن بیا ، این یک پارادوکسی می‌شود ، اگر تزکیه بکند خوب خیلی از این مرحله را طی کرده و رفته ، اگر نکند که خوب می‌گویند باید کرده باشی، ولی در این تفکری که ما دنبال می‌کنیم در واقع این مسیر، مسیری است که کسی که نیاز دارد ، ناقص است، گناهکار است، آن است که به این مسیر نیاز دارد و دارد می‌آید به این چیزها تازه برسد، اما به اینصورت مطرح می‌شود که چرا باید برسد ، یک چیزی که ممکن است ما توجیه نشده باشیم به عبارتی دیگر حالا در بحث این که دزدی نکن ، فلان کار را نکن یعنی تزکیه رفتاری یک توجیه قوانین اجتماعی را دارد ولی روی یکسری از مسائل دیگر ما شاید توجیه نباشیم ، بنابراین باید به ما کمک بکنند فهم هستی را به ما بدهند تا ما بفهمیم که چرا نباید در آن ایجاد آلودگی بکنیم تا وقتی که این فهم هستی را نداشته باشیم توجیه نیستیم، درک نمی‌کنیم، مگر بترسانند ما را ، بگویند اگر این کار را بکنی مگر اینجوری بشود، در واقع همان که ما به بچه می‌گوئیم که می‌دهیم لولو بخورد تو را اگر این کار را بکنی ، خوب یک زبان کودکان داریم، یک زبان اینجوری داریم، بنابراین منظور ما از این قضیه این است که داریم می‌آئیم و طی این مراحل شناخت بدست می‌آوریم، خود شناسی، هستی شناسی که بدست می‌آید ما راجع به اینها توجیه می‌شویم و اینها را هم برای ما ایجاد می‌کنند، آنوقت وَيُزَكِّيهِمْ شامل حال ما هم می‌شود و خواهد شد و بعد به ما هم می‌گویند یزکیهیم، به ما هم می‌گویند أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ آیا برای تو سینه‌ات را نگشاده‌ایم - الشرح، دیدی که ما کردیم، ما کردیم یک وقت فکر نکنی تو درمان کردی، یعنی همان روابط شامل حال

همه می شود، ما فقط با هم به یک وحدتی رسیدیم، از استفاده از این وحدت توانستیم یک کارهایی انجام بدهیم، شما هم ببینید نتایج بگیرید و این مسیر را بهتر و بهتر بیابیم بالا .

سؤال؛ انتخاب مرکب که فرمودید شاید یک کالبد ذهنی که در زوال بوده آمده این مرکب را انتخاب کرده ، بعد این وقتی به این دنیا می آید می تواند بسمت کمال برود یا این که امکانش نیست ؟

جواب ؛ ببینید اینجا کسی که می آید اولاً اسمش کالبد ذهنی نیست و این که اصلاً ربطی به مرکب ندارد ، آن راننده

می تواند همین ماشین قراضه را به یک مسیر خوبی ببرد، یک راننده هم یک ماشین آخرین سیستم را می تواند ببرد در

یک سنگلاخ و داغونش کند، نحوه انتخاب ما دلیل نمی شود که اگر به اصطلاح یک مرکب ظاهراً نامناسبی انتخاب

شده حالا دیگه از حالا به بعد استفاده از آن محکوم به شکست، خیر اینطوری نیست، انسان یکی از چیزهایی که در

فطرتش هست، حرکتی است که این جهتی که به او دادند در مسیر انالله وانا الیه راجعون را در خودش دارد و آن

کمال جوئی است، ببینید ما وقتی که یک سنگی را شتاب اولیه به آن می دهیم ، یک برداری درست می کنیم که ادامه

دارد تا یک جایی ، پس در فطرت او (آن سنگ) ما این بردار را کار می گذاریم ، در وجود ما هم این بردار را وقتی

که پرت مان کردند در ما گذاشتند و این بردار الان در ما هست ، از هر انسانی سؤال کنی که دوست داری به کمال

بروی یا به زوال بروی، آن آدمی هم که در زوال است می گوید کمال، یعنی در واقع انسانی نیست که بخودی خود

بگوید نه من کمال نمی خواهم بروم ، چون در فطرت ما قرار دارد ، ببینید آن موجود اول که اصلاً این نبوده ، آن

لحظه اول می گوید وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت . - بقره ۳۱ و ما همه علوم را

گذاشتیم در این وجود ، خوب همه علوم یعنی علم خدائی هم شاملش هست ، یعنی یک چیز کامل ، خوب آیا ما

کامل هستیم، انسان نئاندرتال کامل بوده ، حالا ما که الان ساخته و پرداخته شدیم پس اینجا یک موجود نمایشگاهی

را در نمایشگاه عرضه کردند ، وقتی قرار است یک چیزی تولید بشود می آیند نمونه سازی می کنند و در نمایشگاه

به معرض دید می گذارند ، می روید می بینید یک ماشین ، هواپیما و... قابلیت هایش را نوشتند ، اما اگر بگوئیم ما یکی

را می خواهیم بخریم ، می گویند این نمونه آزمایشگاهی است ، سال فلان این تولید می شود می آید بازار ، اینجا در

ابتدا موجود نمایشگاهی عرضه شده ، موجودی که وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت

- بقره ۳۱ را قرار است داشته باشد ، خوب اگر دارد دیگر قرار است بیاید در این چرخه چکار بکند ، او می گوید

دادیم ، نه او دروغ می گوید نه ما دروغ می گوئیم ، ما که می بینیم که ناقص هستیم پس آن موجود کامل کجاست ،

کجا مانده ، این در وهله اول موجود نمایشگاهی بود ، ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ

صَادِقِينَ سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود اگر راست می گوئید از اسامی اینها به من خبر دهید . - بقره ۳۱

عرضه کرد ، گفت من یک چیزی می دانم که شما نمی دانید ، گفت بیائید این موجود نمایشگاهی ، بیائید اگر راست

می گوئید بگوئید این چیه ، آنها گفتند که قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ گفتند منزه

تو ما را جز آنچه [خود] به ما آموخته ای هیچ دانشی نیست تویی دانای حکیم - بقره ۳۲ ، ما چیزی نمی دانیم مگر این که تو به

ما دادی ، یعنی ما سر از این موجود در نمی آوریم ، خوب حق هم داشتند چون این موجود یک پله بالاتر بود و

تبعات عشق و.... را می فهمید، آنها اصلاً سردر نمی آوردند ، خلاصه این شد که موجود نمایشگاهی اینجا عرضه شد ، یعنی آن چیزی که قرار است تازه در خط تولیدی تولید بشود ، حالا از اینجا به بعد هر چه می آئیم پائین ، تضاد بیشتر و من در این خط تولید در هر مرحله از زندگی یک چیزی دارد به من اضافه می شود ، می روم بخش دیگر خط تولید زندگی بعدی یک چیزی اضافه می شود و.... لحظه آخر می شود همانی که گفت ، وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت .- بقره ۳۱ ، حالا از نظر ناظری که اینجا در بالا زمان ندارد همان لحظه هم من بودم که به کمال رسیده بودم هم نه من آمدم در این چرخه و رفتم بالا ، خوب اینجا بعد می آید موجود کاملی را که عرضه کرده مکان به پایش می بندد ، وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ كَفْتُمِ اى آدم خود و همسرت در این باغ سکونت گیر .- بقره ۳۵ ، اختیار را به پایش می بندد وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ به این درخت نزدیک نشوید.- بقره ۳۵ ، بعد همینجوری می آید وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد سپس پلیدکاری و پرهیزکاری اش را به آن الهام کرد- شمس ۸و۷ و همینطوری می آید پائین بعد یک جایی می گوید إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا به راستی که انسان سخت آزمند [و بی تاب] خلق شده است- معارج ۱۹ ، انسان حریص است ، وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا و انسان همواره شتابزده است- اسرا ۱۱۱ ، انسان مثل چهارپاست و بارمان کرده ، به یک جایی که می رسمیم که تضاد بسیار بالا و وحشتناک است (این زندگی) و اینجا تضاد به اوج رسیده و حرکت کردیم به بالا هر چه بیائیم بالا این تضاد کم و کمتر می شود ، ما داریم این خط تولید را می آئیم که اینجا برسیم به آنجائیکه حتی علم خدائی را هم ما داشته باشیم ، اینجا خلیفه الله در واقع مفهوم پیدا کند ، کثرت دروحدت ، همتای در وحدت ، هم کثرت است ، هم وحدت است ، مثل آب سمبلی از اینجاست ، یعنی بی نهایت از مولکول H₂O کنار هم هستند آیا هیچکدام می گوید من H₂O هستم ، شما می گوئید آب، یعنی وحدت را دارد می گوید ولی همین وحدت خودش از کثرت تشکیل شده، بی نهایت مولکول H₂O کنار هم قرار گرفتند، همشان یک پیام دارند، همه شان با هم به وحدت رسیدند، همه شان با هم به یکتائی رسیدند که یک حرف را بزنند ، لا اله الا الله، آب ، یعنی تمام سمبل بالا درجوار خودمان هست، قرار است در آنجا یک چیزی باشد که در واقع آب، آیا هیچ مولکول H₂O می گوید من از مولکول کناری خودم بالاتر هستم ، خاک، باد، آب و آتش بنده اند با من و تومرده با حق زنده اند- مولانا گفتیم که آب آگاهی است ، خاک شکل پذیر است، آتش عامل پختگی است، باد عامل جابجائی است، انگیزه است، یعنی این موجودی که دارد می آید ویژگیهائی دارد که از جمله انگیزه در فطرتش هست و فطرتاً انگیزه جو هست، یعنی هر کاری می خواهد بکند اول می گوید چرا، همین الآن سؤال ما این است که الیه راجعون می خواهیم بکنیم، می گوئیم که اصلاً چرا ما باید برویم ، یعنی انگیزه جوئی، انگیزه طلبی، ایجاد انگیزه جزء لاینفک وجود ما هست، این چهار عنصر در واقع دست بدست هم دادند و ما شکل ویژه ای داریم .

سماء؛ گفتیم گاو صندوق اطلاعات است ، هفت آسمان ، هفت گاو صندوق این اطلاعات این چرخه در ۷ دسته ، در ۷ گاو صندوق اطلاعات طبقه بندی شده موجود است ، مثلاً می گویند به آسمان چهارم رسید ، یعنی این که تا این

حد از اطلاعات این چرخه را بدست آورد ، به آسمان هفتم رفت ، به معراج رفت ، یعنی کل اطلاعات این چرخه را بدست آورد که این چرخه چه خبره ، این می شود معراج ، می شود آسمان هفتم ، این رده بندی سمبلیک است ، یعنی آنجا وقتی که می گوید هفت آسمان یعنی اطلاعات کل این چرخه ، ببینید عدد را چه کسی می فهمد ، ما می فهمیم ، عدد بخاطر ما مطرح می شود ، ما نباشیم عدد معنی نمی دهد ، عدد را ما ایجاد کردیم ، ما یک روزی خیلی سالها قبل ، هزاران هزار سال قبل آمدیم عدد را ابداع کردیم، با سیستمهای مختلف ، در ملت های مختلف از چند هزار سال پیش شمارش را ابداع کردند و بعد از آن خدا با زبان خودمان با ما ارتباط برقرار کرده ، گفته شما گفتید ۱ ، ۲ ، ۳ ، ۴ و... بسیار خوب ۷ آسمان و... خوب این قبل از همه اینها ما خودمان ابداع کردیم .

در پاسخ به سؤال؛ در خصوص اینکه اصلاً چرا خلق شدیم ؟؛ این که چه نیازی بوده به خلق ما ، هر جا صحبت از نیاز بکنیم، سؤال کنیم که تو چه نیازی داشتی که ما را خلق کنی جواب می آید اصلاً مگر شما وجود داری، مجاز هستی ، تو اصلاً وجود نداری، اگر این سؤال را نکنی وجود داری، اگر سؤال کنی وجود نداری، علت این که ما مجاز هستیم یعنی این چرخه مجاز است، علت این است که این سؤال را نتوانیم مطرح بکنیم، بطور جدی هر وقت خیلی پافشاری کنیم می گوید اول اصلاً تو ثابت کن هستی، ما که ثابت می کنیم که نیستیم ، می گوید اصلاً شما نیستید ، یعنی در واقع وجود خارجی نداریم ، بنابراین تا زمانی وجود داریم که این سؤال را نکنیم .

| | | | |
|----------------------------|---|-----------------------------|---|
| زین خرد جا بل، ہی باید شدن | دست در دیوانگی باید زدن | این خرد جام به میخانه بر | تای لعل آوردش خون به جوش |
| آزمودم عقل دور اندیش را | بعد از این دیوانه سازم خویش را - مولانا | کر چه وصالش نه به کوشش دهند | در طلبش هر قدر ای دل که توانی بکوش - مولانا |

و خدا گفت مرا دریا بید (اثری از استاد)

و خدا گفت من همه جا با شما بوده، هستم و خواهم بود، حتی در جهنم نیز شما را تنها نخواهم گذاشت، همراه با من وارد آنجا شده و من هستم که شما را از آنجا عبور می‌دهم، جایی بس وحشتناک که در آن نه زمان وجود دارد و نه مکانی محسوب می‌شود هر چند که شما آنجا را مکان می‌پندارید، همانگونه که به علت عدم وجود زمان آن را جاودان می‌پندارید، تنها چیزی که وجود دارد آتشی از جنس آگاهی می‌باشد، که این آتش برای شما تلخ و برای من شیرین است، زیرا به کمک همین آتش است که حائل بین من و شما که همان حجاب ناشی از گناهان شما بوده است سوزانیده شده و پس از آن ما به یکدیگر رسیده و بعد از پیمان نخست بار دیگر شما را باز می‌یابم تا برای آزمایشی آخر اینبار همه قدرت خود را در اختیار شما بگذارم، اینک ما بهم رسیده‌ایم چیزی که ظاهراً منتظرش بودید و وصالی که طلبش را داشتید، اما نه به آن اندازه‌ای که من مشتاق بودم، شما من را بخشنده می‌دانید و لیکن اصلاً حد آن را نمی‌دانید و از آن صرفاً تصویری مبهم دارید ولیکن میزان بخشندگی من را پس از وصال خواهید فهمید، پس از آنکه همه قدرت خود را به شما بخشیدم، فقط آنجاست که مفهوم بخشنده و مهربان را خواهید فهمید، حالا من هستم و شما و با داشتن همه قدرت من و احساس بی‌نیازی، آیا باز هم طالب من خواهید بود، من برای رسیدن به شما مرگ و جهنم را خلق کردم و آن نشانی بر رحیم بودن من می‌باشد و نشانی بر خلاقیتی که ناشی از شوق رسیدن به شما بوده است و شما ناآگاه و بی‌خبر از آن هر لحظه در آه و ناله و فریاد و طغیان نسبت به من قرار داشتید، مرگ و جهنم همچون داروهای تلخی هستند که مادری با دلسوزی تمام طفل خود را به زور می‌خوراند تا او را درمان کند ولی خود بیش از طفلش تلخی دارو را می‌چشد و طفل بی‌خبر از همه جا و بی‌اطلاع از عشق مادر گریان و نالان است که چرا چنین خشونت نسبت به من اعمال می‌شود، بدون مرگ و جهنم هرگز بهم نمی‌رسیدیم و حداقل من عاشقی ناکام باقی می‌ماندم و شما در نیازمندی ابدی ولیکن پس از این وصال همینکه مطمئن شدید که عاشق سینه چاک کاملاً در اختیار شماست و شما سوار بر اریکه قدرت او می‌توانید یکه تازی کنید با او چه می‌کنید، من رحمان بودم تا بتوانم بازیگوشیها و بی‌اعتنائیهای معشوقم را نظاره کنم و باز هم به دنبال او باشم و سایه رحمانیت خود را بر سر او بگسترانم و در عوض شما نمی‌دانید که بامن چه کرده‌اید و ای کاش من نیز می‌توانستم مانند شما شکایتیهای خود را به جایی ببرم، اما از این بابت نیز ناراضی نیستم زیرا که من شما را دارم و می‌دانم که بالاخره از یکدیگر راضی خواهیم شد، آری من به شما می‌رسم و همه چیز خود را به پای معشوق خود تقدیم می‌کنم و در آنصورت آنجا بهشت شما خواهد بود، نه آن بهشت روز نخست که بهشت نا آگاهی بود، بلکه جایی که بهشت آگاهی است، بهشت هائی که شما بر اساس آگاهیها و دانسته‌ها و میل و سلیقه‌های خود بنا خواهید کرد و پس از کسب این تجربه می‌فهمید که همه چیز عاشق در اختیار شماست و می‌توانید با قدرتی که در اختیار دارید جهانها خلق نموده و بر ابعادی سایه بگسترانید که هرگز تصورش را نداشتید و بزودی یقین حاصل می‌کنید که شما خدا هستید، آن زمان که خدا شدید می‌خواهید بدانید که بامن چه خواهید کرد، شاید اگر همه داستان را بدانید برای من عاشق گریه کنید برای مظلومیت من، هر چند که ممکن است که از نظر شما گفتن مظلوم در مورد من درست نباشد، بعضی از شما پس از کسب اطمینان از خدا بودن خود و احساس بی‌نیازی نسبت به من خواهید گفت، حالا که خدا هستم و بی‌نیاز از او، چرا برای خود خدائی نکنیم، فقط عده اندکی خواهند بود که خدائی در وحدت را انتخاب کرده و بسوی من آمده و بامن یکی خواهند شد، بله خدای در وحدت و خدای در کثرت، خدای در وحدت و خدای در کثرت آخرین آزمایش است و شما کدام را انتخاب خواهید کرد، شاید بگوئید برای انتخاب این تصمیم آگاهی بسیار لازم است، بله اما شما امروز همان کاری را انجام می‌دهید که دیروز مقدمه اش را چیده‌اید و امروز نیز مقدمه فردا را تدارک می‌بینید و احتمال دارد فردا همان کاری را انجام بدهید که امروز انجام می‌دهید، پس همین امروز مرا دریابید تا حرکت شما کسب آگاهی و تمرینی برای فرداها باشد جایی در لامکان و لازمان تا شما حتماً مرا انتخاب کنید، خدای در وحدت را و خدائی که عاشق شماست، مرا دریابید.

| آیات قرآن استفاده شده در دوره ۳ | |
|---------------------------------|---|
| شمس ۸۷ | وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا سَوَّغْنَا لَهَا فَسُوفَ تَنسَى بلیدکاری و پرهیزکاری اش را به آن الهام کرد. |
| یونس ۶۲ | أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می شوند. |
| رعد ۲۸ | الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ همان کسانی که ایمان آورده اند و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد. |
| بقره ۱۵۶ | الَّذِينَ إِذَا أَصَابْتَهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ - همان [کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد می‌گویند ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم] |
| بقره ۱۰ | فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ در دل‌هایشان مرضی است و خدا بر مرضشان افزود و به [سزای] آنچه به دروغ می‌گفتند عذابی دردناک [در پیش] خواهند داشت. |
| همزه ۱ | وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ وای بر هر بدگوی عیجوبی. |
| آل عمران ۱۹ | إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ در حقیقت دین نزد خدا همان اسلام است و کسانی که کتاب [آسمانی] به آنان داده شده با یکدیگر به اختلاف پرداختند مگر پس از آنکه علم برای آنان [حاصل] آمد آن هم به سابقه حسدی که میان آنان وجود داشت و هر کس به آیات خدا کفر ورزد پس [بداند] که خدا زودشمار است. |
| بقره ۲۵۶ | لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفصامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ در دین هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه بخوبی آشکار شده است پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد به یقین به دستاویزی استوار که آن را گسستن نیست چنگ زده است و خداوند شنوای داناست. |
| ابراهیم ۲۳ | وَأَدْخَلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند به بهشت‌هایی درآورده می‌شوند که از زیر [درختان] آن جویبارها روان است که به اذن پروردگارشان در آنجا جاودانه به سر می‌برند و درودشان در آنجا سلام است. |
| بقره ۳۱ | وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود اگر راست می‌گویید از اسامی اینها به من خبر دهید. |
| آل عمران ۱۶ | الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ همان کسانی که می‌گویند پروردگارا ما ایمان آوردیم پس گناهان ما را بر ما ببخش و ما را از عذاب آتش نگاه دار. |
| مریم ۷۱ | وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا هِج كَس از شما نیست مگر [اینکه] در آن وارد می‌گردد این [امر] همواره بر پروردگارت حکمی قطعی است. |
| ابراهیم ۲۳ | وَأَدْخَلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند به بهشت‌هایی درآورده می‌شوند که از زیر [درختان] آن جویبارها روان است که به اذن پروردگارشان در آنجا جاودانه به سر می‌برند و درودشان در آنجا سلام است. |

| | |
|-----------|--|
| انشاق ۶ | يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَيْ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ أَيُّ انْشاق ۶ بسختی در تلاشی و او را ملاقات خواهی کرد. |
| اعراف ۱۷۲ | وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ هُنَّكَامِي رَا كَه پُروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم گفتند چرا گواهی دادیم تا مبدا روز قیامت بگویید ما از این [امر] غافل بودیم . |
| فجر ۲۸ | ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً خَشْنُودَ وَ خدایسند به سوی پروردگارت بازگرد . |
| فاطر ۳۹ | هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ خَلْقًا فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا آوَسْتِ آن كَس كَه شما را در این سرزمین جانشین گردانید پس هر کس کفر ورزد کفرش به زیان اوست و کافران را کفرشان جز دشمنی نزد پروردگارشان نمی‌افزاید و کافران را کفرشان غیر از زیان نمی‌افزاید. |
| بقره ۳۰ | وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَ چُون پُروردگار تو به فرشتگان گفت من در زمین جانشینی خواهم گماشت [فرشتگان] گفتند آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد و حال آنکه ما با ستایش تو [تو را] تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم فرمود من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. |
| ناس | بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (۱) مَلِكِ النَّاسِ (۲) إِلَهِ النَّاسِ (۳) مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ (۴) الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ (۵) مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ (۶) بنام خداوند رحمتگر مهربان بگو پناه می‌برم به پروردگار مردم (۱) پادشاه مردم (۲) معبود مردم (۳) از شر وسوسه‌گر نهانی (۴) آن کس که در سینه‌های مردم وسوسه می‌کند (۵) چه از جن و [چه از] انس (۶) . |
| بقره ۳۱ | وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَ [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود اگر راست می‌گویید از اسامی اینها به من خبر دهید . |
| صافات ۷۶ | قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِمَّنْ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ كَفْتِ مَن از او بهترم مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل آفریده‌ای. |
| بقره ۱۱۵ | وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ مَشْرُقَ وَ مَغْرَبَ از آن خداست پس به هر سو رو کنید آنجا روی [به] خداست آری خدا گشایشگر داناست . |
| رعد ۱۱ | لَهُ مَعْقَبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوهُ مَا بِأَنفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ بَرای او فرشتگانی است که پی در پی او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت سرش پاسداری می‌کنند در حقیقت خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند و چون خدا برای قومی آسیبی بخواهد هیچ برگشتنی برای آن نیست و غیر از او حمایتگری برای آنان نخواهد بود . |
| احزاب ۶۵ | خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَّا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا جَاودانه در آن می‌مانند نه یاری می‌یابند و نه یآوری . |
| انفال ۴۰ | وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاغْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ اكر روی برتافتند پس بدانید که خدا سرور شماست چه نیکو سرور و چه نیکو یآوری است. |

| | |
|---------------------|---|
| <p>بقره ۲۵۵</p> | <p>اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ</p> <p>خداست که معبودی جز او نیست زنده و برپادارنده است نه خوابی سبک او را فرو می‌گیرد و نه خوابی گران آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند آنچه در پیش روی آنان و آنچه در پشت سرشان است می‌داند و به چیزی از علم او جز به آنچه بخواهد احاطه نمی‌یابد کرسی او آسمانها و زمین را در بر گرفته و نگهداری آنها بر او دشوار نیست و اوست والای بزرگ.</p> |
| <p>آل عمران ۱۷۳</p> | <p>الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ</p> <p>همان کسانی که [برخی از] مردم به ایشان گفتند مردمان برای [جنگ با] شما گرد آمده‌اند پس از آن بترسید و [لی این سخن] بر ایمانشان افزود و گفتند خدا ما را بس است و نیکو حمایتگری است.</p> |
| <p>حجر ۲۹</p> | <p>فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَتَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ</p> <p>پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم پیش او به سجده درافتید .</p> |
| <p>بقره ۳۵</p> | <p>وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ</p> <p>و گفتیم ای آدم خود و همسرت در این باغ سکونت گیر [ید] و از هر کجای آن خواهید فراوان بخورید و [لی] به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود.</p> |
| <p>اعراف ۱۹</p> | <p>وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ</p> <p>و ای آدم تو با جفت خویش در آن باغ سکونت گیر و از هر جا که خواهید بخورید و [لی] به این درخت نزدیک مشوید که از ستمکاران خواهید شد .</p> |
| <p>بقره ۱۱۵</p> | <p>وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ</p> <p>مشرق و مغرب از آن خداست پس به هر سو رو کنید آنجا روی [به] خداست آری خدا گشایشگر داناست .</p> |
| <p>مومنون ۱۴</p> | <p>ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ</p> <p>آنگاه نطفه را به صورت علقه درآوردیم پس آن علقه را [به صورت] مضغه گردانیدیم و آنگاه مضغه را استخوانهایی ساختیم بعد استخوانها را با گوشتی پوشانیدیم آنگاه [حین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است .</p> |
| <p>زمر ۱۸</p> | <p>الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ</p> <p>به سخن گوش فرامی‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان .</p> |
| <p>انفال ۳</p> | <p>الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ</p> <p>همانان که نماز را به پا می‌دارند و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند .</p> |
| <p>بقره ۱۸</p> | <p>صَمٌّ بَكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ</p> <p>کردند لالند کورند بنابراین به راه نمی‌آیند.</p> |
| <p>نجم ۳۹</p> | <p>وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ</p> <p>و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست .</p> |

| | |
|----------|---|
| بقره ۳۴ | وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ وَ چون فرشتگان را فرمودیم برای آدم سجده کنید پس بجز ابلیس. |
| صاد ۷۶ | قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ كَفت من از او بهترم مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل آفریده‌ای. |
| انبیا ۳۰ | وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ وَ هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم . |
| بقره ۲۵۷ | اللَّهُ وَلىُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاءُ لَهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ خدایوند سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند آنان را از تاریکیها به سوی روشنایی به در می‌برد و [الی] کسانی که کفر ورزیده‌اند سرورانشان [همان عصیانگران] = طاغوتند که آنان را از روشنایی به سوی تاریکیها به در می‌برند آنان اهل آتشند که خود در آن جاودانند . |
| معارف ۱۹ | إِنَّ الْإِنسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا به راستی که انسان سخت آزمند [و بی‌تاب] خلق شده است. |
| اسرا ۱۱ | وَ يَذُوعُ الْإِنسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كَانَ الْإِنسَانُ عَجُولًا وَ انسان [همان گونه که] خیر را فرا می‌خواند [بیشامد] بد را می‌خواند و انسان همواره شتابزده است. |

| | | | |
|--------------------------|----------------------------|-----------------------------|----------------------------|
| ای نام تو بهترین سرآغاز | بی نام تو نامد کی کنم باز | چون نیست به جز تو دستگیرم | هست از کرم تو ناگزیرم |
| ای یاد تو مونس روانم | جز نام تو نیست بر زبانم | یک ذره ز کیمیای اخلاص | گر بر مس من زنی شوم خاص |
| ای کارگشای حرحه مستند | نام تو کلید حرحه بستند | آنجا که دبی ز لطف یک تاب | زرگر دو خاک و در شود آب |
| ای بیچ نخلی گشته ز ازل | بی حجت نام تو معل | من گر گمرم و گر سفلم | سپریه توست روی مالم |
| ای هست کن اساس هستی | کوته ز درت دراز دستی | از عطر تولفد آستینم | گر عودم و گر در منم اینم |
| ای خلد تو تبارک الله | فیض تو همیشه بارک الله | پیش تو نه دین نه طاعت آرم | افلاص تسی شاعت آرم |
| ای هفت عروس نه عاری | بر در که توبه پرده داری | تا غرق شد سفینه در آب | رحمت کن و دستگیر و دریاب |
| ای هست نه بر طریق چونی | دانای برونی و درونی | بر دار مرا که او فاقدم | وز مرکب جهل خود پیادم |
| ای حرحه ریمه واریمه | در کن یکلون تو آفریده | هم توبه عنایت الهی | آنجا قدم رسان که خواهی |
| ای واهب عقل و باعث جان | با حکم تو هست و نیست یکمان | از ظلمت خود را بنیم ده | بانور خود آشنایم ده |
| ای محرم عالم تحیر | عالم ز تو هم تسی و هم پر | تا چند مرا ز بیم و امید | پروانه دبی به ماه و خورشید |
| ای توبه صفت خویش موصوف | ای نمی تو منکر امر معروف | تا کی به نیاز حر نوالم | بر شاه و شان کنی حوالم |
| ای امر تو رانها مطلق | وز امر تو کائنات مشتق | از خوان تو بانیم ترچیت | وز حضرت تو کرمی تر کیت |
| ای مقصد هست بلند ان | مقصود دل نیاز مندان | از خرمن خویش ده زکاتم | منویس به این و آن براتم |
| ای سر سره کش بلند میان | در باز کن درون نشینان | تا فرزه چون خرابی | آباد شود به خاک و آبی |
| ای بروق تو درس ایام | ز آغاز رسیده تا به انجام | حانگی ده از آستان خویشم | دالی که دخل بردنیشم |
| صاحب تویی آن در خلاصند | سلطان تویی آن در که آمدند | روزی که مرا ز من ستانی | ضایع کن از من آنچه مانی |
| راه توبه نور لایزالی | از شرک و شریک مردوخالی | و آندم که مرا به من دبی باز | یک سیه ز لطف بر من انداز |
| در صحن تو کلام از حد پیش | عاجز شده عقل علت اندیش | آن سیه نه که چراغ دور است | آن سیه که آن چراغ نور است |
| ترتیب جهان چنانکه بایست | کردی به منابتی که بایست | تا با تو چو سیه نور کردم | چون نور ز سیه دور کردم |
| بر ابلق صبح و ادهم شام | حکم تو ز داین طویل بام | با حر که نفس بر آرم اینجا | روزیش فرو گذارم اینجا |
| گر هفت کره به چرخ دادی | هفتاد کره بدو گشادی | در دای همه ز عهد خایست | الاد تو که لایزایست |
| خاکستری از خاک سودی | صد آینه ز ابدان زودودی | هر عهد که هست در حیات | عهد از پس مرکب بی ثبات |
| بر هر دورتی که حرف راندی | نقش همه در دو حرف خواندی | چون عهد تو هست جاودانی | یسی که به مرکب وزندگانی |

| | | | |
|------------------------------|-----------------------------|----------------------------|---------------------------|
| بی‌کوه کنی زکاف و نونی | کردی تو سپهری ستونی | چندانکه قرار عهدیام | از عهد تو روی برنجام |
| حر جا که خزینه سگرفت | قلش به کلید این دو حرفت | بی‌یاد تو ام نفس نیاید | بی‌یاد تو یاد کس نیاید |
| حرفی به غلط را نگردی | یک نکته در خطا نگردی | اول که نیافریده بودم | وین تعصیب مانده بودم |
| در عالم عالم آفریدن | به زین توان رقم کشیدن | کیسخت اگر از زیم کردی | باز از زیم ادیم کردی |
| حردم نه به حق دسترنجی | بخشی به من خراب کنجی | بر صورت من ز روی، هستی | آرایش آفرین توستی |
| کنج تو به بدل کم نیاید | وز کنج کس این کرم نیاید | و اکنون که نشانه گاه خودم | تا باز عدم شود وجودم |
| از قسمت بندگی و شاهی | دولت تو دهبی بهره خواهی | حر جا که نشاندیم نشتم | و آنجا که بریم زبردتم |
| از آتش ظلم و دود مظلوم | احوال همه تراست معلوم | کر دیده ریست من در این راه | که بر سر سخت و که بن چاه |
| هم قصه ناموده دانی | هم نامه نا نوشته خوانی | کر سپروم و کر جوانم | ره مختلف است و من بهانم |
| عقل آبله پای و کوی تار یک | و آنگاه رهی چو موی بار یک | از حال به حال اگر بگردم | هم برق اولین نور دم |
| توفیق تو که زنده نیاید | این عهده به عقل کی کشاید | بی‌جا حتم آفریدی اول | آخر نگذاریم معطل |
| عقل از د تو بصر فروزد | کر پای درون نهد بسوزد | کر مرگ رسد چرا حرامم | کان راه بخت می شناسم |
| ای عقل مرا کفایت از تو | جستن زمین و هدایت از تو | این مرگ نه، باغ و بوستانست | کوره سرای دوستانست |
| من بدول و راه سینا کست | چون راهماتونی چه با کست | تا چند کنم ز مرگ فریاد | چون مرگ از دست مرگ من باد |
| عاجز شدم از گرانی بار | طاقت نه چگونه باشد این کار | کر بنگرم آن چنان که ریاست | این مرگ نه مرگ نقل جایست |
| می‌گو شتم و در تتم توان نیست | کارم تو، هست باک از آن نیست | از خورد گهی به خواب گاهی | وز خواب گهی به بزم شاهی |
| کر لطف کنی و کر کنی تفر | پیش تو یکی است نوش یا زهر | خوابی که به بزم تست راهش | کردن نگشتم ز خواب گاهش |
| شک نیست در ایله من اسیرم | کر لطف زیم ز قهر میرم | چون شوق تو، هست خانه خیرم | خوش خیم و شانمانه خیرم |
| یا شربت لطف و ایه شتم | یا قهر کن به قهر خویشتم | کر بنده نظامی از سردرد | در نظم و عا دلیری کرد |
| کر قهر سزای ماست آخر | هم لطف برای ماست آخر | از بحر تو یمنم ابر خیزش | کر قطره برون دهم میزش |
| تا در نقسم عیاشی، هست | قراک تو کی گذارم از دست | کر صد لغت از زبان کشاید | در حر لنتی ترا ساید |
| و آن دم که نفس به آخر آید | هم خطبه نام تو سراید | هم در توبه صد خزار شور | دار در رقم خزار تقصیر |
| و آن محطه که مرگ را بچشم | هم نام تو در خطه چشم | وردم نزد چو تنگ حالان | دانی که لغت زبان لالان |
| چون کرد شود وجودم پستم | حر جا که روم تو را پرستم | کر تن جشی سرشته تست | در خط حقنی بنشته تست |

| | | | |
|-------------------------|-------------------------|--------------------------|-------------------------|
| در عصمت این چنین حصاری | شیطان رحیم کیست باری | گر هر چه بشته ای بشونی | شویم دهن از زیاده گوئی |
| چون هر توام جایل آمو | سرنگی دیو کی کند سود | در بازه داورم نشانی | ای داور داوران تو دانی |
| احرام گرفته ام به کویت | لیک زنان به جویت | زان پیش کابل فرار سد تنگ | و ایام عنان ساند از چنگ |
| احرام شکن بی است زندهار | ز احرام سنگنم گمدهار | ره بازده از ره جو لم | بر روضه تربت رسولم |
| من بیس و رخنه نمانی | من ای کس بیسکان تو دانی | نظامی کنجوی | |

| | | | |
|-----------------------------------|--------------------------------------|------------------------------------|---------------------------------------|
| کی شعر ترا انگیزد که حزین باشد | یک نکته از این معنی کفیم و همین باشد | جام می و خون دل حر یک به کسی دادند | در دایره می قسمت اوضاع چنین باشد |
| از لعل تو گریه بزم انگشتری زنهار | صد ملک سلیمانم در زیر نگین باشد | در کار کلاب و گل، حکم ازلی این بود | کان شاد بازاری وین پرده نشین باشد |
| غناک نباید بود از طمن خود ای دل | شاید که چو دامن خیر تو در این باشد | آن نیست که حافظ رازندی بشد از خاطر | کاین سابقه می پیشین تار و ز پسین باشد |
| هر کو نکند نمی زین گلک خیال انگیز | نقشش به حرام از خود صورتگر چنین باشد | حافظ | |

| | | | |
|------------------------------------|-----------------------------------|--------------------------|------------------------------------|
| فریاد که از عمر جهان حرفی رفت | دیدیم کزین جمع پراننده کسی رفت | ای دل توبه ادراک معانرس | در نکته سی زیر کان دانانری |
| شادی مکن از زادن و شیون مکن از مرگ | زین گونه بی آمد و زین گونه بی رفت | اینجاست لعل بهشتی می ساز | کانجا که بهشت است رسی یانری - خیام |
| انتهاج | | | |

| | | | |
|-------------------------------|--|--------------------------------|---------------------------------------|
| اسرار ازل راز تو دانی نه من | وین سر معانه تو خوانی نه من | کویند کسان بهشت با حور خوشست | من می گویم که آب انگور خوش است |
| هست از پس پرده گفتگوی من و تو | چون پرده بر افند نه توانی و نه من - خیام | این تقدیر بگردست از آن زید بار | کاوازد دل شنیدن از دور خوش است - خیام |

| | | | |
|-----------------------------------|--|--------------------------------------|--------------------------------------|
| عمر چون بسر آید چه بغداد و چه بلخ | پیمان چو پر شود چه شیرین و چه تلخ | این چه حرفیست که در عالم بالاست بهشت | هر کجا وقت خوش افتاد هانجا است بهشت |
| خوش باش که بعد از من و تو ماه بسی | از سلخ به غمه آید از غره به سلخ - خیام | دو رخ از تیرگی بخت درون تو بود | گر درون تیره نباشد همه دنیا است بهشت |
| صائب تبریزی | | | |

| | | | |
|----------------------------------|------------------------------------|---------------------------|------------------------------|
| از جمله رنجان این راه دراز | باز آمده ای گو که به ما گوید راز | برادر هر دو عالم سید توست | بهشت و دوزخ از سپریا توست |
| من بر سر این دور راه از روی نیاز | تا یچ نگذاری که نمی آئی باز - خیام | تویی از روی ذات سید شاه | شه از روی صفات سید تو - عطار |

| | | | |
|---|---|---|---|
| دیده تن داناتن مین بود مردونی که خیال اندیش شد | دیده جان جان بر فن مین بود چون دلیل آری خیالش میش شد | حرف گفت صوت را بر هم زخم ای خدا جان را تو بنای آن مقام | تا که بی این حرف با صوت دم زخم که آن در آن میرود کلام - مولانا |
|---|---|---|---|

| | |
|--|--|
| بیاتاکل بر افشایم و می در ساغر اندازیم فلک راستف بشکافیم و طرحی نود اندازیم اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد من وساقی بهم سازیم و بنیادش بر اندازیم شراب ارغوانی را کلاب اندر قح ریزیم نیم عطر کردان را کسود محمد اندازیم چو در دست رودی خوش بزن مطرب سرودی خوش که دست افشان غزل خوانیم و پاکوبان سر اندازیم | صبا خاک وجود ما بدان عالی جناب انداز بود کان شاه خبان را نظر بر مطر اندازیم یکی از عقل می لافد یکی طلالت می بافد بیا کاین داوری دار به پیش داور اندازیم بهشت صدن اگر خواهی بیابا به میخاند که از پای نخت روزی به حوض کوثر اندازیم سندانی و خوش خوانی نمی و رزند شیرازی حافظ که تا خود را به ملکی دیگر اندازیم |
|--|--|

| | | | |
|--|--|--|---|
| خیز تا از در میخاند کشادی طلبیم زاد راه حرم وصل نذاریم مگر اشک آلوده ما که چه روانست ولی لذت داغ غمت بر دل ما باد حرام نقطه حال تو بر لوح بصر تو ان زد | به ره دوست تشنیم و مرادی طلبیم به کدانی زرد میکده زادی طلبیم به رسالت سوی او پاک نهادی طلبیم اگر از جو غم عشق تو دادی طلبیم مگر از مردک دیده مدادی طلبیم | شوه ای از لب شیرین تو دل خواست بجان تا بود نسو عطری دل سودا زده را چون غمت را توان یافت مگر در دل شاد بر در مدرسه تا چند نشینی حافظ | به سگر خنده بست گفت مرادی طلبیم از خط خالیه سالی تو سوادی طلبیم ما به امید غمت خاطر شادی طلبیم خیز تا از در میخاند کشادی طلبیم |
|--|--|--|---|

| | | | |
|---|---|--|---|
| خلوت دل نیست جای صحبت اضداد صحبت حکام ظلمت شب یلداست برد ارباب بی مروت دنیا ترک کدانی مکن که گنج بیانی | دیو چو بیرون رود فرشته در آید نور ز خورشید جوی بو که بر آید چند نشینی که خواجه کی بر آید از نظر مرحروی که در گذر آید | صالح و طالح متاع خویش نمودند بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر غفلت حافظ در این سرا چه عجب نیست | تا که قبول افتد که در نظر آید باغ شود سبز و شاخ گل سیر آید هر که به میخاند رفت بی خبر آید |
|---|---|--|---|

| | | | |
|---|--|--|--|
| دلم ریمده لولی و شی ست شور انگیز فدای پیرین چاک ما مرویان باد خیال خال تو با خود به خاک خواهیم برد فرشته عشق ندانند که چیست ایساقی | دوغ و صده و قتال وضع و رنگ آمیز خزار جامه تقوی و خرقة بر بنیر که تا ز خال تو حاکم شود صمیر آمیز بنخواه جام و گلآبی به خاک آدم ریز | پیاله بر کفتم بند تا محرکه حشر فقیر و حسنه به درگاهت آدم رحمی بیا که باغ میخاند دوش با من گفت میان عاشق و معشوق بیچ حایل نیست | به می زدل سیرم هول روز رستاخیز که جز ولای تو ام نیست بیچ دست آویز که در مقام رضا باش و زهنا گریز تو خود حجاب خودی حافظ ازین بر خیز - حافظ |
|---|--|--|--|

دل می رود ز دستم صاحبان خدا را
کشتی نشکستیم ای باد شرط بر خیز
ده روز مهر کردون افزان است و افون
در حلقه گل و دل خوش خواندوش بلبل
ای صاحب کرامت سگزان سلامت
آسایش دو کیتی تفسیر این دو حرف است
در کوی نیکبانی مارا گذر ندادند

دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا
باشد که بازینم دیدار آشکارا
نیکبایی به جای یاران فرست شمار یارا
بخت الصبح هبوا یا ایها الکفار
روزی تقدی کن درویش بینوارا
بادستان مروت بادشمان مدارا
گر خود نمی پسندی تفسیر کن هضارا

آن تلخ خوش که صوفی ام انباشت خواند
هنگام تنگ دستی در میش کوش و متی
سرکش مشکو که چون شمع از غیرت بسوزد
آئینه سکندر جام می است بنگر
خوبان پارسی کوی بخشندگان عمرند
حافظ به خود پوشید این خرده می آلود

اشمی لنا و اعلی من قبله العذارا
کاین کیسای هستی قارون کندگدارا
دلبر که در کف او موم است سنگ خارا
تا بر تو عرضده دارد احوال ملک دارا
ساقی بده بشارت رندان پارسارا
ای شخ پناک دامن معذور دار مارا

حافظ

سحر گاهان که نغمه شبانه
نهادم عقل راره توشه از می
نخاری فرو شوم عشو ای داد
ز ساقی گمان ابروشیدم
بندی زان میان طری کمر وار

گر فغم باده با چنگ و چخانه
ز شهر هستی اش کردم روانه
که ایمن گشتم از مکر زمانه
که ای تیر سلامت را نشاند
اگر خود را بینی در میان

برو این دام بر مرغی دگر نه
که بند طرف وصل از حسن شای
ذیم و مطرب و ساقی همه اوست
بده کشتی می تا خوش برانیم
وجود ما معانی است حافظ

که عقار بلند است آشیانه
که با خود عشق بازو جاودانه
خیال آب و گل دره بهانه
از این دریای ناپید اکرانه
که تخمیتش فزون است و فزانه - حافظ

ای دل مباش یکدم خالی ز عشق و متی
گر جان به تن بینی مشول کار او شو
با ضحک و ناتوانی همچون نسیم خوش باش
در مذهب طریقت حامی نشان کفرست

دا نگد برو که رستی از نیتی و متی
هر قبله ای که بینی بهتر ز خود پستی
بیاری اندرین ره بهتر زن درستی
آری طریق دولت چالاکیست و چستی

تا فضل و عقل بینی بی معرفت نشینی
در آستان جانان از آسمان میندیش
خارا چه جان بگاید گل حذر آن بخواب
صوفی پیاله پیا حافظ قرار به پر بنیز

یک نکته است بگویم خود را بسین که رستی
کز اوج سربلندی افقی به خاک پستی
سهلست تلخی می در جنب ذوق متی
ای کوزه آستینان تا کی دراز دستی - حافظ

تاضی از گوشه میخانه دوش
لطف الهی بکند کار خویش
این خرد خام به میخانه بر
کر چه وصالش نبه کوشش دهند
لطف خدا بیشتر از جرم ماست

گفت یی تشنگ کن می بنوش
مژده رحمت برساند سروش
تای لعل آوردش خون به جوش
هر قدر ای دل که توانی بکوش
نکته سربسته چه دانی خموش

کوش من و حلقه کیسوی یار
رندی حافظه کنایست صعب
داوردین شاه شجاع آن که کرد
ای ملک العرش مرادش بده

روی من و خاک در می فروش
با کرم پادشه عیب پوش
روح قدس حلقه امرش به کوش
وا ز خطر چشم بدش دار کوش

زخم آن روز که این مثل ویران بروم راحت جان طلبم و از پی جانان بروم
 که چه دانم که به جانی نبرد راه غریب من به بوی سرآن زلف پریشان بروم
 دلم از وحشت زندان سکنه بگرفت رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم
 چون صبا بتان یار و دل بی طاقت به هواداری آن سرو خزان بروم
 در ره او چو قلم که به سرم باید رفت بادل زخم کش و دیده گریان بروم

تذکر دم که از این غم به در آیم روزی
 به هواداری او ذره صفت رقص کنان
 تا زین را غم احوال کران باران نیست
 و هر چو حافظ ز بیابان نبرم ره بیرون
 تا در میگردم شادان و غزل خوان بروم
 تا لب چشمه خورشید درخشان بروم
 پارسیان مددی تا خوش و آسان بروم
 بهره گو که آصف دوران بروم

حافظ

به سر جام جم آنکه نظر توانی کرد
 که خاک میکده کل بصر توانی کرد
 بهاش بی می و مطرب که زیر طاق سپر
 بدین ترانه غم از دل بدر توانی کرد
 کل مراد تو آنکه نقاب بکشاید
 که خدش چو نسیم سحر توانی کرد
 کدایی در میخانه طرفه اکسیری است
 که این گل بکنی خاک زر توانی کرد
 به غم مرحله عشق پیش نه قدمی
 که سودا کنی ار این سفر توانی کرد
 توکز سرای طبیعت نمی روی بیرون
 کجا به کوی طریقت گذر توانی کرد

حال یار ندارد نقاب و پرده ولی
 بیا که چاره ذوق حضور و نظم امور
 ولی تو تائب مشوق و جام می خواهی
 دلا ز نور هدایت که آنگهی یابی
 که این نصیحت شایسته بشنوی حافظ
خبر ره نشان تا نظر توانی کرد
 به فیض بخشی اهل نظر توانی کرد
 طمع مدار که کار گذر توانی کرد
 چو شمع خنده ز زمان ترک سحر توانی کرد
 به شاعران حقیقت گذر توانی کرد

حافظ

باتنی از گوشه میخانه دوش
 گفت بیخند که می بوش
 لطف الهی بکند کار خویش
 مرده رحمت برساند سر دوش
این خرد خام به میخانه بر
که چه وصالش نه به کوشش دهند
 لطف خدا بیشتر از جرم ماست
 نکته سربسته چه دانی نموش
تای لعل آوردش خون بوش
هر قدر ای دل که توانی بکوش

کوش من و حلقه کیسوی یار
 رندی حافظ نه کنایست صعب
 داور دین شاه شجاع آنکه کرد
 ای ملک العرش مرادش بده
 روی من و خاک در می فروش
 با کرم پادشاه عیب پوش
 روح قدس حلقه امرش به کوش
 و ز خطر چشم بدش دار کوش

حافظ

باز آبی ساقا که بخواه خدمتم
 مشتاق بندگی و دعا کوی دولتم
 ز آنجا که فیض جام سعادت فروغ تست
 بیرون شدی نای زطلات حیرتم
هر چند غرق بحر کناهم ز صد بهت
تا آشنای عشق شدم ز اهل رحتم
 عیسم مکن به رندی و بدنامی ای حکیم
 کاین بود سر نوشت ز دیوان قسمتم
 می خور که عاشقی نه به کسب است و اعتبار
 این موبت رسید ز میراث ظرتم

من که وطن سفر نکندیم به عمر خویش
 دیار و کوه دره من خسته و ضعیف
 دورم به صورت از دولت سرای تو
 حافظ به پیش چشمم تو خواهد سپرد جان
 در عشق دیدن تو بخواه غم ختم
 ای خضر پی نخته مدد کن به بهم
 لیکن به جان و دل ز متیمان خضرتم
 در این خیالم ارباب عمر مملتم

حافظ

ساقیده جامی، زان شراب روحانی
 بهر امتحان ای دوست، گر طلب کنی جان را
 تاومی بیایم زین جاب جهانی
 بی وفا کنار من، می کنده کار من
 خنده های زیر لب، عشوهای پنهانی
 ما از دوست غیر از دوست، مقصدی نمی خواهیم
 حور و بخت ای زاهد، بر تو باد ارزانی
 ز ستم و عادت زندیست، از رسوم بگذشتن
 آستین این ژنده، می کند گریانی

زاهدی به میخانه، سرخ روزی دیدم
 گفتش مبارک باد بر تو این مسلانی
 زلف و کاکل او را چون بیاد می آرم
 می نمم پریشانی بر سر پریشانی
 خانه دل ما را از گرم، عمارت کن
 پیش از آن که این خانه رو نهد به ویرانی
 مایه گلیمان را جز بلا نمی ساید
 بردل بهائی نه حر بلا که توانی
شخ بهائی

از آسان عشق به دیار رسیده است
 بر خیز تا طلوع خورشید سرزند
 در ساحت منظم پروردگار مهر
انسان دیگری که به فروار رسیده است
 صبح سپید آه چه زیبا رسیده است
 گل واژه های سبز گون فارسیده است

از انزوا به وسعت مهتاب می رسیم
 کونی به خاک نخته میسار رسیده است
 اینجا جایش گل و معراج و زندگیت
 لب تشنه ای به منزل دیار رسیده است
 باید انیس تا خود مهتاب پر زیم
 اشب به معنی عشق به فروار رسیده است
انیس حاجی پور

روزها فکر من این است و هر شب سخم
 که چرا غافل از احوال دل خویشتم
 ای خوش آن روز که پرواز کنم تا بر دوست
 به هوای سرکوشش پر و بالی بزغم
 از کجا آمده ام آمدنم هر چه بود
 به کجای روم آخر نمانی و طغم

مانده ام سخت عجب که چه سبب ساخت مرا
 یا چه بوده است مرادوی از این ساختنم
 نه به خود آمدم این جا که به خود باز روم
 آن که آورد مرا باز برود و طغم
مرغ باغ گلگوتم نیم از عالم خاک
چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم - مولانا

این همه کفیم لیک اندر هیچ
 بی عنایات حق و خاصان حق
 ای خدا ای فضل تو حاجت روا
 این قدر ارشاد تو بخشیده ای
 قطره دانش که بشیدی ز پیش
 قطره علمت اندر جان من
 بی عنایات خدا بیچشم هیچ
 گر ملک باشد یا استش ورق
 با تو یاد هیچ کس نبود روا
 تا بدین بس عیب ما پوشیده ای
 متصل گردان به دریای خویش
 وارانش از هوا و خاک تن

پیش از آن کین حکما خفش کنند
 که چه چون نقش کند تو قادی
 قطره ای کورده هوشدیا که به سخت
 کرد آید در عدم یا صدم
 صد خزاران ضد ضدرامی کشد
 پیش از آن کین با ده نقش کنند
 کش ازیشان و آسانی و آخری
 از خزینة قدرت تو کی گریخت
 چون بخوانش او کند از سر قدم
 باز شان حکم تو بیرون می کشد
از عدم ماسوی هستی حر زمان
هست یارب کاروان در کاروان - مولانا

چو غلام آفتابم هم از آفتاب گویم
 چو رسول آفتابم به طریق ترجانی
 به قدم چو آفتابم به خرابه با تا بم
 به سردخت مانم که ز اصل دور گشتم
من اگر چه سبب شیم زدخت بس بلندم من اگر خراب و مستم سخن صواب گویم
 چو دم زحاک کوشش بکشیده است بوش
 بکشاق از رخ که رخ تو است فرخ
 تو روا بسین که با تو ز پس تقاب گویم

مولانا

چو دلت چو سنگ باشد پر از آتشم چو آهن
 ز جبین زعفرانی که و فر لاله گویم
 چو ز آفتاب زادم به خدا که کی قبادم
 حسود پر سد دل من ز سگر ترس
 بر راضی چکونه ز بنی قمانه لافم
 چو رباب از او بنالد چو کمانچه رود راقم
 به زبان خموش کردم که دل کباب دارم
 تو چو لطف شیشه گیری قح و شراب گویم
 به دو چشم ناودانی صفت صاب گویم
 نه به شب طلوع سازم نه ز ماه تاب گویم
 به بنحایت اندر آیم غم اضطراب گویم
 بر خار جی چکونه غم بو تراب گویم
 چو خلیب خلبه خواند من از آن خطاب گویم
 دل تو بسوزد از من ز دل کباب گویم

بشوزانی چون حکایت می کند
 کز نیتان تا مرا بسیده اند
 سینه خواهم شره شره از فراق
 هر کسی که دور ماند از اصل خویش
 من به حره جمعیتی نالان شدم
هر کسی از غن خود شنیدار من
 سر من از ناله من دور نیست
 تن ز جان و جان زن مستور نیست
 آتشت این بانگ نامی نیست باد
از جدا ایها حکایت می کند
 در نصیرم مردوزن نالیده اند
 تا بگویم شرح درد اشتیاق
 باز جوید روزگار و صل خویش
 بخت بد حالان و خوش حالان شدم
از دون من نخبست اسرار من
 یک چشم و گوش را آن نور نیست
 یک کس را دید جان دستور نیست
 هر که این آتش ندارد نیست باد

آتش عشقت کا زرنی قناد
 نی حریت حرکه از یاری برید
 بهجونی زحری و تریانی که دید
 نی حدیث راه پر خون می کند
 محرم این هوش جز بیوش نیست
 در غم ما روز با بجا شد
 روزها گرفت کور و بانک نیست
 حرکه جز مای ز آتش سیر شد
 در نیند حال پخته تیغ خام
 جوش عشقت کا زرنی قناد
 پرده هایش پرده های مادید
 بهجونی دمساز و مشائی که دید
 قصه های عشق مجنون می کند
 مرزبان را مشتری جز گوش نیست
 روزها بسوز با همراه شد
 تو بان ای آنکه چون تو پاک نیست
 حرکه بی روزیست روزش دیر شد
 پس سخن کوتاه باید و السلام - مولانا

عشق چون دسینام بیدار شد
این دگر من نیتم من نیتم
 ای لبانم بوسه گاه بوسه ات
 از طلب پاتابه سرایا شد
حیف از آن عمری که با من زیتم
 خیره چشمانم به راه بوسه ات

ای تشج های لذت در تم
 آه میخواهم که بشانم ز غم
 آه می خواهم که بر خیزم ز جایی
 ای خطوط پیکرت سپر منم
 شادیم یک دم بالاید به غم
 همچو ابری اشک ریزم های های - فروغ فرخزاد

| | | | |
|--------------------------------|-----------------------------|---------------------------------|---|
| علم تقلیدی و بال جان ماست | عاریه ست و مانشته کلان ماست | هر که بتاید ترا دشنام ده | سود و سرمایه به مخلص وام ده |
| زین خرد جا بل، ہی باید شدن | دست در دیوانگی باید زدن | ایمنی بگذار و جای خوف باش | بگذر از ناموس و رسوا باش و فاش |
| هر چه بینی سود خود زان می کزیز | زهر نوش و آب حیوان را بریز | آز مودم عقل دور اندیش را | عدا زین دیوانه سازم خویش را - مولانا |

چون دلت با من نباشد، همیشگی سود نیست که چه با من می نشینی چون چینی سود نیست
 چون دلانت بسته باشد در جگر آتش بود در میان خود آبی آب بینی سود نیست
 چونک در تن جان نباشد صورتش را ذوق نیست چون نباشد نان و نعمت صحن و سینی سود نیست - مولانا

کرمین از سنگ و ضمیر پر شود تا آسمان چون نباشد آدمی را راه بینی سود نیست
تا ز آتش می کزیزی ترش و خامی چون نمیر که هزاران یار و دلبر می کزینی سود نیست

| | | | |
|--------------------------------------|--|-----------------------------|-----------------------------------|
| باد و خاک و آب و آتش بنده اند | با من و تو مرده، با حق زنده اند | این سبب را محرم آمد عطما | و آن سبب را هست محرم انیا |
| پیش حق آتش همیشه در قیام | پنج عاشق روز و شب چنان مدام | این سبب چه بود بازی کور سن | اندرین چه این رسن آمد به فن |
| سنگ بر آهن زنی بیرون جهد | هم به امر حق قدم بیرون هند | کردش چرخه رسن را علقست | چرخ کردان را ندیدن و غنست |
| آهن و سنگ تم بر هم مزن | کین دو میزایند، همچون مردوزن | این رسنهای سپهباد جهان | هان و هان زین چرخ سر کردان مدان |
| سنگ و آهن خود سبب آمد و یک | توبه بالاتر نگر ای مرد نیک | تانای صغرو سر کردان چو چرخ | تانو زنی تو ز بی منزلی چو مرغ |
| کین سبب را آن سبب آورد پیش | بی سبب کی شد سبب هرگز ز خویش | باد آتش میشود از امر حق | هر دو سرست آمدند از امر حق |
| و آن سپهبا کانیار را بر سرت | آن سپهبا زین سپهبا تراست | آب علم و آتش خشم ای پسر | هم ز حق بینی چو بکشیابی بصر |
| این سبب را آن سبب حاصل کند | باز گاهی بی برو عاقل کند | گر نبودی واقف از حق جان باد | فرق کی کردی میان قوم عاد - مولانا |

به نام بی نام او

خلاصه دوره ۴

۶۰ صفحه

فهرست خلاصه دوره ۴

| شماره صفحه | عنوان مطلب |
|------------|---|
| ۱۶۷ | تعریف انرژی نوع دوم |
| ۱۶۸ | تعریف حریم خود شیفتگی |
| ۱۶۹ | چگونه می توان انسان متعالی را از انسان معمولی تشخیص داد |
| ۱۶۹ | تعریف بلوغ عرفانی - بیان ارتباط بلوغ عرفانی با بی نیازی از انرژی نوع دوم |
| ۱۷۰ | عدم قناعت انسان (مراتب ثروت طلبی - قدرت طلبی - ستایش طلبی) |
| ۱۷۰ | مدیریت بحران |
| ۱۷۲ | جنود شیطان - جنود الله |
| ۱۷۳ | ادامه بحث مدیریت بحران |
| ۱۷۳ | نقش دشارژ در تولید بیماری؛ آیا دشارژ در تولید بیماری تأثیر دارد |
| ۱۷۴ | بیماریهای مرتبط با دشارژ |
| ۱۷۴ | سؤال : آیا می شود دشارژ نشد |
| ۱۷۴ | سؤال : احساس وجدان بیدار برای شخص من بوجود می آید ، مع الوصف بعضی وقتها ندیده می گیرمش چرا؟ |
| ۱۷۵ | تجربه شیرینی جدا شدن کالبد ذهنی از بدن |
| ۱۷۵ | سؤال : در خصوص نکیر و منکر که سؤال می فرمایند |
| ۱۷۷ | ارتباط کنترل دشارژ خارجی (تست و پذیرش قطعی) |
| ۱۷۷ | موارد کاربرد حلقه کنترل دشارژ خارجی |
| ۱۷۸ | بحث بهشت نقد |
| ۱۷۸ | سؤال : اگر سرشار از حقیقت بشویم چی می شود ، با سرشار از حقیقت شدن به کجا می رسد آدم . |
| ۱۷۹ | شبکه منفی و کنترل ذهن |
| ۱۷۹ | اسکن دوره |
| ۱۷۹ | مدیریت بحران و احساس غمخواری |
| ۱۷۹ | بیماری منشاء زمینی |
| ۱۷۹ | تظاهر به دشارژ |
| ۱۷۹ | در پاسخ به سؤال : در خصوص اینکه گاهی اوقات انکار تأثیر ارتباطها برداشته می شود |
| ۱۸۰ | توضیح جهان تک قطبی و دو قطبی و تغییرات تضاد در چرخه جهان دو قطبی |
| ۱۸۱ | در پاسخ به سؤال : در خصوص اینکه اگر جواب الاست بریکم را منفی بدهیم چه می شود؟ |
| ۱۸۱ | خلقت عام ، خاص و خلقت انسان در میانه |
| ۱۸۲ | پاسخ یک ادعا ؛ شنیده ایم که افرادی گفته اند که با اولیاءالله ، ائمه اطهار ، پیامبران در ارتباط هستند |
| ۱۸۲ | تعریف فاتحه |
| ۱۸۲ | سؤال ؛ آیا خلقت انسان بدینگونه طراحی شده است که در نهایت عده ای به جهنم و عده ای به بهشت بروند |
| ۱۸۳ | تعریف کافر |

فهرست خلاصه دوره ۴

| شماره صفحه | عنوان مطلب |
|------------|--|
| ۱۸۳ | تعریف آدم و شجره |
| ۱۸۴ | تشعشع مثبت یک (توضیح بستن های انسانی) |
| ۱۸۵ | بحث استخاره و شفاعت |
| ۱۸۵ | برزخ |
| ۱۸۶ | سؤال : چطور پس کالبد ذهنی می رود و بر می گردد ، شما می گوئید که آنطرف می رود دیگه بر نمی گردد |
| ۱۸۶ | چرا کالبد ذهنی به پیام روح توجه نمی کند ؟ |
| ۱۸۶ | یوم المجادله - معاد جسمانی |
| ۱۸۷ | در پاسخ به سؤال : در خصوص معاد جسمانی |
| ۱۸۸ | صحابتهای یکی از حاضرین ؛ در خصوص مجادله |
| ۱۸۸ | جهان های موازی - فلسفه وجود جهان های موازی |
| ۱۸۸ | در پاسخ به سؤال : در خصوص جهان های موازی |
| ۱۸۸ | کنترل تشعشع منفی ۱ |
| ۱۸۹ | در پاسخ به سؤال : در خصوص ماندگاری اثر کنترل تشعشع منفی |
| ۱۸۹ | طریقه ورود طلسم |
| ۱۹۰ | تشعشع مثبت ۲ |
| ۱۹۰ | در پاسخ به سؤال : در خصوص اینکه می گویند تا ۴۰ روز روح مُرده هست |
| ۱۹۱ | مفهوم توکل |
| ۱۹۱ | مکانیزم جهنم |
| ۱۹۴ | سؤال : اینکه می فرمائید سمبلیک بوده چی هست |
| ۱۹۵ | چرا قبض روح |
| ۱۹۵ | در پاسخ به سؤال : در خصوص اثر نکردن ارتباط کنترل تشعشع منفی |
| ۱۹۵ | کنترل تشعشع منفی ۲ |
| ۱۹۶ | در پاسخ به سؤال : در خصوص چشم زخم مادر به بچه خودش |
| ۱۹۷ | کنترل تشعشع منفی ۳ |
| ۱۹۷ | درک انالحق |
| ۱۹۷ | جنگ تشعشعاتی |
| ۱۹۸ | توضیح در مورد نفرین |
| ۱۹۹ | سؤال : وقتیکه ما دعا می کنیم یا نفرین می کنیم ، این هم دیکتاتوری محسوب می شود پس چطور این مؤثر واقع می شود |
| ۱۹۹ | تعریف زکات |
| ۲۰۰ | تعریف انفاق |

فهرست خلاصه دوره ۴

| شماره صفحه | عنوان مطلب |
|------------|---|
| ۲۰۰ | تعریف خمس |
| ۲۰۰ | تعریف صدقه |
| ۲۰۰ | تعریف نذر |
| ۲۰۰ | کنترل تشعشع منفی ۴ |
| ۲۰۰ | بیان نتایج رواج نفرین در جامعه |
| ۲۰۰ | اشک - عشق - معشوق |
| ۲۰۱ | مخدر آسمانی |
| ۲۰۲ | در پاسخ به سؤال : در خصوص آمدن آگاهی در خلسه |
| ۲۰۲ | در پاسخ به سؤال : در خصوص عاملی که سیستم کالبدی ما را بهم می‌ریزد |
| ۲۰۲ | رمز خاک و آتش |
| ۲۰۵ | در پاسخ به سؤال : در خصوص کنترل تشعشع منفی یک |
| ۲۰۵ | در پاسخ به سؤال : در خصوص اینکه اگر افرادی بخواهند فردی حرکت کنند و به این اتصالها بصورت فردی برسند |
| ۲۰۶ | در پاسخ به سؤال : در خصوص آدم و حوا |
| ۲۰۶ | توضیحاتی بیشتر در مورد کنترل تشعشع منفی ها |
| ۲۰۷ | توضیحاتی در مورد طلسم و موکل |
| ۲۰۸ | نگهداری و حمل چیزهایی با عنوان دعا |
| ۲۰۸ | تناسخ |
| ۲۱۰ | صحبتهای بعد از برقراری ارتباط تزکیه تشعشعاتی |
| ۲۱۰ | سؤال : یعنی آدم عارف که می‌خواهد به سمت کمال برود چرا باید تزکیه تشعشعاتی داشته باشد . |
| ۲۱۱ | در پاسخ به سؤال : در خصوص ملائک |
| ۲۱۱ | روزی زمینی روزی آسمانی |
| ۲۱۱ | مجادله |
| ۲۱۲ | دانستن و کمال مزد اشتیاق |
| ۲۱۳ | فطرت و نهاد |
| ۲۱۴ | سؤال : مکانیزم آمدن ما از زندگی قبلی به این زندگی چگونه است ؟ |
| ۲۱۴ | جبر معلوم و جبر مجهول |
| ۲۱۵ | سؤال : مرد بودن و زن بودن کالبد ذهنی در لامکانی مشخص است یا نیست ؟ |
| ۲۱۵ | در پاسخ به سؤال : در خصوص اینکه چرا کالبد ذهنی دوباره نوزادی را انتخاب نمی‌کند و متولد نمی‌شود |
| ۲۱۵ | در پاسخ به سؤال : در خصوص اینکه آبه داریم که ما هر شب شما را می‌میرانیم و به نزد خود می‌بریم |
| ۲۱۵ | در پاسخ به سؤال : در لامکان همدیگر را می‌شناسند پدر، مادر و.... |

فهرست خلاصه دوره ۴

| شماره صفحه | عنوان مطلب |
|------------|---|
| ۲۱۵ | در پاسخ به سؤال : در خصوص اینکه فرمودید که تشعشع منفی در ما باید به صفر برسد |
| ۲۱۶ | سؤال : مسیر کمال در آن جهان با جبر و اختیار همراه است یا نه ؟ |
| ۲۱۷ | اولین انرژی که آدم شناخته انرژی نوع دوم بوده |
| ۲۱۷ | رویت ها |
| ۲۱۸ | سؤال : اگر کالبد ذهنی مادری را تسخیر کرده باشد آیا می تواند به بچه انتقال یابد |
| ۲۱۸ | سؤال : فرمودید که این انتخاب جنین بر اثر آگاهی و اطلاعاتی است انتخاب بر اثر اطلاعات و آگاهی کی ، کی انتخاب می کند . |
| ۲۱۸ | سؤال : آیا دریافت آگاهی پایانی ندارد ؟ |
| ۲۱۸ | سؤال : آیا می توانیم بگوئیم اطلاعات هر مقطعی نحوه شروع مقطع بعدی را مشخص می کند |
| ۲۱۹ | سؤال : این است بر بکم چقدر اهمیت دارد که بار اول بله بگوئیم یا بار دوم ویا.... چون بالاخره ما این بله را می دهیم |
| ۲۱۹ | توضیحاتی در خصوص برقراری ارتباط تزکیه تشعشعی |
| ۲۱۹ | سؤال : خداوند می فرماید که سر پرست کسانی هست که ایمان آوردند و خارج می شوند از ظلمات بسوی نور |
| ۲۲۰ | ارتباط قطع اتصال از شبکه منفی |
| ۲۲۰ | توضیح در خصوص عرفان کمال و عرفان قدرت |
| ۲۲۱ | در پاسخ به سؤال : در خصوص قطع ارتباط از شبکه منفی |
| ۲۲۱ | در پاسخ به سؤال : در خصوص طی الارض |
| ۲۲۱ | در پاسخ به سؤال : در خصوص رمز اعداد |
| ۲۲۲ | در پاسخ به سؤال : در خصوص فرق تشعشع دفاعی با قطع اتصال از شبکه منفی |
| ۲۲۲ | بحث آیینیه |
| ۲۲۲ | سؤال : بخش مثبت آیینیه چیه ؟ |
| ۲۲۲ | توضیح اینکه اول تزکیه است یا کمال یا برعکس (در پاسخ به سؤال ذیل) |
| ۲۲۳ | در پاسخ به سؤال : در خصوص تزکیه و کمال |
| ۲۲۳ | سؤال : یک کالبد ذهنی که در زوال بوده آمده این مرکب را انتخاب کرده ، می تواند بسمت کمال برود یا این که امکانش نیست ؟ |
| ۲۲۴ | سما؛ گاو صندوق ۷ آسمان |
| ۲۲۴ | در پاسخ به سؤال : در خصوص اینکه اصلاً چرا خلق شدیم |

کنترل دشارژ خارجی

تعریف انرژی نوع دوم (بررسی نیاز انسان به محبت ، توجه ، تعریف و تمجید و ستایش و اشاره به منشأ، نیاز) ؛
بزرگترین نقطه ضعف انسان موضوع دشارژ هست و همانطور که خواهیم دید یک بحث دیگر این است که انسان مثل یک گدا است، یعنی در واقع انسان گداست، گدای محبت، توجه، تعریف، تمجید و ستایش، مجموعه اینها ایجاد نوعی انرژی می کند که ربطی به انرژی نوع اول که ناشی از مصرف غذا هست ندارد ، تازه در ما می تواند تا حد زیادی جبران انرژی نوع اول را داشته باشد، پس این ماجرا در ما ایجاد انرژی نوع دوم می کند و معکوسش می تواند انرژی ما را ببلعد، یعنی کافی است که یک اتفاقی رخ بدهد یکی به اصطلاح حال ما را بگیرد، این حال گیری عکس این است، یعنی مثلاً کافی است به یک کسی بگوئیم که این چه لباسی است، این چه قیافه ای هست، چرا قیافهات اینجوری شده و در آن صورت می توانیم انرژی آن را ببلعیم و او در واقع دشارژ می شود .

- دشارژ بزرگترین نقطه ضعف انسان است .
- در مورد انسان حریمی را تعریف می کنیم و به یک تعریف ویژه ای از آن می رسیم .

انسان = گدا ← • محبت ، توجه ، تعریف و تمجید ، ستایش و ← انرژی نوع دوم

انرژی نوع اول : یا بنزین سلولی که از طریق مصرف غذا به آن می رسیم.

انرژی نوع دوم : انرژی که قابل رد گیری فیزیکی نیست که از طریق محبت ، توجه ، تعریف و تمجید ، ستایش و ... بدست می آوریم .

مثال ۱: ما در پایان روز خسته از کار می خواهیم برویم منزل ، تلفن به صدا در می آید و به ما خبری می دهند، این خبر خوشحال کننده است و ما را آنچنان شاد می کند که با قبل از تلفن قابل قیاس نیست و اساساً دیگر احساس خستگی نمی کنیم .

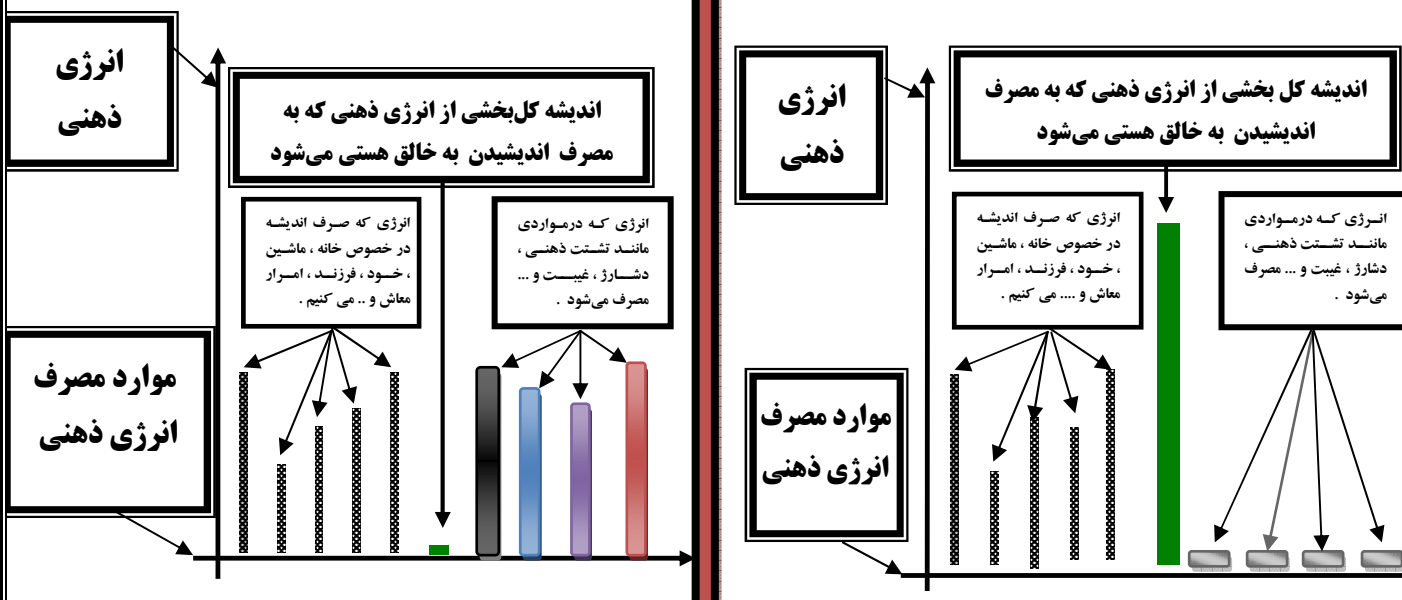
مثال ۲: به شخصی می گوئیم بشین و پاشو برای دقایقی انجام دهد در نهایت آنقدر خسته می شود که دیگر نمی تواند از جای برخیزد ولی اگر در همین موقع خانه به لرزه در آید و بگویند که بیرون بروید زلزله است همین شخص که نمی توانست از جای برخیزد با سرعت از جای برمی خیزد و به بیرون می رود .

مثال ۳: برعکس مثال فوق نیز ممکن است اتفاق بیافتد یعنی ما صبح سر حال، با نشاط و پر انرژی از منزل به بیرون می رویم با شخصی مواجه می شویم که به ما می گوید شما امروز چرا اینجوری شده ای، قیافهات، لباس، موهایت و به یکباره دشارژ در ما رخ می دهد و بشدت احساس خستگی ، بی حالی و ... می کنیم

تعریف حریم خود شیفتگی؛ هرکسی یک حریمی دارد که این حریم خود شیفتگی اوست، آنچیزی که متعلق به من باشد در این حریم خود شیفتگی من جای می گیرد، محل من، ماشین من، لباس من، بچه من و... هر چیزی که در این بحث تعلق بگیرد و هر چیزی که بیاید نقض توجه، ستایش، محبت، تعریف، تمجید و... بکند، یکی از مسائلی که در موضوع عرفان ما دنبال می کنیم و می گوئیم ضد ضربه شدن یعنی کسی هم نمی تواند به حریم شما نزدیک بشود کسی نمی تواند کاری برای شما انجام بدهد، کسی نتواند موجود غیر ارگانیک را به جان شما بیاندازد، نتواند برای شما تشعشع منفی خاصی کار کند، نتواند شما را قفل کند. (در پاسخ به سؤال ضمن بحث؛ در خصوص اینکه آیا انرژی او بسمت ما می آید؛ نه بسمت ما نمی آید ولی از او بلعیده می شود، خوب در این رابطه ما یک حریمی را برای هرکسی می توانیم تعریف بکنیم که نزدیک شدن به این حریم می تواند نقل و انتقال انرژی نوع دوم را به همراه داشته باشد، این حریم برای هرکسی یک حریم مشخصی است و کمتر، بیشتر ولی وجود دارد و ملموس هست و همه ما درکش کردیم، انرژی نوع دوم اساس جنگ روانی است، قبل از اینکه هر جنگی رخ بدهد، جنگ کلاسیکی رخ بدهد، متخصصین جنگ روانی می آیند روی موضوع که چگونه می توانند روحیه طرف مقابل را درهم بشکنند کار می کنند، آنها اینطوری نگاه می کنند ولی ما می دانیم که در این مسأله جنگ روانی با انرژی نوع دوم است، (شکل ۱ مدیریت صحیح مصرف انرژی ذهنی - شکل ۲ مدیریت ناصحیح مصرف انرژی ذهنی).

مدیریت ناصحیح صرف انرژی ذهنی (۲)

مدیریت صحیح صرف انرژی ذهنی (۱)

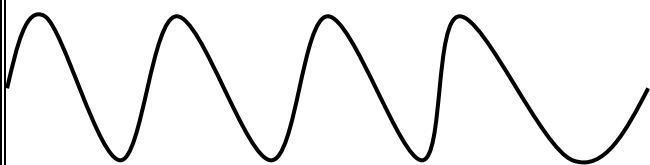


ادامه بحث حریم خود شیفتگی؛ هرکسی برای خود حریم خود شیفتگی اختصاصی دارد (خانه من، ماشین من، شهر من، تحصیلات من، کارخانه من و....) اگر با حریم خود شیفتگی اشخاص بازی کنیم بهم می ریزد، هرچه حریم خود

شیفتگی اشخاص وسیعتر باشد بیشتر می توان آنها را به بازی گرفت و بهم ریخت ، انسان معمولی را به راحتی می توان تحت تأثیر قرارداد و وادار به واکنش منفی نمود ولی انسان متعالی اگر چنین شود حتماً اشکالی در او می باشد.

چگونه می توان انسان متعالی را از انسان معمولی تشخیص داد؛ اگر از انسانی، تشویق، تشکر، تقدیر، تعریف و تمجید و ... که به انسانهای معمولی انرژی نوع دوم می بخشد نشود و او ناراحت بشود معلوم است که او انسان متعالی نیست، تشویق خوب است ولی محتاج تشویق بودن بداست، محبت خوب است ولی محتاج محبت کردن بداست، تعریف خوب است ولی محتاج تعریف کردن بداست، تمجید خوب است ولی محتاج تمجید کردن بداست، ستایش خوب است ولی محتاج ستایش کردن بداست، دریک جامعه عقب افتاده انرژی نوع دوم از طریق خودنمایی، ستایش، تعریف و تمجید و... تأمین می گردد، انسان متعالی حریم خود شیفتگی ندارد و دشارژ خارجی دچار او نمی شود، اگر بشنویم کسی بگوید من رنجیدم پس معلوم می شود که او حریم خود شیفتگی دارد و ضربه پذیر است.

انسان به برق مستقیم نیاز دارد ولی با توان شخصی نمی تواند به این منظور برسد (بعنوان مثال بخواهیم و بگوییم که از فردا نمی خواهیم ناراحت بشویم اینکار با توان فردی شدنی نیست) لذا از هوشمندی باید بهره بجوییم و برق متناوب را به برق مستقیم تبدیل کنیم تا جریان دائم شارژ داشته باشیم، جریان برق متناوب سبب خستگی انسان می شود (مثال گاهی انسان با وجود اینکه استراحت می کند ولی احساس می کند که خسته است زیرا خستگی او از شارژ و دشارژ متناوب است) .



جریان برق متناوب که در هر ثانیه ۵۰ بار شارژ و دشارژ می شود



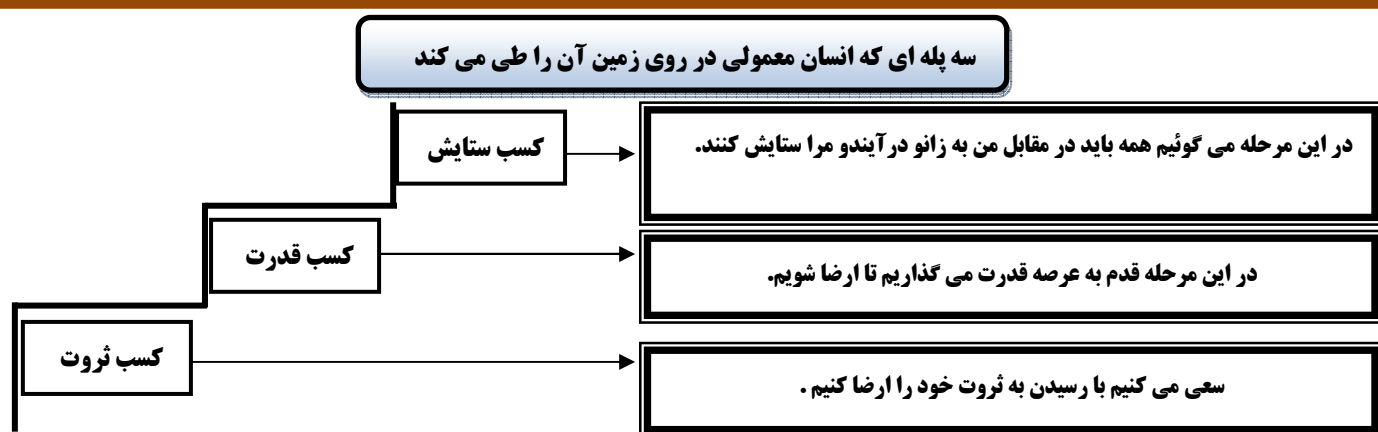
جریان برق مستقیم که دشارژ ندارد و از حالت قبلی متعالی تر است

تعریف بلوغ عرفانی (تبدیل انسان معمولی به انسان متعالی) - **بیان ارتباط بلوغ عرفانی با بی نیازی از انرژی نوع دوم؛** در چارچوب تعالی شما می توانید انسانی را متصور بشوید که می خواهد در کمال و تعالی حرکت بکند و چنین صدمه و لطمه پذیری را دارد آیا می توانید تصورش را بکنید، نه، هر چقدر متعالی بشود، هر چقدر برود بالا اگر قرار باشد با یک حال گیری از اون بالا ساقطش کنیم یعنی هر چی بدست آورده بی فایده هست، یکی از تعریفهای عرفان هنر ضد ضربه شدن است، عرفان بحث کیفیت را می خواهد مورد بررسی قرار بدهد، چرا ضد ضربه ، برای اینکه این کشتی در اقیانوس از امواج سهمگینی که پیش می آید و با آن اصابت می کند تکه پاره نشود ، بتواند دوام بیاورد که به مقصد برسد، بنابراین یک انسان معمولی را اگر بخواهند بیاندازند در این اقیانوس و بگویند که می خواهد به تعالی برسد ، نمی رسد، حالا که تصمیم به خود شناسی گرفتیم و تصمیم گرفتیم حرکتی بکنیم بسمت تعالی و یک ارتباطاتی برقرار بکنیم در این جهت لازم است که جلوی نقاط ضعف و جلوی آن بخشهایی که صدمه پذیریش می تواند ما را متوقف بکند واردش بشویم که یکی از ضروری ترینش شاید بحث کنترل دشارژ است ، در مورد انسانهای معمولی ما یک

خستگی داریم که در واقع خستگی شارژ و دشارژ است، این شارژ و دشارژ و این نوسانها آنها را خسته کرده ، نه یکسره دشارژ هستند و نه یکسره شارژ هستند.

عدم قناعت انسان (مراتب ثروت طلبی - قدرت طلبی - ستایش طلبی)

انسان در وهله اول دنبال ثروت است، بعد این گسترش پیدا می کند یعنی با یک لقمه نان خشک شروع می شود به یک سقف بالای سر و بعد به چیزهای دیگر می کشد بعد بمحض اینکه احساس کرد از این بابت ارضا شده قدرت می خواهد، دیگه ثروت ارضایش نمی کند و بعد وقتی قدرت بدست آورد و ارضا شد یک جایی رسید دید ارضا شده دنبال کسب ستایش است ، مورد پرستش قرار گرفتن ، این سه تا پله تاریخ را می سازد و شما در تاریخ می بینید که وقتی قدرت فرد در یک کشوری به حد اعلای خودش رسید می گوید همه دنیا باید در مقابل من به زانو در بیایند ، لذا در آثار باستانی ممکن است با این مسأله زیاد بر بخوریم که همیشه یکی آن بالا نشسته و یک جایی چند پله پائین تر یک عده ای ایستاده اند و پشت سر آنها عده زیادی به زانو در آمده اند ، میل به مورد ستایش و پرستش قرار گرفتن، عطف به، رجعت به گذشته است، رجعت به زمانی است که ما اولین فاز را طی کردیم ، در اولین فاز عاشق خودمان بودیم، عشق به خودمان را شناختیم و یک میل هم ما را به سمت جلو می برد که کار روح است که احساس گم کردن چیزی را به ما می دهد و در مقابلش آن چیزی که ما را به عقب بر می گرداند میل به مورد ستایش و تعریف و تمجید قرار گرفتن هست که مانع رشد ما می شود ، افراد معمولی نیازشان به انرژی نوع دوم بسیار زیاد است و در افراد متعالی این میزان به سمت صفر میل می کند.



مدیریت بحران

اگر قرار باشد ما کنترل دشارژ داشته باشیم و دشارژ را کنترل کنیم خوب یکسری روابط به چه صورتی در می آید ما خیلی از مسائل مان را با دشارژ شدن نشان می دهیم، مثلاً می رویم یک مجلس ترحیمی، می رویم تشیع جنازه و اینجور جاها وقتی که وارد می شویم، باید قیافه ما حالت دشارژ داشته باشد، ظاهراً بنظر می آید بدون این مسأله امورمان

نگذرد، خوب بحث مدیریت دشارژ، مدیریت بحران به ما نشان می‌دهد که در واقع رفع رجوع بحرانها ارتباطی به دشارژ شدن ما ندارد و ما در یک بد آموزی قرار گرفتیم و تعلیم و تربیت ما در واقع در یک فضائی صورت گرفته که صرفاً بد آموزی بر آن حاکم بوده ، در تمام وضعیتها اگر بیائیم یکی یکی مثال بزنیم و دنبال بکنیم متوجه می‌شویم که قضایائی را که ما با دشارژ شدن بخواهیم برایش پاسخ پیدا بکنیم هرگز پاسخ ندارد و در جاهائی هم مسأله دشارژ شدن حتی قابلیت ابتکار عمل را از ما می‌گیرد، مثلاً در یک مسابقه، در ورزشهای رزمی اگر حریف دشارژ بشود امکان باختش بیشتر می‌شود، خوب فرضاً در همان موردی که رفتیم در یک مجلس ترحیم حالا ما رفتیم آنجا به حالت دشارژ، یعنی به ما آموختند که باید به حالت دشارژ بروید، ما رفتیم تسلیت بگوئیم یعنی او را ارتقاء بدهیم، اگر خودمان در سطح او تنزل پیدا بکنیم در واقع کمکی به او نشده ، مدیریت بحران مخالف احساسی عمل کردن است و احساسی عمل نمی‌کند، در واقع ما در جو بد آموزی بزرگ شدیم و پدران ما مجبور شدند تظاهر کنند و ما هم مجبور هستیم تظاهر کنیم، بچه‌های ما هم همچنین، ما اگر یک جاهائی اینچنینی عمل می‌کنیم باز بخاطر این است که یک مسائل بنیادی در جهان بینی ما با یک علامت سؤال روبرو هست، مثل همان که در ترم قبل مورد بررسی قرار دادیم قانون تولد و مرگ، چون در جهان بینی ما مرگ به شیوه خاصی معنا شده، طبیعتاً ما با پیش آمدن و روبرو شدن با چنین واقعه‌ای مسلماً باید از ابزار دشارژ استفاده بکنیم در مدیریت بحران یک بخشش جهان بینی است ، یک بخشش منطق خاص خودش است، یک جهان بینی قوی می‌تواند یک فرد را قدرتمندتر نگاهش دارد، اصلاً بدون هیچ استلالی معلوم می‌شود که یک جهان بینی قدرتمند ، یک مادری را که فرزندش را از دست داده خیلی بهتر می‌تواند نگاهش دارد تا آن مادری که جهان بینی ندارد و فرزندش را از دست داده است، حالا می‌توانیم نگاه بکنیم به گونه‌ای که در جهان بینی ما اصلاً مرگ مفهومی نداشته باشد ، می‌تواند هم یکی از تلخترین چیزهائی باشد که حتی فکرش هم تعادل ما را بهم می‌زند، عدم وجود یک جهان بینی قدرتمند یکی از دلایل و علت‌های بیماری هست، بنابراین در بحث مدیریت بحران می‌توانیم پاسخ سؤالات افرادی را بدهیم که می‌گویند آخه مگر می‌شود که انسان یک بُعد وجودیش که دشارژ هست از آن استفاده نکند.

ادامه مدیریت بحران؛ اگر ببینیم شخصی آتش گرفته است و کمک می‌خواهد افراد واکنشهای مختلفی نشان می‌دهند، عده‌ای که از این حادثه ناراحت شده‌اند حتی تا مدت‌ها ناراحتی این حادثه در ذهن آنها بجا مانده و بعضاً افرادی تعادل روحی و روانی خود را ممکن است از دست بدهند، اما اگر در جمع فوق الذکر شخصی باشد که تخصص در آتش نشانی داشته باشد، رفتار آن شخص بادیگران در برخورد با این حادثه کاملاً متفاوت و متمایز خواهد بود، با خونسردی اقدام لازم در کمک رسانی را انجام می‌دهد و در کوتاهترین زمان بهترین کمک را انجام داده و بعد هم به دنبال کار و زندگی خود می‌رود و این موضوع در روح و روان او تأثیر منفی نمی‌گذارد و دشارژ در او صورت نمی‌گیرد، همین مثال در مورد یک جراح نیز مصداق دارد، در مثال فوق مأمور آتش نشانی چون آموزش دیده و متخصص شده است به یک مدیریت بحران رسیده است، زندگی انسانها نیز همانند اقیانوس با امواج ریز و درشت توأم است ، افرادی قادر هستند که بر امواج سوار شده و آن را مدیریت کنند و ادامه زندگی دهند .

بازیهای احساسی ← در مثال فوق افراد معمولی بدلیل عدم کار آزمودگی در مواجهه با حوادث بازی احساسی از خود بروز می دهند.

مدیریت بحران ← در مثال فوق فرد آتش نشان بدلیل کار آزمودگی در مواجهه با حوادث ، بازی احساسی از خود بروز نمی دهد بلکه یاد گرفته است که چگونه بحران را مدیریت کند.

• بازیهای احساسی ← تولید انواع بیماری

مشاغلی هستند که افراد از اول تا پایان ساعت کار مکرر از فاز مثبت به فاز منفی می روند که اینکار بسیار انرژی بر و خسته کننده است ، بسیاری از افراد در کارشان از اعصاب خود خرج می کنند، در مدیریت بحران، کار و خواسته ما جدا از احساسات ما انجام می گیرد و بازی احساسی نخواهیم داشت .

قانون صلیب

جنود شیطان - جنود الله ؛



در واقع بحث دشارژ یکی از مهمترین حربه ها در دست شیطان است، اَلَا اِنَّ اَوْلِيَاءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می شوند - یونس ۶۲. نه ترس و نه حزن چون همه عوامل منفی از این دو تا پیش می آید، چرافقط به این دو تا اشاره کرده، ترس که می آید نگرانی می آید، اضطراب می آید، دلشوره می آید و... حزن که آمد پشت سرش..... می آید همه چیز را می بینید که از این دو تا ناشی می شود برای همین اشاره دارد ، فقط هم همین دو تا را اسم می برد ، غم می آید، حزن می آید دشارژ می آید، پشت سرش افسردگی می آید، افسردگی که آمد امکان ندارد کسی به خدا نزدیک شده باشد و یا نزدیک بشود بعد این دو تا در او جایگاهی داشته باشند، حالا ممکن است که کسی بگوید که در دنیای عرفان صحبت از غم شده، ممکن است این صحبت پیش بیاید ولی غمی که در دنیای عرفان به آن اشاره می شود این غمی نیست که ما در واقع راجع به آن می خواهیم صحبت بکنیم، آن غم دوری از یار است، غم دوری از اصل خویش است ، غم فراغ از یار است، **بشوزنی چون حکایت میکند وز جدائی؛** **حکایت میکند - مولانا** حافظ می گوید **چون غمت را توان یافت بجز در دل شاد ما**، امید غمت خاطر شاد می طلبم - **حافظ**، من غم دوری از تو را دارم ولی می دانم تو پایت را نمی گذاری جانی که غم وجود دارد ، به این خاطر من خاطر شاد می طلبم که تو بتوانی پایت را بگذاری ، به این علت است که من خاطر شاد می طلبم ، **مغرول نیست جای صحبت اضداد و پوچ بیرون رود فرشته آید - حافظ** نمی تواند هم غم باشد هم این باشد، اگر هم غم باشد با وجود او خورند ندارد و نمی آید ، افسردگی حربه شیطان است ، محال ممکن است کسی به خدا فکر کند، دنبال خدا برود بعد افسرده بشود، اگر به افسردگی رسیدیم یک جای دیگر کارمان

اشکال داشته و از یک جایی که خودمان خبر نداریم زیر علم شیطان بودیم و گرنه **أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ** آگاه باش که با یاد خدا دلها آرامش می یابد - رعد، غم خوردن دو باره می آید در مدیریت بحران خوب من الآن برای شما غم می خورم، برای شما ناراحت می شوم ، چه باری از دوش شما برداشته می شود، مدیریت بحران می گوید چه کار عملی می توانی بکنی، چه باری از روی دوش ایشان می توانی برداری، اینها عاداتهای ذهنی ما هست که دوست داریم اگر من دارم می سوزم همه بسوزند، من یک غمی دارم، دارم می سوزم، این هم بر می گردد به خود شیفتگی ما، دوست دارم حالا که من غم دارم همه بیایند بگویند آقا ما هم داریم می سوزیم برای تو و وقتی دیدیم همه دارند می سوزند یک مقداری ما ارضا می شویم، چرا من باید اجازه بدهم یکی دیگر برای من بسوزد، چرا من باید اجازه بدهم حال یکی دیگر هم بد بشود، خوب یک مشکلی برای من پیش آمده دیگه چرا باید بگذارم کس دیگر هم بدنش ، وجودش مسموم بشود و بیاید درگیر مشکلات من بشود، بدون اینکه بتواند برای من کاری انجام بدهد، **الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** - همان] کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد می گویند ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم - بقره ۱۵۶ ، **شادی کن از زاون شین کن از مرک زین کوز، بی آدزین کوز، بی زنت** - **استراحت** این هم قانون است، این هم یک اصل بزرگ است، آنچه که اصابت کرد، آنچه که پیش آمد بدانیم که در مسیر الیه راجعون است چه خوبش بدانیم که در این مسیر هست و به هیچکدامش بند نکنیم.

ادامه بحث مدیریت بحران؛ اگر ما از نظر جهان بینی اشکال داشته باشیم همش می گوئیم آخر چطوری می شود که یک اتفاقی افتاده باشد ولی ما دشارژ نشویم یعنی بعضی از دوستان احساس گناه می کنند، یعنی اتفاقهای بدی می افتد آنها دشارژ نمی شوند بعد می آیند پیش ما و می گویند ما احساس گناه می کنیم رفتیم مثلاً مجلس ترحیم و ناراحت نبودیم ، احساس می کنیم که مثل اینکه به صاحب عزا خیانت شده باشد ببینید دو بخش است یک بخش دشارژ درونی داریم، یک بخش دشارژ بیرونی داریم که در این دوره دشارژ بیرونی را و در دوره بعد دشارژ درونی را مورد بررسی قرار می دهیم ، چون اینها اصلاً مکانیزمشان کاملاً با هم فرق می کند.

نقش دشارژ در تولید بیماری؛ یکی از دلایل بیماری ما در بحث این نوسان هست که بدیهی است و طبیعی است و عامل دشارژ بطور کلی یکی از مواردی است که می تواند عامل بیماری باشد، یعنی در موقع دشارژ سیستم دفاعی بدن اُفت می کند، زمانیکه ما دشارژ هستیم غیر از این که حضور در فاز منفی خودش عاملی است که مغز ما سم ایجاد بکند و روان ما تشعشعات منفی تولید بکند، خود نوسانات و ماجرای دشارژ باعث پائین آمدن قابلیت سیستم دفاعی بدن می شود و بدنبال دشارژ شدن ممکن است بیماری رُخ بدهد، معمولاً در بدن ما یک میکروارگانیزمهایی همراهش هستند درحالت معمولی قابلیت نفوذ و خرابکاری ندارند ، آنجا منتظرند که ببینند چه فرصت مناسبی پیش می آید بمحض اینکه خبر ناگوار می آید حالت دشارژ اتفاق می افتد و سیستم دفاعی بدن اُفت پیدا می کند تازه این میکرو ارگانیزمها از موقعیت اُفت سیستم دفاعی بدن استفاده یا سوء استفاده می کنند و خودشان را به جاهای که می خواهند می رسانند و بلافاصله بدن ما هم آلام می دهد ، یکی از علتهای بیماری الآن با این توضیحات می تواند عامل دشارژ

باشد حالا یکی یکی داریم بررسی می‌کنیم و در آخر می‌بینیم که اصلاً خداوند در مسأله بیماری ما نقشی ندارد و قانون است و مسائل زمینی است که خدا و هوشمندی و قانون و بیماری از قوانین در واقع دارد به ما می‌رسد و این قوانین همین مسائلی هست که داریم بررسی می‌کنیم و داریم به آنها می‌پردازیم تا با شناخت این قوانین از خودمان شناخت پیدا بکنیم و بتوانیم جلوی ضرر و زیانها را بگیریم.

آیا دشارژ در تولید بیماری تأثیر دارد؟

جواب مثبت است، اغلب سرطان خون بزرگسالان را که بررسی کنیم می‌بینیم که بعد از شوک ناشی از دشارژ ایجاد شده است بیماران زیادی وجود دارند که با شوک ناشی از دشارژ به بیماریهای مختلفی دچار شده‌اند، اختلال در شعور سلولی (تغییر در شرح وظیفه سلول) غالباً عامل انواع سرطانها می‌باشد شعور سلولی را مدیریت بدن و سلول مدیریت می‌کند و عواملی که این اختلال را در شعور سلولی ایجاد می‌کنند متعدد هستند .

مدیریت بدن و سلول از دشارژ (از اینکه انرژی در موارد غیر ضروری مصرف می‌شود) در نهایت با کمبود انرژی مواجه شده و دستور اشتباهی صادر می‌کند و با تغییر نرم افزار در ادامه منجر به بروز بیماری می‌شود. مثال؛ کلیه کسی که سنگ ساز شده است برنامه نرم افزاری آن تغییر یافته است، اگر سنگ را هم خارج کنند مجدداً سنگ می‌سازد.

مدیریت بدن و سلول
مدیریت انرژی ذهنی
بخش نرم افزاری

هرگاه بین اجزای شعوری جزء و کل و مدیریت بدن و سلول ارتباط برقرار شود مدیریت بدن و سلول قادر به اصلاح نرم افزارهای معیوب می‌باشد.

بیماریهای مرتبط با دشارژ؛ افرادی بمحض دشارژ شدن نوع خاصی از بیماری در آنها ظاهر می‌شود مانند (سردرد ، درد در اعضاء مختلف بدن ، میگرن ، حملات آسمی ، فشارخون و).



سؤال: آیا می‌شود دشارژ نشد؟

جواب: بله، اینکار با بهره مندی از حلقه‌های رحمانیت الهی شدنی است، عامل بخشی از دشارژ خود شیفتگی است عامل بخشی دیگر از دشارژ برخورد با حوادث است که سبب خروج از فاز مثبت و ورود به فاز منفی می‌شود. هر دو عامل فوق الذکر را می‌توان کنترل کرد.

سؤال: من می‌خواهم بگویم که یک چنین چیزهایی در طولانی مدت این احساس وجدان بیدار برای شخص من بوجود می‌آید، خیلی هم واضح است مع الوصف بعضی وقتها ندیده می‌گیرمش این چیه .

جواب؛ بحث سنسورهای این قضیه معمولاً در این چارچوبی که ما می‌رویم جلو ممکن است هر آن برای یک کسی درپچه‌ای را باز کنند تا بتواند اونجوری نگاه کند دقیق نگاه بکند و بحث تشعشع مال حلال و حرام را چرا قدیم بدترین فحش این بوده که بگویند حرام لقمه و تأثیرش روی موجود غیرارگانیک همان چیزی که الان داریم با هم صحبت می‌کنیم و چگونه این لقمه حرام موجودات غیر ارگانیک را می‌کشند می‌آورند، خوب اینها را ممکن است

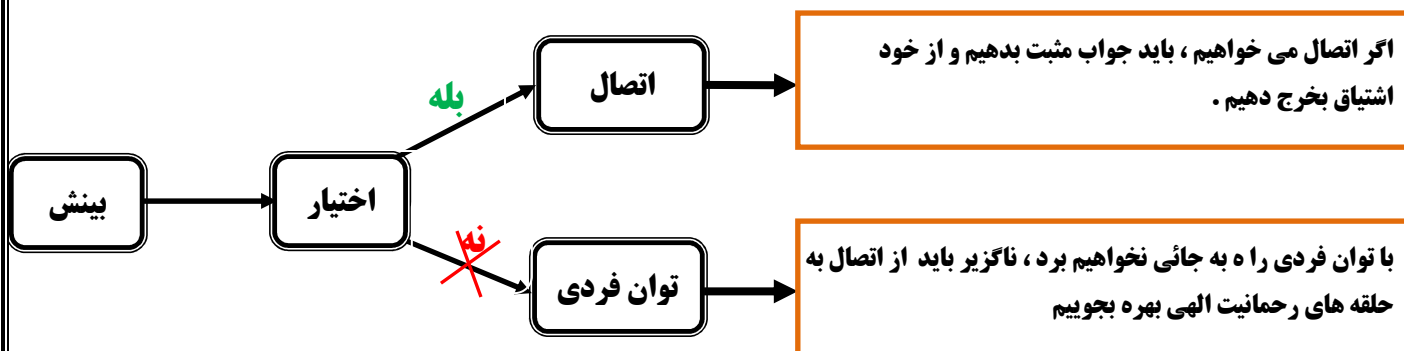
کاملاً پرده را بزنند کنار و ما اصل ماجرا را ببینیم بعد دو باره پرده را می بندند، اصولاً واجد دیدن شدن خودش یک استحقاقی می خواهد هرکسی نشانش نمی دهند به یک کسی می گویند این بابا را ولش کن این اصلاً ختم الله علی قلوبهم، بنابراین در این مسیر که می رویم واجد شرایط شدن است، پرده کنار زدن را عمدتاً داریم، حالا پرده را کنار زدند و دوباره بستند چه استفاده ای می خواهیم از آن بکنیم دوباره ما هستیم و اختیارمان هست .

تجربه شیرینی جدا شدن کالبد ذهنی از بدن؛ تجربه مرگ، تجربه جدائی کالبد ذهنی از جسم یکی از شیرین ترین تجارب است، پس در واقع شاه کلیدهای در جهان بینی وجود دارد، آن شاه کلیدها باید حل و فصل بشود و با حل و فصل شدن آن کلیات یک دفعه می بینیم که ترس از این، ترس از آن همه اینها به یک مطلب بر می گشت ، همه اینها بر می گردد به ترس از مرگ و مرگ هم یک بحث مهمی در جهان بینی است و با حل شدن این همه آنها حل و فصل می شود ، در دوره ۷ یک تجربه ای هست که بتوانیم ما را جدا بکنند جدا شدن و برگشتن، جدا شدن بسیار لذت بخش است یعنی یکی از شیرین ترین تجارب است حالا لااقل خود من یکی از شیرین ترین تجربه ام بحث همین جدا شدن بود ولی وقتی که بر می گردد یکی از تلخترین تجارب است یعنی وقتی بر می گردد می خواهی وارد جسم بشوی و جسم را تکان بدهی دوباره بکار بگیری یکی از عظیم ترین فشارها را باید تحمل کنی و بسیار زجر آور است.

در مورد نکیر و منکر که سؤال می فرمایند؛ اینها سمبلیک است و سمبلیک ما در معرض مسائلی هستیم ، آنجا دوباره همین دو تا نیرو هست روی کالبد ذهنی که یکی می خواهد بکشد بالا و یکی می خواهد بکشد پائین و در واقع دوباره ما در معرض یک دوگانگی هستیم حالا در این سالها در قرون متمادی برای اینکه این مفاهیم برسانند بایک چیزهای سمبلیکی مانند فشار قبر و این حرفها شروع شده، کشش ذهنی انسان در هزار سال پیش، در عهد عتیق چقدر بوده ، یک عده ای بودند تیز هوش بودند همین عرفا تیز هوش بودند و مسائل را گرفتند ولی عده زیادی کشش ذهنی نداشتند در سطح خیلی عام بودند، اینها هم گفتند نکیر و منکر تمام شده دیگه و پائین و بالا برایشان قابل فهم نبوده، لذا باز با زبانهای کلی و سمبلیک ختم ماجرا را دارند و درست هم بوده و درست هم هست، منتها هر کسی به قدر فهم خود کند ادراک، پس فشار قبر می تواند برای عده زیادی نباشد، یعنی وابستگی به جسم نداشته باشند وقتی می گوئیم جهان بینی، جهان بینی می خواهد بیاید به ما بگوید که وابستگی چیه، پس دیگه نمی آئیم بگوئیم فشار قبر وابستگی را اگر تعریف کردیم، حافظ یک کلمه می گوید غلام هست آنم که زیر چرخ بود زمرچرنگ تعلق نبرد آزاد است - حافظ .

ارتباط کنترل دشارژ خارجی (تست و پذیرش قطعی)

راجع به طرز کار این قضیه هم یک مرحله غیر اتوماتیک ، غیر خود کار را سپری می کنیم یعنی دستی است و خودمان تصمیم می گیریم، یک مرحله ای را پیش رو داریم که اتوماتیک و خود کار هست که خودش عمل کند، گفتیم که بینش اختیار بعد می آید توان فردی یا اتصال.



خوب ما الان متوجه شدیم که اگر دشارژ بشویم در معرض بیماری قرار می گیریم دشارژ بشویم از تعالی باز می مانیم و این حرفها این می شود یک بینش جزء جهان بینی یعنی این بینش را می دهیم به اختیار، بحث اختیار ما اختیار می کند که این را دنبال کند، اگر نه که خارج می شویم، اگر قرار بود به توانائیهای خودمان یک کارهائی می کردیم بوده یعنی در واقع اینجا دیگه متوجه شدیم که به توانائیهای خودمان نمی توانیم زیاد اتکا بکنیم، تصمیم گرفتیم که حالا این دفعه چیز دیگری را بیازمائیم پس توان فردی این وسط منتفی است پس ما یک راه بیشتر الان پیش رو نداریم راه رفتن و برخورداری از این قضیه متکی بر تسلیم است و مسلمان کسی است که در واقع در این چرخه رحمانیت تسلیم است، در مسأله زمینی صد در صد توانائی من مطرح است ، اما در مسائل بالا خیر اینجا تسلیم شاهد بودن و من خودم را به تو سپردن، می خواهیم خودمان را بسپاریم این مفهوم اسلام ، مسلمانی و تسلیم است و می گوید **الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ** در حقیقت دین نزد خدا همان اسلام است- آل عمران ۱۹ تنها مرام نزد او مرام تسلیم شدن است یعنی غیر از این مرامی انتخاب کنی پاسخی ندارد حالا می خواهد یهودی باشد، کلیمی، مسیحی باشد و... هر چه باشد می گوید که اگر تسلیم شد پاسخ دارد، اگر تسلیم نشد پاسخی ندارد ما اینجا وقتی می رویم در حلقه رحمانیت یک بیعانه ای به ما می دهند، می گویند بچش اگر خوش آمد به تو بدهیم اول بچش بین اصلاً از این کنترل دشارژ خوش می آید چون بعضیها زندگیشان باغم و اندوه اصولاً صبح ظهر می شود و ظهر شب می شود ، امورشان اصلاً با غم و اندوه می گذرد، عشق زندگیشان همان دشارژ شدنشان است، بنابراین دو مرحله دارد، یک مرحله بچشیم اگر خوشمان آمد دیدیم که نه به کارمان می خورد ما یک بله جانانه ای می دهیم که یعنی بابا ما می خواهیم واقعاً می خواهیم ، چشیدیم حقیقتاً خوب بود، بدهید از همین بدهید، خوب پس ما اینجا برای تثبیت قضیه نیاز است که یک بله بگوئیم ، یک بله ای که یعنی مطمئناً ما می خواهیم، پسندیدیم خوب است این به کار ما می خورد و بعد از اینکه این بله را گفتیم اتوماتیک می شود، اتوماتیک دیگه مسائلی که از بیرون می آید می خواهد ما را دشارژ کند، یک عامل هوشمند خودش می داند کدام را باز نگه دارد کدام را ببندد و این حیرت انگیز است، این از برکت این است که من خودم را سپردم، گفتم من نمی دانم تو انجام بده و تسلیم شدم، شاهد شدم لذا آن هم اینکار را به نحو احسن در پاداش این تسلیم انجام می دهد ، گفتند بله اینکار را بکنی سه در از درهای بهشت باز می شود ، منظور این است که از سه زاویه شما برای محاسنی ممکن است پیش بیاید منتها تشبیه شاید خوب نبوده، بعدیها آمدند گفتند که هر کس اینکار را بکند این را بخواند انگار ۳۶۰ بار رفته حج و برگشته هر کس اینکار را بکند یعنی در واقع لوث کردن یکسری

مسائل پیش آمده، مگر می شود من اینکار را بکنم ۳۶۰ بار حج رفته باشم، آنجا که گفته شده یک باطنی داشته، اینجا که دیگه در فرهنگ اغراق باز شده است .

موارد کاربرد حلقه کنترل دشارژ خارجی؛ مرحله اول این است که تا یک عاملی می آید که الآن می رویم که دشارژ بشویم، یعنی تشخیص می دهیم که الآن این که بمن گفت، این که شد، این پدیده از بیرون می خواهد روی من دشارژ پیاده کند یا کرد یعنی گفت حرفش را زد، الآن گفت که لباسش را نگاه کن من الآن در شرف ویران شدن قرار گرفتم لذا بلافاصله من می توانم از این مسأله استفاده کنم مثلاً فرض کنید هر قراری که با خودم بگذارم مثلاً بگویم کنترل.

بحث بهشت نقد

شما شنیدید از زبان عرفا که من که امروز بهشت تقد حاصل می شود و صده فرمای زاهد را پراپا بگویم - **حافظ** یا **انجازی لعل** بهشتی می سازد که آنجا که بهشت است رسی یازری - **خیام** یا **این تقد** بگیر دست از آن نبردار - **خیام**، گفتیم که واقعیت و حقیقت، واقعیت آن چیزی که واقع شده و حادث شده، در دنیای وارونه دیدیم که می گوید زندگی شیرین هست، زندگی همان واقعیت است، زندگی شیرین است، اما دردنیای غیر وارونه دیدیم که نه زندگی کجایش شیرین بود وقتی آخر و عاقبتش به مرگ خاتمه پیدا می کند، پس ما از دید واقعیت نگاه بکنیم می گوئیم مرگ هست، چون مرگ هست واقعیت تلخ هست، مثل یک سیلابی هست که می آید همه را بر می دارد و می برد، پس واقعیت ما را به چی رهنمون می کند به تلخی، حقیقت چی، حقیقت است که می گوید **شاید** که **چو با منی خیر تو در این باشد - حافظ** اینجوری نمی توانی ظاهر قضیه را نگاه بکنی و این است که می گوئی اصلاً مرگی نداریم، این **مرک زمرک نقل جای است از مورد کمی به خوابی و ز خوابی به بزم شاهی - نظامی** اگر بیائید از بُعد حقیقت نگاه کنی مرگ نیست، شیرینی ایجاد می کند، خوب به یک فرمول سحر آمیز می رسم، فرمول بهشت نقد = واقعیت + حقیقت، تلفیق واقعیت و حقیقت می شود بهشت نقد، اما اگر هر جایی حقیقت روی واقعیت ریخته بشود از آن یک شیرینی بدست می آید بهشت نقدی حاصل می شود اگر نکنیم جهنم نقد حاصل است، **جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** به بهشتهایی در آورده می شوند که از زیر [درختان] آن جویبارها روان است - ابراهیم ۲۳، بهشتهایی که بر اساس آگاهیهای ما ساخته می شود، **مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ**، نهر چی بود، کانالهای آگاهی، نهر چه کاری انجام می دهد، آب در آن جاری می شود، آب چی بود آگاهی بود، **مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ**، اگر اینجا چیزی بلد نباشیم آنجا هم نمی دانیم چی بسازیم، مثل این می ماند که کسی از ساختمان سازی اطلاعی نداشته باشد و بگویند این آجر، آهن، سیمان و... برای خودت یک چیزی درست کن خوب چی می سازد، ولی یک کسی که آشنائی دارد یک چیزی می سازد بدرد بخور ولی آن کسی که آشنائی ندارد ممکن است یک چیزی بسازد که روی کله اش فرود بیاید، موقعیتی که ما اینجا هستیم موقعیتی است استثنائی، فقط یکبار تکرار می شود، چنین کلاسی در زندگیها یعنی روی کره زمین در چنین کلاسی قرار می گیریم، دیگه نمی گویند یکبار دیگر بیا این کلاس را تکرار کن، موقعیتی است استثنائی و لحظه به لحظه اش برای این است که درس این دوره را بگیریم، زندگی

بعدی برای خودش مسائل جدید خودش را دارد، هر زندگی ما موقعیتی است استثنائی و مثل همان کلاس یک است که باید یک چیزی یاد بگیریم که کلاس دو بدرد ما بخورد کلاس دو موقعیت استثنائی است باید چیزی یاد بگیریم برای کلاس سه، چهار، پنج و... انسان تنها موجودی هست در هستی که دو دو تا چهارتا در موردش صدق نمی‌کند شما نمی‌توانید بگوئید که من در اختیار یک دانش آموز چه امکاناتی قرار بدهم تا او موفق باشد، آیا می‌توانید تعریف کنید، تمام امکانات را فراهم می‌کنید هیچ چیز کم نمی‌گذارید، آخرش می‌بینید که نتیجه نداد و هستند کسانی که بدون هیچ امکاناتی اینطرف نتیجه بسیار بسیار مثبت، الآن می‌گوئیم پدران ما چی به ما دادند که ما به بچه‌هایمان بدهیم، مگر چیزی به ما دادند، چیزی به ما ندادند ما هم نمی‌دهیم، ظاهراً هم منطقی است ولی حقیقت قضیه می‌آید می‌گوید که نه رسالت انسان مثل همان سیستم بازیافت زباله هست، تو کاری با گذشته نداشته باش توجی هستی تو رسالت راداری بجا می‌آوری یا نمی‌آوری.

پنجم فروتنی در پیش کوش و متی کین کیسای، هستی قارون کندگارا - حافظ تاگردی آشنایین پرده رنزی نشوی کوش نهرم باشد جای پنجم سروش - مولانا

سؤال: اگر سرشار از حقیقت بشویم چی می‌شود، با سرشار از حقیقت شدن به کجا می‌رسد آدم.

حقیقت چیست، حقیقت کل اطلاعات پشت پرده است، موضوع اینجاست که این حقیقت را دنبالش هستیم که بدست بیاوریم تا با استفاده از آن اطلاعات بدانیم چکار بکنیم و ما وقتی که می‌گوئیم سرشار از حقیقت هستیم در این بُرهه یعنی حقیقت جوئی ما گُل کرده، یعنی در واقع آن روح حقیقت جوی ما آن است که الآن شکوفاست، این خوب خودش، یک وادی مهمی هست که اصولاً ما روحیه کمال جوئی مان و روحیه حقیقت جوئی مان زنده بشود و بخواهد یک چیزی را پیدا بکند آیا خیلیها می‌خواهند چیزی پیدا کنند؟، اصلاً نمی‌خواهند، بنابراین فرد احساس می‌کند سرشار از حقیقت است ولی شاید آن اطلاعات را داشته باشد شاید نداشته باشد.

شبکه منفی و کنترل ذهن

در این مورد ما چند تا می‌توانیم گزارش داشته باشیم که شبکه منفی روی ما پیاده بکند بحث حمله که این حمله به طرق مختلف می‌تواند صورت بگیرد یکی این که ممکن است که ما اصلاً ببینیم که بدون دلیل دشارژ هستیم، یکی دیگر بحث فریب است یعنی بگونه‌ای ما را متقاعد کردن که نه فایده‌ای ندارد، نمی‌شود، امکان ندارد، پس هر ارتباطی با شبکه مثبت باعث تحریک می‌شود باید ادامه بدهیم تا همه چیز تحت کنترل در بیاید چه در خواب و چه در بیداری بالاخره آن هم هوشمندی است می‌داند که از کدام زاویه حمله را روی ما داشته باشد و نقطه ضعف ما را بهتر از خودمان می‌داند و ادامه می‌دهد و ما هم باید محکم بایستیم چون مسأله با ارزشی است اگر بتوانیم این قضیه را تحت کنترل در بیاوریم از این حلقه استفاده کنیم تأثیر مثبت در زندگی ما خواهد داشت.

اسکن دوره

گفتیم که یکی از عوامل بیماری‌زا یا بیماری ساز بحث دشارژ است، ببینید ما بر اثر دشارژ قبلاً بیمار شدیم یا نه، قرار بود در این دوره مورد شناسائی قرار بگیرد پرونده‌هایش را بیاورند رو و یک پاکسازی بشود و ما هم یک نگاهی بکنیم، یکخورده بیشتر خودمان را بشناسیم در رابطه با دشارژ بیرونی مثلاً فرض کنید یک مهمانی بوده و ما را دعوت نکردند بعد ما گفتیم که دیدی چی شد من را دعوت نکردند و این ما را دشارژ کرده آیا در ایجاد بیماری ما نقشی داشته یا نداشته ، عاملی که از بیرون به ما حمله‌ی کرده ومارا دشارژ کرده.

مدیریت بحران و احساس غمخواری؛ پس احساسات آنجائیکه می‌گوئیم دلسوزی و غمخواری طرز تلقی ما اینست که غمخوار یعنی اینکه من وقتی یک مشکلی دارم و برای ایشان تعریف کردم ایشان هم شروع کند های های گریه کند و به سروکله خودش بزند درحالیکه گفتیم غمخوار یعنی اینکه چکاری از دستت بر می‌آید انجام بدهی ، این می‌شود مدیریت بحران ، مدیریت بحران در واقع یک نگاه صرفاً منطقی به قضیه است اگر کاری از دستت بر نمی‌آید لا اقل سلامتی خودت را بخطر نیانداز حالا می‌خواهد این ضرر متوجه خودمان باشد یا متوجه دیگران باشد .

بیماری منشاء زمینی؛ دیدگاه‌های بسیار زیادی هست که خدا انسان را بیمار می‌کند تا آن بیماری وسیله پاک شدن انسان بشود، یعنی برای حل و فصل یک اشکال یک اشکال دیگری راما بوجود آوردیم که یک اشکالی را پاسخ بدهیم، خداوند برای پاک شدن انسان بیماری نیافریده، اصلاً این چه بدردش می‌خورد که ما زجر بکشیم که پاک بشویم، نقص ژنتیکی، نقایص کروموزومی و... بهر حال مسائل زمینی است و این نیست که خداوند خواسته باشد، در گذشته اگر اشتباهاتی رخ نمی‌داد این نقص کروموزومی یا ژنتیکی اتفاق نمی‌افتاد .

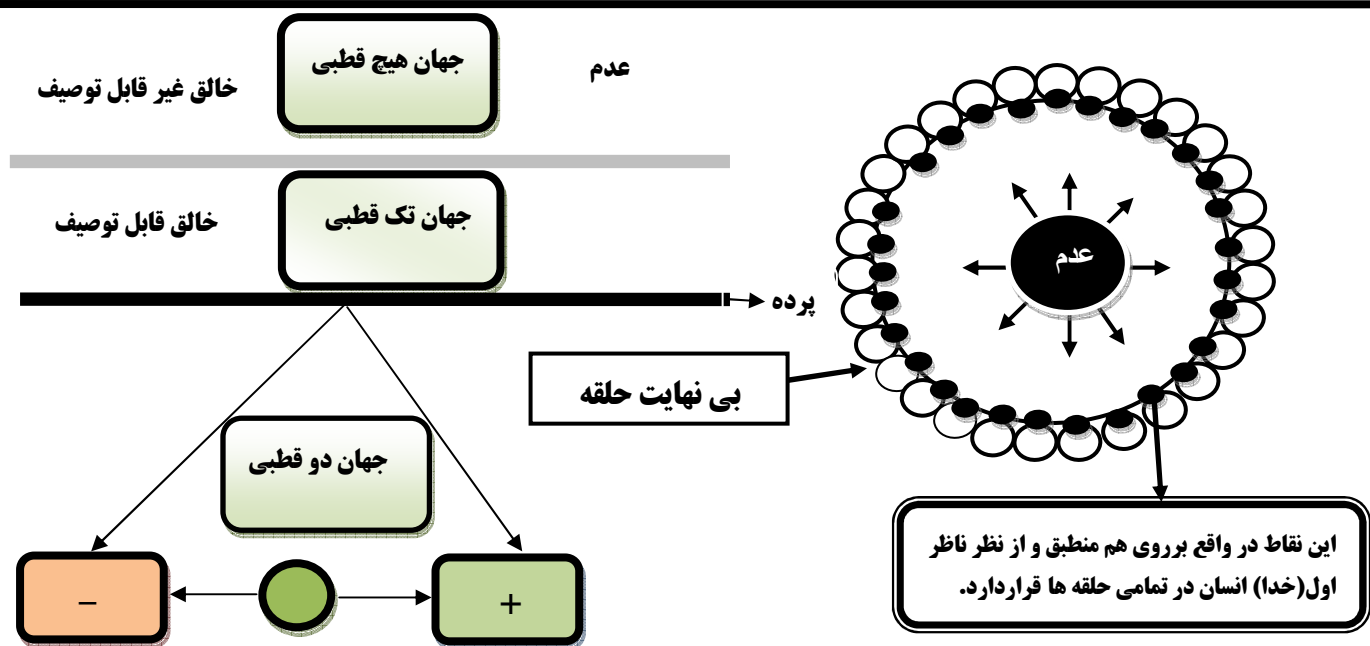
تظاهر به دشارژ؛ مسأله اینجاست که دشارژ صورت نگیرد ممکن است یک موقع ما یک فیلمی بازی بکنیم ظاهراً نشان بدهیم که در واقع خوشمان نیامده ولی دشارژ هم نشده باشیم در این اشکالی نیست که ما یک نقشی بازی می‌کنیم، بحث دشارژ شدن بهر دلیلی که وجود دارد مجاز نیست، حالا چه بمعنای اینکه حساب کار دستش بیاید و چه بمعنای هر مطلب دیگر، اما اگر بحث بازی کردن یک نقش است موضوعش فرق می‌کند، مثل همان جنگ می‌ماند که مثال زدیم گفتیم که بزرگان هم در جنگ شرکت می‌کردند بدون دشارژ شدن شمشیر می‌زدند، ببینید یکی از دلایل این که اینها را (ارتباطات را) جدا جدا اجراء می‌کنیم این است که از شدت حملاتش کاسته بشود، وقتی گرفتیم و تمام شد بعد می‌توانیم همه را استفاده بکنیم با همدیگر، آنهایی که گذشته است دیگه جا افتاده است آنها را می‌توانیم اضافه داشته باشیم، ارتباطهای جدید است که آن واکنش‌ها را ایجاد می‌کند .

در پاسخ به سؤال؛ در خصوص اینکه گاهی اوقات انگار تأثیر ارتباطها برداشته می‌شود . استاد ؛ بطور کلی یک قانون است، هر چند وقت یکبار ممکن است یک چیزی را که به ما دادند لحظاتی، روزهایی دستشان را بردارند مثل همان ماجرای تعلیم رانندگی است، مربی تعلیم رانندگی بعد از هر چند ساعتی پایش را از روی پدالها بر می‌دارد و مداخله نمی‌کند ببیند که این شاگردش چقدر از این تعلیم را گرفته، چند درصد از این آموزش در او مؤثر واقع شده، در مورد ما هم

حلقه‌هایی که داده می‌شود هر چند گهگاهی دستشان را بر می‌دارند و می‌کشند کنار، یکدفعه می‌بینیم که ما کنترل ذهنمان اتوماتیک بود قبلاً حالا دیگه نیست، ما که دشارژ نمی‌شدیم حالا دشارژ می‌شویم مثل سابق و یک صورت دیگرش این است که زمانی ما دچار بنوعی غرور بشویم و بگوئیم که خوب من توانستم کنترل ذهن داشته باشم به یک نوعی برگردد به من ، بنوعی اگر برگردد به من آن هم دستش را می‌کشد کنار، می‌گوید خوب حالا برویم ببینیم چه جوری و چقدر کنترل ذهن داری، پس یکی در موضوع آزمایش و یکی در موضوع منیت و یکی هم شک و تردید ، شک و تردید می‌کنیم که واقعاً حلقه به من داده شده یا این خودم هستم ، یعنی بعد از یک مدتی می‌گویند نه نکند این من خودم هستم دارم کنترل می‌کنم و می‌توانم، بعد پایش را می‌کشد کنار، دستش را می‌کشد کنار، بهر حال قرار است که عامل دشارژ کنارمان باشد بعد ببینیم که دشارژ نمی‌شویم و این قانون است که این باشد، کمال و ضد کمال ، توضیح دادیم که اگر عامل دشارژ بغل دستمان نباشد کمال هم معنی نمی‌دهد و ارزش ندارد و اگر توانستیم بر این نیرو فائق بیائیم و پیروز بشویم این ارزش پیدا می‌کند.

توضیح جهان تک قطبی و دو قطبی و تغییرات تضاد در چرخه جهان دو قطبی (در پاسخ به سؤال)

ببینید یک بچه دو ساله، سه ساله، چهارساله آیا منظور همه چیز زندگی را می‌داند، ما داریم الان با ملاکها و معیارهای که اینجا سراغ داریم سؤال می‌کنیم و هرچی می‌رویم بالاتر سؤالات ما کمتر می‌شود، هرچی می‌رویم بالاتر چون تضاد کاهش پیدا می‌کند سؤال کاهش پیدا می‌کند ، آخر فقط می‌ماند یک سؤال و اگر این یک سؤال بشود جواب مثبت باشد جنتی می‌شویم، جنت من لاتضاد دیگه سؤال مطرح نیست، عدل معنی نمی‌دهد، رحمان، رحیم، نام و هیچ صفتی آنجا معنی نمی‌دهد یعنی حالت بی‌سؤالی را نمی‌توانیم درکش بکنیم و بعد از آن می‌خواهد چه جوری بشود و چی بشود ، با ذهن فعلی ما قابل ادراک نیست (توضیح روی شکل) .



پس ببینید از عدم بسوی هستی، هر کاروانی خودش یک حلقه‌ای هست و در هر حلقه‌ای تجربه‌ای و این تجاربی است که در کل وجود دارد، فراموش نکنید ما نسبت به هستی آیا طفل هستیم یا نیستیم، لذا آیا یک طفل می‌تواند راجع به زندگی پختگی داشته باشد، اصلاً برداشت یک بچه دو ساله از زندگی، شغل و... چی هست، یک بچه به یک موتور ماشین نگاه می‌کند می‌بیند یک چیزهایی می‌چرخد، آیا همه روابط این موتور را می‌تواند بفهمد که چیه، نمی‌تواند بفهمد، ولی آیا همه این موتور هستی را ما می‌توانیم اجزایش را در بیاوریم بیرون، مسلماً اینجوری با چشم ظاهر بین نمی‌توانیم و باید به باطن برویم و چشم باطن بین پیدا بکنیم کلیت قضیه را ما تا یک جایی می‌توانیم دنبال بکنیم و از یک جایی به بعد را باید رها بکنیم کارنامه‌ی ثنائی را از کسب کار ما یاد این است که در افون کسب ثواب بائیم کار ما یاد این است که پی نیلوفر پی آواز حقیقت برویم پشت و انانی اردو بزیم - سراب پری.

در پاسخ به سؤال ؛ در خصوص اینکه اگر جواب الست بر بکم را منفی بدهیم چه می‌شود؟ استاد : وقتی پاسخ منفی دادیم به سؤال الست بر بکم، دوباره و لا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ به این درخت نزدیک نشوید - بقره ۳۵ - وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكَفَّيْمَا آدَمَ خُودَ وَهَمْسَرَتَ فِي هَذَا بَاغِ سَكُونَتَ كَبِيرٍ [بقره ۳۵]، دوباره همان پله، معلوم نیست که خود ما چند بار مردود شدیم ولی آزمایش آخری آزمایش اصلی کجاست، یک بچه در دوسالگی آزمایش پس می‌دهد نسبت به پدرش یا بعداً در جای اصلی، بنابراین ما الآن در دو سالگی هستیم و اینجا مهد کودک است خیلی ماجرای عظیم تری پشت این مسأله خوابیده، این است که همتای یکتا درست کرده، برای خودش همتای درست کرده که با خودش یکتاست، قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ يَدْتَانِ هَسْتِ بَحْشِ يَا نَه.

خلقت عام ، خاص و خلقت انسان در میانه

ببینید تلیق آدم یک بخش مخلوق خاص و یک بخش مخلوق عام است، مخلوق خاص چیه؛ روح الله است، مخلوق عام روح القدوس (هوشمندی) است، لذا آدم فیما بین اینهاست، آنجا که می‌گوید لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ براستی که انسان را در رنج آفریده‌ایم - بلد ۴ معنی اش این نیست که ما انسان را در رنج آفریدیم، معنی اش این است که انسان را در میانه آفریدیم، چون یک معنی دیگر کَبَدٍ فی ما بین است، لذا ما را از فی ما بین این خلقت خاص و عام آفریدند، من تجلی چی هستم، تجلی هوشمندی، هوشمندی چیه، روح القدوس است، چه بگوئیم روح القدوس و چه بگوئیم هوشمندی، چه بگوئیم جبرئیل فرقی نمی‌کند، بر پیامبر جبرئیل نازل شد یعنی چی، یعنی آگاهی نازل شد، هوشمندی نازل شد، خوب من یک تجلی از هوشمندی هستم، این دیوار چی، این هم همینطور، کالبد ذهنی چی، آن هم همینطور، زندگی بعدیمان و هرچی که هست همینطور، تجلیات مختلفی از هوشمندی وجود دارد.

در مورد خالق و مخلوق؛ مخلوق بردودسته‌اند، مخلوق خاص، مخلوق عام، مخلوق خاص؛ مثل روح خدا، روحش را خودش آفریده، یعنی برای خلق جهان پائین مراحل طی شده، یک چیزی از عدم آمده روی خودش و بعد همینطور مراحل طی شده که انشاء الله در دوره بعد صحبت خواهیم داشت، مخلوق عام؛ ذیل مجموعه مخلوق خاص، مخلوق عام قرار دارد مانند ملائک، ارکان جهان هستی، تکمیل کننده‌های امورهای مختلف جهان هستی مانند جاذبه و ... که تحت نظر هوشمندی هستند، نسبت خالق به مخلوق مانند اصل به تصویر است، مثل مطلق به نسبی است.

ویژگی خاص خلقت آدم؛ در میانه آفریده شده‌ایم .

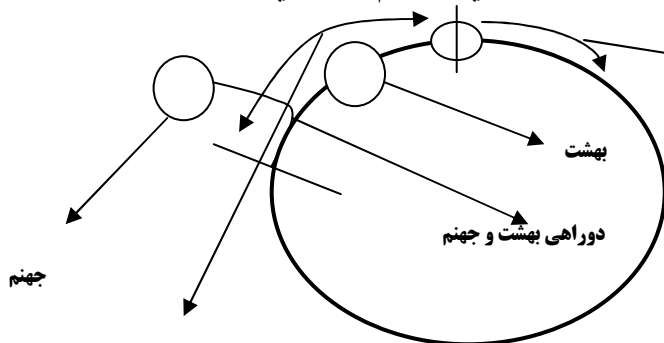
$$\text{خلقت خاص} = \frac{\text{روح الله}}{\text{میانۀ (کبد)}} = \text{خلقت عام}$$

پاسخ یک ادعا؛ شنیده ایم که افرادی گفته اند که با اولیا الله ، ائمه اطهار ، پیامبران در ارتباط هستند و یا به خواب آنها آمده‌اند ، این نمی‌تواند صحت داشته باشد زیرا اگر این بزرگواران به پائین آمده باشند و با افرادی ارتباط داشته باشند باید دلیل بسیار محکمی وجود داشته باشد ، افراد مدعی باید آگاهیهای گرانقدری گرفته باشند درحالیکه اساساً بدینگونه نیست و افراد مدعی در واقع با موجودات غیرارگانیک که خود را ائمه ، پیامبر و ... معرفی می‌کند ارتباط داشته اند .

فاتحه؛ از فوت مرده‌ها و مسائلی که روی می‌دهد، مانند فاتحه فرستادن، خیرات کردن، قرآن خواندن و تشعشعات مثبتی است که به اطرافیان زنده آنها به طور مستقیم و به اموات بطور غیر مستقیم می‌رسد .

((پاسخ به یک سؤال))

سؤال؛ آیا خلقت آدم بدینگونه طراحی شده است که در نهایت عده ای به جهنم و عده ای به بهشت بروند؟



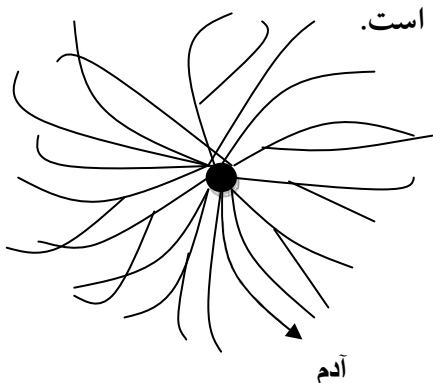
انسان از ناظر اول (خدا) جدا می‌شود و حلقه انالله و انا الیه راجعون را دور می‌زند و به دوراهی بهشت و جهنم می‌رسد ناخالصها به جهنم می‌روند و خالص ها به بهشت اگر اینگونه باشد از آنجائیکه انسان از خدا جدا شده است چگونه می‌شود که بعضیها خالص و بعضیها ناخالص جدا شده باشند .
نقشه هوشمندی نمی‌تواند چنین طراحی شده باشد و فلسفه خلقت نمی‌تواند اینگونه باشد .

لامکان + لازمان
هرکس که در اینجا قرار بگیرد چون زمان حذف شده است لذا ابدی است

کافر؛ پوشاننده حق، هر کسی که حرمت و تقدس هر ذره از ذرات هستی را بپوشاند، انسان با چشم ظاهر بین به دنیا می آید و باید با چشم باطن بین به دنیای دیگر برود، اگر نتواند با چشم باطن بین به دنیای دیگر برود درخسران خواهد بود زیرا نتوانسته است وجه الله را ببیند .

تعریف آدم و شجره

یکی از بزرگترین اعجازهای خلقت که بشر تازه باید بیاید برود داخلش تا آن را کشف بکند و رویش صحبت بکند این است که بی نهایت انشعاب ما داریم در روی زمین که از اصل تنوع انواع، اصل انتخاب اصل و اصل جهش روی زمین ناشی شده و از این بی نهایت انشعاب یک انشعاب منحصر بفرد است.



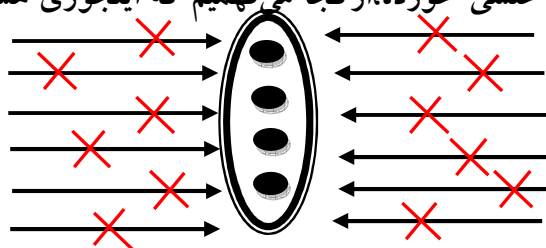
ما از یک جایی هم اگر که فرضاً با میمون اشتراکی داشتیم ولی ما جدا شدیم، میمون الآن میمون است (خانم ؛ یعنی اجدادمان)، میمون شاخه خودش را رفته و الآن میمون است، آن شاخه جدا شده، اما شاخه ما انسانها نئاندرتال ما قبل آن و بعد از آن ما آنها بودیم، اجداد ما انسانهای نئاندرتال بودند نه میمون، لذا یک شاخه ای هست که منحصر بفرد است، عده ای فکر می کنند که یک دفعه آدم و حوا افتادند روی زمین و شروع کردند به زندگی، نه اینطوری نیست، آدم و حوا یا حضرت آدم توضیح دادم خدمت شما، موجودی است که از درب کارخانه آمده بیرون، ماشینی است که از درب کارخانه آمده بیرون اما هنوز کار نکرده، صفر کیلومتر است، اما این آدم خط تولید داشته، نئاندرتالی را طی کرده، قبلش را، بعدش را طی کرده، مراحلی را قبلش چندین هزار سال طی کرده تا آمده اینجا شده حضرت آدم، یعنی این هوشمندی آمده از اینجا شروع کرده، از این نقطه بی نهایت شاخه مختلف را انشعاب داده و بکیش را آنچیزی را که می خواسته از داخلش در آورده بیرون .

شجره؛ جهان هستی تن واحده درخت هستی است و همه موجودات میوه های این درخت هستی هستند، ثمر این درخت آن است که تعالی بوجود آید و ساحت مقدس خدا بخشیده شود، درازل آدم در بهشت بود و به آدم گفتند به آن درخت نزدیک نشو ولی آدم به آن درخت نزدیک شد و لذا از آن بهشت رانده شد، آن بهشت، بهشت نا آگاهی بود، اگر آدم در آن بهشت می ماند آگاهی به او نمی رسید و زندگی معمولی جاودانه ای می داشت ولی به آدم آگاهی

رسید که به آن درخت نزدیک شو و پس از اینکار و رانده شدن از بهشت وارد چرخه انالله وانا الیه راجعون شدیم و آگاهی پیدا خواهیم کرد و در نهایت هرکسی بهشت جاودانه خود را با آگاهی خواهد ساخت.

تشعشع مثبت یک (توضیح بستن های انسانی)

زبان انسان زبان تشعشعات هست ، از جمله یک بخشهایی که اثبات شد روی عکسبرداری از مولکول آب دیدیم که بله همه چیز می تواند تحت تأثیرات شعوری قرار بگیرد، هر کسی می تواند دیگری را ببندد ، این بستن ، بستنی است نادیدنی، کافی است که ایشان اگر بخواهد بیاید اینجا من بدون کلام بگویم که مثلاً نکند ... روی ایشان یک موجی پیاده می شود که ستاد ایشان را مختل می کند، یعنی ستادش را تحت تأثیر قرار می دهد ، من از درون ارادی یک نیروی ارادی را دارم پیاده می کنم که نکند یا نرود یا نیاید یا ، یک کار خیری است، این می گوید نه، آن می گوید نه اینکار شما اصطلاحاً به خنسی خورده، یعنی اصلاً نمی دانید چیه، چرا بسته شده، صدتا دانا می آیند می بینند که این که اصلاً چیزی نیست و باید راه بیافتد ولی راه نمی افتد و ما اختلالات شعوری ایجاد کردیم و این اختلالات شعوری همان بستنی هست که گفته می شود آره شما را بستند، خوب قدیم بینیم چکار می کردند به چه صورتی عمل می کردند، مثلاً اگر یک کسی می خواسته برود مسافرتی حتماً یک مراسمی را ترتیب می دادند، حتماً یک تشریفات را بر پا می کردند ، این تشریفات کاری به خودی خود انجام نمی داده و نمی دهد بینیم چکار می کرده، مثلاً فرض کنید می گویند آش پخت پا، برای اینکه این مسافر که عازم هست به محض اینکه می رود افراد نشینند پشت سرش و بگویند نکند اینجوری و ... و آن را شروع کنند به بمباران تشعشعات منفی، چکار می کردند، گفتند که سرشان را گرم کنیم و این زمان را می گرفته از افراد که بشینند ارادی تشعشع منفی بفرستند و آن اختلال شعوری را ایجاد بکنند، بنابراین سرشان را گرم می کردند و یک روزی از آن می گذشت و در این یک روز جلوی اضطراب، نگرانی و آن مسائلی که تشعشع منفی ایجاد می کرده و بهر حال گریبان مسافر را می گرفته به اینصورت کنترل می شده چقدر سطح فرهنگ یک جامعه ای پائین تر باشد و افراد یک جامعه ای بیشتر در بخل، حسد و انحصار طلبی باشند، افراد آن جامعه بیشتر بسته هستند، یک جامعه ای می توانند خودشان خودشان را نگه دارند، می توانند باعث رشد و شکوفائی همدیگر بشوند، درصد قابل توجهی از کارهای ما دچار این بستگی است جلو نمی رود و به خنسی خورده، از کجا می فهمیم که اینجوری هست از حالت غیر عادی بودنش.

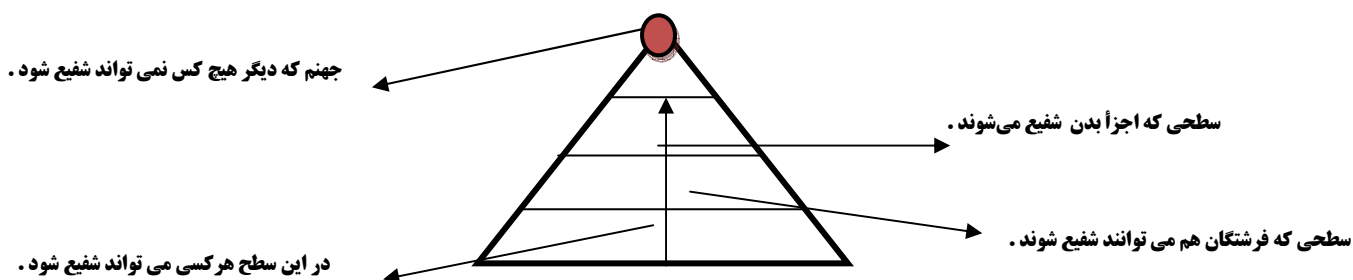


- تشعشع مثبت ۱ استفاده عام برای زنده ها
- تشعشع مثبت ۲ استفاده عام برای مرده ها
- امکان بکارگیری راه دور و نزدیک
- امکان استفاده برای خود و دیگران
- بدون کسب اجازه .

بحث استخاره و شفاعت

بحث تشعشع مثبت معادل استخاره است، استخاره طلب خیر کردن است، یعنی یک جامعه متعالی جامعه‌ای که این برای آن طلب خیر دارد، آن برای این طلب خیر دارد، بر عکس می‌شود جامعه پست، که در آن این آن را می‌بندد و... آنجا که می‌گوید إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ در حقیقت خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آن حال خود را تغییر دهد - بعد ۱۱ خودتان وقتی خودتان را می‌بندید از خدا چه انتظاری دارید، اگر خودتان رشد خودتان را می‌خواهید من هم می‌آیم، منظور از اینکه بدون استخاره کاری را شروع نکنید نه این که بیائید از خودتان سلب اختیار بکنید، منظور این است که گره‌تان را اینجوری باز کنید، حالا این طلب خیر کلامی می‌تواند باشد، اتصالی هم می‌تواند باشد، یا تشعشعات در اتصال هست یا آن که اتصال ندارد در کلام هست، پس به عبارتی تشعشع مثبت یک طلب خیر است از طریق اتصال، یعنی تشعشعاتی است، کلام در آن نیست، طلب خیر اجازه نمی‌خواهد .

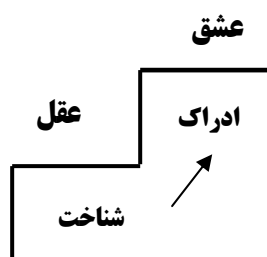
شفاعت؛ هر کسی می‌تواند دیگری را شفاعت کند علی‌الخصوص در حلقه خاص این قضیه که در اختیار ما خودشان قرار دادند، مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند - بقره ۲۵۵، شفاعت سطح و سطوح مختلف دارد، یک سطحش این است همه ما شفیع هستیم، یک جائی می‌گوید خودم هستم نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ خدا سرور شماست چه نیکو سرور و چه نیکو یاری است - انفال ۴۰، من بهترین و کیلتان هستم ، بهترین یارتان هستم ، یک جا قبلش می‌گوید ملائکه یعنی هستی از هر ذره خودش شفاعت می‌کند ، بنابراین تشعشع مثبت یک در واقع طلب خیر است، تشعشعاتی یعنی از طریق اتصال و لذا در این رابطه ما وقتیکه تشعشع مثبت را می‌دهیم کارش این است که روی افراد بندهای که وجود دارد، این بندها را، این گره‌ها را در واقع قطع می‌کند و بعد از آن کار بروال طبیعی جلو می‌رود، ممکن است نشود ولی طبیعی خودش هست.



بوزخ؛ مرگ، برزخ، تولد، زندگی، یعنی حتی از جهنم می‌آئیم بیرون یک برزخ با جنات دارد که اعراف گفته می‌شود، همیشه برزخ جائی است که می‌توانی جلو را نگاه کنی، پشت سر را هم نگاه کنی، انتخاب کنی بروی جلو یا برگردی عقب، مثل همین کالبد ذهنی که سراغ داریم ، آنطرف را نگاه می‌کند و اینطرف را نگاه می‌کند و یا اصلاً آنطرف را نگاه نمی‌کند، یعنی آنقدر تمایلش به اینطرف زیاد است که صرفاً دارد اینطرف را نگاه می‌کند و ما در تشعشع مثبت

۲ سرش را بر می گردانیم که آنطرف را هم نگاه بکند، آنقدر سرش اینطرف است که اصلاً نمی داند که آنطرف هم یک ماجرائی است ولی زمانیکه تصمیم گرفت برود آنطرف دیگه از اینطرف خبری نیست ، درها بسته می شود.

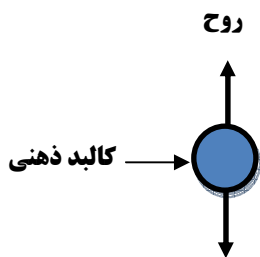
ادامه برزخ؛ برزخ مکان آزمایش است، به ما فرصت می دهند که به پشت سر و جلو نگاه کنیم در برزخ که پیاده شدیم اگر تعلیم دیده باشیم تلاش نمی کنیم که وارد جسد شویم و فشار قبر را تجربه کنیم، بلکه به راه خود در زندگی بعدی خواهیم رفت، در برزخ بدلیل حذف مکان از ما سلب بهانه می شود و دیگر بهانه نداریم که ما در دنیا اسیر و خادم جسم خود بودیم و ... ولذا نتوانستیم در مسیر کمال گام برداریم، در زندگی بعدی ادراک پایه است برای ادامه مسیر عشق، همیشه وقت جبران است زیرا اگر غیر از این باشد ما می شویم محکوم، یکی از درسهای عرفان این است که چکار کنیم که ویروس غیر ارگانیکی نشویم .



سؤال ضمن بحث ؛ چطور پس کالبد ذهنی می رود و بر می گردد ، شما می گوئید که آنطرف می رود دیگه بر نمی گردد استاد؛ نه او نرفته، از پیش شما می رود در برزخ و دوباره بر می گردد، بعضی از کالبد ذهنیها می بینند که در جاهای مختلف دارند در کنار افراد، خواهر، مادر، برادر و.... زندگی می کنند، یک نفر را تسخیر نکردند ولی دارند با دیگران زندگی می کنند، این خوب نوع ساده تری هم هست و راحت تر می رود (ادامه سؤال ضمن بحث ؛ پس دوره برزخ می شود دوره آگاهی ، چون می بیند و انتخاب می کند استاد ؛ ببینید از آنجائیکه یکی از چیزهای حاکم بر این بستر تغافل است ، هیچوقت غفلت جدا نمی شود ، الآن از آن فرصت برزخ استفاده نمی شود به آنصورت ، آنقدر دارد بحث صرفاً وابستگی ها دنبال می شود ، خیلی کم هستند که از این رویت های خودشان یک نتیجه مثبتی بگیرند و توجه شان به آنطرف جلب بشود ، نه اینکه نباشند، قطعاً هستند ولی نسبت به کل درصد کمی را تشکیل می دهند.

چرا کالبد ذهنی به پیام روح توجه نمی کند ؟

پاسخ ؛ به دو دلیل؛



۱- وابستگیهای مثبت و منفی که به زندگی زمینی دارد .

۲- بی سوادی (نداشتن دانش کمال) .

- وابستگیهای مثبت و منفی

- بی سوادی (نداشتن دانش کمال)

یوم المجادله - معاد جسمانی؛ خوب حالا مصیبت عظمی بعداً در مجادله هست، می آئیم در یک جایی که مکان نیست، زمان نیست ولی تضاد هست، حالا در مقطعی جمع بشویم، حشر و نشر، یوم المجادله، در مجادله زمان نیست

، مکان نیست، دوباره آنجا از این امکان که می‌توانیم در هر جایی حاضر باشیم، چون نه زمان است ، نه مکان است ، در هر جایی می‌توانیم آماده باشیم، معاد جسمانی چون نه زمان هست و نه مکان هست در هر جایی می‌توانیم در آن چرخه در هر آن باشیم، شروع می‌کنیم به مجادله با خداوند، چرا اینجوری، چرا من پا نداشتم، آن یکی می‌گوید چرا من نابینا بودم و... اول ما محاکمه می‌کنیم ، مجادله اول با ماست ، به این که تو ظالم هستی ، به ما ظلم کردی و... از تمام امکانات برای مجادله استفاده می‌کنیم، دوباره عامل روح می‌خواهد ما را هدایت کند ، بگوید بیا به یک سمتی برویم که در این مکانیزم جهنم این ادغام انجام بشود (ادغام من متحرک و من ثابت - روح الله) ما اینجا ول کن نیستیم، می‌گوئیم نه به من ظلم شده، من در یک خانواده‌ای دنیا آمدم که فقیر بودیم و ما مجادله می‌کنیم (دوستان با پایان نامه‌هایتان ارتباط برقرار کردید بالاخره، خوب چند نفر بودید، آنهایی که دیدند که عده زیادی هستند در واقع پاسخ مجادله‌های خود را دیدند) در آن مجادله عدالت الهی حکم می‌کند که به ما پاسخ بدهند، یکی می‌گوید اگر من نابینا نبودم کمال را پیدا می‌کردم ، کی می‌تواند به او جواب بدهد که نه اینجوری نیست ، خوب خدا با دلیل ، مدرک و استناد صحبت می‌کند، خدا که دیکتاتور نیست که بگوید نه من می‌گویم بشین سر جای و اینجا عدالت حکم می‌کند که پاسخ به او بدهند، متقاعدش کنند، لذا این تصاویری که داریم می‌بینیم (در پایان نامه) حالا بعداً در ارتباطات با چیزهای مختلف برخورد می‌کنیم پاسخهای است که ما داریم می‌گیریم ، جوابهای اعتراضات ماست ، لذا یک چیزهایی هست که ما نمی‌دانیم، چون نمی‌دانیم بر اساس آگاهی خودمان می‌گوئیم خدا عادل نیست یا می‌گوئیم هست که از ترس است و در دلمان می‌گوئیم که زورمان به تو نمی‌رسد ولی متقاعد نیستیم ، به مقام رضا نرسیدیم ، مقام رضا یعنی اینکه ما از او راضی باشیم، چند نفر از دوستان تجربه دارند که در تشعشع دفاعی برخوردند به کالبد ذهنی نوزاد ، کودک ، دستشان را بلند کنند، بنابراین دوباره می‌گویند بین تو این مرحله را پشت سرنگذاشتی (منظور به نوزاد در یوم المجادله می‌گویند تو این زندگی را پشت سرنگذاشتی) صرفاً دوره قبلت بودی، در واقع از اینجا پرش کرده و اینجا را طی نکرده، پریده به یک مرحله بعد ، اطلاعات مرحله قبل را دارد فقط، نیازی ندارد دیگه، یک جهش کرده، ولی برمی‌گردد و دنبال می‌کند و می‌خواهد ببیند که چه خبره در اینجا و اتفاقاً در دسر برانگیزترین کیسها همین‌ها هستند که کودک و نوزاد هستند بسیار سمج و زبان نفهم هستند .

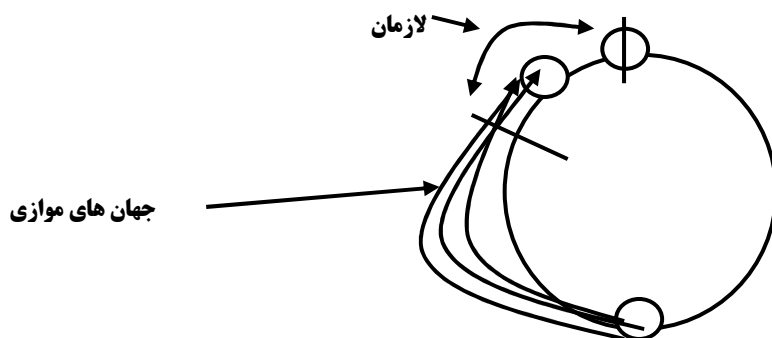
معاد جسمانی یعنی اینکه می‌تواند در هر مقطعی تمام این مسیر را هر جا را که دلش بخواهد همان جسمیت را بگیرد چون تابع مکان و زمان نیست، ماشین زمان را که شنیدید، گرچه یک چیز تخیلی است، ولی در واقع وقتی که ما بُعد مکان و زمان نداشته باشیم در هر نظر می‌توانیم هر جایی حاضر باشیم.

در پاسخ به سؤال؛ در خصوص معاد جسمانی؟ استاد؛ الآن با تفکری که در این دوره رویت کردیم من وجود دارم، یک بُعدش وجود بود، یک بُعدش دیدید که اصلاً نیستیم، عدم هست، حالا اگر که من نسبت به شما حقیقت دارم شما دست من را جدا بکنید می‌گوئید دستش را جدا کردیم وای خون و.. اما ما نسبت به یک جایی چی بودیم مجاز بودیم، حالا با تفکر ما ما یک گونه دیگری فرم داریم، اما بطور کلی ما از آگاهی آفریده شدیم، این آگاهی می‌تواند

در کسری از ثانیه از هم متلاشی بشود، یعنی آگاهی است نه ماده است و نه انرژی است، تبدیل پیدا کرده، تجلی پیدا کرده شده ماده و انرژی که من در مقابل شما حقیقت دارم .

صحبت‌های یکی از حاضرین؛ در خصوص مجادله؛ من همین مجادله را سؤال کردم از خودم، آگاهی آمد برای من که مجادله یعنی سلولهای مشترک انسانها، یعنی همگی یک چیز می‌شود **صحبت‌های استاد؛** بله امتاً واحده، تن واحده، حالا می‌آئیم یک جایی هم می‌بینیم که کل هستی هم یک موجود است و ما اینجا چون در ارتباط با کل خودمان نیستیم (همان مثالی که زدیم) الان سلول نمی‌داند برای چی وجود دارد ولی وقتی که می‌آئیم بیرون، صد تریلیون سلول دور هم جمع شده، آرزو داریم، امید داریم، عشق داریم ولی اصلاً یک سلول از این مسائل خبر ندارد که آرزو چیه، ذوق چیه، شوق چیه .

جهان های موازی؛ فلسفه وجود جهان های موازی؛ ما در جهان مجازی بسر می‌بریم، در عالم بالا و در روز تسویه حساب، ابتدا انسان خدا را محاکمه می‌کند، بهانه‌های مختلفی می‌آوریم و اعتراضات پی‌درپی، ناپینا، بینا، باسواد، بی‌سواد، فقیر، ثروتمند، زشت، زیبا و..... وضعیت خود را با دیگری مقایسه کرده و می‌گوئیم اگر در فلان وضعیت بودیم چنان می‌شد و ما به کمال دست می‌یافتیم و چون آنچنان وضعیتی برای ما بوجود نیامده لذا ما.... و این مجادله‌ها برای افراد مختلف متفاوت و خداوند به همه آنها پاسخ می‌دهد و مجادله کننده را در همان وضعیتی که مدعی هست اگر بود، چنان می‌شد قرار می‌دهد و نشان می‌دهد وضعیت ما را در آن صورت مورد ادعا، هر بهانه‌ای را با بازکردن کانال و نشان دادن وضعیتی آن به مجادله کننده نمایش می‌دهد و این مجادله‌ها تا بدانجا ادامه پیدا می‌کند که دیگر هیچ بهانه‌ای نماند و ما دست از مجادله بکشیم و بپذیریم که در هر وضعیتی که بودیم می‌توانستیم به کمال دست پیدا کنیم. **اساسی ترین تضاد ما با خدا موضوع عدالت است.**



در پاسخ به سؤال؛ در خصوص جهانهای موازی؛ استاد؛ جهانهای موازی را ما ادراکاتی از آن بدست می‌آوریم که برای ما یقین می‌شود که این موضوع وجود دارد و در واقع یکی از ابزارهای جاری شدن عدالت الهی هست، این چرخه هوشمند است و ما هر کداممان بی‌نهایت هستیم و این جزء کوچکی از وجود اصلی ما هست که اینجا قرارداد، خوب این بحث خیلی متافیزیکی است، هیچ چاره‌ای نیست جز اینکه ادراکاتی به ما کمک بکند درکش بکنیم .

کنترل تشعشع منفی ۱

کنترل تشعشع منفی یک برای رفع طلسم و جادو هست که این مسأله که فردی را درگیر کرده بتواند ارتباط را قطع بکند، معمولاً این قضیه دو جور صورت می‌گیرد، یک رقمش با استفاده از خود شبکه منفی است که فرد را می‌بندد

دقیقاً همین واژه بستن به کمک شبکه منفی، مثلاً فرضاً شما می‌آید با تشعشع مثبت ۱ بازمی‌کنید، قیچی می‌کنید، شبکه منفی می‌آید عکس اینکار را می‌کند و می‌بندد، یک صورت دیگرش این است که با کمک موجودات غیرارگانیک است که عمدتاً با جن اینکار را می‌کنند، شما اگر کتب علوم غریبه را نگاه بکنید، دستورا حضار و تسخیر روح و جن وجود دارد، تسخیر یعنی این که یک روحی را در اختیار بگیریم، حالا یا موجود غیرارگانیک است، یا جن یا روح هرچی که هست و از آن‌ها برای انجام مقاصدی که دارداستفاده می‌کند، یکی می‌آید می‌گوید کارم بسته است، کارگشائی می‌خواهد، می‌آید به طلسم مربوطه ای مراجعه می‌کند که با کمک آن طلسم این موجود غیرارگانیک می‌آید و کار خاصی را انجام می‌دهد، یکی می‌آید می‌گوید من می‌خواهم قلبی را تسخیر بکنم، مثلاً یکی را می‌خواهم به من نمی‌دهند، این بابا هم می‌گوید من قلبش را برایت تسخیر می‌کنم، یکی می‌آید احضار آدم زنده را می‌خواهد، فلان دختر بیاید، فلان مرد بیاید و... و می‌نویسد حالا روی صفحه فلزی، می‌گذارد روی آتش و انجام می‌شود، دعا نویسی همان اسب تراواست، یک پوشش است، فکر می‌کنند که دعا هست، دیگه نمی‌داند مکانیزمش شراست و رفتیم با یک شری درگیر شدیم که ما هم به مقاصدمان برسیم، اما همه ما به نوعی مقصر هستیم چون اگر هم بگوئیم که ما مورد تسخیر قرار گرفتیم، می‌گویند می‌بایستی در قلعه وجودی را می‌شناختی و می‌بستی، خودت را می‌شناختی و می‌دانستی چی به چی هست، می‌بایستی آگاه می‌شدی، جرم ما نا آگاهی هست، گناه ما نا آگاهی هست، یعنی هر بلائی به سر ما آمده می‌گویند تقصیر خودت بوده، می‌بایستی می‌دانستی کجا رفتی، چرا رفتی، چرا آن فهمیده که چه استفاده یا سوء استفاده بکنند، پس او از کجا فهمیده، تو هم می‌بایستی ضدش را می‌فهمیدی، کنترل تشعشع منفی اجازه نمی‌خواهد برای کسی که انجام داده، کسی که سفارش داده و کسی که مورد سوژه هست می‌توانید استفاده بکنید، منتها به فرد فرد، یعنی تک تیراندازی، جمع رایک دفعه مورد اصابت قرار ندهید تا دوره ۷، چون حمله می‌آورد، بگذارید تا در دوره ۷ حفاظت‌هایش را بگیرید بعد در روح جمعی چیزهای جمعی را می‌دهیم .

در پاسخ به سؤال؛ در خصوص ماندگاری اثر کنترل تشعشع منفی؛ استاد؛ اصولاً شما وقتی که کنترل تشعشع منفی را کار می‌کنید تا این لحظه یک قطع شدگی پیش می‌آید، حالا اگر فردا، یک روز دیگر، چند روز دیگر دوباره یک کار جدید انجام بدهند، این دیگه یک مسأله جدید است، بهتر است که برای افرادی که کار می‌کنید تا یک مدتی آنها را برایشان کار بکنید چون بعضیها هستند که مدام در درگیریهائی هستند تا دو سه هفته‌ای برایشان مدام کار بکنید تا به یک سر انجام مشخص برسد.

طریقه ورود طلسم؛

(۱) تشعشعاتی؛ با اتصال به شبکه منفی، افرادی هستند که با استفاده از عرفان قدرت و با اتصال به شبکه منفی تشعشعات منفی صادر می‌کنند و باعث بستگی اشخاص می‌شوند .

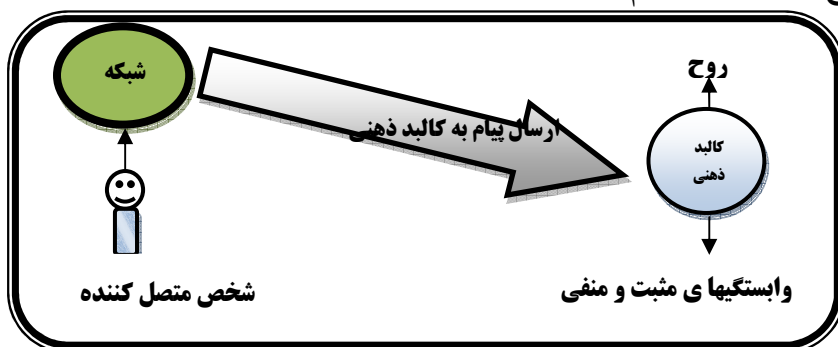
(۲) استفاده از موجودات غیرارگانیک؛ افرادی هستند که موجودات غیرارگانیک را تسخیر و به آنها مأموریت خاصی محول نموده و موکل در اختیار اشخاص قرار می‌دهند و شخصی که موکل در اختیار دارد هر کاری که بخواهد از طریق موکل خود انجام می‌دهد .

با کنترل تشعشع منفی یک، ویروسی که فردی را تسخیر کرده است، بندها و ارتباط او قطع شده و ارتباط ویروس با منبعی که او را تسخیر کرده و ارسال نموده است نیز قطع می‌شود و موجود غیر ارگانیک در بدن شخص تسخر شده آزاد شده و راحت تر می‌تواند خارج شود.

کنترل تشعشع منفی را هم می‌توان به خود شی فیزیکی طلسم مانند نوشته یا قطعه فلزی که بر روی آن نوشته، اعداد و اشکال ترسیم شده است اعمال نمود و هم می‌توان نسبت به شخص طلسم شده حتی اگر نداند آلت طلسم در کجا ی منزل یا محل کار او قرارداده شده است اعمال نمود .

تشعشع مثبت ۲

تشعشع مثبت ۲ را ما می‌دهیم به کالبد ذهنی که کالبد ذهنی را به زندگی اصلی خودش توسط روح هدایت بکند کالبد ذهنی تحت تأثیر یکی روح ویکی هم وابستگیهای مثبت و منفی قرار دارد، روح می‌خواهد آن شرح وظیفه کالبد ذهنی را در زندگی اصلی خودش هدایتش بکند، ما وقتی می‌آئیم تشعشع مثبت اعلام می‌کنیم به شبکه مثبت، شبکه مثبت این پیام را به کالبد ذهنی می‌دهد که به پیام روح توجه بکن، حالا کالبد ذهنی می‌تواند توجه بکند و می‌تواند توجه نکند، ولی تجربه نشان می‌دهد که عمدتاً توجه می‌کند، بعضی مواقع بالاخره اینقدر این پالس را می‌دهد تا توجه کالبد ذهنی را جلب بکند وقتی که کالبد ذهنی به پیام روح توجه می‌کند معمولاً این پیام گیرا است، کانال نور را نشان می‌دهد معمولاً در درصد قابل توجهی این پیام گیرا است و کالبد ذهنی جذب می‌شود و خلاصه می‌رود به زندگی اصلی خودش، تشعشع مثبت ۲ را می‌شود بدون تشعشع دفاعی هم کارکرد، ما تشعشع مثبت ۲ را اعلام می‌کنیم برای فرد در گذشته، بر سر مزار می‌رویم یا مجالس ترحیم می‌رویم، یا بعضیها می‌گویند که ما در پیرامونمان روحهایی را متوجه می‌شویم که حالا معمولاً هم بستگانشان هست، در این صورت بدون تشعشع دفاعی هم می‌شود تشعشع مثبت ۲ را اعلام کرد.



در پاسخ به سؤال ؛ در خصوص اینکه می‌گویند تا ۴۰ روز روح مُرده هست استاد ؛ بعضیها می‌گویند تا یک سال اصلاً نمی‌داند که مُرده، قبول نمی‌کند که مُرده، این موضوع که قبول نمی‌کند مُرده صحت دارد ولی نه در مورد همه، بستگی دارد، بعضیها آنقدر وابسته به زندگی هستند که تا یک سال بلکه تا ده سال هم قبول نمی‌کنند که مُرده‌اند، ما برخورد کردیم با کسی که گفته نه من مُردم من زنده‌ام، شما هم ممکن است برخورد بکنید و ممکن هم هست که یکی در دم مرگش را قبول بکند، این قانون نیست که تا ۴۰ روز روح هست.

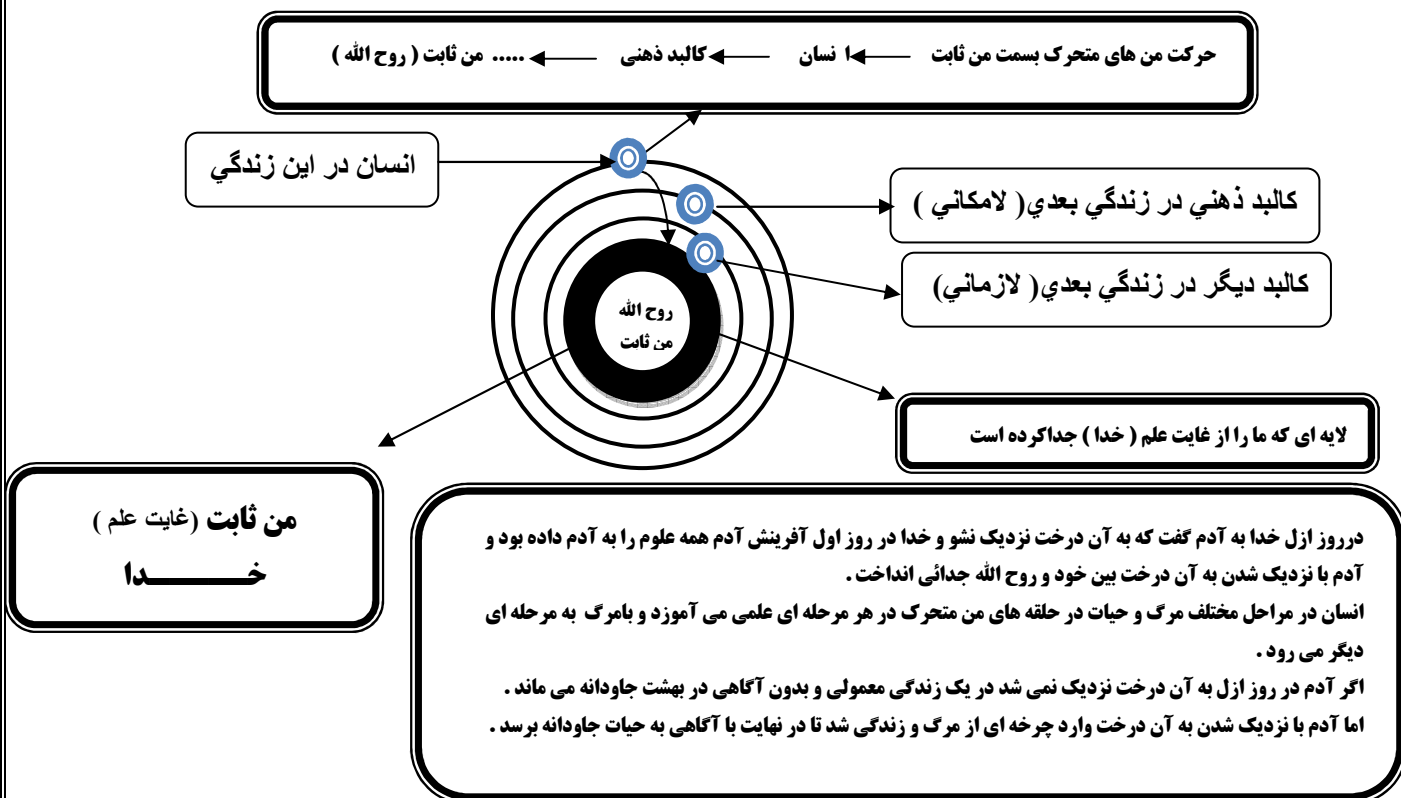
مفهوم توکل

توکل در واقع زمانی حاصل می شود که ما به اعتماد رسیده باشیم، اعتماد به اینکه چیزی اشتباه نیست ، قوانین اشتباه نیست، ما باید مراحل را طی کنیم باور، ایمان، اعتقاد تا به اعتماد برسیم ، در این خصوص همیشه از یک مثالی گویا استفاده می کنیم، ما در مراجعه به دندانپزشک وقتیکه برای بار اول بر صندلی مخصوص می نشینیم هر بار که دست پزشک بسمت دهان و دندان ما می رود ، دست ما بالا می رود که دست او را بگیریم ، اما در دفعات بعدی وقتیکه به کار او اطمینان و اعتماد پیدا کردیم دیگر بمانند بار اول دست ما بالا نمی رود ، اینجا ما رسیده ایم به اعتماد به کار او و توکل کرده ایم به او چون مطمئن شده ایم به اینکه از او برمی آید ، اما در کار هستی زمانی ما به اعتماد می رسیم که مسائل هوشمندی را شناخته باشیم ، قوانین هستی را متوجه شده باشیم که در آن خطا و خلائی نمی تواند باشد و او کار خودش را بلد است و ما می توانیم به قوانین او اعتماد بکنیم و در این رابطه به هستی اعتماد داشته باشیم . ما به هستی اعتماد نداریم ، به کار هستی اعتماد نداریم ، مطمئن نیستیم که او کار خودش را بلد هست ، مطمئن نیستیم که توانسته بین ما عدالت را برقرار بکند، مطمئن نیستیم که حکمت او دارد درست عمل می کند ، ولی داریم می رویم که دانسته های خودمان را در این مورد نه تنها تکمیل کنیم بلکه ادراک مان را هم در واقع در این خصوص سروسامانی بدهیم تا بتوانیم خیال راحت زندگی کنیم، این خیال راحت زمانی پیش می آید که ما مطمئن شویم که هستی کار خودش را بلد هست و او اشتباه نمی کند ، اگر اشتباه باشد از جانب ما ممکن است باشد، مفهوم اعتماد و توکل زمانی پیش می آید که ما این مراحل را پشت سر گذاشته باشیم و کار خودمان را انجام بدهیم، آنجائیکه از دست ما خارج است دیگر تنها اعتماد است و توکل است، لذا ما تا نیائیم با هستی و هوشمندی آشنا نشویم و در آن قرار نگیریم و وارد میدان نشویم و تجربه نکنیم به آن اعتماد و توکل نمی رسیم، بعد از تجربه کردن است که اعتماد و توکل پیش می آید، انسانها مدام دنبال این قضیه هستند که کجای حکمت خدا اشکال دارد، کجا کار خدا اشکال دارد، کجا می توانند از خلقت و قوانین ایراد بگیرند و ما انسانها انرژی ذهنی زیادی را بدینگونه صرف می کنیم، مدام می گوئیم چرا من؟ تا زمانیکه ما می گوئیم چرا من، یعنی اعتماد نداریم که طراحی هستی درست صورت گرفته، به کار خدا اعتماد نداریم، ولی بعد از اینکه چشمه هائی را تجربه کردیم، آنوقت هست که می توانیم بگوئیم که ما تجربه کردیم و به باور رسیدیم که کار طراحی خلقت، بدون عیب و نقص است، لذا اعتماد کردیم و از اینجا به بعد این اعتماد کار ما را ساده و راحت می کند، دیگر لازم نیست که همه هستی را بگردیم ۵۰ سال ، ۶۰ سال تا از کار خدا اشکال بگیریم .

مکانیزم جهنم

خوب گفته شد فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم پیش او به سجده درافتید- حجر ۲۹ وقتی این مرکب را آماده کردیم از روح خود در آن دمیدم پس ما یک من ثابت داریم و

یک من متحرک داریم، در آنجا گفته شد که **وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ** به این درخت نزدیک نشوید - بقره ۳۵ به این درخت نزدیک نشوید، ما چکار کردیم شدیم، بعد از اینکه گفتند که به این درخت نزدیک نشوید و ما نزدیک شدیم بین ما و او یک لایه ای بوجود آمد و ما را از او در واقع جدا کرد، حالا این من متحرک همانطوریکه دارد می آید جلو لایه لایه هائی دارد که هر لایه یک زندگی است برای او (توضیح روی شکل ذیل).



دارد به سمت من ثابت نزدیک می شود، حالا وقتی که ما مرگ های متعدد را داشتیم و آمدیم به اینجا رسیدیم در نهایت می رسیم به یک بخشی که چسبیده به او خواهیم شد، اما نمی توانیم با آن تلفیق داشته باشیم و این لایه ما را جدا کرده و به اضافه اینکه کارماهای منفی ما هم انتقال پیدا می کند می آید اینجا با این اضافه می شود، بطوریکه یک نفر ممکن است لایه اش اینقدر ضخامت داشته باشد و یک نفر مثلاً به یک اندازه ای دیگر، خوب حالا می خواهد تلفیق صورت بگیرد چرا تلفیق باید صورت بگیرد، چون اینطرف تمام اریکه قدرت الهی این تو خوابیده، اما اینطرف تجارب زندگیهای مختلفش را دارد، می رسد به اینجا، الآن اگر ما به این دسترسی پیدا بکنیم اریکه قدرت الهی را در اختیار داریم اگر دسترسی پیدا نکنیم فقط تجارب زندگیهای مختلفمان را داریم، لذا جهنم طراحی شده، این دوتا وارد جهنم می شوند (من متحرک و من ثابت) این لایه در جهنم از بین می رود، این لایه ای که ما را از او جدا کرد، این لایه از بین نمی رود مگر در جهنم، تمام کارماهای منفی ما، ما را از او جدا کرده اینجا جمع می شود، آن لایه اولیه که اصلاً ما را جدا کرد از اول، اینها با هم راهی ندارد از بین رفتنش مگر این که این اتفاق در جهنم بیافند (در پاسخ به سؤال؛ در خصوص اینکه آیا همه وارد جهنم می شوند استاد؛ **وَإِنَّ مِنْكُمْ لِأَنَّ وَارِدُهَا هِيَ كَسَازِمْ نِيسَتِ مَكْرٍ [اینکه] در آن وارد می گردد- مریم ۷۱ وَإِنَّ مِنْكُمْ يَعْنِي هِيَ كَدَامَازِ شَمَا، رَفْرَفَسِي بَه هِيچ دِسْتَهَاي نَمِي دَهْد دَر پَاسَخ بَه سَوَال؛ در خصوص اینکه**

گفته می‌شود تا ابد در آنجا می‌ماند استاد ؛ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بهشت‌هایی درآورده می‌شوند که از زیر [درختان] آن جویبارها روان است که به اذن پروردگارشان در آنجا جاودانه به سر می‌برند - ابراهیم ۲۳ خالدون فیها، لامکان ولا زمان است، کسی که آن تو هست منتظر یک ثانیه دیگر هم نیست و برای او ابدی بنظر می‌آید ولی عالم بالا گفتند إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَيَّ رَبِّكَ ای انسان حقا که تو به سوی پروردگار خود بسختی در تلاشی- انشاق ۶ از نظر ناظر بالا این تمام می‌شود ولی از نظر کسی که آن تو هست (داخل جهنم) زمان مفهوم ندارد فکر می‌کند که ابدی است ، یعنی انتظار ثانیه دیگر را ندارد، بنابراین در این مکانیزم خلاقانه‌ای که برای جهنم طراحی شده این تلفیق و این تزویج در واقع اتفاق می‌افتد یعنی در واقع جهنم تالار ازدواج است و اگر جهنم نبود این لایه از بین نمی‌رفت و این امتزاج صورت نمی‌گرفت و حالا بعد از این است که خلیفه الهی رُخ می‌دهد و ما سوار بر اریکه قدرت الهی قرار می‌گیریم ، اینجا ما چیزی در دستمان نیست و بین ما و خدا سختی نیست که ما جانشین او باشیم و می‌بینید که اصلاً نماینده خوبی هم که به هیچ عنوان نیستیم و بعد ما چه کسری از هوشمندی او هستیم، چه کسری از هوشمندی او دست ماست، چه کسری از علم او در دست ماست، اما بعد از جهنم سه مرحله طی می‌شود که مرحله جنات ، عدن و رضوان و در این مرحله جنات، بهشت در کثرت است که هرکسی برای خودش بهشت می‌سازد، جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بهشت‌هایی درآورده می‌شوند که از زیر [درختان] آن جویبارها روان است که به اذن پروردگارشان در آنجا جاودانه به سر می‌برند- ابراهیم ۲۳ خوب جنات یعنی بهشتها، چند تا جنت یعنی به تعداد ، چگونه ساخته می‌شود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ نهر؛ کانال جاری شدن آگاهی، آب؛ آگاهی، نهرکانالی که آگاهی در آن جاری می‌شود، مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ بر اساس آن کانالهای آگاهی که ما جاری کردیم، ما جاری می‌کنیم، ما داریم، بهشت هیچ دو نفری مثل هم نخواهد بود، هرکسی بهشت خودش را خودش می‌سازد و بعد در مرحله رضوان بهشت در وحدت در این بهشت در وحدت ما متوجه می‌شویم که هدف ساخت بهشت نیست بلکه هدف تجربه خود اریکه قدرت الهی است، نه ساخت بهشت و مرحله بعدش جنتی در واقع بهشت در لاتضادی یعنی الیه راجعون، بعد از اینکه این مرحله راما تجربه کردیم از ما سؤال می‌شود أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ آیا پروردگار شما نیستم - اعراف ۱۷۲ خدائی را تجربه کردی حالا بگو بینم هنوز من خدایت هستم یا برای خودت خدائی، آنوقت اگر جواب بله هست که راضیهٔ مَرْضِيَّةٌ خشنود و خدایسند - فجر ۲۸ پیش می‌آید، ما از او راضی و او از ما راضی و الیه راجعون و به جنتی یعنی بهشت خودش، یعنی لاتضادی، یعنی لامکان، لازمان و لا تضاد و دیگه ماجرا کاملاً فرق می‌کند، هر بخشی بر اساس یک ماجراهائی طراحی شده که موضوعش از این که ما می‌دانیم مفصل‌تر است و پشتش یک چیزی خوابیده که می‌خواهد کمال را تعریف کند، می‌خواهد بحث ارتقاء را تعریف بکند ، نه بحث صرفاً مجازات را، حالا دیگه در این رابطه چون نمی‌توانستند برای انسان در چند هزار سال قبل (چون این ماجرا از عهد عتیق است) توضیح کمال و بعضی از توضیحات را بدهند، لذا آمدند با یک اصطلاحاتی صحبت از یک مسائلی مثل عذاب و شکنجه دادند.

ادامه بحث مکانیزم جهنم؛ لذا خیلی اهمیت دارد که ما به نقشه الهی چه جوری نگاه کنیم، اگر ما آمدیم هوشمندی را تجربه کردیم برای این بود که اول بدانیم یک چیزهائی هست، وقتی هوشمندی هست ، بقیه نقشه‌ها هم باید هوشمند

باشد، نمی تواند نقشه دیمی، الکی و بچه گانه باشد، ببینیم که رحمانیتش باعث طراحی جهنم شده، اگر جهنم نبود ما به او نمی رسیدیم، البته الیه راجعون در واقع کثرت در وحدت است، مثل آب، درس کثرت در وحدت را می دهد ، بی نهایت مولکول H_2O دور هم جمع شدند اما یکی از آنها آیا ندائی غیر از آب سر داده ، همه شان متفق القول از یک آب گویند، این ماجرائی است که دنبال می شود کثرت در وحدت، گفتیم که ارض چیه، بستر حرکت است و آنچه چیزی که ما می بینیم یک جزء کوچکی هست، یعنی این هستی که می بینیم یک جزء کوچکی از ارض است ، ارض یعنی حلقه انالله وانا الیه راجعون، بنابراین ما دو بخش پیدا می کنیم، یک بخش جهان تک قطبی و یک ارض آنجا جای او، اینجا جای جانشینش در روی یک سکه، یک سمت تجربه ، یک سمت لاتضادی، الان ما می گوئیم که چرا اینجا هستیم ولی وقتی برسیم به لاتضادی دیگه تضاد نیست که سؤال کنیم چرا ما اینجا هستیم ، برادر مراد عالم سید توست بهشت و دوزخ از سیریه توست تویی از روی ذات سید شاه شازروی صامت سید تو - **عطار** یک چیزی ما دادیم بالا و یک چیزی بالا به ما داده، گفتیم اینجا لامکان ولا زمان از اینجا ما جدا شدیم که ببائیم این چرخه رادور بزیم ، چقدر زمان برده بود صفر ثانیه، یعنی هنوز از اینطرفش نرفتیم از آنطرفش آمدیم بالا، خوب اینطرف و آنطرفش کیه ، مائیم، لذا گفتیم قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ - بگو پناه می برم به پروردگار مردم پادشاه مردم معبود مردم- ناس الی ۳ حالا تقدم وتأخر باکیه از این قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ، کی زودتر بوده، چون زمان ندارد، تقدم وتأخر معنی ندارد، لذا الان بالا با دوتا رأی از سه تارای ما داریم، ببینید بالا گفتیم قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ چند تایش ما هستیم چند تایش اوست، به این دلیل ساده چه کسی ما را انداخته پائین خودمان هستیم هم پائین هم بالا، پس این سؤال که چرا ما را انداختند اینجا بطور کلی ما فقط نیاز به یکسری ادراکات داریم، بنده هم این را نمی دانستم ولی تفهیم کردند من هم سر تا پا تضاد بودم ولی تضادم حل شد، اگر عنایت بکنیم به این مسائل که خیلی ریز است تضادمان با خدا بسیار سریع حل و فصل می شود .

سؤال؛ این که می فرمائید سمبلیک بوده چی هست استاد ؛ سمبلیک بوده در قالب کشف رمز است، اولاً گفتیم اگر شیطان سجده می کرد چی می شد اصلاً ما این ارض را نداشتیم و بعد گفت قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ گفت من از او بهترم مرا از آتش آفریده ای و او را از گل آفریده ای- ص ۶۶ من از او بهترم من را از آتش آفریدی این را از خاک آفریدی، خوب دوباره اصلاً در بارگاه نه خاک معنی می دهد نه به عبارتی آتش معنی می دهد و ظاهراً هم هیچ اعتراضی نشد که بگویند نه آن خاک بهتر از این است ، اما کشف رمز خاک و آتش خودش یک ماجرائی است، خاک می تواند آتش را خاموش کند، آتش فقط می تواند خاک را سختش کند، سنگش کند ، آتش خاک را ذوب می کند و سنگش می کند، در آتشفشان کارش همین است ، خاک شکل پذیر است با آب ، آب شکل دهنده است، آب آگاهی هست، باد انگیزه است، آتش ایجاد پختگی می کند وقتی خاک و آب مخلوط بشود، می شود گل، گل را شکل بدهیم، کوزه بشود و لاش کنید یواش یواش وا می رود ، باید آتش بیاید اون را تثبیت بدهد، پختگی ایجاد بکند تا آتش میکریزی ترش و خامی چون خمیر - **مولانا** تا از جهنم فرار می کنی ترش و خامی چون خمیر، این آتش است که ایجاد

پختگی می کند این که می گویند انسان یا هستی از آب و باد و خاک و آتش ساخته شده، اینها زبان رمز است ، زبانی است که چگونه این چهارتا عنصر به هستی معنا داده ، من اینها را می گویم که شما توجه تان اصلاً دیگه از ظاهر منقطع بشود، ظاهر بینی شرک است، یکی از مظاهر شرک عادت به ظاهر بینی است، اگر نگاه کنی این دیوار را دیوار بینی شرک است، یعنی باید یک جایی برسیم که خودمان را نجات بدهیم *رسد آدمی بجایی که بجز خدا نبیند - سی* فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فِثْمٌ وَجْهُ اللَّهِ بِهِ هَر سُو رُو كُنَيْدُ أَنْجَا رُوِي [به] خداست- بقره ۱۱۵، هر جا نگاه کردی پرتو روی اوست، این ظاهرش است و الآن چشم ما ظاهر بین است اما یک جایی اگر از ظاهر بینی نجات پیدا بکنیم چشم باطن بین پیدا می کنیم، چشم باطن یعنی نگاه کردی این را، بتوانی خدا را ببینی، وجه الله را ببینی، اما فرجه داریم، فعلاً الآن من نگاه می کنم می گویم این ستون است، این هم سقف است، این هم دیوار است، آیا درست می بینم، نه این چشم ظاهر بین است، اما این به یک عبارتی وجود ندارد عدم است، به عبارتی خداست، وجه الله است، این که گفته باید چشم باطن بین داشته باشی، نه افکار افراد را بخوانیم، شخصیت افراد را بخوانیم، بلکه باطن هستی را بفهمیم پشت سرش چی خوابیده و چی می خواهد بگوید، بنابراین هدف از تمامی این بحث ها این است که ما درست نمی بینیم، یا من مطلقش نکنم و بگویم ممکن است درست نبینیم، پس به چشمهای خودمان اعتماد نکنیم تا اطلاع ثانوی قبول کنیم چشم ما چشم ظاهر بین است و بحث باطن بینی به ما توصیه شده متنها به انحراف بردند، همه جا عرفان را کشاندند به باطن انسان را دیدن ، نفوذ کردن، مسخ کردن ، تجسس کردن و از بیرون دیگر خبری نیست ، یعنی این مطلب را بارها بارها ما بحث داریم که آقا چشم باطن بینش باز شده ، آقا چشم برزخ بینش باز شده ، از این صحبتها که در واقع نسبت به کل موضوع چقدر بچه گانه است و ما چقدر از مرحله آنوقت پرت می شویم و چه فریب قشنگی است .

چراقبض روح ؟ اصل ۱) هر چیز زمینی تاریخ انقضاء دارد . اصل ۲) همه لذتهای زمینی به تنفر ختم می شود .

اگر اینچنین نبود همه چیز بی معنی و بی مزه می شد، حیوان بعنوان مثال یک اسب همیشه علف می خورد و هیچگاه نمی گوید که از این نوع علف خسته شده ام و دیگر نمی خورم ، ولی انسان حتی بهترین غذای مورد علاقه خود را اگر چند بار پی در پی مصرف کند بیزار می شود، برای انسان هر چیزی هر چند خوب و مورد علاقه او باشد خیلی سریع به تاریخ انقضاء خود می رسد و تنها قبض روح است که به این وضعیت پایان می دهد.

در پاسخ به سؤال در خصوص اثر نکردن ارتباط کنترل تشعشع منفی استاد : ببینید این قضیه اثر نکردنش غیر ممکن است ، مگر اینکه اصلاً مشکل این نبوده باشد یا اگر خنثی می شود تأثیری روی آن کار نداشته باشد، یعنی خنثی می شود اما باز هم جواب نه است، یعنی از جانب واقعیت نه است.

کنترل تشعشع منفی ۲

ما می توانیم شعور منفی روی افراد ساطع بکنیم و پارازیت شعوری بدهیم و آنها مختل بشوند، یکی از حالت هایی که همگانی است و همه دارند و همه می توانند و کم و بیش در معرضش هستیم این است که می توانیم همدیگر را در

معرض پارازیت شعوری قرار بدهیم، این می شود اساس جنگ الکترونیک ، در مورد ما به اینصورت است که ما همدیگر را در معرض پارازیت شعوری قرار می دهیم و این پارازیت شعوری می آید و اختلالاتی ایجاد می کند ، یک چیزی که در اصطلاح عامه به آن چشم زخم می گویند، کافی است فرد از فاز منفی به یک چیزی نگاه کند، یعنی برود در فاز منفی و یک مطلبی را از فاز منفی به آن نگاه بکند، یعنی چیزی باشد که تحسین می خواهد و نظرش را جلب کرده و آنجا بجای اینکه از فاز مثبت ببیند از فاز منفی نگاهش کند، این فاز منفی فوراً تشعشع منفی را سوار می کند و این پارازیت شعوری حتی روی شعور ماده هم می تواند اثر بگذارد .

ادامه بحث کنترل تشعشع منفی ۲ در جلسات بعدی؛ کنترل تشعشع منفی ۲ یعنی کنترل پارازیت شعوری که روی وجود ما می تواند صورت بگیرد، این همان چیزی است که به آن چشم زخم در طول تاریخ گفته شده و تاریخ گواه است و تجربه کرده که چنین چیزی وجود دارد و هر چی زور زدند تعریف کنند شاید نتوانستند، شاید چیزی نداشتند ، بنابراین یک کلمه گفتند چشم زخم، ما دروناً و ناخود آگاه می توانیم جلوی این مسأله را بگیریم ولی نا خود آگاه است، هم می توانیم استفاده کنیم و هم می توانیم جلویش را بگیریم و دسترسی آگاهانه به این مسأله نبوده ، لذا آنهایی که بصیرتی داشتند، آگاهی داشتند و چیزی دریافت کرده بودند آمدند یک کاری کردند با شرطی کردن افراد کاری کردند که آن ناخود آگاه اتوماتیک وار به کار بیافتد، لذا چیزهایی را مطرح کردند و رایج کردند مثل دود کردن اسفند، ما شرطی شدیم، بمحض این که بیایم یک جایی ببینیم اسفند دارند دود می کنند بلافاصله ناخود آگاه جلوی آن بخش گرفته می شود، بخش ناخود آگاه ما اتوماتیک وار تشعشع ضد تشعشع را ساطع می کند و جلوی تشعشع منفی گرفته می شود اما اگر ما شرطی نشده باشیم یعنی یک ملتی را بیاوریم مثلاً کره ای، تبتی، چینی که اینها ندانند اسفند چیه جلوی شان اسفند هم دود بدهیم آنها چون نمی دانند چیه فایده ای ندارد .

در پاسخ به سؤال؛ در خصوص چشم زخم مادر به بچه خودش؛ استاد؛ در بحث الحمد لله هرگونه حمدی، ستایشی برای خداست، مخصوص اوست، یعنی انحصاراً ، اختصاصاً مخصوص اوست، هر چیزی را مورد ستایش قرار بدهیم و او را نبینیم در آن، نقض الحمد لله است، یعنی هر چی را که ستایش کنی باید او را هم در آن ببینی، هر کسی نمی تواند ستایش بکند مگر اینکه به **فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ** پس به هر سو رو کنید آنجا روی [به] خداست آری خدا گنابینسگر داناست - بقره ۱۱۵ رسیده باشد، این ماجرای الحمد لله در این ماجرای موسیقی هم هست، وقتی ما هر جا شعری می گوئیم که در این شعر منظورمان ستایش و توصیف و تعریف غیر خدا است شعور منفی حاکم می شود و پشتش مفاهیم دیگر پیدا می کند، هر چیزی را که دیدیم **فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ** آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است - مومنون ۱۴ است و اگر پشتش را ببینیم اشکال ندارد ، بهرحال ماجرا این است که چرا بعضی مواقع مادرها تا یک چیزی می گویند فرزندانشان در مقابل پارازیت شعوری قرار می گیرند و خلاصه کلام زندگی یک بهداشت تشعشعاتی می خواهد، این بهداشت را ما صرفاً با شناخت کیفیت ها می توانیم تعریف بکنیم نه با کمیتها، کمیتها نمی توانند این بخشها را توضیح بدهند، فقط می توانند بگویند نکن، بکن، نرو، برو، ولی نمی توانند پشت پرده را در واقع بیان بکنند .

کنترل تشعشع منفی ۳

کنترل تشعشع منفی ۳ خیلی اهمیت دارد و امروز دنیا درگیر این مسائل است، جلوگیری از نفوذ، مثل مسخ کردن ، اعمال اراده، فکر خوانی، احضار و چیزهای دیگری که همه شان ممکن است در واقع تعریفهای مشترکی پیدا بکند و این موضوع امروز در دنیا بسیار رایج شده، یعنی اتصال به شبکه منفی این قضیه را باعث شده که خیلی رایج بشود ، در علوم غریبه یکی از چیزهایی که دارند احضار است، یعنی احضار آدم زنده به اینصورت که چیزی می نویسند ، می گذارند روی آتش طرف هر جایی که هست در واقع بیقرار می شود و کشیده می شود می آید به این سمت، ببینید حریم افراد بیت الله است و مقدس است، هیچکس دوست ندارد در او نفوذ کنند ، اما همه دوست دارند دردیگری نفوذ بکنند .

درک انالحق؛ درک نفخت فیه من روحی، از روح خودم در شما دمیدم این چیست ما تا زمانی که این درک پیدا نشود بین ما و او جدایست و ما همش می گوئیم خدایا چرا ما را اینجا انداختی ، خدایا... خدایا... تضاد ما، مسائل ما کماکان باقیست و انسانی نیست که با خدا درگیر نباشد، ۷ میلیارد انسان هر چقدر هم رابطه شان خوب است ولی یک تضادی ته وجودشان دارند، چرا اینجوری خدایا، چرا اونجوری، چرا ... چرا... این درک انالحق یعنی درک درواقع اون نفخت فیه من روحی که گفته شد از روح خودم در شما دمیدم چه ماجرائی دارد ، چه قضیه ای است خوب اینها همه شان هرچه را که عنوان می کنیم ما را در رسیدن به کمال یاری می کند ، هیچکدامشان کمک نمی کند که ما دو ریال اضافه کنیم یا جایی را تسخیر کنیم یا کسی را تسخیر کنیم ، هیچکدام از این کمکها را به ما نمی کند ، فقط کمال به ما ارائه و عرضه می کند .

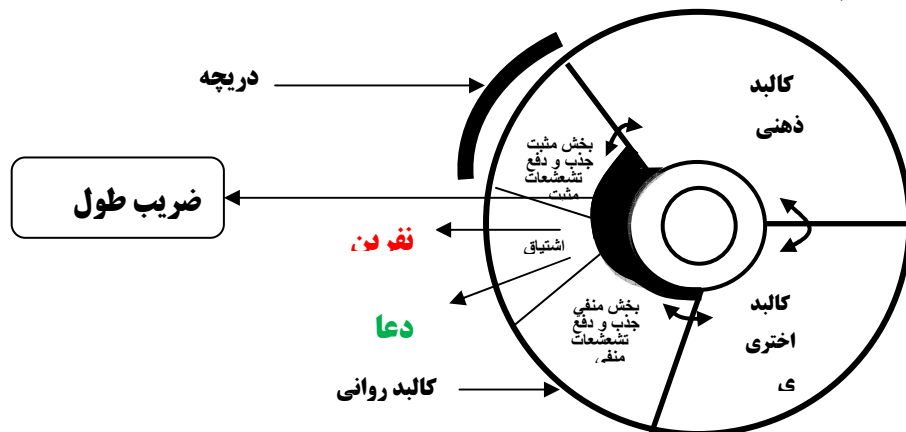
جنگ تشعشعانی (در پاسخ به سؤال)

اصولاً منظور از جنگ تشعشعانی نه اینکه چیز جدیدی باشد ، به فرمهایی در طول تاریخ ادامه داشته، یکی از فرمایش همین طلسم و جادو است، همین طلسم یک فرم پنهان است و جنگی است که شما چیزی از آن نمی بینید ولی واقعیتش این است که ادامه دارد و اثر گذار است ، مثلاً فرض کنید که ما تشعشع مثبت داریم ، عکس این هم امکان دارد، هرچی مثبتش را داریم منفی اش را هم داریم و بحث درمان را داریم می تواند عکسش هم باشد می تواند اختلال شعور هم باشد، این مفهوم جنگ تشعشعانی است و در انتهای خودش هم به بزرگترین جنگ تاریخ بشریت منتهی می شود که نماینده ای اینطرف پیدا می کند و نماینده ای آنطرف پیدا می کند، آنطرف اسمش دجال است ، شبکه منفی نماینده ای پیدا می کند که درواقع نامش دجال است و اینطرف هم که دیگه معرف حضور هست و بزرگترین جنگ تاریخ بشریت اتفاق می افتد وعمده این قضایا تشعشعانی است و در ابتدای تظاهراتی هم که آن شبکه ها خواهند داشت به همین صورت است، یکطرف کمال ارائه می کند ، یکطرف قدرت ارائه می کند و ماجراهای عجیب

و غریبی اتفاق می افتد و یک عده ای جذب اینطرف می شوند ، عده زیادی جذب آنطرف می شوند و خلاصه کلام در انتهای خودش رویارویی با دجال است .

توضیح در مورد نفرین

کالبد روانی؛ از دو بخش مثبت و منفی تشکیل شده است، یک بخشی هست در کالبد روانی که در واقع ما تشعشع مثبت و تشعشع منفی دیگری را هم داریم که این در واقع نقش دعا و نفرین است ، اینجا یک تشعشع مثبت داریم ، که تشعشع مثبت دعا یا خودمان چیزی داریم که بنام تشعشع مثبت است و یک بخشی هم تشعشع منفی است مثل تشعشع ناشی از نفرین و در واقع دعا و نفرین تشعشع دارد و برای خودش قدرت دارد منتها پشتش چه اشتیاقی خوابیده باشد بُرد آن و قدرت آن را تعیین می کند و در این مسأله ما با تشعشعات مختلفی سر و کار داریم، این تشعشعات منفی می تواند ناشی از حسادت، بُخل، نفرین باشد و خیلی از مسائل مختلف بدنبال خودش داشته باشد، آن چیزی که این تشعشع را تعیین می کند، بحث اشتیاق است که پشتش است و اشتیاق هم قابل تعریف نیست، یک چیزی است که همه ما می دانیم، مثلاً چقدر برای دعا مُصر هستیم یا برای نفرین مُصر هستیم ، این می شود موتور محرکه این ماجرا و به اصطلاح شتاب دهنده . (دعا و نفرین تولید تشعشعات مثبت و منفی است).



می گویند نفرین یقه خود فرد نفرین کننده را می گیرد، مکانیزمش چی هست، وقتی ما تشعشع منفی می دهیم در چه فازی هستیم، در فاز منفی هستیم، حالا وقتی ما تشعشع منفی دادیم در باز است، ما یک تشعشع منفی دادیم، شاید هزاران تشعشع منفی پشت در منتظر بودند تا این در باز بشود بریزند داخل، یعنی اشکال مسأله در این است ما تشعشع منفی می دهیم آن طرف را مورد بمباران قرار می دهیم، آلوده اش می کنیم، این تشعشع منفی می رود آن طرف را می گیرد، اما همین که ما در را باز می کنیم از کجا مطمئنیم که تشعشع منفی بسمت ما نشانه گیری نشده، لذا در را که باز کردیم آنها هم می ریزند داخل، لذا آنجا که عیسی مسیح (ع) فرمودند که حتی دشمنان خود را دوست داشته باشید، روی این مکانیزم بوده گفته که اگر فرض کنید این کار را بکنید اینقدر که ضربه می زنید صد برابرش ممکن است ضربه بخورید، یعنی در واقع بر اساس این مکانیزم بوده که این صحبت ها شده، بنابراین ما در بخش منفی تضمین نداریم، یک تیر زدیم ممکن است صد تا تیر به ما بخورد، یعنی از سنگر آمدیم بیرون نشانه گیری بکنیم از ده جا خودمان را مورد

اصابت قرار بدهند، بلاهائی که سرما می آید اکثراً در فاز منفی اتفاق می افتد، در فاز منفی این مشکلات در واقع برای ما پیش می آید ، لذا ما اگر الآن قبول کردیم که زبان ما زبان تشعشعات است، یک شعور مثبت بسمت ایشان می تواند بیاید و می تواند شعور منفی بیاید و شعور منفی شعور سلولی ایشان را دچار اختلال و پارازیت بکند، بنابراین می بینیم که ما با یکدیگر جنگ تشعشعاتی داریم و خودمان خبر نداریم و هرکسی، کس دیگری را می تواند مورد این اصابت قرار بدهد که داریم قرار می دهیم.

زبان انسان اصولاً زبان تشعشعات است، یعنی قبل از اینکه ما صحبت بکنیم ، تشعشعات ما با همدیگر کار می کنند ، شما یکی را می بینید نا آرام می شوید، یکی را می بینید آرام می شوید، یکی را می بینید مضطرب می شوید ، بدون اینکه طرف حرفی زده باشد، تشعشعاتش را شما دارید یکجور هائی متوجه می شوید، حالا بعضی ها روی این تشعشعات دیگران خیلی حساس تر هستند، بعضی ها حساسیتشان کمتر است، یک مسأله ای که در مورد کالبد روانی لازم به ذکر است این است که خود کالبد روانی که از دو بخش مثبت و منفی تشکیل می شود در آن واحد ما از یک بخش می توانیم استفاده کنیم، یعنی یا از بخش مثبت می توانیم استفاده کنیم یا از بخش منفی ، لذا ما وقتی که در فاز مثبت هستیم صرفاً می توانیم تشعشع مثبت بدهیم و تشعشع مثبت بگیریم و وقتی در فاز منفی هستیم هم فقط می توانیم تشعشع منفی بدهیم و تشعشع منفی بگیریم ، فاز مثبت یعنی چی ، فاز مثبت یعنی تفکر مثبت ، فاز منفی یعنی تفکر منفی، مثل خشم، کینه و.... پایه افکار وقتی که قرار می گیرد می شود تفکر منفی یا فاز منفی، اگر که ما صدماتی می بینیم در بعضی از جاها که بعداً با آن برخورد می کنیم بدلیل این است که خودمان مقصر هستیم ، دری را باز گذاشتیم ، توانسته تشعشع منفی وارد بشود ، اگر این در بسته بود تشعشع منفی نمی توانست وارد بشود و مادر معرض تشعشع منفی قرار نمی گرفتیم، بنابراین روی همین اصل هم حالا راهکار هائی هست و صحبت هائی هست که بتدریج می توانیم با آن آشنا بشویم، همین الآن ممکن است بخودی خود مضرات این تشعشع منفی را نتوانیم با هم صحبت کنیم چون بحثش مفصل است.

سؤال ؛ گفتید که دیکتاتوری را هستی نمی پذیرد ؛ وقتیکه ما دعا می کنیم یا نفرین می کنیم ، این هم دیکتاتوری محسوب می شود پس چطور این مؤثر واقع می شود ؟

جواب ؛ اینجا بحث تشعشعاتی است، با دعا و نفرین ما یک تشعشعاتی را سوار می کنیم و این تشعشعات کور است ، این که حشش بوده یا نبوده نمی داند، می رود اصابت می کند به نشانه، حتی ممکن است بچه یک کسی را نفرین کنند و آن بچه بدون اینکه گناهکار باشد مورد اصابت قرار بگیرد، مثلاً آمدند آزمایش کردند بر روی گیاهان و سنسورهای حساسی وصل کردند و برای رشدش دعا کردند و دیدند که سنسورها دارند علامت می دهند و گیاه دارد رشدش سریعتر می شود ، همان گیاه را اگر نفرین بکنند می بینند رشدش متوقف می شود و یا می خشکد .

زکات ؛ هرکسی از هستی چیز هائی را می گیرد ؛ فرزند خوب، همسر خوب ، استعداد، امکانات و برای آن چیز هائی را که ما از هستی گرفته ایم باید چیزی را به هستی برگردانیم (زکات علم، استعداد و...) تا کانال بین خود و هستی مسدود نشود همچنانکه بسوی ما جاری شده از سوی ما هم بسوی هستی با زکوه جاری شود، با زکات کانال بین ما و هستی

لایروبی می شود و از انسداد آن جلوگیری شده و لذا ما می توانیم چیزهایی دیگر را از طریق آن از هستی دریافت کنیم. با زکات تشعشع مثبت ایجاد می کنیم .

انفاق؛ ما چاله هائی داریم که نمی بینیم، اجتماع وقتی دارای شکاف باشد ما هم در آن شکاف می افتیم، کسی که ندارد تهدید بیست است برای کسی که دارد ، تشعشع منفی او بقیه را می گیرد و خوشبختی و آرامش از آن جامعه می رود ، و روان و ذهن و سلامتی افراد آن جامعه درگیر می شود، انفاق برای پرکردن شکاف و چاله هائی است که در جامعه وجود دارد تا تشعشعات منفی بر جامعه جاری نگردد .

خمس؛ حق معلوم گدا، مسکین ، یتیم از درآمد جامعه است که ۲۰٪ تعیین شده است (اگر زکات ، انفاق و خمس در جامعه ای اجرا شود دیگر شکافی وجود نخواهد داشت).

صدقه؛ یکی از راههای مبارزه با تشعشعات منفی صدقه است، بمحض اینکه صدقه بدهیم می بینیم که احساس سبکی به ما دست می دهد و اگر در فاز منفی باشیم به فاز مثبت می رویم و لذا دریچه فاز منفی بسته شده و ما از ترکش فاز منفی در امان می مانیم .

نذر؛ نذر خرید تشعشع مثبت است .

کنترل تشعشع منفی ۴

کنترل تشعشع منفی ۴ برای کنترل تشعشعات منفی ناشی از نفرین می باشد، میزان تأثیرگذاری دعا و نفرین به اشتیاق پشت آن بستگی دارد، قدیمیها اشتیاق را به آه و سوز نفرین و می دانستند ، تشعشع ناشی از نفرین چون منفی است، لذا کور است و وقتی که صادر می شود به هدف اصابت می کند(صرف نظر از اینکه شخص نفرین شده مستحق است یا نه).
بیان نتایج رواج نفرین در جامعه؛ جامعه ای که همدیگر را نفرین می کنند، همه در تشعشع منفی ناشی از نفرین، غرق هستند و روی آرامش نمی بینند، نفرین چون تشعشع منفی می باشد، لذا اول دامن صادر کننده را می گیرد، کنترل تشعشع منفی ۴ نیاز به کسب اجازه ندارد .

اشک - عشق - معشوق

اشک شوق، اشک ذوق، این اشکی است که بین عاشق و معشوق معنا دارد، این اشک فراقی است که در واقع همان الیه راجعون را می خواهد بیان بکند، این اشک حزن نیست، این اشکی است که ما پی به حقانیت ببریم و در یک تبادل آگاهی به یکباره ما به ارتباط خودمان یعنی ارتباط بین عاشق و معشوق است و اینکه ما معشوقه هستیم در اصل پی ببریم، یک اشکی داریم، اشک بیداری است، یعنی اگر قرار باشد راجع به اشک صحبت بکنیم در واقع اشکهای مختلفی داریم ، آزمایشات علمی هم که انجام شده بین اشک حزن و اشک های دیگر ترکیبات شیمیائی آنها فرق می کند، یک

اشکی هست اشک بیداری است، اشک فهم است، اشک این است که یک موضوعی را بفهمی و دیگه گنجایش نباشد بیرون زدن از آن حد و حدود می تواند همراه با چنین تظاهراتی باشد .

مخدر آسمانی

انسان همیشه اینطور بوده، دنبال این بوده که از یک حالی به یک حال دیگری در بیاید بیرون، دنبال منقلب شدن بوده، یعنی در فطرت ما این میل به منقلب شدن از حالی به حالی شدن بوده و هست، لذا دنبال یک چیزهایی راه می افتد، تجربه می کند که بلکه در واقع آن حال را پیدا نکند از این میان ممکن است به مشروبات الکلی، به مواد مخدر، آن چیزهایی که یک تحولی را ایجاد نکند، اینها مخدرهای زمینی است، ممکن است دنبال مخدرهای آسمانی مانند خلسه، حالت خودهیپنوتیزم و اینها را رو بیاورد (سؤال شد خلسه چیه؛ خلسه یک حالت است که ممکن است بگوئیم که این حالت بیخبری است، ممکن است نه با خبری هم در آن باشد ولی فرد در یک فضائی خودش را قرار می دهد که یک جور ناشه گی بدون مخدر است، یک جور سرخوشی بدون استفاده از چیزی است، یک حالتی است که فرد نمی داند کجا هست، کجا نیست و یک ترانس در واقع مثبت است، یک حالت خود هیپنوتیزم هست که فرد در آن از یک سری واقعیتها جدا شده).

ادامه بحث مخدر آسمانی؛ پس مخدر زمینی داریم و مخدر آسمانی داریم، مخدرهای زمینی که معلوم است، مخدرهای آسمانی می تواند همین بحث خلسه و خود هیپنوتیزم، یک سری چیزهایی که در مدیتیشنها در واقع پیش می آید و فرد را از واقعیتها جدا بکند و آن را از مسائل روزمره گی جدا بکند، یعنی در واقع هدف از مخدرها جدا شدن از واقعیتهای زندگی روزمره گی و روزمره است، این میل به مخدر اصولاً در افرادی صورت می گیرد که آن بخش سرکششان، آن نرم افزاری که گفتیم با ما متولد می شود که باعث می شود افراد بعضیها از این شاخه به آن شاخه زیاد می پرند اینها در خطر اعتیاد قرار می گیرند، یک دسته از این افراد افرادی هستند که آن بخششان نا آرام است دنبال یک انقلاب هستند دنبال یک تحولی هستند، یک مدتی که اینطرف، آنطرف می کند وقتی پیدا نمی کند دست می زند به تجربه هر چیزی از جمله مشروبات الکلی، مواد مخدر و... به امید اینکه در عالم هپروت برویش باز بشود، احساس گمشدگی، احساس گم کردگی و حالا تمایل برای پیدا کردن و اینجا این روح است که دارد از آنجا برنامه اش را می دهد ولی من تبعیتی که می کنم برای پاسخ دادن به پیام او (روح) جواب غلط است، صورت مسأله درست است ولی جوابی که من به آن می دهم غلط است و می خواهم با بحث مخدر قضیه را حل و فصلش کنم، پس یک گروه از افرادی که به دام قضایائی می افتند افرادی هستند که قابلیت کمال را به نحو احس در خودشان داشتند فقط جوابی که پیدا کردند متأسفانه به یک مسأله بزرگ پاسخ غلط بوده ولی آن مایه را داشتند، مثلاً شما می بینید که افرادی که پویائی ندارند، حرکتی ندارند و ساکن تر هستند اینها کمتر به دام این تجارب منفی می خورند، آنهائیکه یک شروشورهای درونی دارند آنها بیشتر در معرض قرار می گیرند، ببینید من روح نا آرام و سرکشی دارم و می آیم در جامعه می خواهم جواب سؤال را پیدا کنم، یک دفعه می بینم محیط به من امکاناتی می دهد، امکانات فرهنگی می دهد، امکاناتی عرفانی می دهد و.... اگر

آن ابعاد قوی باشد ممکن است فرد جذب آن عوامل بشود و بداند حالی به حالی شدن این را در فطرت ما گذاشتند که از طریق کمال حاصل بشود نه از طریق یک چیزهای دیگری بصورت مصنوعی قرار نیست ما حالی به حالی بشویم، بنابراین حالی به حالی شدن از چه طریقی باید انجام می‌شده در اصل، باید از طریق جذب کمال حالی به حالی شدن باید اتفاق بیافتد و رُخ بدهد، جذابیت کمال می‌تواند ما را از خودمان بیخود کند هر مطلبی را می‌فهمیم که قبلاً نمی‌دانستیم برای ما یک ناشئه‌گی ایجاد می‌کند یا نمی‌کند، اما در مورد خلسه بگویم خلسه هم بخودی خود کاری انجام نمی‌دهد، یک نفر پنجاه سال در خلسه بسر ببرد، چی می‌شود، هیچی، لذا حتی یک لحظه خلسه و بی‌خبری ممنوع است اما جریاناتی هستند در عرفان که عرفان شراب است، همش ساقیا بده جامی، این مقطع دارد، دوران دارد، دوران ابتدائی برای دعوت بحث شراب است ولی وقتی آمدی دیگه شراب خبری نیست، دیگه همش این است که آینه، واقعیت نگاه کردن به خود، بررسی هستی، درون، بیرون، دیگه وقتی برای سرخوشی کاذب نیست.

بینید آگاهی ابزار ماست و تنها مسأله‌ای که قرار است موجب شادی ما بشود آگاهی هست، تمام شادبهای زمینی به نفرت ختم می‌شود، قانون است اما مسأله آسمانی ولذت روحانی هرگز پشتش نفرت نیست، آگاهی، چه جوری این اریکه قدرت را ما هدایت کنیم، اریکه قدرتی که پیش می‌آید چه جوری هدایت کنیم و از همه مهمتر این که وقتی بلد شدیم هدایت کنیم بعدش بالاخره قرار است که با کی همتا باشیم.

در پاسخ به سؤال؛ در خصوص آمدن آگاهی در خلسه استاد؛ خیر اصلاً آمدن آگاهی در خلسه نیست، اصلاً ممکن است در شلوغ ترین وضعیت شما در طول روز، در بدترین زمان، شلوغ ترین و بی‌موقع ترین زمان آگاهی بیاید، ممکن است هم در حالت خلسه هم بیاید، بحث اتصال فرق می‌کند، در اتصال ما می‌رویم کانال می‌شویم یک قضایائی پیش می‌آید اما بطور کل یکی بگوید من بروم در خلسه، اتصال خلسه نیست.

در پاسخ به سؤال؛ در خصوص عاملی که سیستم کالبدی ما را بهم می‌ریزد استاد؛ عاملی که سیستم کالبدی ما را بهم می‌ریزد عادت است، عادت ذهن را می‌اندازد در یک چرخه تسلسل، آن چرخه تسلسل می‌زند آناتومیش را داغون می‌کند و باعث می‌شود که کالبد بهم می‌پیچد روزنه‌ها و شکافها ایجاد می‌شود، عادت ممکن است به یک چای باشد، این عادت است و همان خلسه اگر بشود عادت مشکل ایجاد می‌کند، بنابراین معمولاً مخدر زمینی همراه با عادت است، بخاطر عادتش است، نه بخاطر خود مخدرش، مخدرش تأثیرات شیمیائی که دارد مسایل دیگری را بوجود می‌آورد اما عامل عادت است که مشکل ساز است، ما ساعت ۱۲ بشود اگر غذا نخوریم سرمان درد می‌گیرد، چی می‌شود... سر ساعتی عادت داریم بخوابیم، سر ساعتی عادت داریم بلند شویم.

رمز خاک و آتش

در بحثهایی که داشتیم با هم به این نتیجه رسیدیم که ظاهر و باطن داریم و در مورد کتب مقدس از جمله قرآن این نتیجه را داشتیم که ظاهر و باطن داریم، در ظاهر خوب یک چیزهایی پیش آمده مثلاً به شیطان می‌گوید که چرا سجده نکردی می‌گوید قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ كَفْتُ مِنْ أَوْ بَهْتُمْ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از

گل آفریده‌ای - ص ۷۶، من را از آتش آفریدی و او را از خاک آفریدی، بعضیها از آتش و خاک این موضوع را فیزیکال می‌بینند در حالیکه بحث من از اوبهترم که اساس و پایه این حرکت است و آخرش در واقع تعیین کننده نتیجه نهائی همین یک کلمه حرف است که شیطان درسش را به ما داده، خاک قابلیت شکوفائی دارد، خاک قابلیت رشد دارد و آب شکل می‌دهد، خاک شکل می‌پذیرد، باد جابجا می‌کند، انگیزه می‌دهد، آتش پختگی ایجاد می‌کند وقتی آب و خاک را قاطی بکنیم شکل گرفته ولی مثلاً اگر یک کوزه با آن درست کردی و لش کنیدی یواش یواش و می‌رود، آتش است که پخته‌اش می‌کند تا آتش میکریزی ترش و خامی چون نمیر - مولانا، جهنم خودش فلسفه‌اش همان ایجاد پختگی است، بنابراین ماجرا به اینصورت جلو می‌رود که با کشف رمزی اتفاقاتی می‌افتد که این موجود در اینجا اسمش انسان است می‌تواند یکسری قضایا را بفهمد و پی به وجودش ببرد و با استفاده از این کشف رمز راههای نفوذ شبکه منفی را کشف بکند و بعد از اینکه کشفش کرد بعد ببیند یواش یواش ماجرا وارونه می‌شود و ترفندهای شیطان خنثی می‌شود و ما صرفاً بحث شیطان را در یکسری مسائل دزدی، غیبت و از این جور چیزها می‌دانیم، اینها بچه بازی است، این همان بازی بچه‌ها در مهد کودک هست یعنی در واقع اینهایی که ما سرگرمش هستیم بچه بازی هست و ماجرا سر یک چیزهای دیگر است، اصل ماجرا در ستاد و ستون پنجم نفوذ کرده و ستاد ما در اشغال برنامه‌های ستون پنجم است و ما بیرون داریم با هم دعوا می‌کنیم که سنگرا اینجوری بچینیم یا اونجوری بچینیم، یا چه جوری بچینیم، ستاد در اشغال است، بنابراین ما با مسائل جدیدی رو در رو می‌شویم، با بخشهای جدیدی شاید در آینده نزدیکی برخورد بکنیم که اصلاً انتظارش را نداریم و اصلاً فکر نمی‌کردیم که ما به این شکل مورد تسخیر اطلاعاتی قرار بگیریم، یک تسخیر غیر ارگانیکی داریم، یک تسخیر اطلاعاتی داریم، حالا خودشناسی ببینیم که چه جوری می‌شود، پس ما مورد تسخیر اطلاعاتی قرار می‌گیریم به یک شکلی که اصلاً نمی‌دانیم، به یک صورتی که برای ما واضح نیست تازه خودمان می‌رویم استقبال و اسب تراوا را می‌آوریم داخل ستادمان، همان کاری را که در ماجرای اسب تراوا کردند، شاید قشنگ‌ترین وجه و داستانی که بشود این ماجرا را توضیح داد به همان صورت است، بنابراین وضعیتی پیش خواهد آمد که ما پاکسازی ستاد را داشته باشیم، البته گفتم مرحله اولش الآن عجله‌ای نیست چون اصلاً ستاد در اشغال هست، این است که خود شناسی، خدا شناسی، اینها بحث‌هایی است که در این مقوله قرار می‌گیرد، بنابراین می‌آید در یک فازهای مختلفی، مراحل طی می‌شود از جمله شناسائی، پاکسازی و بعد کنترل، شناسائی کردیم ببینیم اصلاً هست یا نیست و بعد پاکسازی و بعد هم حفاظها و دریچه‌هایی که بدانیم چی می‌آید و چی می‌رود این در را باید ببندیم در واقع این ورود و خروج را کنترل کنیم و بعد شناخت شعور و ضد شعور، آنوقت خیلی از راههای نفوذ بسته می‌شود، اگر یک شعر است و یک کلام است، موسیقی است، فیلم است، اگر یک صحنه است، یک صحنه یک شعوری را دارد جابجا می‌کند، حالا اگر این بصورت فیلمی هم باشد آن فیلم هم دارد شعوری را انتقال می‌دهد، بد آموزیهائی که فیلمها داشته خصوصاً برای کودکان، نوجوانان، البته ظاهراً ممکن است بعضی‌ها به همان خشونت و چیزهای ظاهری اکتفا می‌کنند ولی ما غیر از آنچه که یک کودک و نوجوان اصولاً چه فیلمی را باید برود داخلش

برخورد بکنند، پشتش رامی بینیم، خوب آنها پشتش را نمی بینند، اما آثار نابسامانی در کودکان و نوجوانان مشهود است، ببینید فاز اول اصولاً شناخت است یعنی آسیب پذیری ما کجاست، بحث شعور و ضد شعور است و واقعاً شیطانی با مثلاً یک نیزه، یک چیزی... نیست، بحث شعور و ضد شعور است، حالا راههای نفوذ ما چیه، نقاط ضعف ما چیه، راههای که می شود وارد شد چیه، ببینید مثل این می ماند که فرمانده نظامی هستی و یک قلعه یا یک شهری را قرار است در قبال تهاجمات مصونش کنید، چکار می کنید، در هر زمانی یکجوری است الان یکجوری است صد سال قبل یکجوری بود هزار سال بعد یکجوری است، شما راههای نفوذ و آسیب پذیری این قلعه یا شهر را مورد شناسائی قرار می دادید و بعد در صدد رفع آن بر می آمدید، پس ما هم الان قلعه وجودی ما در معرض خطر است، در معرض تهاجم است، لذا مرحله اول شناخت است، وقتیکه آمدیم شعور در هنر را تعریف کنیم مثلاً شعور در نقاشی، رنگهائی را که شما مورد استفاده قرار می دهید، این رنگ را که ما انتخاب می کنیم خودش هر ذره اش شعوری دارد وقتی که ما می آیم این را روی زمینه پیاده می کنیم، شعور ما سوار شعور این رنگ می شود، نقاشی می کشیم، ظاهرش این است که مثلاً یک منظره کشیدیم اما این منظره در واقع خلق شعوری است که پشت آن خوابیده، یعنی شعور من سوار بر آن شده، حالا یکی می آید نگاه می کند تحت تأثیر شعور دودلی قرار می گیرد، چون من (منظور نقاش) دودل بودم این درخت را در این منظره اینجا بگذارم یا اینجا، یا تحت تأثیر شعور شجاعتی قرار می گیرد یا تحت تأثیر شعور عشقی قرار می گیرد و یک موقع تحت تأثیر شعور غمی قرار می گیرد که یک نقاش از غم تنهائی داشته نقاشی می کشیده، اینها را دریافت می کند، یک قطعه موسیقی زده می شود، یک سازی نواخته می شود این ساز ظاهراً یک نواخته می شود اما شعوری است که سوار این ماجرا می شود، ضمن اینکه خود شعور ساز هم اینجا هست و در لحظه ای که اثری را خلق می کند، شعوری سوار این ماجرا می شود، شما می گوئید که بعضیها دست و پنجه دارند، قطعه ای که نواخته می شود دارد از شعوری باردار می شود، شارژ شعوری است، حالا شارژ شعوری یک موقع اینطوری طبیعی است، یک موقع شارژ شعوری می کنیم که حالا دوره ۷ با این شارژ شعوری آشنا می شوید، بنابراین هنر یک جور شارژ شعوری است اعم از شعرش، موسیقی و هر چیز دیگری در حوزه هنر، خوب همه این ماجراها در واقع دارد صحبت از یک مسأله می کند، صحبت از شعور می کند و آن روح حاکم بر هنر است، به عبارتی داریم می رسمیم به این که هنر هم مثل اینکه یک موجود زنده است، کالبدی دارد، روحی دارد و یک چنین مسأله ای پشت این قضیه خوابیده است، در این کیهان همفاز که وقتی رفتیم داخلش که به همفازی کیهانی برسیم، رفتیم که درک بکنیم که این لقمه به آن ساز، به این نقاشی و چه ارتباطی دارد، همه اینها به هم ارتباط دارد، برای این رفتیم داخلش که حالا اینجاها لزومش را پیدا بکنیم، آنجا استارت خورد، اینجا لزومش را پیدا بکنیم، پیگیری کنیم یعنی تازه برگردیم به همفازی کیهانی و برویم داخل ارتباطاتش تا ادراکها را به ما هدیه بکنند و ما از هستی این ادراکات را کادو دریافت بکنیم و تازه بفهمیم که هستی چی دارد و از چه تقدسی جزء به جزئش برخوردار است، وقتی تقدس تجلی الهی را پیدا کردیم دیگه آنوقت تقدس خودش محرز می شود.

در پاسخ به سؤال؛ در خصوص کنترل تشعشع منفی یک . استاد ؛ بعضیها مستقیماً شبکه منفی را می‌برند در کار فرد و او را در معرض قرار می‌دهند، بعضیها البته درصد بیشتری از موجودات غیر ارگانیک استفاده می‌کنند، عمدتاً این راه دوم آسانتر است برای آنها و راحت می‌روند در کارش، دو تا فرمول و دستورالعمل گیر می‌آورند و بکار می‌برند و ماجرا جاری می‌شود و آنها از جاری شدن ماجرا لذت می‌برند که جاری شد و تشویق می‌شوند و خلاصه اینکار ادامه پیدا می‌کند ، دسته اول از طریق شبکه منفی کار می‌کنند، ببینید مگر ما برای درمان یا برای دیگر کارهایمان از شبکه مثبت کمک نمی‌گیریم ، حلقه جاری می‌کنیم و اتصال برقرار می‌کنیم، آنها عین این قضیه را با همان مسائل و قضایایش از طریق شبکه منفی عمل می‌کنند، یعنی همانطور که ما از شبکه مثبت کمک می‌گیریم، یعنی شبکه مثبت می‌آید برای ما کار انجام می‌دهد، اسکن می‌کند و... آنها متصل می‌شوند به شبکه منفی و شبکه منفی است که می‌آید کارهایشان را انجام می‌دهد، کنترل تشعشع منفی می‌دهیم افراد ممکن است کمی حالشان دگرگون بشود ولی در نهایت در کنترل است ولی مسلماً تظاهرات هست ولی نه مثل تشعشع دفاعی بشود و لازم باشد ما اجازه بگیریم .

در پاسخ به سؤال؛ در خصوص اینکه اگر افرادی بخواهند فردی حرکت کنند و به این اتصالها بصورت فردی برسند . استاد ؛ ما روز اول خودمان گفتیم دو جور اتصال داریم، یک اتصال انفرادی، یک اتصال جمعی داریم، این مجموعه مجموعه‌ای کاملاً آزاد است و تمام مجموعه‌های عرفانی بدون سرسپردگی در طول تاریخ نبوده ، یعنی حتی یکی هم نمی‌توانید بیاورید و بگوئید که این جریان بوده بدون سرسپردگی، عمدتاً باید یک فاز صفر آشنائی و بعد از آن فرد باید سر سپرده بشود تا یک چیزی بگذارند کف دستش، ببینید بهر حال ما آن حدی که می‌توانیم معرف شعور الهی هستیم ، این رسالت را برای خودمان قائل شدیم که هر چند ما ناقص هستیم ، ما هم ناقصیم اوراست کمال اوبائی و سروری است و ما راست زوال اما ما باید یاد بگیریم که هر قدممان مسئولیت‌مان با خودمان است، ما می‌رویم یک جائی می‌گوئیم چیه می‌گویند این است، وظیفه داریم سؤال کنیم، تحقیق کنیم و.. آخر قیاس کنیم *يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ* به سخن گوش فرامی‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند- زمزمه ۱۸، خلاصه ببینیم که آخرش چکار می‌خواهیم بکنیم، اما یک کسی می‌گوید ما باید خودمان مستقیماً متصل بشویم، کسی جلوی کسی را نگرفته، آیا اگر رفته بودیم که مستقیماً متصل بشویم می‌آمدند می‌گفتند حق نداشتی، لذا یک فریبهایی هست که مثلاً شبکه منفی می‌آید می‌گوید نه این بدرد نمی‌خورد، اگر خودت پیدامی کردی بدرد می‌خورد، نه در کلاس، کلاس آخه می‌دانی چیه.... خوب آخه چه فرقی می‌کند، ما در این مجموعه‌مان اینطوری هستیم، ما با شعور الهی سرو کار داریم، هر چه که انعکاس بدسیم همان می‌شود هویت ما، می‌تواند هویت ما خدائی باشد یا نه، بنابراین آنجا تکلیف رسمی نیست، هر کسی برخوردار که می‌شود به ذوقی می‌آید به شوقی می‌آید بر حسب آن شوقی که آمده یک بازتابی دارد که آن بازتابش دیگران را می‌گیرد و می‌شود انفاق از آن روزی آسمانیش *وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ* از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند- انفال ۳، از آن روزی آسمانیش دیگران را بهره‌مند می‌کند و دوباره برای خودش بازتاب دارد، برکت دارد، هر چی به دیگران بیشتر می‌دهی از آنطرف بیشتر می‌آید و هر چه اینجا را متوقف می‌کنی بعدی می‌آید گیر می‌کند ، ما هرگز نمی‌گوئیم که چه کسی می‌گوید، ما

گروه چه می گوید هستیم، یعنی اگر قرار باشد این گروه تعریف بشود گروه چه می گوید هست، گروه ایاک نستعین است، یک اسمهای خاصی پیدا می کنیم که همه اینها را جمع کنیم مشخصات گروه استقلال است، هر کسی مستقل است، امروز شمایی توانستید نیائید، می توانید هر زمانی بگوئید من از اینجا می خواهم بروم در شبکه منفی و.... و گروهی است که مسئول کار خودش هست، گروهی است که در آن مرید و مرادی اصلاً مفهوم ندارد، فقط اینجا بحث این است که یک نفر باید جمع بندی مطالب داشته باشد، آن یک نفر خود شما هم هستید، چون شما هم مربی هستید، شما هم باید در مقابل یک عده ای دیگر قرار بگیرید و برایشان جمع بندی بکنید، پس این مجموعه کارش عرضه مطالب، جمع بندی مطالب و بررسی آن را انجام می دهد .

در پاسخ به سؤال؛ در خصوص آدم و حوا. استاد ؛ ببینید آدم و حوا هیچ سواد، دانشی، آگاهی، هیچی نداشته، در واقع روزی که شروع شده نشان داده می شود که چقدر زمان گذشته تا تازه آتش را کشف کردیم، پس در واقع آن موجود این موجود نیست، لذا باید تاریخچه خودش را با مسائل خودش مطابقت بدهیم، با مسائل خودش ببینیم و با قوانین الهی باید انطباق بدهیم، ما انسانهای اولیه را نمی توانیم بگوئیم که نبودند، بنابراین بودند، قانونمند است، شعور الهی است، هوشمندی الهی است، قوانین الهی است و مطابق این قوانین ما یک مسیری را طی کردیم، آدم و حوا درست است، همش درست است، اما منظور از حوا چیه، حوا را از دنده چپ انسان آفرید منظور چیه، اصلاً منظور زن نیست ، منظور بخشی از نفس است، یک بخش خاص داریم که از خودش داده (روح الله)، یک بخش داریم که آماده کرده، یک بخش از پائین تر است ، نفس سطح پائین را از عالم پائین تر داده، از عالم خودمان گرفت به ما داد و اینها کشف رمز است و گرنه زن موجود دست دو نیست، موجود درجه دو نیست، آدم موجودی است که این مسیر را قرار بوده که طی بکند، خلیفه الله (جانشین) باشد در این مسیر، لذا **جوړوگر باید پرچشم را باید شست - سراب پری** و بر اساس طراحی که از قبل شده این شاخه از بین همه شاخه ها منحصر بفرد است، من یک بحثی را پیش کشیدم که شما بدانید که واقعاً این موجود منحصر بفرد است و با هیچ موجودی قابل قیاس نیست، اتفاق نیست، حادثه نیست ، یک جهش اتفاقی نیست و خیلی چیزهای دیگر.

توضیحاتی بیشتر در مورد کنترل تشعشع منفی ها توسط استاد ؛ کنترل تشعشع منفی یک در مورد کنترل تشعشع منفی ناشی از طلسم و جادو است، کنترل تشعشع منفی ۲ در مورد جلوگیری از تشعشعات منفی است که اصطلاحاً نام چشم زخم در طول تاریخ بر روی آن گذاشته شده و کنترل تشعشع منفی ۳ که بسیار حائز اهمیت است جلوگیری از نفوذ است، جلوگیری از مسخ کردن ، فکر خوانی، شخصیت خوانی و اینجور مسائلی که کلاً تحت نام نفوذ امروز در دنیا هواداران بسیار زیادی دارد که تمایل دارند در دیگران نفوذ کنند، تمایل دارند در جهت های مختلف در این رابطه حرکت بکنند و یک موجی است در دنیا، در مورد مثبت ۱ گفتیم که هر کدام از ما می توانیم دیگری را ببندیم بدون اینکه جادوگر باشیم یا با طلسم کار کرده باشیم، هر کسی می تواند دیگری را ببندد، بستنی است که ما می توانیم بگوئیم در واقع از نوع تشعشع ارادی است ، یعنی اگر من نخواهم که ایشان یک کاری را بکنند به نوعی یک تشعشع روی

ایشان سوار کردم که آن تشعشع ارادی من است در واقع اراده ما هم به نوعی تشعشع دارد ، اگر من نخواهم ایشان یک چیز بستن رویش هست ، اما در مورد کنترل تشعشع منفی ۳ آمدند و نفوذی را به داخل انجام دادند، این نفوذ با آن بستن تفاوت بسیار زیاد دارند ، این به داخل نفوذ نشده اما آن مورد به داخل نفوذ شده و من مسخ شدم ، یکجوری اعمال اراده دارد روی من می شود، اما اینجا من را فقط بستند، من هر کاری می خواهم بکنم می بینم که یکجور بستگی روی من وجود دارد، در آن مورد، مورد خطرناکی است که افراد می خواهند در همدیگر نفوذ کنند، فکر را بخوانند، اعمال اراده بکنند، مسخ بکنند و خطرناک است، هر انسانی تمایل دارد که برده داری بکند ، این جالب است که تمایل درونی را ما همیشه داشتیم و داریم ، مایل هستیم برده داری بکنیم و لااقل یکی را برده خودمان داشته باشیم، اگر یادتان باشد در ترم ۲ هم راجع به دنیای وارونه صحبت کردیم و مفهوم عشق را در آنجا باز کردیم، عشق دردنیای وارونه بمعنای اسارت بود، یعنی فردی که عاشق است و دردنیای وارونه قرار دارد در واقع یک برده می خواهد، دنبال یک برده است ولی در دنیای غیر وارونه بمعنای آزادی بود ، یعنی عشق بدون قید و شرط ولی در اینطرف قید و شرط وجود دارد، عاشقی یعنی کنترل اسارت در دنیای وارونه ، اما در دنیای غیر وارونه در واقع از **مردک دیده باید آموخت دیدن همکس را و ندیدن خورا** تعریف ازدواج ، یعنی ازدواج تجربه وحدت و یکتائی زمینی است در کوچکترین مقیاس خودش که می شود همان دو نفر.

توضیحاتی در مورد طلسم و موکل ؛ کلاً وقتی ما طلسمی در اختیار داریم، اگر واقعاً طلسم باشد معمولاً موکلی هم دارد، الان مثلاً اینجا که یکی از دوستان امروز داده می بینیم که یک سمتش هو الرحمن الرحیم و... و یک سمتش هو الرزاق و در یک قسمتش هم نوشته ۶۶۶، خوب این معمولاً یک موکل را انتقال می دهد به زندگی کسی، بنابراین یک خط ارتباطی دارد با مبدأ، یعنی یک اتصالی دارد با مبدأ، شما تجربه کردید با کسانی که موجودشان گفته که ما مرتبط هستیم و نمی گذاردو ما آمدیم کنترل تشعشع منفی دادیم این ارتباط را قطعش کردیم، بنابراین مطلبی که هست این است که به یک جایی آن موکل متصل است که دستورش را می گیرد، این مکان را رها نمی کند، این مأموریت را رها نمی کند، حتی از آن موجود و موکل گروی نگه داشتند، بنابراین کنترل تشعشع منفی یک کاری که می کند می آید می زند این ارتباط را قطع می کند ، منقطع که شد در واقع دستورالعمل این وسط مختل می شود، اما این دستورالعمل مختل شد حالا سر نگهداری این طلسم هر چیزی یک تشعشعی دارد، هر ذره ای در هستی، هر چیزی، شعر، موسیقی و...، آن ذره فرکانس است، این موسیقی هم فرکانس است، شعر هم فرکانس است، نور هم فرکانس است و اصولاً هر چیزی که وجود دارد فرکانس است یعنی در واقع به یک شکلی انرژی است، بنابراین این که در دست من است تشعشع مثبت دارد (منظور آن طلسم) یا تشعشع منفی دارد، این مسأله اش باقی می ماند که ما می گوئیم نگه ندارید ، در علوم غریبه ، اصولاً احضار جن و ارواح را شنیدید، در اینجا شکار می کنند، در این بخش تسخیر و گسیل می کنند، در بعضی از مواقع اصلاً خود طلسم موکل هم دارد، یعنی تا طلسم را جاری بکند موکلش هم حاضر است و رویش سوار هست، این قرارداد هست، مثلاً کسانی برخورد کردیم که گفتند که کسی در همین کرج ۵۰ هزار جن در اختیار

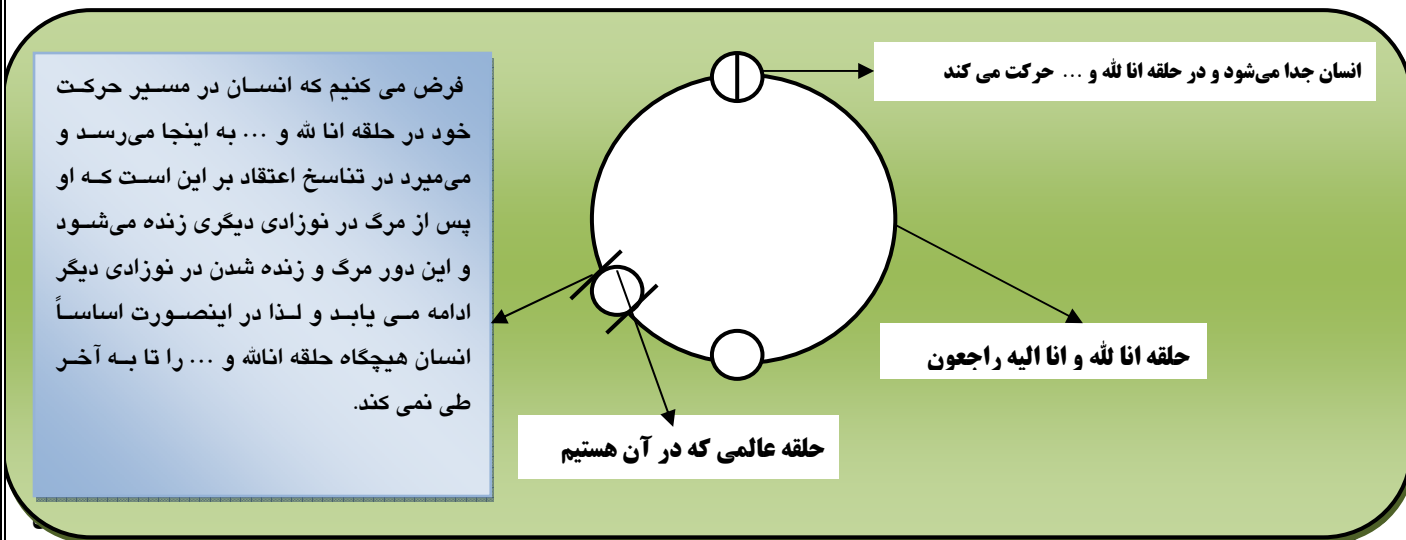
دارد و برای کارهایش گسیل می‌کند و می‌فرستد مأموریت و برای اینکه آنها مأموریتشان را درست انجام بدهند از آنها گروه‌های هائی نگه می‌دارند، حتی بچه‌های آنها را گروه‌های نگه می‌دارند، یک ماجراهائی که در گزارشات تشعشع دفاعی شما به کرات با آن برخورد می‌کنید .

عدم نگهداری و حمل چیزهائی با عنوان دعا؛ ببینید کلاً قرار بوده که ما در روی زمین تلاش کنیم، کار زمینی و آن لیسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست- نجم ۳۹، برای کارزمینی ما تلاش کنیم، برای آگاهی و کارماوراء اشتیاق بخرج بدهیم و به اشتیاق برسیم و برای انجامش هم که تسلیم بود که قبلاً صحبت کردیم و همه اینها متکی بر اختیار ماهست، شما می‌بینید که یک مسأله‌ای من را بخودش وابسته می‌کند، یعنی اگر من این (دعا) گردنم نباشد یا دستم نباشد یا در جیبم نباشد دیگه من نمی‌توانم بیایم بیرون ، یا اگر بیایم بیرون احساس می‌کنم که من هیچ نقطه اتکائی ندارم و هیچ اعتماد به نفسی ندارم و از من یک موجود وابسته ساخته شده و من فکر می‌کنم که این (دعا) است که قرار است جای من تلاش بکند و من را به برساند ، همه این چیزها را این قرار است انجام بدهد ، خوب اگر قرار است این انجام بدهد پس من چکاره هستم ، ببینید با ترفندهای خیلی ظریف و جالبی ما را از اتکا به خودمان وا داشته‌اند، هدف از یکسری از مسائل همین ترفند ساده هست که در واقع از ما موجوداتی بسازند که عنان اختیار از کفشان خارج شده، من را اگر الآن کسی قانع کند که حمل این (دعا) مثبت است، مسلماً اینکار را می‌کنم، اگر کسی بتواند متقاعد بکند، اگر که دلایلی می‌تواند ارائه بکند، اگر نمی‌تواند گوش بدهد و در نهایت این فاز اول و فاز دوم تا این که او مستقل بشود بداند که کمال در این مسائل و به حمل هیچ چیزی نیست، باید اتفاقاتی درونی بیافتد، باید نهادینه باشد، متعلق به ما باشد، اگر حفاظ است، این حفاظ باید نهادی، ذاتی و وجودی ما باشد، نه این که یک چیزی من حمل کنم و من را حفظ کند.

تناسخ

تناسخ قدمت چند هزار ساله دارد و متأسفانه میلیاردها نفر در حال حاضر به این امر اعتقاد دارند، در تناسخ اعتقاد بر این است که شخص که می‌میرد روح او در نوزادی دیگر وارد شده و متولد می‌شود و پس از مرگ مجدد در نوزادی دیگر متولد می‌شود و اینکار مکرر اتفاق می‌افتد، یک دلیلی که برای این ادعا دارند اینست که از طریق هیپنوتیزم به ستاد ذهن اشخاص نفوذ می‌کنند و می‌بینند که در کالبد ذهنی اشخاص ، شخص یا اشخاص دیگری در آنجا حضور دارد که مثلاً ۲۰۰ سال پیش می‌زیسته و یا به زبان دیگری صحبت می‌کنند و یا به اشخاصی برمی‌خورند که مثلاً می‌گویند من یک ناخدا هستم، زن هستم، مرد هستم (جنسیت عوض می‌شود)، کارم این است، لذا اینها را دلایلی بر اثبات تناسخ می‌آورند به این باور می‌رسند و به تناسخ اعتقاد پیدا می‌کنند و می‌گویند که شخصی که ۲۰۰ سال پیش مرده پس از فوت روح او در این شخص متولد شده است درحالی‌که اساساً این غلط است و اینها همه کالبدهای ذهنی هستند که در درون این فرد دارند زندگی می‌کنند و با ذهن فرد یک فصل مشترک پیدا کرده‌اند کالبد ذهنی شخص فوت شده این شخص را تسخیر نموده و می‌توان با تشعشع دفاعی این کالبد ذهنی را بیرون کشید و با او

صحبت کرد و او را به زندگی خودش هدایت نمود، یک دلیل دیگر، معتقدان به تناسخ می گویند که دوباره و چند باره می آئیم تا کارهای منفی مان را از بین ببریم اما یکی از دلایل رد ما بر تناسخ اینست که آیا انسان روز بروز کارهایش بیشتر می شود یا کمتر می شود، الان نسبت به ۱۰ سال پیش ۲۰ سال پیش، این نسل نسبت به نسل قبل و نسل قبل نسبت به نسل قبل و همینطور... آیا کارهای منفی ما بیشتر شده است یا کمتر، مسلماً بیشتر شده و بیشتر هم خواهد شد، پس چگونه می توان با تولد در نوزادی دیگر سعی در کاهش کارهای منفی کرد، خوب مکرر ما برویم دوباره بیائیم روی زمین که چی بشود.



صحبت بکنیم چی هست، خاطرتان باشد مثالی را قبلاً زدیم گفتیم فرضاً اگر که این خانم از ایشان پرسند این کیف یا مانتو را از کجا خریده ای و ایشان جواب ندهد، من سؤال می کنم آیا از نقطه نظر قانونی ایشان گیر است، آیا از نقطه نظر شرعی ایشان گیر است، از نظر عرف، اخلاق، از هر نظر شما مد نظر قرار بدهید ایشان گیر نیستند، اما وقتی که می آئیم از نقطه نظر دنیای کیفیت یعنی دنیای عرفان مسأله را مورد بررسی قرار می دهیم، ایشان همین که می خواهد جواب ندهد می رود در فاز پیچاندن که ایشان را بیچاند و این ایجاد تشعشع منفی می کند، دنیا دنیای کیفیت است، وقتی دنیا، دنیای کیفیت است تشعشعات وجودی ما هم این وسط بحساب می آید، صرفاً ظاهر ما نیست، خوب رفتارمان موجه هست، درست رفتیم، درست آمدیم، همه چیز درست است، اما این بخش تشعشعاتی که صبح تا شب از ما ساطع می شود و منفی است با ما چه می کند، آیا بی حساب و کتاب است، خوب تشعشعات منفی زیادی ما از صبح تا شب ایجاد می کنیم، یک جائی دروغ می گوئیم، یک جائی پیچاندن است، یک جائی بالاخره این مسأله یک واقعیتی است، واقعیت انکار ناپذیری است، نمی توانیم بگوئیم نه نیست، هست حالا این چه پیامدی دارد، پیامد این مسأله هم این است که تل انبار شدنش ایجاد سنگینی خاص خودش را دارد، مختل کردن شعور بدن، تأثیر گذاری روی ضریب طول عمر و یعنی در واقع خود این یک چوبی است لای چرخ وجود خود ما، هر چه بیشتر، اثرش هم بیشتر، خوب ما داریم یک سمت و سو می رویم که این سمت و سو میزان تشعشعات منفی ایجاد شده وجودی ما را به مینیمم خودش برساند یعنی داریم می رویم که این تشعشعات منفی اش به سمت صفر میل بکند

یعنی یک روزی برسد که من بینم هیچ تشعشع منفی از من ساطع نمی‌شود، من باید بروم پله، پله، پله این کم، کمتر و کمتر بشود، روزی که صفر بشود این می‌شود تعریف معصومیت، زمانی است که تشعشع منفی بسمت صفر میل کرده، کسی که تشعشع منفی‌اش صفر است یعنی چی، یعنی معصوم است، یعنی نه ظلمی و نه این می‌شود تعریف معصومیت، اما تا آن لحظه، تا آن زمان که این مسأله می‌خواهد پیش بیاید من چکار کنم، من الآن هر روز یک مقدار تشعشع منفی دارم ایجاد می‌کنم و حالا دیگران را که دارم درگیر می‌کنم جای خودش، خودم هم درگیر هستم، چکار باید بکنم، این آلودگی تشعشعاتی را خودمان برای خودمان پیش می‌آوریم در اینصورت می‌توانیم از یک حلقه‌ای استفاده بکنیم، در این حلقه جریانی است که در واقع مثل دوش گرفتن است و شستشویی است که بتواند ما را الآن سر حالمان بکند تا ما بینیم که چه کاری، چه فکری باید به حال خودمان بکنیم و آنها را دنبال بکنیم.

صحنه‌های بعد از برقراری ارتباط تزکیه تشعشعاتی؛ کسانی که جریان می‌آید یک جایی گیر می‌کرد دستشان را بلند کنند، حالا هر کسی یک جایی گیر می‌کرد، دوباره ارتباط برقرار می‌کنیم، همین دوستانی که گیر داشت می‌بینند که گیر را برطرف کرد آمد پائین، اثر نهائی قضیه یک سبکی است، در ثانیه‌ای تزکیه تشعشعاتی می‌تواند گرفته بشود و این پاکسازی را بکند و ما بعد از آن می‌بینیم که احساس سبکی داریم، این اتصال از آن اتصالهائی هست که برای پشت چراغ قرمز جاهای مختلف دیگر، با چشم باز و بسته می‌توانید انجام بدهید و شما که احساس سنگینی می‌کنید یک لحظه است یکدفعه می‌بینید که جریان عبور کرد و دنبال آن سبکی دست داد.

سؤال؛ آدم عارف که می‌خواهد به سمت کمال برود چرا باید تزکیه تشعشعاتی داشته باشد.

یک عارف البته بحث کسی است که دارد می‌رود سمتی را پیدا بکند، نه این که الزاماً آنجا رسیده باشد، فرد موحد کسی است که دنبال وحدت است، نه اینکه الزاماً رسیده باشد، لذا این مطلب بخودی خود تسهیلات جانبی است، حالا ما می‌خواهیم حرکت کنیم ولی سنگین هستیم، خوب چکار بکنیم که یکخورده سرحال‌تر بشویم بعد بتوانیم بگوئیم که حالا کجایم خواهیم برویم و حالا چه برنامه و وضعیتی داریم، بنابراین اصولاً بطور کلی یک سری ارتباطات، ارتباطات گرم کردن است، یک ورزشکار قبلش خودش را گرم می‌کند، لذا یکسری ارتباطات و اتصالات از زوایای مختلف ما را می‌برد با هستی با هوشمندی برخورد می‌دهد، همه اینها را می‌خواهیم تا چکار کنیم تا فکر بکنیم و گرنه خود این و آن زندگی نشد که، همه این تسهیلات و تجهیزات در خدمت ما هستند تا ما چکار کنیم، **تا توانی به کف آری به غفلت نوری.**

سری حالا این غفلت معنی دارد، غفلت چیه، این است که ندانی از کجا آمده‌ای و به کجا می‌خواهی بروی، این غفلت است و آخر عاقبت نفهمیم اینجا چی بود، این کارها را برای چی کردیم، برای چی غذا خوردیم، برای چی رفتیم، برای چی آمدیم، هستی چی بود، پیامش چی بود، زبانش چی بود، اینها را ندانیم پس در واقع تزکیه تشعشعی یک چیزی است که اولاً به ما شناخت داد، بینش داد به ما یعنی الآن متوجه شدیم که دست تکان دادن ما، قدم زدن ما، همه حرکات ما دارد تشعشعاتی می‌دهد به اصطلاح حساب و کتاب ظریفی دارد، مرحله بعد متوجه شدیم که باید این حساب و کتاب دستمان بیاید و ما تشعشع منفی‌اش را به سمت صفر سوق بدهیم، آن چیزی که در شرع گناه

نبود، در عرفان گناه به حساب می آید، همان که توضیح دادیم ، می گوید این کیف را از کجا خریدی و او نمی خواهد بگوید و به اصطلاح می پیچاند ، این گناه نبود، دیدید که اشکالی نداشت ولی در عرفان و دنیای کیفیت گناه است ، کوچکترین تشعشع منفی ایجاد بشود این گناه در دنیای عرفان است ، بینش قضیه برای ما از همه چیز مهمتر است، بینش قضیه و نحوه نگرش ما به هستی و حالا بعدها می آئیم می بینیم که با ظرافت بیشتری با این قضیه بر خورد می کنیم ، ظرافتی که به هستی کوچکترین تشعشع منفی نباید بدهیم.

در پاسخ به سؤال ؛ در خصوص ملائک ؛ تعریف ملائک آنچیزی که شما یا ما فکر می کنیم نیست، سمبلیک آنجا وجود دارد، اَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ يَا دَرَانِ كَسَى رَا مِی گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد - بقره ۳۰ را که دارد می گوید کشف رمز دارد، ملائک تعریفهای مختلفی دارد، یکی از تعاریفش همین اتم است، ملائک با دوبرال، سه بال، چهار بال، دو اربیتال، سه اربیتال، چهار اربیتال، یکی از تعاریف این است، تعاریف مختلفی دارد که حالا سر فرصتی انشاء الله راجع به آن صحبت می کنیم.

روزی زمینی روزی آسمانی؛ روزی زمینی تابع قانون تلاش است وَأَنْ لِّسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست- نجم ۳۹ روزی آسمانی؛ ما یک روزی داریم که از آگاهیهاست، آن هم تابع قانون تسلیم بود، طبق تجاربی که تا اینجا بدست آوردیم آن تابع تسلیم است، حالا یکی از مسائل بحث وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ و از آنچه به ایشان روزی داده ایم انفاق می کنند - انفال ۳ بحث انفاق از روزیهاست، بحث اینجاست که می گوید من وَاللَّهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ خدا [ست که] هر که را بخواهد بی حساب روزی می دهد- نور ۲۸ ، من روزی می دهم بغیر حساب، کدامیکش را، نمی شود از آنطرف بگوید وَأَنْ لِّسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى و از اینطرف بگوید من روزی می دهم بغیر حساب، چه جوری می شود، این لِّسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى در مورد روزی زمینی است ویرزوق بغیر حساب در مورد روزی آسمانی است، بغیر حساب تا چقدر آگاهی می دهد تا مرز خدائی، وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا و [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت- بقره ۳۱ ولی روزی زمینی پیامبر هم می بایستی کفش به پا می کرد می آمد بیرون تلاش می کرد، شکست می خورد، زخمی می شد و بقیه مسائل فرقی نمی کند.

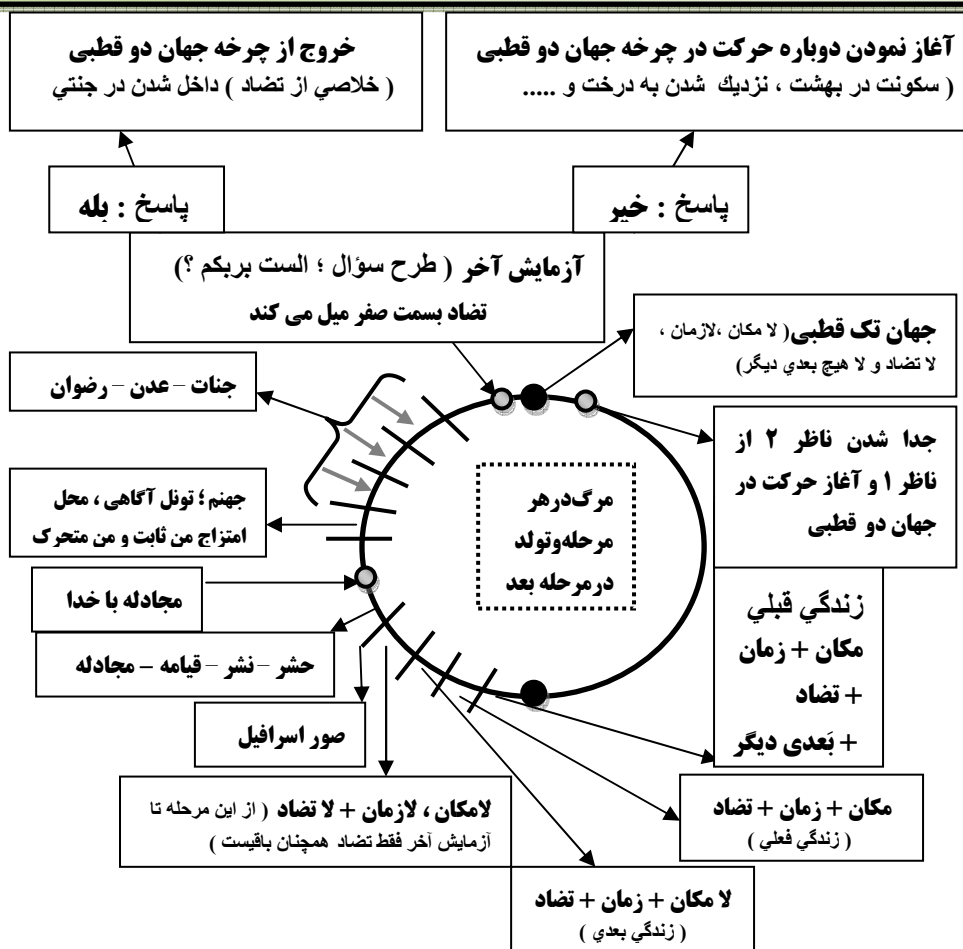
مجادله ؛ شما همان من هستید، من یک صورت مجادله شما هستم، شما صورت مجادله بغل دستی تان هستید و این را بعداً می آئید برخورد می کنید و همان در پایان نامه هم دیدید که شما یک نفر نیستید ولی بعداً هم می آید می بینید که گفت که إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً من در زمین جانشینی خواهم گماشت [فرشتگان] - بقره ۳۰ گفت که من یک جانشین می خواهم قرار بدهم، الآن شما هستید، من هستم، ایشان هستند، ۷ میلیارد هستیم، چی شد که ۷ میلیاردیم، شما چه کسی هستید و ارتباطتان با من چیه، شما مجادله کردید، من مجادله کردم، دریوم المجادله شما گفتید که اگر اینطور بود، آنطور بود من پیدا می کردم، آن صورت مجادله شما مثلاً شده من ، من آدم یک حلقه ای را پیدا کردم ، حق با شما بوده و مجموعه قضایای ما در واقع هر کدامان یک شکلی از مجادله را دنبال کردیم، ما حاصل و جمع نهائی مان شده این قضیه که در آن هستیم، آدم آمده جلو یک جا مجادله کرده، یک صورتی پیدا کرده و همینطوری ما در واقع صورت یک تن واحد هستیم در نهایت این از آن مسائلی است که مکشوف می شود برای ما و در آن صورت

است که دوباره یک شرط دیگر معصومیت پیش می‌آید، من وقتی می‌فهمم که ما مجموعه تن واحده هستیم دیگر نمی‌توانم به ایشان ظلم کنم چون می‌فهمم پاره تن خودم هست و بخشی از وجود من است منتها مثل سلولی هستیم که صد تریلیون سلول بغل هم هست، اما کلیتش را نگاه می‌کنیم از دور بین صد تریلیون سلول نگاه می‌کنیم می‌بینیم این صد تریلیون سلول یک حرف را می‌خواهند بزنند و همه ما یک حرف داریم، منتها داریم با بزرگ نمائی نگاه می‌کنیم ایشان جداست، من جدا هستم، منتها اگر می‌توانستیم برویم از یک زاویه بالاتر نگاه بکنیم تن واحده را نگاه می‌کردیم، درک این موضوع است که باعث می‌شود ما دست از ظلم برداریم و درک این موضوع است که باعث می‌شود که ما دیگره خوب لای چرخ او نگذاریم، چون او هم من هستم و من هم او هستم، لذا در این تن واحده یک نفر پیدا بکند می‌تواند در اختیار بقیه قرار بدهد، می‌تواند ندهد، می‌تواند برای خودش نگه دارد، بنابراین موضوع اینجاست که انسان پیدا بکند، چه کسی پیدا می‌کند مهم نیست.

دانستن و کمال مزد اشتیاق؛ مثلاً ما گفتیم اشتیاق، دانستن و کمال همه اینها مزد اشتیاق است و هیچ پارتی بازی این وسط نیست، البته این توضیح من برای این است که در واقع بدانیم همه ما مثل هم هستیم و همه ما باید چکار بکنیم، ببینید هدفم این است که ما آن اشتیاق را ایجاد بکنیم و بدانیم که هر کدامان در این رابطه رسالتی داریم و می‌توانیم در واقع باری را از روی دوش انسان در مجموع برداریم، چون باید یک چیزی را کشف بکند، یک چیزی را بفهمد، خوب این بر گردنش است، یعنی در نهایت اگر این نسل پیدا نکند نسل بعدی باید پیدا بکند، نسل قبلی پیدا نکرد بارش بر دوش ما مانده، خلاصه کلام ما چیزی نداریم جزء اشتیاق و مزد اشتیاق است و قبلاً هم قانون بازتاب را با هم بررسی کردیم، قانون بازتاب است و نگاه می‌کنند **يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلِي هَر كِه رَا بَخَوَاهِد بِيَرَاه و هَر كِه رَا بَخَوَاهِد هِدَايَت مِي كِنْد و از آنچه انجام می‌دادید حتما سؤال خواهید شد- نحل ۹۳** در مورد خود من آنچیزی را که دارم و شناختی را که از خودم دارم چیزی نبوده جزء اشتیاق، یعنی من از دوران کودکی در یک اشتیاق عظیمی می‌سوختم، در یک کنجکاوی عظیم که ما اینجا چکار می‌کنیم، برای چی اینجا هستیم، من سنینی که گفتم فضا چیه خیلی خیلی حرف گنده‌تر از دهانم بوده که این فضا اصلاً چیه و این افکار که خوب از دوران کودکی ما راجع به خدا شنیدیم، راجع به جهنم، بهشت شنیدیم، همه اینها در حد دیوانه کننده‌ای برای من مطرح بوده، طوری که واقعاً چندین بار می‌رفت که من تعادل روانی و ذهنی‌ام بهم بخورد، لذا من محکم خدمت شما عرض می‌کنم هیچ چیزی نیست مگر مزد اشتیاق و قانون بازتاب **يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلِي هَر كِه رَا بَخَوَاهِد بِيَرَاه و هَر كِه رَا بَخَوَاهِد هِدَايَت مِي كِنْد و از آنچه انجام می‌دادید حتما سؤال خواهید شد- نحل ۹۳**، آیا مقدسین در سراسر طول تاریخ، ۱۲۴ هزار پیامبر و کلی قدیس در سرتاسر دنیا نسبت به آنها پارتی بازی شده، آیا خداوند نقض عدالت کرده، آیا نور چشمی درست کرده، آیا صدها سؤال دیگر، نه همه اینها را وقتی بیائیم مورد بررسی قرار بدهیم می‌بینیم که در آتش اشتیاقی می‌سوختند، مثلاً پیامبر(ص) در غار حرا چکار می‌کرده (آقای محترم؛ آن اشتیاقش از کجاست، آن عنایت ویژه است) **استاد؛** البته عنایت ویژه قطعاً هست اما خود آن دوباره بر می‌گردد به یکسری مسائل دیگر.

فطرت و نهاد؛ آیا دو تا نوزاد مثل هم هستند، داشته شخصیتی شان و فکریشان و درونی‌شان آیا مثل هم هست، نیست، زندگی قبلی و چیزی که آمده سوار شده روی این مسأله تأثیر دارد، دو تا بچه کنجکاو متفاوتی دارند، چون چیزهایی که حاکم است بر نهاد، چیزی را که نوزاد می‌آورد، یکی بحث فطرت است، فطرت ثابت است، نرم افزار ثابت است، یک مادر بُرد ثابت است که همه ما داریم، از زندگی قبلی چیزی که اینجا آمده که ما بگوئیم نهاد، طینت، اصل دوری از درد، اصل حصول نتیجه در کوتاهترین مدت، اصل لذت جوئی، اصل عطف به خود و اصول دیگر، اینها می‌بینیم که در بچه‌ها متفاوت است، یک بچه بسیار عجول است، یکی نیست، یک بچه خیلی کنجکاو است یکی نیست، پس این مسأله در واقع صرفاً به والدین ارتباطی نداشته و شخصیتی اینها دارند، نحوه انتخابی که اینجا صورت گرفته، زندگی قبلی تنها چیزی که می‌فهمیم یعنی ما حاصل آن زندگی هست، ما تشعشعاتی را متوجه می‌شویم، از جمله تشعشعات یک جنین را، یک جنین مرکبی است که آماده شده تا چند ماه مرکب خالی است و فقط تشعشعی دارد، سواد ما در زندگی قبلی طوری است که جذب این تشعشعات می‌شود، تناسخ نیست، زندگی است که ما در آن غیر از زمان و مکان یک بُعد دیگر هم داشتیم و مُردیم آمدیم اینجا یک بُعد از ما کم شده و چقدر طی کردیم تا به آن زندگی قبلی مان رسیدیم.

حلقه انا لله و انا الیه راجعون



سؤال؛ مکانیزم آمدن ما از زندگی قبلی به این زندگی چگونه است؟

جواب؛ هر جنینی که تشکیل بشود به هر صورتی که تشکیل بشود؛ توی لوله آزمایشگاه باشد، تلقیح مصنوعی، به صورت کاملاً طبیعی و یا از روی تکثیر سلولی باشد فرق نمی‌کند، یک انتخاب کننده دارد و آن انتخاب کننده از این جنین هیچ چیزی را نمی‌شناسد مگر یک تشعشع را، نه می‌داند این جنین زشت است، زیبا است، از نظر جغرافیائی کجا هست، پدر و مادرش چه کسانی هستند، موقعیت های اجتماعی چه جور است، هیچکدام از اینها را نمی‌داند، فقط تشعشع را می‌بیند، بمحض اینکه تشکیل بشود، همه در واقع این تشعشع را رویت می‌کنند، آنهایی که در زندگی قبلی هستند و هنوز به این زندگی نیامده‌اند هنوز در مقطع خودشان و در زندگی خودشان منتظرند، منتظر انتخاب هستند، منتها چون یک بُعد بیشتر از ما دارند، لذا تصور اینکه چطوری هم دارند زندگی می‌کنند و هم منتظر انتخاب هستند الآن برای ما مشکل است، خوب یعنی اینکه آنهایی که هنوز نیامده‌اند این وسط منتظر انتخابند و هم اینکه دارند کسب تجارب می‌کنند و به نهاد خودشان یعنی آنچه که بعداً اینجا متولد می‌شود دارند اضافه می‌کنند و به محض اینکه جنینی تشکیل می‌شود مورد انتخاب قرار می‌گیرد و می‌آیند این مرکب را تسخیر می‌کنند و وقتی که متولد می‌شوند، می‌بینند که مثلاً در ژاپن، آفریقا و ... در یک خانواده فقیر یا ثروتمند، باسواد یا بی‌سواد و .. بدنیا آمده‌اند (البته این چیزها اصلاً در زندگی قبلی مفهوم نداشته است، عوامل و مسائل زیادی در نوع تشعشع ارتباط پیدا می‌کند و تعیین کننده است، حالا اگر مرکب معیوب است، عیب تشعشعاتی دارد، جنین تشکیل شده است و عیب تشعشعاتی دارد از بحث لقمه حرام و حلال، تشعشعاتی که محیط دارد می‌دهد، تشعشعاتی که پدر و مادر می‌دهد، حت ژن و ... همه اینها دارد می‌آید مرکب را می‌سازد، آنکه می‌آید و یک مرکبی را انتخاب می‌کند که عیب تشعشعاتی دارد، اشکال از کجا می‌تواند باشد، اشکال از خودش بوده که قابلیت تشخیص را ندارد، یعنی بین شیشه، سنگ معمولی، الماس، شیشه را انتخاب کرده، الآن اگر جلوی ما بچینند و الماس هم قاطی اش باشد ممکن است من نتوانم تشخیص بدهم بین این سنگها کدامش فیروزه است، کدامش شیشه است، کدامش الماس است ولی یک کسی که سنگ شناس است و وارد است، نمی‌آید شیشه را انتخاب کند، بلکه همان الماسی که تراش نخورده و درخشندگی هم ندارد آن را برمی‌دارد.

جبر معلوم و مجهول؛ یک بحثی داریم بنام جبر، یک جائی کلاً صحبت کردیم گفتیم که چرا ما اینجا بدنیا آمدیم این جبر مجهول است و رهاش کنیم، اما یک جائی دیگر وقتی می‌آئیم سراغش می‌بینیم جبر مجهول نیست ما انتخاب کردیم، این سواد ما بوده، سواد ما این بوده که ما این تشعشع را گرفتیم، آمدیم مرکب را گرفتیم، انتخاب کردیم بعد دیدیم که این ماشینی که ما انتخاب کردیم در سربالائی آن کشش لازم را ندارد، وقتی بر می‌گردیم به عقب، عقب‌تر یک نقطه صفری می‌رسیم که در آن نقطه صفر هیچ بی‌عدالتی نبوده، زمانی که آدم حرکت کرده آمده جلو و بعد یک ماجراهائی پیش آمده از جمله مجادله و برگشتهائی صورت گرفته و در این رفت و برگشتها مکرر صورت مجادله و مکرر انتخاب، گفته اگر اینجوری بود من پیدا می‌کردم، اگر اونجوری بود بهتر می‌شد، اگر ...

اما مختصر این که ما متوجه می شویم که ما اگر آمدیم اینجا، یک جایی متوجه می شویم که جبر مجهول هم نداریم، آن مجهول که گفتیم تا اطلاع ثانوی بوده و انتخاب خودمان است، انتخاب تشعشعاتی هم بوده که انتخاب کردیم، اینجا آمدیم و در ایران سر در آوردیم یا حالا در یک خانواده ای هستیم که ثروتمند است یا فقیر است، زشتند یا زیباوند یا... همه مسائل دیگر در واقع جبر مجهول هم در یک جایی متوجه می شویم که نه چندان مجهول هم نیست.

سؤال؛ مرد بودن و زن بودن کالبد ذهنی در لامکانی مشخص است یا نیست؟

جواب؛ مرد یا زن بودن در کالبد ذهنی، در یک زندگی بعد مفهومش را از دست می دهد، مفهوم جنسیت اینجا تمام است، مثلاً در زندگی بعدی یک کالبد ذهنی مرد دنبال کالبد ذهنی زن یا بالعکس نیست، مفهوم ندارد، چون مکان از بین می رود، زبان از بین می رود، جنسیت از بین می رود، خیلی از تجارب اینجا مخصوص اینجا است، مثل عشق اینجا مخصوص اینجا است، زندگی بعدی مفهوم ندارد یک روحی عاشق یک روح دیگر نمی شود، پس از اینجا که می رویم در زندگی بعدی چون گذریم با هفت هزار سالگان سرسرم - نیم .

در پاسخ به سؤال؛ در خصوص اینکه چرا کالبد ذهنی دوباره نوزادی را انتخاب نمی کند و متولد نمی شود؛ استاد؛ برای اینکه مکانیزم را ندارد که یک کالبد ذهنی دوباره بتواند نوزادی را انتخاب کند که همان بحث تناسخ اتفاق بیافتد، حتماً بایستی از آنطرف باشد یعنی از زندگی قبلی، از اینطرف نمی تواند، آن مکانیزم را ندارد که این حرکت ارتجاعی را انجام بدهد.

در پاسخ به سؤال؛ در خصوص اینکه آیه داریم که ما هر شب شما را می میرانیم و به نزد خود می بریم؛ استاد؛ ما تعریف های متعددی از مرگ داریم، به هنگام خواب یک از خود بیخبری اتفاق می افتد، یک جدائی مجازی اتفاق می افتد که دیگه ما نمی دانیم چه کسی هستیم، چپ هستیم، در واقع یک چیزی اتفاق می افتد که می توانیم بگوئیم مرگ موقت، که خوب این هم یکی از آنها است، این جدائی موقتی که صرفاً نفس ارتباطش با مرکب قطع می شود.

در پاسخ به سؤال؛ در لامکان همدیگر را می شناسند پدر، مادر و...؛ استاد؛ همدیگر را می شناسند ولی خیلی از مفاهیم از دست می رود، خیلی از مفاهیم در زندگی خودشان از بین می رود (منظور اینکه اگر از بروز به زندگی خودشان بروند) ولی تا زمانی که با ما هستند مفهوم دارد بخاطر وابستگی ذهنی اش مفهوم دارد ولی در زندگی خودش خیر مفهوم ندارد.

ساقیاچه. نمشی خم می به جوش آمد در کشاکش موشی پشت در بوش آمد - بین ترقی

عشق چون در سیزم بیدار شد از طلب پانا به سرایار شد این در گرن نیتیم من نیتیم حیف از آن عمری که با من زیرتم - فروغ فرخزاد

سؤال؛ فرمودید که تشعشع منفی در ما باید به صفر برسد ولی خوب یک مواقعی واقعاً در زندگی آدم ناچار است بیچاند یا دروغ بگوید، مثل زمانی که فرض بکنید که یکی یک کسبی دارد و آن فن گوزه گری را نمی خواهد بگوید یا مثلاً یک دروغهائی که گاه می بینیم که اگر راست بگوئیم یک زندگی بهم بخورد یا دونفر با هم درگیر بشوند.

جواب؛ ببینید ما در بحث تئوری می آئیم آن ایده آل را تعریف می کنیم و می گوئیم هدف این است، تعریف این است و خلاصه فرضاً معصوم این است، اینها را تعریف می کنیم، اما ما به آن مقصد عالی نتوانیم رسید، خوب بنابراین صدرا تعریف می کنیم، بیست بگیریم ولی نمی توانیم که صد را تعریف نکنیم، بالاخره باید بگوئیم که منظور چی هست،

تعریف این قضیه مؤید این نیست که ما حالا همین فردا این را به صد رساندیم یا می‌رسانیمش، نه منظور این است که فرضاً همان صد را در نظر بگیرید امروز ده است فردا بشود یازده ، دوازده ، همینطوری بمرور زمان ما در جهت ارتقاء این قضیه باشیم، آنوقت چنین کسی را می‌گویند در مسیر کمال قرار دارد، امروزم بهتر از دیروزم است، همین کافی است و اصلاً عمر این دنیا فقط در حد این است که من الظلمات الی النور، یعنی از اینطرف برگردی آنطرف، یک مسیر بسیار کوتاهی را الآن داریم طی می‌کنیم و ما فقط کافی است در این مرحله جهتمان را فقط پیدا کنیم، یعنی بدانیم رو به کدام جهت باید بایستیم، فقط در این مرحله تعیین سمت نهایت کاری است که ما نسبت به طول زندگیمان می‌توانیم داشته باشیم، فاز مثبت است، فازی است که نشان می‌دهد فرد در جهت کمال خودش دارد حرکت می‌کند، فقط منفی نباشد یا روی خط صاف نباشد .

سؤال؛ در ارتباط با همین مفهومی که این خانم مطرح کردند ، این جمله‌ای که می‌گویند حقیقت گو باش ولی حقیقتی را بگو که شیرین است .

جواب؛ ببینید حقیقت را در دنیای وارونه گفتیم که می‌گویند تلخ است و ما دیدیم که حقیقت شیرین است، هر حقیقتی را که باز کنیم شیرین است، اصلاً امکان ندارد که حقیقتی باز بشود که پشت پرده را ببینیم جلوی پرده را توجیه نکند، اما آن حقیقتی را که به اصطلاح صحبت می‌شود در دنیای وارونه هست ، می‌خواهند عیب یک نفر را رو کنند، خوب این حقیقتی است اما بهر حال نقض ستار العیوب بودن است، از یک جای دیگر دچار مشکل می‌شود، می‌خواهند عیب یکی را رو بکنند بعد می‌گویند بله حقیقت تلخ است ولی حقیقت هستی، حقیقت ما فی نفسه شیرین است، یکی از رنجهایی که ما می‌بریم و احساس خوشبختی نداریم بعلت عدم دسترسی به حقیقت است، حافظ می‌گوید شاید که چو اوایی خیر تو در این باشد شاید اگر یک طور دیگر نگاه بکنی، از آنطرفی نگاه بکنی اصلاً جائی برای هیچ نگرانی نباشد و برای همین است که دنبال آگاهی هستیم، برای همین دنبال دانستن هستیم ، چون عاملی که باعث این می‌شود ما احساس بدبختی می‌کنیم یا احساس خوشبختی نمی‌کنیم ندانستن وعدم دسترسی به حقیقت است ، اما خوب حالا کسی که می‌گوید حقیقتی را بگو که خوشحال کننده باشد، منظور شاید این است که بله اگر دست بگذاری روی عیب فرد ممکن است حقیقت باشد ولی مسلماً برای فرد اینجا ناراحت کننده است .

سؤال؛ مسیر کمال در آن جهان با جبر و اختیار همراه است یا نه ؟

جواب؛ ببینید یک اصول کلی حاکم است که در نرم افزار فطرت خوابیده است بحث اختیار است و گفتیم مرکب یعنی ماشین و راننده که نفس است، در نفس برمی‌خوریم در آن به نرم افزار فطرت ، نرم افزار نهاد و نرم افزارهای متعدد دیگر، این نرم افزار فطرت، اختیار را در خودش دارد، اولین چیز است که دارد، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا سُبْحَانَ بِلْدَكَارِي وَبِرْهِيْزْكَارِي اَشْرَافِهِ بِأَنِ الْهَامَ كَرْد- شمس ۸، در آن اختیار و تمایل به چپ و راست برنامه ریزی شده ، لذا محور اصلی این حرکت اختیار می‌شود، یکی دیگر از این خصوصیات نرم افزار کیفیت گرائی است، یعنی در هر لحظه ما دنبال بهترین کیفیت هستیم، در مسیر هم همینطوری است، در این بهشت ساکن بشو، بخور، بیاشام، به این درخت نزدیک نشو، یعنی یک زندگی بخور و نمیر و آن مسأله جاودانگی، بعد گفتند که اگر به این درخت نزدیک بشوی

جاودانه می‌شوی، بین این دو تا کدام را انتخاب کرد، فراز و نشیب در قبال آن جاودانگی، یعنی خودش را بخطر انداخت ولی آن را به زندگی بخور و نمیر و یکنواخت ترجیح داد، اینها در فطرت است، بعد نرم افزارهای نهاد، نهاد گفتیم نوزاد که دنیا می‌آید با خودش یک شخصیتی را می‌آورد، اصل تمایل به لذت، اصل دوری از درد، اصل حصول نتیجه در کوتاهترین زمان، اصل عطف به خود و... آن احساس گمشدگی، احساس گم کردن یک چیزی، اینها را با خودش می‌آورد، از کجا می‌آورد، از کجا بدست آورده، این دیگه در فطرتش نیست، اگر در فطرت بود در همه یکسان بود، اکتسابی است، بنابراین محور اصلی آنچیزی که به فلسفه خلقت معنا داده اختیار است، یعنی شما اگر اختیار را بردارید ماجرای خلقت می‌شود سناریو و ما می‌شویم بازیکن‌هایی که نقشه‌هایی را که یک سناریست طراحی کرده داریم بازی می‌کنیم.

اولین انرژی که آدم شناخته انرژی نوع دوم بوده؛ بنابراین در این رابطه اولین فاز این بوده که یک کاری کنند که ما عاشق خودمان بشویم و ما هم عاشق خودمان شدیم، یعنی فقط عطف به خودش و فاز بعدی این است که غیر از خودش و بیرون از خودش و فاز نهایی عطف کامل به بیرون یعنی مفهوم رحمانیت، فاز بعدی فازی است که دیگه از خود اثری نیست، از خود خبری نیست، عطف کامل به بیرون است، یک مرحله‌ای نمی‌شده اتفاق بیافتد، حالا در آن موقع عطف کامل به بیرون تازه مفهوم رحمانیت آشکار می‌شود، کودک که می‌آید این تجربه را دارد عطف به خود جز خودش هیچ چیز را نمی‌شناسد، مادرش را هم اگر می‌خواهد بخاطر خودش می‌خواهد، لذا همه انسانها خود شیفته دنیا می‌آیند، عاشق خودشان هستند و قرار است که این عشق کامل صد درصد به خود به تدریج عطف به بیرون پیدا بکند و در واقع همان فرق بین عشق عقلانی و عشق عشقانی، عشقی که بخاطر عشق است و عشقی که بخاطر عقل است.

رویت‌ها؛ ببینید در این مسیری که لازم هست بستر حرکت را راجع به آن آگاه بشویم یا راجع به ارض یا راجع به حلقه انالله وانا الیه راجعون در اینجا رویت خواهیم داشت و یک چیزهایی را می‌بینیم که این معما را حل می‌کند، یعنی کلاً حل می‌کند که مکانیزم حرکتها اینجا و حتی خود هستی و خیلی از قضایای دیگری که الآن در جهان هستی به راه است، اینها رویت می‌شود کلیاتش ولی جزئیاتش نه، حتی جهنم هم می‌شود رویت بشود، حتی جنات، عدن و رضوان و همه اینها به کلیت خودش که مفهوم برای ما روشن بشود قابل رویت است ولیکن در جزئیات خیر، ببینید همیشه اطلاعات باید طوری باشد که بخش تفکری ما رویش ارزیابی بکند، یعنی باید تصمیم گیرنده نهایی، ارزیابی ما باشد، اگر ما رویت کامل بکنیم، زندگی گذشته را، دیگه معما حل می‌شود، اگر کامل رویت بکنیم که از کجا آمدیم خوب این معما حل می‌شود، هرکاری بکنیم نیاز داریم به تشخیص، قیاس، ارزیابی، در هر مرحله همینطور است، ببینید ممکن است همین رویت را یک نفری داشته باشد بعد بگویند نه بابا خیالاتی شدیم، این حرفها چیه، ولش کند، آیا امکان دارد یا ندارد، امکان دارد ما خیلی چیزها نشانمان بدهند و نشان داده باشند حتی بعد ما گفته باشیم نه بابا این حرفها چیه و گذاشته باشیم کنار، لذا همیشه ما را در حالتی نگه می‌دارند که ما تکاپو و آن چالشهای فکری مان را داشته باشیم که نهایتاً اختیار بکنیم که آیا این را من قبول می‌کنم که اینجوری آمدیم یا قبولش نمی‌کنم این مسأله اش هست.

در پاسخ به سؤال ؛ اگر کالبد ذهنی مادری را تسخیر کرده باشد آیا می‌تواند به بچه انتقال یابد استاد ؛ بله موقع بریدن بند ناف می‌تواند در مادر بماند و می‌تواند انتقال پیدا بکند به نوزاد و این مرحله‌ای است که از قدیم گفتند آل زدگی و تمهیداتی هم در گذشته داشتند و برای زائو مراسم و برنامه‌ها ترتیب می‌دادند از جمله تنها نگذاشتن و... همه اینها در رابطه با آل زدگی بوده، حالا آل اسم موجود غیر ارگانیک است .

سؤال ؛ فرمودید که این انتخاب جنین بر اثر آگاهی و اطلاعاتی است که دارد .

جواب ؛ ببینید اطلاعات و آگاهی آن سرنشینی که به اینجا انتقال پیدا کرده و اسمش هم انسان است، از اینجا هم به زندگی بعدی انتقال پیدا می‌کند و اسمش کالبد ذهنی است، از آنجا هم به مرحله بعدی انتقال پیدا می‌کند اسمش یک چیز دیگر است، این که می‌آید اینجا و در یک نوزاد تظاهر پیدا می‌کند که شما می‌بینید نوزاد را ، این سر نشینی است آمده اینجا انتقال پیدا کرده بنام انسان، حالا یک سوادى دارد، سواد و آگاهی او این است که تشعشعات را می‌شناسد و صرفاً با همین سر و کار دارد ، هیچ چیز غیر از این نمی‌داند، هیچ کدام از ملاکهای این دنیا را نمی‌داند ، فقط مرکبها را دیده، تشعشعاتشان را دیده و یکی را انتخاب کرده، از زندگی قبلش ماحصل زندگیش شده همان آگاهی که نوزاد اینجا با خودش دارد، آگاهی اکتسابی است و مال زندگی قبل است و ماحصلش شده این، ببینید دقیقاً عین کالبد ذهنی است که در زندگی بعدی می‌بینید که هر کدام سرخودشان را با چی گرم می‌کنند ، برچه اساسی ، بر اساس این که چقدر آگاه هستند سرخودشان را با یک چیزی دارند گرم می‌کنند و بعد وقتی می‌خواهند بروند زندگی خودشان یک سوادى دارند، وقتی راضی می‌شوند بروند یک سوادى دارند، دیگه کامپیوتر که بدرشان نمی‌خورد ، ماشین، قدرت بدرشان نمی‌خورد، هیچکدام از اینها که بدرشان نمی‌خورد ماحصل نتیجه اینها بدرش می‌خورد، نتیجه همه این تجارب بدرش می‌خورد.

سؤال ؛ آیا دریافت آگاهی پایانی ندارد ؟

جواب ؛ دریافت آگاهی هرگز تمام نمی‌شود، حتی یک ایپسیلون مانده به این آخر باز دریافت وجود دارد ، در تمام طول این مسیر یک چیزی بنام دریافت آگاهی، دانستن، تکمیل شدن ، رفع نیاز وجود دارد، چون نیازمند باید بگیرد ، بنابراین همینطوری داریم می‌رویم و یکی از این نیازهای عمده ما بحث دانستن است .

سؤال ؛ آیا می‌توانیم بگوئیم اطلاعات هر مقطعی نحوه شروع مقطع بعدی را مشخص می‌کند ؟

جواب ؛ ببینید نحوه شروع مرحله بعد مشخص است، بستر مشخص است، من چطوری بیایم در این بستر ظاهر بشوم ، نحوه ظهور من در آن بستر به سوادم ارتباط پیدا می‌کند که چطوری بیایم در آن بستر ظاهر بشوم (ادامه سؤال ؛ و این سواد فقط بهمین درد می‌خورد که مرحله بعدی را چه جوری شروع کنیم ؟ استاد ؛ بله یعنی در واقع ما همه این تجاربی را که داریم کسب می‌کنیم اینها را که نمی‌بریم آنطرف ، نتیجه اینها را می‌بریم ، بیا بگو ببینیم چی فهمیدی از این رفت آمد، ماحصل بالا، پائین کردن اینها چه دستگیری شده ، چی فهمیدی ، لذا از همین قضیه هم هست که یکسری مسائل ما کاتالیزور صرف است، مثل قدرت، یعنی قدرت اینجا به ما کمک می‌کند، ماه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری، این قدرت و مسائل به ما کمک کرد تا ما به یک نتایجی برسیم، یکی چند

متر پرید، یکی چه وزنه‌ای بلند کرد، یکی گل زد و... تا مجموعه همه این مسائل یک چیزهائی مادستگیرمان بشود که اینجا چکار می‌کنیم، این که اینجا چکار می‌کنیم ثروت ماست، آن وزنه‌ای که بلند کردیم برای ابد اینجا می‌ماند، آنکه چند متر پریدیم تا ابد اینجا می‌ماند، آن کامپیوتری که بلدیم تا ابد اینجا می‌ماند، آن ریاضیات، شیمی، فیزیک و... هرچی که ما می‌گوئیم دانشهای زمینی همه اینجا می‌مانند، زندگی بعد دیگه لا براتواری نیست، مسابقه‌ای نیست.

سؤال؛ این الست بر بکم چقدر اهمیت دارد که بار اول بله بگوئیم یا بار دوم ویا... چون بالاخره ما این بله را می‌دهیم.

جواب؛ ببینید ناظری که اینجاست (در لاتضادی) چون زمان شاملش نمی‌شود بار اول، دوم و سوم و... بر هم منطبق است، ناظری که زمان ندارد شروع و خاتمه آیا برایش مفهوم دارد، مفهوم ندارد، شروع و خاتمه برای ما که زمان را می‌فهمیم مفهوم دارد، می‌گوئیم شروع شد، خاتمه پیدا کرد، چون چشمان به زمان است، ولی ناظر در اینجا (لاتضادی) شروع و خاتمه برایش معنا ندارد، لذا این حلقه ازلی و ابدی است، ما مردودین دوره قبل بودیم، الآن چکار کنیم، اهمیت دارد برای ما، اما از نظر ناظر بالا شروع معنا ندارد، لذا می‌گوید هو الاول، هو الآخر.

توضیحاتی در خصوص برقراری ارتباط تزکیه تشعشی؛ دوستانی که روی تزکیه تشعشی کار کردند، دوستانی که ثانیه‌ای این عبور دارد انجام می‌شود، یعنی یادتان باشد گرفت و گیرهائی بود، الآن کسانی که روان شده و جاری است، خوب تا یک مدتی گفتیم که سنگینی می‌دهد بیرون، این تشعشات منفی را می‌دهد بیرون تا یک مدتی اینطور است ولی کسانی که از این مرحله عبور می‌کنند دیگه بعدش جاری است، دوستانی که گرفت و گیری در عبور هست یا اسپاسم پیش می‌آید با تداوم قضیه هم عبور سریع می‌شود و هم این گرفت و گیرها و اسپاسم‌ها و همه اینها برطرف می‌شود.

سؤال؛ یک مطلبی در آخر سوره بقره در رابطه با الله و لی الذین آمنوا یختر جهنم من الظلمات االی النور خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند آنان را از تاریکیها به سوی روشنایی به در می‌برد. بقره ۲۵۷ داریم که در آخر آن آیه اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون آنان اهل آتشدن و در آن ماندگار خواهند بود - بقره ۲۵۷، یعنی مخلص شدن تا آخر، مطالبی که حضرت عالی فرمودید بحثی بود که بالاخره همه بر می‌گردیم یعنی خود یزید هم بر می‌گردد.

اینجا به این مطلب بر می‌خوریم که اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون آنان اهل آتشدن و در آن ماندگار خواهند بود. - بقره ۲۵۷، حالا یا در جنات می‌گوید فیها خالدون یا در جهنم ابدی هستید، اما چه جوری ابدی هستید، ناظری که می‌آید در لامکان، لازمان قرار می‌گیرد منتظر یک ثانیه دیگر هم نیست، برای او ابدی محسوب می‌شود، برای ناظری که در آن قرار دارد هرگز تمام نمی‌شود به این علت ما همین الآن در جهنم هم هستیم.

ادامه سؤال؛ بعد قضیه سرپرستی که خداوند می‌فرماید که سر پرست کسانی هست که ایمان آوردند و خارج می‌شوند از ظلمات بسوی نور این یعنی در عالم عشق است و این بحث زمینی نیست.

ادامه جواب؛ بحث ولی الذین، ولی دوست، یار و یاور و این است که چیزهای لازم را برساند تا این که شما این کمک را چگونه بدانید، کمک زمینی نیست که مثلاً در جنگ می‌باشید بگوید خوب تو پیروز بشو، حتی در جنگ ولی تو هست ولی تو ممکن است شکست بخوری مثل این که پیامبر هم جنگید، شکست خورد، زخمی شد، این نیست که مانع بشود گزندی وارد نشود به شما، امیرالمؤمنین (ع) فرقی را شکافتند، ۱۲۴ هزار پیامبر همه با مصائب همراه

بودند، منظور این نیست، منظور این است که به تو می‌رساند، به تو می‌گوید که چه خبره، چه خبره نه به مفهوم تجسس ، بحث آگاه کردن شما را به عهده می‌گیرد، اطلاعات را به شما می‌رساند، منظور از ولی الذین آمنو این است که نمی‌گذارد شما در نا آگاهی باقی بمانید ، بالاخره به ما می‌رساند.

ارتباط قطع اتصال از شبکه منفی

بعضی از قضایا از شبکه منفی، مثل عرفان قدرت و بعضی مسائل از آگاهیهای شبکه منفی که ما با افرادی برخورد می‌کنیم که این اتصال را دارند و یا این که ما برای خودمان بوجود می‌آید، قبلاً نداشتیم و با برقراری اتصال شبکه مثبت، شبکه منفی هم می‌آید به ما پیشنهاداتی می‌دهد، یکدفعه می‌بینیم که یکی از امکانات عرفان قدرت را می‌توانیم پیاده بکنیم، در آنصورت با توجه به اشرافی که بدست آوردیم می‌توانیم این مسأله را خودمان قطعش کنیم، قطع شدن دوتا راه کلی دارد، یک راهش که عام است این است که طرف می‌گوید نمی‌خواهم و بهر حال تمایلی به استفاده از آن نشان ندهد، در خیلی از مواقع همان که تمایل نشان داده نشود این قطع می‌شود ، ممکن است اصرار و پافشاری صورت بگیرد باز هم فرد تا آنجائی که می‌تواند این تمایل را درواقع نشان می‌دهد که می‌خواهد از آنها استفاده نکند، اما در نهایت خلاصه کلام اگر قرار به راههای میانبری باشد و قرار باشد که کمک بگیریم می‌توانیم از این مسأله هم استفاده بکنیم که قطع اتصال از شبکه منفی بکنیم، قطع اتصال از شبکه منفی با کسب اجازه است مثل تشعشع دفاعی چرا؟ چون ما در اختیار افراد مداخله نمی‌کنیم، خودش می‌داند اگر تصمیم دارد از آن امکانات دل بکند ما می‌توانیم کمک‌هائی به او داشته باشیم.

سؤال ؛ گاهی وقتها اول که از شخص اجازه می‌گیریم اجازه می‌دهد بعد کار که شروع می‌کنیم موجودش رو می‌آید بعد موجودش می‌گوید نمی‌خواهم .

جواب ؛ ما تا آنجائیکه اجازه می‌دهد داریم کار خودمان را می‌کنیم، ما شلیک را کردیم، دیگه او از هر جا که می‌گوید نمی‌خواهم باز هم ما داریم از زبان او می‌شنویم، حالا ولو اینکه موجودش هم باشد ، بنابراین ما نمی‌توانیم تشخیص بدهیم، ارزیابی کنیم که این خودش است یا موجودش است، آنوقت این بابی را باز می‌کند که ما چه جوری تفسیر و تعبیرش کنیم، اصولاً ما دنبال تفسیر نیستیم اگر می‌گوید نه، انجام نمی‌دهیم، اگر می‌گوید بله کار می‌کنیم یا به عبارتی کاسه داغ‌تر از آش در این قضیه نیستیم .

توضیح در خصوص عرفان کمال و عرفان قدرت ؛ عرفان کمال می‌خواهد نیازمندی ما را از نظر آگاهی و دانستگی تأمین بکند و عرفان قدرت می‌خواهد برای ما برتری و تفوق بر روی دیگران ایجاد بکند، مثل فکر خوانی ، نفوذ در دیگران، مسخ کردن، اعمال اراده، طالع بینی، آن چیزی که نقض اختیار است، نقض عدالت است، نقض ستار العیوب بودن است، از مشخصات تشخیص این است که عرفان قدرت بعد از مرگ کاملاً از بین می‌رود ، در حالیکه عرفان کمال تازه بکار می‌رود ، تازه آغاز شکوفائی و بهره برداری از آن است .

در پاسخ به سؤال؛ در خصوص قطع ارتباط از شبکه منفی؛ استاد؛ این قابل تکرار است، ببینید ما می‌آئیم بنا به درخواست و اجازه طرف ارتباط را قطعش می‌کنیم، ممکن است فردا، پس فردا، یک ماه دیگر و... آن شبکه منفی بیاید و خود فردا هم حالا دانسته یا ندانسته راه را باز بگذارد، خوب این امکان هست، اختیار فردا است، امروز می‌گوید قطع کنید، فردا خودش می‌رود متصل می‌شود، اختیارش هست، این حق و اجازه را دارد.

در پاسخ به سؤال؛ در خصوص طی الارض؛ استاد؛ خوب طی الارض چیه بنظر شما کمال است یا قدرت، بهر حال فردا بعد از ۵۰ سال طی الارض کردن به کجا می‌رسد، یکدفعه می‌بینید یک سال، دو سال، چهار سال، ده سال عمرم را بنده گذاشتم سر این موضوع که چه جوری طی الارض کنم، حالا که بعد از ده سال زحمت کشیدن طی الارض را گرفتم حالا کاری نداریم که با موجود غیر ارگانیک است، بعد از اینکه رسیدم دیگه دل نمی‌کنم کنارش بگذارم و بعد به خودمان می‌آئیم می‌بینیم که مثلاً سی سال است داریم طی الارض می‌کنیم یعنی عمرمان را گرفت، یعنی با یک حلوا عمرمان را گرفت، توضیح دادیم آنطرف در زندگی بعدی طی الارض معنی ندارد، مکان نیست هر لحظه هر جایی بخواهیم باشیم هستیم، در طول تاریخ این دو تا (عرفان کمال و قدرت) با هم قاطی بوده، تفکیک نداشته، شبکه مثبت می‌دهد، شبکه منفی هم می‌دهد، الان هم شما می‌بینید که عرفان قدرت غالب است، یعنی شبکه منفی توانسته بخوبی علایق و اشتیاقهای افراد را کاملاً بکشاند از کمال بسمت قدرت، یک آب نبات، یک حلوا می‌دهد دست طرف، از شیرینی اش طرف دیگه می‌افتد دنبال طی الارض، بعد آخرش چی بلد است، هیچی بلد نیست.

در پاسخ به سؤال؛ در خصوص رمز اعداد؛ استاد؛ گفتیم خدا، هوشمندی، قانون و اعداد، جهان هستی از اعداد ساخته شده، عدد راکی خلق کرده، ما انسانها عدد را خلق کردیم، اگر انسان نباشد عدد به چه درد می‌خورد، ما می‌توانیم هستی را با زبان عدد بیان کنیم، می‌گوئیم فاصله زمین تا خورشید اینقدر است و یا اینقدر بر مجذور ثابته شتابش است و.... اینها از نظر هستی معنی ندارد، مثلاً اسامی خودمان، فرضاً به الف عدد ۱۰ اختصاص بدهیم حرف ب عدد ۱۱ و.... یک قرار داد بین خودمان بگذاریم و بعد یک اسمی را اعداد حرفش را با هم جمع کنیم، شما حالا وقتی اسم یک نفر را نظر به آن می‌کنید، می‌توانید بجای اسمش به آن عدد نظر بکنید، فرق نمی‌کند باز همان کار انجام می‌شود، البته بحث اعداد ماجرایش مفصل است ولی من از یک جای مقدماتی می‌خواهم شروع بکنم، اعداد اصولاً یک پوششی بر این ماجرا ایجاد کرده که افراد ندانند دقیقاً چه کاری دارد صورت می‌گیرد و فکر کنند خوب این در قالب یک رمز و رموزاتی است و این رمز و رموزات وقتی جاری بشود یک کاری صورت می‌گیرد و همه سر در نیاورند از آن، اما بهر صورت، به صورتهای مختلفی می‌شود با اعداد بازی کرد و ماجراهائی از آن داشت، اما به عبارتی هم می‌شود از اعداد در عرفان کمال استفاده کرد، هم می‌شود در عرفان قدرت استفاده کرد، می‌توانیم با اعداد هم بیائیم طلسم جاری کنیم، بنابراین خود اعداد مقصر نیستند، نه ثواب است نه گناه است، خود عدد کاره‌ای نیست، ما با آن چکار می‌خواهیم بکنیم مهم هست، اعداد به خودی خود هیچکاره‌اند، اعداد را ما خلق کردیم، مخلوق ما هستند و به اصطلاح نه عدد نحی داریم و نه عدد خوش یمنی داریم، اعداد بیان کننده واقعیت‌ها هستند، اعداد ارتباط واقعیتها را با همدیگر در هستی نشان می‌دهند و حالا اگر یک عددی یک واقعیتی را نشان می‌دهد نه دلیل بر خوب

بودنش است، نه دلیل بر بد بودنش است، علت این بحث عدد ۶۶۶ هم این است که در کتاب مقدس آمده و این عدد بعنوان عدد شیطان برای خودش ماجراهائی دارد و انتخاب شده، چون که الآن ما نمی دانیم که دقیقاً چه چیزی و کدام بخش را می خواهد برساند لذا چنین چیزی را استفاده نمی کنیم که اشتباه بشود، آنجائی که شک برانگیز است و چون که مشخصاً در کتاب مقدس هم بحث ۶۶۶ سمبل شیطان مطرح شده و تمام شیطان پرست ها با این عدد کارهای ویژه انجام می دهند و بهر حال یک سمبل است ما بایستی از این بخش قضیه عطایش را به لقایش ببخشیم .

در پاسخ به سؤال در خصوص فرق تشعشع دفاعی با قطع اتصال از شبکه منفی ؛ استاد ؛ خیلی فرق می کند، در تشعشع دفاعی یک تشعشعی وجود ما را می گیرد که موجود غیر ارگانیک دیگه نمی تواند طاقت بیاورد، طاقتش طاق می شود و باید بیاید بیرون.

سؤال ؛ اگر اتصال به شبکه منفی نداشته باشیم یعنی احساس ارتباط با شبکه منفی نکنیم آیا این تمرین را باید روزانه انجام بدهیم یا نه ؟
جواب ؛ نه، اما این که فقط بحث خودمان نیست، بحث دیگران هم هست و اگر نیازی نباشد نه استفاده نمی کنیم، این یک امکان است که در صورت لزوم در مواقعی که لازم است بتوانیم از آن استفاده بکنیم، لازم نباشد هرچند سال دیگر این امکان را داریم .

بحث آینه

آینه دوتا جنبه دارد، جنبه مثبت دارد و جنبه منفی دارد، در واقع به نوعی آینه باز هم خودش مجاز است و این مجاز با آن مجاز مثل یک دریچه می ماند که به یک جاهائی باز بشود ، مخصوصاً در مورد موجودات غیر ارگانیک، روی بخش مثبتش حافظ می گوید *در روی خود تفرج صنع خدای کن که آینه خدای نامی فرست - حافظ*، یک آینه برای تو می فرستم که در آن بتوانی خدا را ببینی، حالا خدا کی است این جای خودش بماند ، اما یک بُعد دیگرش (بخش منفی اش) این است که از طریق آینه ارتباطات با موجودات غیر ارگانیک به نوعی باز می شود، مثلاً در آینه بینی حتماً شنیدید قدیمیها گفتند به آینه زیاد نگاه نکنید دیوانه می شوید، آنها به تجربه به این مسأله پی بردند ، در خصوص ارتباط با موجودات غیر ارگانیک آینه فقط مثل یک دریچه عمل می کند که از این دریچه یک نحوه ارتباط با موجود غیر ارگانیک هم هست، در تجاری که این روزها در دنیا مُد شد این است که بشینند جلوی آینه و به آینه نگاه بکنند و از آن طریق با موجودات غیر ارگانیک ارتباط برقرار می شود.

سؤال ؛ بخش مثبت آینه چیه ؟

جواب ؛ قسمت خوبش این است که تحت کنترلها، حفاظها و تمهیداتی بروی در روی خود تفرج صنع خدای کن که آینه خدای نما می فرستمت، یک آینه به تو می دهم که در آن بتوانی خدا را ببینی، منتها چون کار ظریفی است، حالا تا بعدها ، فعلاً مقدماتی را به آن مجهز بشویم تا بعداً از این زاویه نگاه دقیقتری داشته باشیم .

توضیح اینکه اول تزکیه است یا کمال یا برعکس (در پاسخ به سؤال ذیل)

اینجا ما کمال را برای چی می خواهیم، برای این تزکیه می خواهیم، برای این می خواهیم که به اهمیت وجودی خودمان پی ببریم، برای این دنبال خودشناسی هستیم، برای این هستیم دنبال این قضیه که کمال چیه، اگر در تزکیه بودیم و پاک

بودیم دیگه لازم بود مسیری را طی کنیم ، دیگه لازم نبود ، معما حل شده بود، ما رسیده بودیم، لذا این مسیر کمال برای این است که تزکیه و پاک شدن اتفاق بیافتد، لذا مسیر کمال برای آن کسی است که ناقص است، ما هم ناقص و اوراست کمال اوباقی سروی و ما راست زوال اگر ما کامل بودیم خوب مثل او بودیم، دیگه نیاز نبود که حرکت بکنیم، اگر ما در تزکیه قرار داشتیم که دیگه به مسیر نیاز نداشتیم و حلقه رحمانیت گفتیم برای کسی است که در ظلمات قرار دارد و می خواهد به نور برود، دستشان را بگیرند، اگر در نور بود آیا نیاز داشت ، اگر به نور برسیم دیگه نیازی به آن نداریم ، بنابراین اصولاً کمال برای گناهکاران است، عیسی مسیح (ع) با چه کسانی می گشت، دورو برش چه کسانی بودند ، حواریونش چه کسانی بودند، مگر حواریونش را انتخاب کرد از بین بهترین ها، نه ، بد سابقه ترین افراد حواریونش بودند، یعنی عیسی مسیح (ع) خودش را وقف گناهکاران کرد، **وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ ، وَيُزَكِّيهِمْ** ما پاکش کردیم، یعنی او مشتاق بود مسیر کمال را آمد ما اینکار را کردیم، تزکیه اش کردیم، آیا ما می توانیم، نمی توانیم، ما واگذار می کنیم، مامی خواهیم او انجام می دهد، ما بخودی خود نمی توانیم، این یک نکته مهمی است که در این تجارتمان می توانیم به آن برسیم، ما می خواهیم ، مشتاق می شویم، حرکت می کنیم، او می دهد ، **أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ يَا بَرَاءَ تَوَّابَاتِ** را نگشاده ایم - الشرح ۱ ، آیا ما نبودیم که سینهات را فراخ کردیم که بتوانی بفهمی، چون **فَمِ اود نور عرشش نیست حلقه او خیره حر** **کوش نیست**، باید بیاید اگر نیاید کار خراب است، ما بودیم که اینکار را کردیم، ما بودیم که گناهانت را برداشتیم ، ما بودیم پاکت کردیم ، فکر نکنی که خودت بودی .

در پاسخ به سؤال؛ در خصوص تزکیه و کمال کمال؛ تزکیه و پاک شدن تبعات کمال است ، بعضی از مکاتب تفکری این است که می گوید می خواهی بروی کمال برو پاک شو بیا، برو تزکیه کن بیا ، این یک پارادوکسی می شود ، اگر تزکیه بکند خوب خیلی از این مرحله را طی کرده و رفته، اگر نکند که خوب می گویند باید کرده باشی، ولی در این تفکری که ما دنبال می کنیم در واقع این مسیر، مسیری است که کسی که نیاز دارد ، ناقص است، گناهکار است، آن است که به این مسیر نیاز دارد و دارد می آید به این چیزها تازه برسد.

سؤال؛ انتخاب مرکب که فرمودید شاید یک کالبد ذهنی که در زوال بوده آمده این مرکب را انتخاب کرده ، بعد این وقتی به این دنیا می آید می تواند بسمت کمال برود یا این که امکانش نیست ؟

جواب؛ ببینید اینجا کسی که می آید اولاً اسمش کالبد ذهنی نیست و این که اصلاً ربطی به مرکب ندارد ، آن راننده می تواند همین ماشین قراضه را به یک مسیر خوبی ببرد، یک راننده هم یک ماشین آخرین سیستم را می تواند ببرد در یک سنگلاخ و داغونش کند، نحوه انتخاب ما دلیل نمی شود که اگر به اصطلاح یک مرکب ظاهراً نامناسبی انتخاب شده حالا دیگه از حالا به بعد استفاده از آن محکوم به شکست، خیر اینطور نیست، انسان یکی از چیزهایی که در فطرتش هست، حرکتی است که این جهتی که به او دادند در مسیر انالله وانا الیه راجعون را در خودش دارد و آن کمال جوئی است، از هر انسانی سؤال کنی که دوست داری به کمال بروی یا به زوال بروی، آن آدمی هم که در زوال است می گوید کمال، یعنی در واقع انسانی نیست که بخودی خود بگوید نه من کمال نمی خواهم بروم، چون در فطرت ما قرار دارد.

سما؛ گاو صندوق اطلاعات جهان هستی؛ هفت آسمان، هفت گاو صندوق این اطلاعات این چرخه در ۷ دسته، در ۷ گاو صندوق اطلاعات طبقه بندی شده موجود است، مثلاً می‌گویند به آسمان چهارم رسید، یعنی این که تا این حد از اطلاعات این چرخه را بدست آورد، به آسمان هفتم رفت، به معراج رفت، یعنی کل اطلاعات این چرخه را بدست آورد که این چرخه چه خبره، این می‌شود معراج ، می‌شود آسمان هفتم، این رده بندی سمبلیک است، یعنی آنجا وقتی که می‌گوید هفت آسمان یعنی اطلاعات کل این چرخه.

در پاسخ به سؤال؛ در خصوص اینکه اصلاً چرا خلق شدیم ؟ ؛ این که چه نیازی بوده به خلق ما، هر جا صحبت از نیاز بکنیم، سؤال کنیم که تو چه نیازی داشتی که ما را خلق کنی جواب می‌آید اصلاً مگر شما وجود داری، مجاز هستی ، تو اصلاً وجود نداری، اگر این سؤال را نکنی وجود داری، اگر سؤال کنی وجود نداری، علت این که ما مجاز هستیم یعنی این چرخه مجاز است، علت این است که این سؤال را نتوانیم مطرح بکنیم، بطور جدی هر وقت خیلی پافشاری کنیم می‌گوید اول اصلاً تو ثابت کن هستی، ما که ثابت می‌کنیم که نیستیم ، می‌گوید اصلاً شما نیستید ، یعنی در واقع وجود خارجی نداریم ، بنابراین تا زمانی وجود داریم که این سؤال را نکنیم .